



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



عزیز ما صاب
الربما

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir



سید محمد حسینی بہار انچی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جستجوی حقیقت

نویسنده:

محمد حسینی بهارانچی

ناشر چاپی:

بیش آزادگان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

- فهرست ۵
- جستجوی حقیقت ۸
- مشخصات کتاب ۸
- اشاره ۸
- پیش گفتار ۹
- اختلاف و فرقه گرایی برای چه؟ ۱۰
- برای چه امت اسلامی هفتاد و سه فرقه شدند؟ ۱۲
- آیا رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) از اختلاف و انحراف امت خود خبر نداد؟ ۱۶
- آیا خدا و رسول او(صلی الله علیه و آله و سلم) از اختلاف امت نهی نکرده بودند؟ ۲۲
- آیا رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) نفرمود: امت من هفتاد و سه فرقه می‌شوند؟ ۲۷
- آیا در این زمان که امام زمان(علیه السلام) در اختیار مردم نیست مردم چه باید بکنند؟ ۲۹
- برای چه اختلاف بین این امت ادامه دارد؟ ۳۱
- چه باید می‌کردند که اختلافی رخ ندهد؟ ۳۳
- آیا رسول خدا جز امیرالمؤمنین(علیهما السلام) کسی را به عنوان خلیفه بعد از خود معرفی نمود؟ ۴۱
- آیا رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) امر را به مودت و تمسک به اهل بیت خود نکرد؟ ۴۷
- چه کسانی مردم را از صراط مستقیم دین خارج کردند؟ ۵۵
- آیا رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) چه کسی را افضل امت خود معرفی نمود؟ ۶۱
- برای چه مفضل را بر فاضل مقدم داشتند؟ ۶۶
- برای چه مفضل را بر فاضل مقدم داشتند؟ ۶۷
- آیا مردم صلاحیت تعیین جانشین برای پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) را داشتند؟ ۶۸
- آیا امکان دارد قرآن بدون بیان عترت و اهل‌البیت(علیهم‌السلام) هادی مردم باشد؟ ۷۵
- قرآن در مسأله امامت چه می‌گوید؟ ۷۸
- آیا ولایت پیامبران و ائمه(علیهم‌السلام) مشروط به بیعت مردم با آنان است؟ ۸۰
- خطبه غدیر چه می‌گوید؟ ۸۳

- ۸۸ آیا عصمت و پاکی از گناه شرط نبوت وامامت است؟
- ۹۴ آیا امام و رهبر مسلمین نباید عالم به کتاب خدا و احکام دین او باشد؟
- ۹۸ آیا در کتب اهل سنت روایاتی درباره خلافت و امامت علی (علیه السلام) وجود دارد؟
- ۱۱۶ برای چه در سقیفه بنی ساعده سخنان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در غدیر فراموش شد؟
- ۱۱۷ آیا ابوبکر با بیعت چند نفر با او، خلیفه پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شد؟!؟
- ۱۳۶ رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) برای نجات امت خود چه فرمود؟
- ۱۳۹ رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره اهل بیت خود چه فرمود؟
- ۱۴۸ آیا امت به سفارشات رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) عمل کردند؟
- ۲۲۱ آیا «کتاب الله و سنتی» صحیح است؟
- ۲۲۳ آیا رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) جا نشینان خود را معرفی نکرد؟
- ۲۳۱ بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) چه کسی عالم به احکام دین و اسرار قرآن بوده است؟
- ۲۴۲ پیروان اهل البیت (علیهم السلام) کیانند؟
- ۲۵۰ آیا مذاهب دیگر جز مذهب اهل البیت (علیهم السلام) مشروعیت دارند؟
- ۲۵۱ آیا ائمه ی چهار مذهب اهل سنت را چه کسی تعیین نموده است؟
- ۲۵۶ آیا رهبران چهار مذهب اهل سنت مورد تأیید اهل البیت (علیهم السلام) بوده‌اند؟
- ۲۵۷ نظر امام صادق (علیه السلام) درباره ابوحنیفه
- ۲۶۲ آیا وجوب اطاعت از پیشوای فاسق و نادان نقض غرض و خلاف حکمت الهی نیست؟
- ۲۶۵ پیروان مذاهب چهار گانه، در قیامت چه دلیلی برای حقانیت این مذاهب دارند؟
- ۲۷۱ فقه مذاهب اربعه چه اساس و پایه‌ای دارد؟
- ۲۷۲ آیا نسبت‌هایی که اهل سنت به شیعیان می‌دهند صحیح است؟
- ۳۱۵ رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) چه کسانی را خلیفه خود قرار داد؟
- ۳۱۸ آیا توسل و کمک خواستن از غیر خداوند شرک است؟
- ۳۲۲ آیا خواندن و صدا زدن دیگران شرک است؟
- ۳۲۳ اصحاب پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) کیانند؟
- ۳۲۴ آیا اعتقاد به ولایت تکوینی نسبت به ائمه اهل البیت علیهم السلام شرک است؟
- ۳۲۵ مناظرات صحابه با ابوبکر و عمر در مسأله خلافت چه بوده است؟

- ۳۳۸ مناظرات لطیفه ای بین علمای شیعه و علمای اهل سنت
- ۳۵۵ اعترافات ابوبکر و عمر در مورد غصب خلافت چه بوده است؟
- ۳۶۰ سخنان غاصبین خلافت هنگام مرگ چه بوده است؟
- ۳۶۸ اصحاب عقبه و اصحاب صحیفه و اصحاب شورا و اصحاب تابوت کیانند؟
- ۳۷۶ آثار مؤلف تاکنون
- ۳۷۹ درباره مرکز

سرشناسه : حسینی بهارانچی، سید محمد، ۱۳۲۳ -

عنوان و نام پدیدآور : جستجوی حقیقت [کتاب] / سید محمد حسینی بهارانچی .

مشخصات نشر : اصفهان: بئش آزادگان، ۱۳۹۸ .

مشخصات ظاهری : ۲۴۰ص.

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

موضوع : محمد (ص)، پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ق. -- احادیث

موضوع : سنت نبوی

رده بندی کنگره : BP۲۲/۹/ح۴۷۷الف۳ ۱۳۹۳

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۳

ص: ۱

اشاره

هدف از این نوشتار آگاهی و راهنمایی دوستان اهل‌البیت (علیهم‌السلام) و برخی از منحرفین از مکتب خاندان نبوت است که از وصیت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌که فرمود: «انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی اهل بیتی ما ان تمسکتُم بهما لن تضلُّوا بعدی ابدًا...» غافل مانده‌اند و امیدواریم برادران اهل سنت نیز از آن بهره‌مند شوند و بدانند که علت اختلافات بین فرق اسلامی چه بوده و به جستجوی حقیقت به روند و از افکاری که به آنان تلقین شده است، دست بردارند، از این رو ما در این کتاب از منابع و متون اصلی آنان استفاده کرده‌ایم و به احدی از صحابه و خلفا و ائمه مذاهب اربعه کوچک ترین خلاف ادبی را انجام نداده‌ایم، چرا که هدف ما کشف حقیقت بوده و هرگز در مقام تشدید اختلاف نبوده‌ایم و از خداوند متعال - که دل‌ها و قلب‌ها به دست اوست - می‌خواهیم که او این امت را هدایت نماید، و همگی در مقابل دشمنان اسلام قیام نماییم، چنان که خداوند می‌فرماید:

«قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَاحِدِهِ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَ خِيَلٍ مُّتَبَرِّجِينَ وَ مَن يَفْرَقْ بَيْنَ اللَّهِ وَ بَيْنَ رَسُولِهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَ الْمَنَاقِبَ الَّتِي كَانَتْ تُرْسًا لِّمَن آمَنَ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (۱) و یا می‌فرماید: «واعتصموا بحبل الله جميعا ولا تفرقوا...» و یا می‌فرماید: «واعذوا لهم ما استطعتم من قوه و من رباط الخيل ترهبون به عدو الله وعدوكم».

به نظر می‌رسد که امت از این آیات و سخن رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌که متواتر و قطعی و مورد قبول همه فرق اسلامی است غافل مانده و توجه نکرده‌اند که پیامبرشان (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم) در آخر عمر شریف خود فرمود: «انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی ما ان تمسکتُم بهما لن تضلُّوا بعدی ابدًا» و اینها لن یفترقا حتی یردا علی الحوض [فانظروا کیف تخلفونی فی اهل بیتی و عترتی ...] (۲). یعنی من برای هدایت و نجات شما پس از خود، دو چیز گران سنگ را بین شما باقی می‌گذارم: کتاب خدا و عترت و اهل‌بیت خود را و تا زمانی که شما به این دو چیز تمسک کنید و از آنان پیروی نمایید هرگز گمراه نخواهید شد و این دو چیز از همدیگر جدا نخواهند شد تا در قیامت کنار حوض کوثر مرا ملاقات نمایند.

و در سخن دیگری فرمود: به دقت بنگرید که با اهل‌بیت من چه خواهید کرد و این جمله را چند مرتبه تکرار نمود. ۳

ص: ۲

۱- (سبا/۴۶)

۲- (مستدرک حاکم، ج ۳/۱۰۹)

یادآور می‌شویم که مطالب این کتاب به صورت سؤال و پاسخ بیان شده است و اگر اهل نظر نقدی به پاسخ‌های نویسنده دارند لطف به فرمایند و دوستانه به این حقیر ناچیز تذکر بدهند تا در چاپ‌های بعدی اصلاح شود ان شاء الله .

خادم اهل البیت علیهم السلام سید محمد (سید قاسم) حسینی بهارانچی

۱۳۹۶/۹/۱ شمسی مطابق با

اختلاف و فرقه گرایی برای چه؟

ج: تردیدی نیست که اختلاف و جدایی و نزاع و درگیری در بین امتی که دارای عقائد و افکار متحدی هستند و خدای آنان و پیامبر و قرآن آنان یکی است، و همه احکام الهی و ارزش‌های انسانی و دینی برای آنان بیان شده است، بسیار عمل زشت و ناپسندی می‌باشد و خداوند از آن نهی نموده و می‌فرماید:

«وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرِهِ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» (۱). یعنی همگی به ریسمان خدا [قرآن، و هر گونه وسیله وحدت الهی]، چنگک به زنید، و پراکنده نشوید؛ و نعمت بزرگ خدا را بر خود، به یاد آرید که چگونه دشمن یکدیگر بودید، و او میان دل‌های شما، الفت برقرار ساخت، و به برکت نعمت او، شما برادر شدید! و شما بر لب حفره ای از آتش بودید، و خدا شما را از آن نجات داد؛ این چنین، خداوند آیات خود را برای شما آشکار می‌سازد؛ تا شاید هدایت شوید.

و در آیات و روایات فراوانی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و عترت و اهل بیت آن حضرت آمده که از اختلاف و کینه و دشمنی و جدایی نهی نموده‌اند، و مسلمانان را تحریص و ترغیب به برادری و محبت و احسان به همدیگر کرده‌اند، بلکه به آنان گفته شده که شما برادر همدیگر هستید و باید همدیگر را دوست بدارید و خیرخواه همدیگر و اهل ایثار و حمایت و دفاع از ارزش‌های دین خود باشید، و از همدیگر برای انجام کارهای خیر سبقت بگیرید .

و در یک جمله فرموده اند: مؤمن باید از چیزهایی که سبب اختلاف و جدایی می‌شود پرهیز کند و اسباب محبت و دوستی با برادران مؤمن خود را فراهم نماید، و هرگز سخنی و عملی که سبب جدایی و اختلاف می‌شود را انجام ندهد، و از بدگمانی و بدخواهی و بدزبانی و غیبت و تهمت شدیداً پرهیز نماید، چرا که اختلاف و نزاع سبب جدایی می‌شود و آبروی مسلمانان را می‌برد، چنان که خداوند می‌فرماید: «وَاطِيعُوا اللَّهَ وَ

ص: ۳

رَسُولُهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ» (۱) یعنی از خدا و پیامبرش اطاعت نمایید؛ و با یکدیگر نزاع نکنید، که سست می شوید، و قدرت و شوکت شما از میان می رود! و صبر و استقامت پیشه کنید که خداوند با صابران است.

از این آیه استفاده می شود که اختلاف و نزاع معلول عدم اطاعت از خدا و رسول او (صلی الله علیه و آله و سلم) می باشد و مسلمانان صدر اسلام در اثر حب دنیا و حب ریاست و ... از خدا و رسول او اطاعت نکردند و این اختلافها و فرقه گراییها به وجود آمد و گرنه خدای متعال و رسول او (صلی الله علیه و آله و سلم) همه چیز را برای آنان بیان نموده و حجت را بر آنان تمام کرده بودند، چنان که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در آخر عمر شریف خود فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي لَمْ أَدْعُ شَيْئًا يَقْرَبُكُمْ إِلَى الْجَنَّةِ وَيُبَاعِدُكُمْ مِنَ النَّارِ إِلَّا وَقَدْ تَبَأْتُكُمْ بِهِ ...» (۲) یعنی ای مردم من هر چه شما را به بهشت نزدیک می کرد و از آتش دور می نمود را به شما خبر دادم ...

و یا فرمود: چیزی نبود که شما را به بهشت نزدیک کند، مگر آنکه من شما را به آن امر کردم، و چیزی نبود که شما را به آتش نزدیک کند، مگر آن که من شما را از انجام آن نهی نمودم... (۳)

و بعد از مراسم غدیر خداوند فرمود: «اليوم اكملت لكم دينكم واتممت عليكم نعمتي ورضيت لكم الاسلام ديناً».

آری علاقه به دنیا و ریاست طلبی، علمای ادیان پیشین را واداشت تا حقایق را پنهان کردند و نشانه های اسلام و حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و اوصیاء و یاران او را تغییر دادند و گفتند: «آن پیامبر موعودی که در آخر الزمان می آید، پانصد سال دیگر خواهد آمد» و این را به این خاطر گفتند که ترسیدند اگر حقایق را آشکار کنند، مردم یهود و نصارا به اسلام ایمان می آوردند و آنان عزتی نخواهند داشت و بهره ای از مردم نمی برند و خداوند این معنا را در آیاتی از قرآن بیان نموده است.

و در این امت نیز گروهی از منافقین برای رسیدن به ریاست و قدرت بر مردم، حقایق فراوانی را نسبت به خاندان نبوت انکار کردند و نگذاشتند پس از رحلت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) اوصیاء و جانشینان آن حضرت - که امامان اهل البیت علیهم السلام بودند - خلافت را به دست بگیرند و به همین علت از

ص: ۴

۱- (انفال/۴۶)

۲- (کافی ج ۵/۸۳)

۳- "فی کثر العمال: عن النبی صلی الله علیه و آله قال: لیس شیء یقرّبکم إلى الجنة إلا وقد أمرتکم به، و لیس شیء یقرّبکم إلى النار إلا- وقد نهیتکم عنه، و إن روح القدس نفث فی روعی أن نفسا لا تموت حتی تستکمل رزقها، فاتقوا الله فأجملوا فی الطلب، ولا یحملنکم استبطاء الرزق أن تطلبوه بمعاصی الله عز وجل، فإن الله لا یدرک ما عنده إلا بطاعته. (کثر العمال، ج ۴/۲۴)

نقل حدیث جلوگیری نمودند و کتاب‌ها را تغییر دادند، و احادیثی که مربوط به خلافت و امامت و مقام و منزلت اهل... البیت (علیهم‌السلام) بود را از آن‌ها حذف نمودند، و احادیث فراوانی را درباره خلفای ساختگی خود جعل کردند، و به پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت دادند، و مردم را نسبت به اهل البیت (علیهم‌السلام) بدبین بلکه بر دشمنی آنان تربیت نمودند، و از کتاب‌های علمای شیعه جلوگیری کردند، و شیعیان را مشرک و کافر و مجوسی و اهل تحریف و رافضی معرفی نمودند، و بحث آزاد را در حریم شریفین بین شیعه و سنی سخت ممنوع نمودند، و روایات مربوط به امام زمان (علیه‌السلام) را که چاره‌ای از پذیرفتن آن‌ها نداشتند تأویل کردند و گفتند:

«امام زمانی که در آخر الزمان وعده داده شده هنوز به دنیا نیامده است» و به پیامبران خدا و اوصیای آنان نسبت فسق و گناه دادند، و آنان را معصوم ندانستند تا بر خلفای غاصب و خلاف‌هایی که انجام داده‌اند عذری فراهم کنند، بلکه من از برخی از علمای اهل سنت شنیدم، و در کتاب‌های آنان نیز دیدم که می‌گفتند: «هر کس بر مردم حاکم شود واجب‌الاطاعه خواهد بود، و خداوند به خاطر حاکمیت او از خطاها و گناهان او می‌گذرد، و همه آنچه گفته شد و صدها برابر آن را انجام دادند، تا مردم را از فهم حقایق و پی بردن به حقایق پیروان اهل البیت (علیهم‌السلام) دور نگهدارند، و گرنه حق بر احدی پنهان نمی‌شد، و اختلاف و فرقه‌گرایی به وجود نمی‌آمد، چرا که خداوند به وسیله پیامبر خود (صلی الله علیه و آله و سلم) حجت را بر مردم تمام نموده بود، جز این که خداوند این امت را همانند امت‌های پیشین امتحان نمود و شد آنچه شد!!!»

برای چه امت اسلامی هفتاد و سه فرقه شدند؟

ج: اگر مردم به فرموده رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) که فرمود: «إِنِّي تَارِكٌ فَيْكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي مَا ان تَمَسَكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا بَعْدِي أَبَدًا وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ»^(۱)

و یا به نقل ابن بطریق صاحب کتاب عمده از صحیح ابی داوود که از زید بن ارقم نقل نموده که گوید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «إِنِّي تَارِكٌ فَيْكُمْ، مَا ان تَمَسَكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا بَعْدِي، أَحَدُهُمَا أَعْظَمُ مِنَ الْآخَرِ، وَهُوَ كِتَابُ اللَّهِ، حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، وَعِترَتِي أَهْلُ بَيْتِي، وَ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلَفُونِي فِيهِمَا»^(۲) عمل کرده بودند، هرگز به هفتاد و سه فرقه تقسیم نمی‌شدند و تنها یک فرقه می‌بودند و آن یک فرقه، پیرو قرآن و اهل بیت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بودند. و از حدیث متواتر و قطعی سفینه بر می‌آید که آن فرقه ناجیه از هفتاد و سه فرقه، همان فرقه تابع اهل بیت و عترت

ص: ۵

۱- (صحیح ترمذی، ج ۱۳/۲۰۰؛ بحار، ج ۲۳/۱۰۸؛ العده، ص ۳۶)

۲- (عمده ابن بطریق، ص ۷۲۹؛ صحیح ترمذی جزء ۵، ص ۶۶۳؛ مناقب ابن مغزالی، ص ۲۳۵)

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌باشند، چرا که در حدیث سفینه آمده که آن حضرت می‌فرماید: «مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجِيَ وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ» (۱)

یعنی مَثَلِ أَهْلِ بَيْتِ مَنْ مَثَلِ كَشْتِي نُوحٍ است، هر کس سوار آن کشتی شد، نجات یافت و هر کس تخلف نمود هلاک گردید» [اگرچه فرزند نوح (علیه السلام) بود] و همه می‌دانند که تنها شیعیان دوازده امامی پیروان اهل بیت (علیهم السلام) می‌باشند و از این حدیث ظاهر می‌شود که تنها آنان اهل نجات هستند و بقیه اهل هاویه و عذاب خواهند بود، و اگر ما حدیث ثقلین و حدیث افتراق امت به ۷۳ فرقه و حدیث سفینه را کنار هم‌دیگر قرار بدهیم، روشن می‌شود که فرقه ناجیه همان پیروان اهل بیت (علیهم السلام) و قائلین به دوازده امام می‌باشند، و با این بیان نیز روشن می‌شود که مقصود رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از حدیث «خلفائی اثنی عشر خلیفه کلهم من بنی هاشم» (۲) نیز همان دوازده امام شیعه می‌باشد، همان گونه که صاحب کتاب ینابیع الموده می‌گوید:

این حدیث جز با ائمه شیعیان تطبیق نمی‌شود، چرا که خلفای بنی امیه به دوازده نفر نمی‌رسند، و خلفای بنی عباسی بیش از دوازده نفر هستند. سپس گوید: ما چگونه می‌توانیم شخصی مانند یزید بن معاویه - که قاتل فرزندان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده است - را خلیفه آن حضرت بدانیم؟!

ابن بطریق نیز پس از نقل حدیث ثقلین گوید: از جمله «حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ» و جمله «مَا إِنْ تَمَسَّكُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا يَعْدَى أَبَدًا» ظاهر می‌شود که آن حضرت همه امت خود را تا قیامت امر نموده که از اهل بیت و عترت او پیروی کنند، و البته معلوم است که مفهوم جمله «لَنْ تَضَلُّوا بَعْدَى أَبَدًا» این است که اگر به اهل بیت من، تمسک نکردید، قطعاً گمراه خواهید شد، و این دلیل بر وجوب اقتدای به آنان است تا ابد.

تا این که گوید: همه مسلمانان اجماع و اتفاق دارند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: امت برادرم موسی هفتاد و یک فرقه شدند، و یک فرقه آنان اهل نجات بودند و بقیه اهل عذاب گردیدند، و امت برادرم عیسی هفتاد و دو فرقه شدند، و یک فرقه آنان اهل نجات بودند و بقیه اهل عذاب و آتش شدند، و زود است که امت من هفتاد و سه فرقه شوند و یک فرقه آنان اهل نجات هستند و بقیه اهل آتش خواهند بود (۳).

ص: ۶

۱- (مسند امام رضا (ع)، ص ۱۰۶)

۲- (کافی، ج ۸/۱۱۸)

۳- ثم قال ابن بطریق: وهذا الامر منه (ص) بالتمسك باهل بيته عليهم السلام عام لكل اهل الاسلام وهو ايضا واجب، يدل على وجوبه و قبح تركه، لانه (ع) قال: «ما ان تمسكتم بهما لن تضلوا» فجعل ترك التمسك بهما، هو الضلال، فصار ترك هذا الامر قبيحا، فعلم وجوبه لقبح تركه. ثم جعل ذلك مستمرا ممتدا بذكر الابد في لفظ الخبر، وضرب له غايه ينتهي إليها، وهو قوله صلى الله عليه وآله: «حتى يردا على الحوض». فصار ذلك دليلا على الاقتداء بهما الى آخر الابد، فقد صار الخبر الوارد باجماع كافة اهل الاسلام من قول النبي (ص): افترت امه اخي موسي، الى احدي وسبعين فرق: منها فرقه ناجيه، والباقون في النار.

وافترقت امه اخى عيسى، اثنين وسبعين فرقه: منها فرقه ناجيه والباقون فى النار وستفترق امتى ثلاثا وسبعين فرقه، منها فرقه: ناجيه، والباقون فى النار» بيانا عن الفرقه الناجيه من امته، وهى التى تمسكت بالثقلين، وهما كتاب الله وعتره رسوله، بدليل قوله صلى الله عليه وآله: «ما ان تمسكتم بهما لن تضلوا»، فصار التمسك بهما، هو طريق النجاه، وترك التمسك بهما هو طريق الضلال. (عمده ابن بطريق، ص ٧٤)

سپس گوید: از آنچه گذشت ظاهر می شود که فرقه ناجیه همان کسانی هستند که تمسک به ثقلین، یعنی کتاب خدا و عترت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نموده اند، چرا که آن حضرت فرمود: «ما إن تمسکتُم بهما لن تضلّوا» بنابراین، تمسک به قرآن و اهل البیت (علیهم السلام) راه نجات است، و ترک آن، راه ضلالت و گمراهی است (۱).

تا این که گوید: دلیل صحت آنچه گفته شد این است که ثعلبی در تفسیر آیه «إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَ كَانُوا شِيَعًا لست منهم فی شیء...» (۲) «یعنی آنان که در دین خود تفرقه ایجاد کردند، و به دسته های گوناگون و مذاهب مختلف تقسیم شدند با تو ارتباطی نخواهند داشت...»

از ابو عمر دازان نقل کرده که گوید: علی (علیه السلام) به من فرمود: ای ابا عمر! آیا می دانی یهود به چند فرقه تقسیم شدند؟ گفتم: خدا و رسول او بهتر می دانند، فرمود: یهود هفتاد و یک فرقه شدند و همه آنان در هاویه دوزخ هستند، جز یک فرقه که نجات یافتند. تا این که فرمود: آیا می دانی نصارا چند فرقه شدند؟ گفتم: خدا و رسول او داناترند، فرمود: آنان هفتاد و دو فرقه شدند، و همه آنان در هاویه اند جز یک فرقه که اهل نجات شدند. سپس فرمود: آیا می دانی این امت چند فرقه شدند؟ گفتم: خدا و رسول او بهتر می دانند، فرمود: این امت هفتاد و سه فرقه شدند، و همه آنان در هاویه دوزخ اند جز یک فرقه که اهل نجات خواهند بود.

سپس فرمود: آیا می دانی این امت درباره من چند فرقه می شوند؟ گفتم: مگر درباره شما نیز فرقه گرایی می شود؟ فرمود: آری این امت درباره من دوازده فرقه می شوند، و همه آنان در آتش اند جز یک فرقه که اهل نجات می باشند و تو ای ابا عمر از آنان خواهی بود (۳).

ص: ۷

۱- (همان)

۲- (انعام/ ۱۵۹)

۳- ویدل علی صحه ما قلناه، ما ذكره الثعلبی، بالاسناد المقدم، فی تفسیر قوله تعالى: (إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَ كَانُوا شِيَعًا) قال الثعلبی: قال دازان، أبو عمر: قال لی علی (ع): ابا عمر اتدري كم افترت اليهود؟ قلت: الله ورسوله اعلم، قال: قد افترت علی احدی و سبعین فرقه: كلها فی الهاویه، الا فرقه واحده، هی الناجیه، اتدري علی كم افترت النصاری؟ قلت: الله ورسوله اعلم، قال: قد افترت علی اثنین و سبعین فرقه: كلها فی الهاویه، الا واحده، هی الناجیه: ثم قال: اتدري علی كم تفترق هذه الامه؟ قلت: الله ورسوله اعلم، قال: تفترق علی ثلاثه و سبعین فرقه، كلها فی الهاویه. الا واحده، هی الناجیه. [ثم قال: اتدري علی كم تفترق «فی»؟ قلت: وانه ليفترق فيك؟ قال: نعم، تفترق فی، اثنی عشر فرقه، كلها فی الهاویه، الا واحده و هی الناجیه] وانت منهم یا ابا عمر. (عمده ابن بطریق، ص ۷۵)

سپس ابن بطریق برای مزید بیان و توضیح مسأله فوق روایتی را در تفسیر آیه « مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا » (۱). از تفسیر ثعلبی از علی (علیه السلام) نقل نموده که فرمود: «حسنة» دوستی ماست و «سینه» دشمنی ماست (۲).

آیا رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از اختلاف و انحراف امت خود خبر نداد؟

ج: آری رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بارها انحراف امت خود را به مردم گوشزد نمود و به خواص خود نیز دستور داد که هنگام اختلاف و فتنه چه باید بکنند. بلکه آن حضرت غاصبین خلافت و قاتلین فرزندان خود را نیز معرفی نمود تا جایی که قاتل فرزند خود امام حسین (علیه السلام) را - که عمر سعد بود - معرفی کرد. و مردم به عمر سعد در زمان آن حضرت می گفتند: «هذا قاتل الحسين» همان گونه که امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز قاتل خود را در نخستین ملاقات معرفی نمود و به ابن ملجم فرمود: تو قاتل من خواهی بود، و ابن ملجم گفت: اگر چنین است اکنون مرا بکش تا قاتل تو نشوم؟ چنان که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به عموی خود عباس فرمود: «فرزندان تو فرزندان مرا خواهند کشت» و عباس گفت: «اجازه بدهید من از زن‌ها دوری کنم و فرزندی از من به وجود نیاید که فرزندان شما را بکشند؟»

اکنون به چند مورد از اخبار اعجاز آمیز رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در این باره اشاره می کنیم:

در کتاب سلیم از ابان نقل شده که گوید: امیرالمؤمنین (علیه السلام) در پاسخ اشعث بن قیس که می گفت: شما همواره بعد از رحلت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) تاکنون می گوئید: «به خدا سوگند من از اول تاکنون مظلوم بوده‌ام و حق خلافت و امامت با من بود و دیگران غصب نمودند و اگر چنین بوده برای چه شما با شمشیر خود از خویش دفاع نکردید؟!» امیرالمؤمنین (علیه السلام) به او فرمود: بدان که این به خاطر ترس و کراهت از ملاقات پروردگام نبود، و من می دانم که وعده‌های خداوند حق است و آخرت برای من بهتر از ماندن در دنیا است، و لکن خودداری من به خاطر دستور و پیمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است،

ص: ۸

۱- (قصص/۸۴)

۲- ومما يؤيد ذلك ويزيده بيانا، ما ذكره الثعلبي ايضا بالاسناد المقدم في تفسير قوله تعالى: (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا) وبالاسناد قال: واخبرني أبو عبد الله: محمد بن عبد الله بن محمد القائي، اخبرنا القاضي: أبو الحسن محمد بن عثمان النصيبی، «ببغداد»، اخبرنا أبو بكر محمد بن الحسين السبيعي «بجلب» حدثنا الحسين بن ابراهيم الجصاص، اخبرنا الحسين بن الحكم، اخبرنا اسماعيل بن ابان، عن فضيل بن الزبير، عن ابي اسحاق السبيعي، عن ابي عبد الله الجدلي، قال: دخلت على علي بن أبي طالب (ع) فقال: يا ابا عبد الله، ألا انبئك بالحسنة التي من جاء بها ادخله الله الجنة؟ والسينة التي من جاء بها، اكبه الله في النار، ولم يقبل منه عملا؟ قلت: بلى. قال: الحسنه حبا، والسينه بغضا. (عمده ابن بطریق، ص ۷۵)

چرا که آن حضرت به من خبر داد که اَمّت بعد از او با من چه خواهند کرد، و من به فرموده رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بیش از آنچه بعد از او دیدم یقین داشتم، از این رو به او گفتم:

یا رسول الله وظیفه من در چنین حادثه چیست؟ و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «اگر یاورانی یافتی با آنان جنگ کن، و گرنه باید خون خود را حفظ نمایی تا زمانی که برای اقامه دین و کتاب خدا و سنّت من یاورانی بیابی» و آن حضرت به من خبر داد که من برای او همانند هارون برای موسی می باشم، و اَمّت بعد از او به منزله پیروان سامری و گوساله او خواهند بود ... چنان که خداوند از قول موسی (علیه السلام) می فرماید: «یا هَارُونَ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا أَلَّا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي (۱) ...» یعنی هنگامی که موسی از میقات بازگشت، گفت: «ای هارون! هنگامی که دیدی آنها گمراه شدند، چه چیز مانع بود که از من پیروی کنی؟! آیا فرمان مرا عصیان نمودی؟!». (۲)

ص: ۹

۱- (طه/۹۳-۹۲)

۲- قال سلیم: قال ابان : كنا جلوسا حول أمير المؤمنين عليه السلام وعنده جماعه من أصحابه، فقال له قائل: يا أمير المؤمنين، لو استنفرت الناس. فقام وخطب فقال: ألا إني قد استنفرتكم فلم تنفروا ونصحتكم فلم تقبلوا، ودعوتكم فلم تسمعوا. فأنتم شهود كغياب وأحياء كأموات وضم ذوو أسماع، أتلو عليكم الحكمة وأعظكم بالموعظه الشافيه الكافيه وأحثكم على الجهاد لأهل الجور، فما أتى على آخر كلامي حتى أراكم متفرقين حلقا شتى، تتناشدون الأشعار وتضربون الأمثال وتسالون عن سعر التمر واللبن تبت أيدىكم، لقد سئتم الحرب والاستعداد لها، وأصبحت قلوبكم فارغه من ذكرها، شغلتموها بالأباطيل والأضاليل والأعاليل. ويحكم، أغزوه قبل أن يغزوكم، فوالله ما غزى قوم قط فى عقر دارهم إلا- ذلوا. وأيم الله ما أظن أن تفعلوا حتى يفعلوا ثم وددت أنى قد رأيتهم فلقيت الله على بصيرتى ويقىنى واسترحت من مقاساتكم ومن ممارستكم. فما أنتم إلا كإبل جمه ضل راعيها، فكلما ضمت من جانب انتشرت من جانب. كأنى بكم والله فيما أرى، لو قد حمس الوغى واستحر الموت قد انفرجتم عن على بن أبى طالب انفراج الرأس وانفراج المرأه عن ولدها لا تمنع يد لامس. قال الأشعث بن قيس الكندى: فهلا فعلت كما فعل ابن عفان؟ فقال على عليه السلام: يا عرف النار، أو كما فعل ابن عفان رأيتمنى فعلت؟ أنا عائذ بالله من شر ما تقول، يابن قيس، والله إن الذى فعل ابن عفان لمخزاه لمن لا دين له ولا الحق فى يده، فكيف أفعل ذلك وأنا على بينه من ربى وحقته فى يدى والحق معى؟ والله إن امرء مكن عدوه من نفسه حتى يجز لحمه ويفرى جلده ويهشم عظمه ويسفك دمه وهو يقدر على أن يمنعه لعظيم وزره وضعيف ما ضمت عليه جوانح صدره. فكن أنت ذلك يابن قيس فأما أنا فدون - والله - أن اعطى بىدى ضرب بالمشرفى تطير له فراش الهام وتطيح منه الكف والمعصم ويفعل الله بعد ما يشاء. ويلك يابن قيس، المؤمن يموت بكل موته غير أنه لا يقتل نفسه، فمن قدر على حقن دمه ثم خلا بينه وبين قاتله فهو قاتل نفسه. ويلك يابن قيس، إن هذه الامه تفترق على ثلاث وسبعين فرقه، فرقه واحده منها فى الجنة واثنان وسبعون فى النار. وشرها وأبغضها إلى الله وأبعدها منه السامر الذين يقولون: (لا قتال)، وكذبوا. قد أمر الله عز وجل بقتال هؤلاء الباغين فى كتابه وسنه نبيه وكذلك المارقه. لما ذا لم يقم أمير المؤمنين عليه السلام بالسيف فى قضايا السقيفه فقال الأشعث بن قيس - وغضب من قوله -: فما يمنعك يابن أبى طالب حين بويح أخو تيم بن مره وأخو بنى عدى بن كعب وأخو بنى أميه بعدهما، أن تقاتل وتضرب بسيفك؟ وأنت لم تخطبنا

خطبه - منذ كنت قدمت العراق - إلا وقد قلت فيها قبل أن تنزل عن منبرك: (والله إني لأولى الناس بالناس ومازلت مظلوما منذ قبض الله محمدا صلى الله عليه وآله). فما منعك أن تضرب بسيفك دون مظلمتك؟ فقال له على عليه السلام: يابن قيس، قلت فاسمع الجواب: لم يمنعني من ذلك الجبن ولا كراهيه للقاء ربي، وأن لا أكون أعلم أن ما عند الله خير لي من الدنيا والبقاء فيها، ولكن منعني من ذلك أمر رسول الله صلى الله عليه وآله وعهده إلي. أخبرني رسول الله صلى الله عليه وآله بما الامة صانعه بي بعده، فلم أك بما صنعوا - حين عاينته - بأعلم مني ولا أشد يقينا مني به قبل ذلك، بل أنا بقول رسول الله صلى الله عليه وآله أشد يقينا مني بما عاينت وشهدت. فقلت: يا رسول الله، فما تعهد إلي إذا كان ذلك؟ قال: إن وجدت أعوانا فانبذ إليهم وجاهدهم، وإن لم تجد أعوانا فكفف يدك واحقن دمك حتى تجد على إقامه الدين وكتاب الله وسنتي أعوانا. وأخبرني صلى الله عليه وآله أن الامة ستخذلني وتبايع غيري وتتبع غيري. وأخبرني - صلى الله عليه وآله - أنني منه بمنزله هارون من موسى، وأن الامة سيصيرون من بعده بمنزله هارون ومن تبعه والعجل ومن تبعه، إذ قال له موسى: (يا هارون، ما منعك إذ رأيتهم ضلوا ألا- تتبعن أفعصيت أمري قال يابن أم إن القوم استضعفوني وكادوا يقتلونني)، وقال: (يابن أم لا تأخذ بلحيتي ولا برأسي، إني خشيت أن تقول فرقت بين بني إسرائيل ولم ترقب قولي). وإنما يعنى: إن موسى أمر هارون - حين استخلفه عليهم - إن ضلوا فوجد أعوانا أن يجاهدهم، وإن لم يجد أعوانا أن يكف يده ويحقن دمه ولا يفرق بينهم. وإني خشيت أن يقول لي ذلك أخي رسول الله صلى الله عليه وآله: (لم فرقت بين الامة ولم ترقب قولي وقد عهدت إليك إن لم تجد أعوانا أن تكف يدك وتحقن دمك ودم أهل بيتك وشيعتك)؟ (كتاب سليم، ص ٢١٥-٢١٣)

آری امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از دنیا رفت، من مشغول به غسل و تکفین و تدفین او شدم و چون فارغ گردیدم، سوگند یاد نمودم که عبا به دوش نگیرم مگر برای نماز، تا قرآن را جمع آوری کنم، و هنگامی که قرآن را جمع آوری نمودم، [منافقین در سقیفه جمع شدند و با ابوبکر بیعت کردند، و مردم را نیز اجبار به بیعت نمودند] و من دست فاطمه و حسن و حسین را گرفتم و به درب خانه های اهل بدر و سابقین [از مهاجرین و انصار] بردم و آنان را نسبت به حق خود سوگند دادم و از آنان خواستم تا از من حمایت کنند و جز چهار نفر مرا اجابت نکردند و آنان سلمان و عمار و مقداد و ابوذر بودند، و چون چنین دیدم ملازم خانه خود شدم و به مردم گفتم:

از خدا بترسید درباره چیزی که می دانید و سکوت نموده اید و این به خاطر کینه هایی بود که این مردم [با من] داشتند، و بغض و دشمنی که با خدا و رسول و اهل بیت آن حضرت داشتند و سپس من به یاران خود گفتم: همگی نزد ابوبکر بروید و آنچه از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره من شنیده اید را به او بگویید، تا حجت بر او تمام شود، و عذری برای او باقی نماند و او مقابل رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) [در قیامت] سخنی نداشته باشد، پس آن عده در روز جمعه اطراف منبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) جمع شدند و چون ابوبکر بالای منبر رفت، نخستین کسی که با او سخن گفت و محاجه نمود، خالد بن سعید بن عاص بود و سپس بقیه مهاجرین، و پس از مهاجرین، انصار با او سخن گفتند ...

و خالد بن سعید برخاست و به ابوبکر گفت: ای ابوبکر از خدا بترس، چرا که تو می دانی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در روز جنگ با یهود بنی قریظه - که ما اطراف او بودیم و خداوند پیروزی را نصیب او نمود و علی (علیه السلام) در آن روز گروهی از بزرگان و شجاعان بنی قریظه را کشت - رسول خدا (صلی الله علیه

و آله و سلم) فرمود: ای جماعت مهاجرین و انصار، من شما را به چیزی وصیت می‌کنم و شما باید آن را حفظ کنید، و چیزی را می‌خواهم نزد شما امانت قرار بدهم و شما باید آن را نگهداری کنید. سپس فرمود: آگاه باشید که علی بن ابیطالب بعد از من امیر بر شما و جانشین من در بین شما می‌باشد، و این چیزی است که خداوند مرا به آن وصیت نموده و آگاه باشید که اگر وصیت مرا درباره علی حفظ نکنید و او را یاری ننمایید، در احکام دین خود اختلاف پیدا می‌کنید، و امر دین بر شما آشفته می‌شود، و اشرار بر شما حکومت خواهند نمود، تا این که فرمود: آگاه باشید که اهل بیت من وارث امر من و عالم به امر امت من خواهند بود. سپس فرمود: خدایا هر کس بعد از من از اهل بیت من اطاعت کند، و وصیت مرا نسبت به آنان رعایت نماید تو او را در قیامت با من محشور کن... (۱).

ص: ۱۱

۱- عن أبان بن تغلب قال: قلت لابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام: جعلت فداك هل كان أحد فی أصحاب رسول الله صَلَّى الله عليه و آله أنكر علی بن بکر فعله و جلوسه مجلس رسول الله صَلَّى الله عليه و آله؟ فقال: نعم كان الذی أنكر علی بن بکر اثنی عشر رجلا من المهاجرین: خالد بن سعید بن العاص و كان من بنی امیه، و سلمان الفارسی، و أبوذر الغفاری، و المقداد بن الاسود، و عمار بن یاسر، و بریده الاسلمی، و من الانصار أبو الهیثم بن التیهان، و سهل و عثمان ابنا حنیف، و خزیمه بن ثابت ذوالشهادتین، و ابی بن کعب، و أبوایوب الانصاری. قال: فلما صعّد أبو بکر المنبر تشاوروا بینهم فقال بعضهم لبعض: والله لنأتیته ولننزلنه عن منبر رسول الله صَلَّى الله عليه و آله، و قال الآخرون منهم: والله لئن فعلتم ذلك إذا لاعنتم علی أنفسکم، و قد قال الله عزوجل: «ولا تلقوا بأيديکم إلى التهلكه» فانطلقوا بنا إلى أمير المؤمنین علیه السلام لنستشیره و نستطلع رأیه، فانطلق القوم إلى أمير المؤمنین بأجمعهم فقالوا یا أمير المؤمنین ترکت حقا أنت أحق به و أولى منه، لانا سمعنا رسول الله صَلَّى الله عليه و آله يقول: «علی مع الحق و الحق مع علی یمیل مع الحق کیف مال» و لقد هممنا أن نصیر إلیه فننزله عن منبر رسول الله صَلَّى الله عليه و آله فجنناک نستشیرک و نستطلع رأیک فیما تأمرنا، فقال أمير المؤمنین علیه السلام: و أیم الله لو فعلتم ذلك لما کتتم لهم إلا حربا، و لکنکم کالملاح فی الزاد، و کالکحل فی العین، و أیم الله لو فعلتم ذلك لا یتیمونی شاهرین أسیافکم مستعدین للحرب و القتال إذا لاتونی فقالوا لی بایع، و إلا قتلناک، فلا بد من أن أدفع القوم عن نفسی، و ذلك أن رسول الله صَلَّى الله عليه و آله أو عز إلى قبل و فاته قال لی: یا أبا الحسن إن الامه ستغدر بک بعدی، و تنقض فیک عهدی، و إنک منی بمنزله هارون من موسی، و إن الامه من بعدی بمنزله هارون و من اتبعه و السامری و من اتبعه، فقلت یا رسول الله فما تعهد إلی إذا کان ذلك؟ فقال: إن وجدت أعوانا فبادر إلیهم و جاهدوهم إن لم تجد أعوانا کف یدک و احقن دمک حتی تلحق بی مظلوما. و لما توفي رسول الله صَلَّى الله عليه و آله اشتغلت بغلسه و تکفینه و الفراغ من شأنه ثم آلیت یمینا أن لا أرتدی إلا للصلاه حتى أجمع القرآن ففعلت، ثم أخذت بید فاطمه و ابنی الحسن و الحسین فدرت علی أهل بدر و أهل السابقه فناشدتهم حتی دعوتهم إلی نصرتی فما أجابنی منهم إلا أربعة رهط منهم سلمان و عمار و المقداد و أبوذر و لقد راودت فی ذلك تقيید بیتنی، فاتقوا الله علی السکوت لما علمتم من و غر صدور القوم، و بغضهم لله و لرسوله و لاهل بیت نبیه صَلَّى الله عليه و آله، فانطلقوا بأجمعکم إلی الرجل فعرفوه ما سمعتم من قول رسولکم صَلَّى الله عليه و آله لیكون ذلك أو کد للحجه، و أبلغ للعدر، و أبعد لهم من رسول الله صَلَّى الله عليه و آله إذا وردوا علیه. فسار القوم حتی أحدقوا بمنبر رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و کان یوم الجمع، فلما صعّد أبو بکر المنبر قال المهاجرون للانصار تقدموا فتکلموا، و قال الانصار للمهاجرین بل تکلموا أنتم! فان الله عزوجل أدناکم فی کتابه إذ قال الله «لقد

تاب الله بالنبي على المهاجرين والانصار» قال أبان: فقلت له: يا ابن رسول الله إن العامه لا تقرأ كما عندك، فقال: وكيف تقرأ يا أبان؟ قال: قلت: إنها تقرأ «لقد تاب الله على النبي والمهاجرين والانصار» فقال: ويلهم وأى ذنب كان لرسول الله (ص) حتى تاب الله عليه منه، إنما تاب الله به على امته. فأول من تكلم به خالد بن سعيد بن العاص ثم باقى المهاجرين ثم من بعدهم الانصار، وروى أنهم كانوا غيبا عن وفات رسول الله صَلَّى الله عليه وآله فقدموا وقد تولى أبو بكر وهم يومئذ أعلام مسجد رسول الله (ص) فقام خالد بن سعيد بن العاص وقال: اتق الله يا أبابكر فقد علمت أن رسول الله صَلَّى الله عليه وآله قال - ونحن محتوشوه يوم قريظه حين فتح الله له وقد قتل على يومئذ عده من صننا ديد رجالهم، وأولى البأس والنجده منهم: يا معاشر المهاجرين والانصار إني موصيكم بوصيه فاحفظوها ومودعكم أمرا فاحفظوه، ألا إن على بن أبى طالب عليه السلام أميركم بعدى، وخليفتى فيكم، بذلك أو صانى ربي ألا وإنكم إن لم تحفظوا فيه وصيتى وتوازروه وتنصروه، اختلفتم فى أحكامكم، واضطرب عليكم أمر دينكم، ووليكم شراركم ألا- إن أهل بيتى هم الوارثون لامرى، والعالمون بأمر أمتى من بعدى اللهم من أطاعهم من أمتى وحفظ فيهم وصيتى فاحشرهم فى زمرتى، واجعل لهم نصيبا من مرافقتى، يدركون به نور الآخرة، اللهم ومن أساء خلافتى فى أهل بيتى فاحرمه الجنة التى عرضها كعرض السماء والأرض. فقال له عمر بن الخطاب: اسكت يا خالد! فلست من أهل المشهوره، ولا ممن يقتدى برأيه، فقال خالد: اسكت يا ابن الخطاب فانك تنطق عن لسان غيرك، وأيم الله لقد علمت قريش أنك من ألامها حسبا وأدناها منسبا وأخسها قدرا وأقلهم ذكرا وأقلهم غناء عن الله ورسوله، وإنك لجبان فى الحروب، بخيل بالمال لئيم العنصر، ما لك فى قريش من فخر، ولا فى الحروب من ذكر، وإنك فى هذا الامر بمنزله الشيطان إذ قال للانسان اكفر فلما كفر قال إني برئ منك إني أخاف الله رب العالمين، فكان عاقبتهما أنهما فى النار خالدين فيها وذلك جزاؤ الظالمين، فأبلس عمر، وجلس خالد بن سعيد. (بحار الانوار، ج ٢٨/١٩٣)

آیا خدا و رسول او (صلی الله علیه و آله و سلم) از اختلاف امت نهی کرده بودند؟

ج: آری در قرآن فراوان از اختلاف و نزاع نهی شده و به اتحاد و برادری امر گردیده است، مانند آیات:

«وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَ تَذْهَبَ رِيحُكُمْ...» (۱) «یعنی از خدا و پیامبرش اطاعت نمایید؛ و با یکدیگر نزاع نکنید، که سست می شوید، و قدرت و شوکت شما از میان می رود».

و «وَ اغْتَصَبُوا بِحَبِيلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لَا تَفَرَّقُوا وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ اَعْدَاءً فَالَفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ...» (۲) «یعنی همگی به ریسمان خدا [قرآن، و هر گونه وسیله وحدت دیگری] چنگ به زنید، و پراکنده نشوید؛ و نعمت بزرگ خدا را بر خود، به یاد آرید که چگونه دشمن یکدیگر بودید، و او میان دل‌های شما، الفت برقرار ساخت».

و آیه «قُلْ يَا اَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا اِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ اِلَّا نَعْبُدَ اِلَّا اللَّهَ وَ لَا نُشْرِكُ بِهِ شَيْئاً وَ لَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً اَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ فَاِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِاَنَّا مُسْلِمُونَ» (۳)

«یعنی بگو: ای اهل کتاب! بیایید به سوی

ص: ۱۲

۱- [انفال/۴۶]

۲- [آل عمران/۱۰۳]

۳- [آل عمران/۶۴]

سخنی که میان ما و شما یکسان است؛ که جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را همتای او قرار ندهیم؛ و بعضی از ما، بعض دیگر را - غیر از خدای یگانه - به ربوبیت نپذیرد، و هر گاه از این دعوت، سرباز زنند، بگویند: «گواه باشید که ما مسلمانیم.»

و آیه «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَ اٰخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَ اُولٰٓئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (۱) یعنی مانند کسانی نباشید که پس از آن که نشانه های روشن پروردگار به آنان رسید، پراکنده شدند و اختلاف کردند؛ و آنها عذاب عظیمی دارند.»

و آیه «وَ اَتَيْنَا عِيسٰى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَ اٰتَيْنَاهُ بَرُوْحَ الْقُدُسِ وَ لَوْ شَاءَ اللّٰهُ مَا اَفْتَتَلَ الَّذِيْنَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ وَ لٰكِنْ اٰخْتَلَفُوْا فَمِنْهُمْ مَّنْ اٰمَنَ وَ مِنْهُمْ مَّنْ كَفَرَ...» (۲) «یعنی ما به عیسی بن مریم، نشانه های روشن دادیم؛ و او را با «روح القدس» تأیید نمودیم؛ ولی فضیلت و مقام آن پیامبران، مانع اختلاف امت ها نشد. و اگر خدا می خواست، کسانی که بعد از آنها بودند، پس از آن همه نشانه های روشن که برای آنها آمد، جنگ و ستیز نمی کردند؛ ولی خداوند آنها را آزاد گذارده و آنها با هم اختلاف کردند؛ بعضی ایمان آوردند و بعضی کافر شدند؛ و جنگ و خونریزی بروز کرد.»

و آیه «اِنَّمَا جُعِلَ السَّبَبُ عَلٰى الَّذِيْنَ اٰخْتَلَفُوْا فِيْهِ وَ اِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيَمَّا كَانُوْا فِيْهِ يَخْتَلِفُوْنَ» (۳) «تحریم های روز شنبه برای یهود یک مجازات بود، که در آن هم اختلاف کردند؛ و پروردگارت روز قیامت، در آنچه اختلاف داشتند، میان آنها داوری می کند.»

و آیات فراوان دیگری که از اختلاف و نزاع و تفرق نهی نموده است.

و اما سخنان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) درباره اختلاف امت آمده فراوان است و در کتاب خلاف مرحوم شیخ طوسی از ابویعلی ... از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده که فرمود: زود است که بعد از من فتنه ای پیش آید و شما باید در آن زمان ملازم علی (علیه السلام) باشید، چرا که او حق و باطل را از همدیگر جدا می کند (۴).

سپس مرحوم شیخ گویند: «و به همین علت شیعیان به علی (علیه السلام) و فرزندان معصومین او (علیهم السلام) اقتدا نمودند، چرا که آنان کشتی نجات این امت هستند و هر کس داخل آن شود نجات می یابد، و هر کس تخلف نماید هلاک خواهد شد.»

ص: ۱۳

۱- [آل عمران/۱۰۵]

۲- [بقره/۲۵۳]

۳- [نحل/۱۲۴]

۴- و قال أبو لیلی الغفاری مرفوعاً عن النبی صلی الله علیه و آله : «ستكون من بعدی فتنه فإذا كان ذلك فألزموا علیاً فإنه الفاروق بین الحق و الباطل». (خلاف شیخ طوسی، ج ۱/۲۹)

سپس گوید: و اما اهل سنت بر روش خلفا [ی غاصب] حرکت می کنند و از آنان پیروی می نمایند، و جمیع صحابه و تابعین را عادل می دانند و به سخنان آنان اعتماد می کنند(۱). [در حالی که بین آنان کذاب و جغال و منافق فراوان می باشند].

امیرالمؤمنین (علیه السلام) ضمن سخن ۱۲۷ نهج البلاغه به خوارج می فرماید: از افتراق و جدایی پرهیز کنید، چرا که گروه شاذ و نادر طعمه شیطان است، و اگر گوسفندی از گله جدا شود، طعمه گرگ خواهد شد... (۲).

مرحوم صدوق نیز در کتاب معانی الاخبار از امام صادق (علیه السلام) نقل نموده که فرمود: از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) سؤال شد: معنای جماعت [و اجتماع] امت شما چیست؟ فرمود: جماعت امت من، اهل حق هستند، ولو کم باشند (۳).

و در روایت دیگری آمده که آن حضرت در پاسخ سؤال کننده فرمود: جماعت امت من کسانی هستند که بر حق باشند گر چه ده نفر باشند (۴).

ص: ۱۴

۱- فلذلك اقتدت الشيعة بعلي (عليه السلام) و تمسكت بآله المعصومين، و ركبت السفينه التي من دخل فيها نجا، و من تخلف عنها هلك و هوى. و أما أبناء السنه و الجماعه فإنهم يسرون على نهج الخلفاء، و يهتدون بهديهم و يقتفون آثارهم و يعتمدون على أحاديث كل الصحابه و التابعين. و هناك عوامل جانبية اخرى أدت إلى انفصام عرى الاخوه و توسيع رقعه الخلاف أكثر فأكثر (خلاف شيخ طوسی، ج ۱/۲۹)

۲- قلل على عليه السلام للخوارج: فإن أبيت أن تزعموا إلا أتى أخطأت و ضللت فلم تضلّون عامه أمه محمّد، صلّى الله عليه وآله، بضاللي، و تأخذونهم بخطئى و تكفرونهم بذنوبى؟! سيوفكم على عواتقكم تضعونها مواضع البرء و السّيقم و تخلطون من أذنّب بمن لم يذنّب، و قد علمتم أنّ رسول الله، صلّى الله عليه وآله، رجم الزّانى ثمّ صلّى عليه، ثمّ ورّثه أهله، و قتل القتاتل و ورّث ميراثه أهله، و قطع السّارق و جلد الزّانى غير المحصن ثمّ قسم عليهما من الفىء، و نكح المسلمات فأخذهم رسول الله، صلّى الله عليه وآله، بذنوبهم، و أقام حقّ الله فيهم، و لم يمنعهم سهمهم من الإسلام، و لم يخرج أسماءهم من بين أهله ثمّ أنتم شرار الناس، و من رمى به الشّيطان مراميه، و ضرب به تيهه و سيهلك فى صنفان: محبّ مفرط يذهب به الحبّ إلى غير الحقّ، و مبغض مفرط يذهب به البغض إلى غير الحقّ، و خير الناس فى حالا التّمط الأوسط فالزموه، و الزمو السّواد الأعظم، فإنّ يد الله على الجماعه. و إياكم و الفرقه فإنّ الشاذّ من الناس للشّيطان، كما أنّ الشاذّ من الغنم للذّئب! ألا من دعا إلى هذا الشّعار فاقتلوه، ولو كان تحت عمامتى هذه. (نهج البلاغه، ج ۲/۸)

۳- فى معانى الاخبار: أبى - رحمه الله - قال حدثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن أبى عبد الله، عن أبىه، عن أبى الجهم هارون بن الجهم، عن حفص بن عمر، عن أبى عبد الله عليه السلام قال: سئل رسول الله صلى الله عليه وآله عن جماعه أمته، فقال: جماعه أمتى أهل الحق وإن قلوا. (معانى الاخبار، ص ۱۵۴ ح ۱)

۴- و بهذا الاسناد، عن أحمد بن أبى عبد الله، عن أبى يحيى الواسطى، عن عبد الله بن يحيى بن عبد الله العلوى رفعه قال: قيل لرسول الله صلى الله عليه وآله: ما جماعه أمتك؟ قال: من كان على الحق وإن كانوا عشرة. (همان، ح ۲)

و در روایت دیگری آمده که شخصی به امیرالمؤمنین (علیه السلام) گفت: معنای سنت و بدعت و جماعت و فرقه [و اختلاف] چیست؟ امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: سنت همان چیزی است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) قرار داده است، و بدعت چیزی است که بعد از او احداث شده است، و جماعت، اهل حق هستند، گرچه کم باشند، و فرقه، اهل باطل می باشند گرچه زیاد باشند (۱).

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در وصیت نامه خود به حسن و حسین (علیهم السلام) و فرزندان و خانواده و جمیع امت فرمود: من شما را به تقوا و ... و صلاح و اصلاح بین خود [و پرهیز از اختلاف] وصیت می نمایم، چرا که از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدم که می فرمود: «صلاح ذات البین أفضل من عامه الصلاه و الصيام...» (۲).

و در ضمن وصیت نامه دیگری، امیرالمؤمنین (علیه السلام) به فرزند خود امام حسن (علیه السلام) و اهل بیت و فرزندان و جمیع امت فرمود: «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَ لَا تَفَرَّقُوا فِائِي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ) يَقُولُ: صَلَاحُ ذَاتِ الْبَيْنِ أَفْضَلُ مِنْ عَامَةِ الصَّلَاةِ وَ الصِّيَامِ، وَ أَنَّ الْمَبِيرَةَ الْحَالِقَةَ لِلدِّينِ فَسَادُ ذَاتِ الْبَيْنِ» و لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ...» (۳).

یعنی همگی به ریسمان خدا [و دستورات دین او] چنگ بزنید، و از اختلاف و تفرقه دوری کنید، چرا که من از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدم که می فرمود: «صلاح

ص: ۱۵

۱- وبهذا الاسناد، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن عبد الله بن محمد الحجال، عن عاصم ابن حميد رفعه قال: جاء رجل إلى أمير المؤمنين عليه السلام فقال: أخبرني عن السنه والبدعه وعن الجماعه وعن الفرقة؟ فقال أمير المؤمنين عليه السلام: السنه ما سن رسول الله صلى الله عليه وآله، والبدعه ما أحدث من بعده، والجماعه أهل الحق وإن كانوا قليلا، والفرقه أهل الباطل وإن كانوا كثيرا. (معاني الاخبار، ص ۱۵۵)

۲- أوصيكم بتقوى الله، وأن لا تبغوا الدنيا وإن بغتكم ولا تأسفا على شيء منها زوى عنكم، وقولا بالحق، واعملا للأجر، وكونا للظالم خصما وللمظلوم عوناً أوصيكم، وجميع ولدى وأهلى ومن بلغه كتابى، بتقوى الله، ونظم أمركم، وصلاح ذات بينكم، فإني سمعت جدكم، صلى الله عليه وآله وسلم، يقول: «صلاح ذات البين أفضل من عامه الصلاه والصيام» الله الله فى الأيتام، فلا تغبوا أفواههم، ولا يضيعوا بحضرتكم، والله الله فى جيرانكم، فإنهم وصيّه نبيكم، ما زال يوصى بهم حتى ظننا أنه سيورّثهم والله الله فى القرآن، لا يسبقكم بالعمل به غيركم، والله الله فى الصلاه، فإنها عمود دينكم، والله الله فى بيت ربكم، لا تخلوه ما بقيتم، فإنه إن تركتم لم تناظروا والله الله فى الجهاد بأموالكم وأنفسكم وألستكم فى سبيل الله، وعليكم بالتواصل والتبادل، وإياكم والتدابير والتقاطع، لا تتركوا الأمر بالمعروف والنهى عن المنكر فيؤلى عليكم شراركم ثم تدعون فلا يستجاب لكم [ثم قال]: يا بنى عبد المطلب لا ألفتكم تخوضون دماء المسلمين خوفا تقولون: قتل أمير المؤمنين [قتل أمير المؤمنين، ألا!] لا تقتلن بى إلا قتلى انظروا إذا أنا مت من ضربته هذه فاضربوه ضربه بضره، ولا يمثّل بالرجل، فإني سمعت رسول الله، صلى الله عليه وآله وسلم، يقول: «إياكم والمثله، ولو بالكلب العقور» (نهج البلاغه، ج ۳/۷۶)

۳- ثم إنى أوصيكم يا حسن وجميع أهل بيتى وولدى ومن بلغه كتابى بتقوى الله ربكم ولا تموتن الا وأنتم مسلمون، واعتصموا

بحبل الله جميعا ولا تفرقوا فإنى سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: "صلاح ذات البين أفضل من عامه الصلاة والصيام"
و "أن المبيره الحالقه للدين فساد ذات البين" ولا- قوه الا- بالله العلى العظيم، انظروا ذوى أرحامكم فصلوهم يهون الله عليكم
الحساب. (كافى، ج ٧/٥١)

و اصلاح بین شما بهتر از سرتاسر نمازها و روزه‌ها (و یا بهتر از یک سال نماز و روزه) است، و آن چیزی که دین شما را از بین می‌برد فساد و اختلاف بین شماست».

سپس امیرالمؤمنین (علیه السلام) - به خاطر اهمیت این موضوع - فرمود: «ولا قوه إلا بالله العلیّ العظیم».

آیا رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نفرمود: اَمّت من هفتاد و سه فرقه می‌شوند؟

ج: آری این سخن در کتب فریقین موجود است و امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: اَمّت موسی بعد از او هفتاد و یک فرقه شدند، و یک فرقه آنان اهل نجات بودند و بقیه در آتش وارد شدند، و اَمّت عیسی بعد از او هفتاد و دو فرقه شدند، و یک فرقه آنان اهل نجات بودند و بقیه در آتش قرار گرفتند، و اَمّت من هفتاد و سه فرقه می‌شوند و یک فرقه آنان اهل نجات هستند و بقیه در آتش خواهند بود (۱).

مرحوم صدق گوید: رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: «من تمسک بهما لن یضلّ بعدی أبداً» و یا فرمود: «أَنَّ فی اَمّتی من یمرق من الدین كما یمرق السهم من الرمیة، و المارق من الدین قد فارق الکتاب و العتره» (۲).

[و یا فرمود: «مَثَل اهل بیتی کمثل سفینه نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها زَج فی النار»] (۳).

سپس گوید: و از حدیث ثقلین ظاهر می‌شود: که قرآن و عترت اَمّت را از ارسال پیامبر دیگری بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بی‌نیاز می‌نماید و حجت را بر مردم تمام می‌کند، از سوئی مشاهده می‌شود که این اَمّت فراوان درباره قرآن و کیفیت نزول و عدد و سور و آیات و قرائت و معانی و تفسیر و تأویل آن اختلاف دارند و هر فرقه‌ای برای اثبات حرف خود به آیاتی از قرآن تمسک می‌نماید، و از اینجا می‌فهمیم که

ص: ۱۶

۱- و روی عنه (صلی الله علیه و آله) أنه قال: "افترقت أمه موسی علی أحد وسبعین فرقه، وافترت أمه عیسی علی اثین وسبعین فرقه، و ستفترق اَمّتی علی ثلاث وسبعین فرقه، فرقه منها ناجیه و الباقون فی النار"، فقال علی (علیه السلام): (یا رسول الله و من الفرقة الناجیه)؟ فقال (علیه السلام): "ما انت علیه و أصحابک". (عوالی اللثالی، ج ۴/۶۵؛ تاریخ دمشق، ج ۶۲ ص ۱۵۵؛ خصال، ص ۵۸۵؛ کمال الدین، ص ۶۶۲)

۲- قال الصدوق: فقد أخرج صلی الله علیه و آله من تمسک بالکتاب و العتره من الفرق الهالکه و جعله من الناجیه بما قال صلی الله علیه و آله و سلم إنه من تمسک بهما لن یضل. و بقوله صلی الله علیه و آله: إن فی اَمّته من یمرق من الدین كما یمرق السهم من الرمیة و المارق من الدین قد فارق الکتاب و العتره. (کمال الدین، ص ۶۶۲؛ المغنی لابن قدامه، ج ۱۰/۵۰)

۳- و قال فی العیون: و بهذا الاسناد قال رسول الله "ص" مثل اهل بیتی فیکم کمثل سفینه نوح من رکبها نجا و من تخلف عنها زَج فی النار. (عیون، ج ۱/۳۰)

عالم به حقایق قرآن همان کسانی هستند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آنان را قرین و عِدْلِ قرآن قرار داده و فرموده است:

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي مَا أَنْ تَمْسُكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا بَعْدِي أَبَدًا» و نیز فرموده است: قرآن و عترت تا قیامت از یکدیگر جدا نخواهند شد. «و لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ» و معلوم است که عترت و اهل بیت (علیهم السلام)، عالم به کتاب و تنزیل و تأویل و ناسخ و منسوخ و معانی و اسرار قرآن هستند، و دیگران باید برای فهم قرآن به آنان مراجعه کنند، و به امامت آنان اقرار نمایند، و از این راه مؤمن محقّ از کافر مبطل و خلفای غاصب از خلفای غیر غاصب روشن می گردند، از این رو خداوند امت های پیشین را بعد از پیامبرشان به خود واگذار نکرد و بعد از هر پیامبری یا پیامبر دیگری آمد و تابع شریعت پیامبر پیشین بود، و یا خود صاحب شریعت نوینی بود، و در هیچ زمانی مردم به خود واگذار نشدند، و در هر زمانی یا پیامبری از ناحیه خداوند بین مردم بود، و یا وصی او و یا اوصیای او به جای آن پیامبر، مردم را هدایت می کردند، و عالم به آئین آن پیامبر بودند، و مردم از آنان پیروی می نمودند، تا پیامبر دیگری با معجزات و نشانه های لازم مبعوث به رسالت شود. [و لکن امت این پیامبر (ص) سیره را دگرگون کردند و کسانی که اطلاعی از دین خدا و اسرار قرآن نداشتند را به نام خلیفه پیامبر بر مردم حاکم نمودند و همه آنان هلاک گردیدند، جز گروهی که پیرو عترت و اهل بیت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شدند] (۱).

ص: ۱۷

۱- وفي كمال الدين عنه صلى الله عليه وآله وسلم: «الائمه من اهل بيتي، لا تعلموهم فانهم اعلم منكم» فأعلمنا صلى الله عليه وآله فقال إنه مخلف فينا من يقوم مقامه في هدايتنا وفي معرفته علم الكتاب وإن الأئمة ستفارقهما إلا من عصمه الله جل جلاله بلزومهما فأنقذه باتباعهما من الضلاله والردي ضمانا منه صحيحا يؤديه عن الله عز وجل إذ لم يكن صلى الله عليه وآله من المتكلفين، ولم يتبع إلا ما يوحى إليه أن من تمسك بهما لن يضل، وإئهما لن يفترقا حتى يردا عليه الحوض. وقال صلى الله عليه وآله وسلم: إن أمة ستفترق على ثلاث وسبعين فرقه منها فرقه ناجيه واثنين وسبعين فرقه في النار. فقد أخرج صلى الله عليه وآله من تمسك بالكتاب والعتره من الفرق الهالكه وجعله من الناجيه بما قال صلى الله عليه وآله وسلم إنه من تمسك بهما لن يضل. وبقوله صلى الله عليه وآله: إن في أمة من يمرق من الدين كما يمرق السهم من الرميهِ والمارق من الدين قد فارق الكتاب والعتره، فقد دلنا صلى الله عليه وآله بما أعلمنا أن فيما خلفه فينا غنى عن إرسال الله عز وجل الرسل إلينا وقطعا لعذرنا وحبجتنا، ووجدنا الأئمة بعد نبينا وصلى الله عليه وآله قد كثر اختلافها في القرآن وتنزيله وسوره وآياته وفي قراءته ومعانيه وتفسيره وتأويله، وكل منهم يحتج لمذهبه بآيات منه فعلمنا أن الذي يعلم من القرآن ما يحتاج إليه هو الذي قرنه الله تبارك وتعالى ورسوله صلى الله عليه وآله بالكتاب الذي لا يفارقه إلى يوم القيامة. (كمال الدين، ص ۶۶۲)

آیا در این زمان که امام زمان (علیه السلام) در اختیار مردم نیست مردم چه باید بکنند؟

ج: تردیدی نیست که در این زمان‌ها و حتی زمان معصومین (علیهم السلام) همانگونه که در روایات آنان و شخص امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) آمده مردم باید به فقهای عادل و دارای شرایط مذکور (۱) در روایات مراجعه کنند، و در حلال و حرام دین و حوادث و رخدادها (۲) و احکام معاملات و عبادات از آنان تقلید نمایند و از مراجعه به حکام ظالم و طاغوت‌ها و علمای وابسته به آنان پرهیز نمایند.

چنان که در کتاب تهذیب مرحوم شیخ از ابی خدیجه نقل شده که گوید:

امام صادق (علیه السلام) مرا نزد اصحاب خود فرستاد و فرمود: به آنان بگو: شما نباید در نزاع‌ها و داد و ستدها و مرافعات خود به هیچ یک از حکام جور مراجعه کنید بلکه باید به علمای خود که عارف به حلال و حرام ما می‌باشد مراجعه کنید، چرا که من او را قاضی و حاکم بین شما قرار دادم... (۳).

ص: ۱۸

۱- و فی الوسائل عن أحمد بن علی بن ابی طالب الطبرسی فی (الاحتجاج) عن ابی محمد العسکری (علیه السلام) فی قوله تعالی: (فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ) قال: هذه لقوم من اليهود - إلى أن قال: - وقال رجل للصادق (علیه السلام): إذا كان هؤلاء العوام من اليهود لا يعرفون الكتاب، إلا بما يسمعون من علمائهم، فكيف ذمهم بتقليدهم والقبول من علمائهم؟ وهل عوام اليهود إلا - كعوامنا، يقلدون علماءهم - إلى أن قال: - فقال (علیه السلام): بين عوامنا وعوام اليهود فرق من جهة، وتسوية من جهة، أميا من حيث الاستواء، فإن الله ذم عوامنا بتقليدهم علماءهم، كما ذم عوامهم، وأما من حيث افتراقوا، فإن عوام اليهود كانوا قد عرفوا علماءهم بالكذب الصراح، وأكل الحرام، والرشاء، وتغيير الأحكام، واضطروا بقلوبهم إلى أن من فعل ذلك فهو فاسق، لا يجوز أن يصدق على الله، ولا على الوسائط بين الخلق وبين الله، فلذلك ذمهم، وكذلك عوامنا إذا عرفوا من علمائهم الفسق الظاهر، والعصبيه الشديده، والتكالب على الدنيا وحرامها، فمن قلد مثل هؤلاء فهو مثل اليهود الذين ذمهم الله بالتقليد لفسقه علمائهم، فأما من كان من الفقهاء صائناً لنفسه، حافظاً لدينه، مخالفاً على هواه، مطيعاً لأمر مولاه، فللعوام أن يقلدوه، وذلك لا يكون إلا بعض فقهاء الشيعة لا كلهم، فإن من ركب من القبائح والفواحش مراكب علماء العامه، فلا تقبلوا منهم عناً شيئاً، ولا كرامه، وإنما كثر التخليط فيما يتحمل عنا أهل البيت لذلك، لأن الفسقه يتحملون عناً، فيحرفونه بأسره لجهلهم، ويضعون الأشياء على غير وجهها لقله معرفتهم، وآخرون يتعمدون الكذب علينا. الحديث. (وسائل الشيعة، ج ۲۷/۱۳۱)

۲- وفيه عن كتاب (إكمال الدين وإتمام النعمه) عن محمد بن محمد بن عصام، عن محمد بن يعقوب، عن إسحاق بن يعقوب، قال: سألت محمد بن عثمان العمري أن يوصل لي كتاباً، قد سألت فيه عن مسائل أشكلت عليّ، فورد التوقيع بخط مولانا صاحب الزمان (علیه السلام): أما ما سألت عنه أُرشدك الله وثبتك - إلى أن قال: - وأما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها إلى رواه حديثنا، فإنهم حجتي عليكم، وأنا حجة الله، وأمياً محمد بن عثمان العمري رضي الله عنه، وعن أبيه من قبل، فإنه ثقني، وكتابه كتابي. (وسائل الشيعة، ج ۲۷/۱۴۰)

٣- وعن تهذيب الشيخ ، عن أحمد بن محمد عن الحسين بن سعيد عن ابي الجهم عن ابي خديجه قال: بعثنى أبو عبد الله عليه السلام إلى اصحابنا فقال: قل لهم اياكم إذا وقعت بينكم خصومه أو تدارى بينكم فى شىء من الاخذ والعطاء ان تتحاكموا إلى احد من هؤلاء الفساق اجعلوا بينكم رجلا ممن قد عرف حلالنا وحرامنا فانى قد جعلته قاضيا، واياكم ان يخاصم بعضكم بعضا إلى السلطان الجائر قال أبو خديجه: وكان اول من اورد هذا الحديث رجل كتب إلى الفقيه عليه السلام: فى رجل دفع إليه رجلان شراء لهما من رجل فقالا: لا ترد الكتاب على واحد منادون صاحبه فغاب احدهما أو توارى فى بيته وجاء الذى باع منهما فانكر الشراء يعنى القبالة فجاء الآخر الى العدل فقال له: اخرج الشراء حتى نعرضه على البينه فان صاحبي قد انكر البيع منى ومن صاحبي وصاحبي غائب فلعله قد جلس فى بيته يريد الفساد على فهل يجب على العدل أن يعرض الشراء على البينه حتى يشهدوا لهذا أم لا- يجوز له ذلك حتى يجتمعا؟ فوقع عليه السلام: إذا كان فى ذلك صلاح أمر القوم فلا بأس به ان شاء الله. (تهذيب شيخ طوسى، ج ٣٠٣/٦)

و در مقبوله عمر بن حنظله و توفیق شریف حضرت بقیه الله (علیه السلام) نسبت به حاکمیت فقیه و نیابت او از امام معصوم (علیه السلام) آمده که فرمود: «فإني قد جعلته عليكم حاكماً» و یا فرمود: «و إذا حكم حكم بحكمنا و الزاد عليه كالراد علينا» (۱) و یا فرمود: «و هو حجتي عليكم و أنا حجة الله و الراد عليه كالراد علينا و هو في حد الشرك بالله» و روایات فراوان دیگری که اطاعت از آنان را بر مردم واجب می نماید، به گونه ای که مورد اجماع فقهای شیعه واقع شده است و ما این بحث را همراه متون روایات در کتاب «دفاع از مقام ولایت» به طور مفصل بیان نموده ایم مراجعه شود.

برای چه اختلاف بین این امت ادامه دارد؟

ج: علت این است که هنوز منشأ فتنه ادامه دارد، یعنی هنوز جناح باطل برای حقایق خود ظاهر سازی می کنند و باطل خود را به صورت حق نشان می دهند و جناح حق را متهم به شرک و کفر و نفاق و خروج از دین و بدعت و تحریف و ... می نمایند و عوام مردم را از فهم حقایق دور نگه می دارند، چنان که امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: منشأ فتنه پیروی از هواهای نفسانی و بدعت هایی است که بر خلاف کتاب خدا در دین ایجاد می شود، و کسانی - بر خلاف دین خدا - بر مردم حاکم می شوند، و اگر باطل از آمیخته شدن به حق دور می شد، مردم باطل را نمی پذیرفتند، و چیزی بر آنان پوشیده نمی شد، و اگر حق نیز آمیخته به باطل نمی شد، زبان دشمنان از بدگویی از آن قطع می گردید، و لکن فتنه گران حق و باطل را مخلوط می کنند و مردم را سرگردان می نمایند، و در چنین وقتی شیطان بر ضعف و اولیای خود مسلط می شود و آنان را به انحراف و باطل می کشاند، و تنها کسانی نجات پیدا می کنند که مورد عنایت خدا هستند [و خداوند به آنان بصیرت و بینایی داده است] (۲).

ص: ۱۹

۱- وفي الكافي عن محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن محمد بن عيسى، عن صفوان، عن داود بن الحصين، عن عمر بن حنظله قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن رجلين من أصحابنا يكون بينهما منازعة في دين أو ميراث فتحاكما إلى السلطان أو إلى القضاة أيحل ذلك؟ فقال: من تحاكم إلى الطاغوت فحكم له فإنما يأخذ سحتا وإن كان حقه ثابتاً لأنه أخذ بحكم الطاغوت وقد أمر الله أن يكفر به قلت: كيف يصنعان قال: انظروا إلى من كان منكم قد روى حديثنا ونظر في حلالنا وحرامنا وعرف أحكامنا فارضوا به حكماً فإني قد جعلته عليكم حاكماً فإذا حكم بحكمنا فلم يقبله منه فإنما بحكم الله قد استخف وعلينا رد والراد علينا الراد على الله وهو على حد الشرك بالله. (كافي، ج ۷/۴۱۲ ح ۵)

۲- قال امير المؤمنين عليه السلام: إنما بدء وقوع الفتن أهواء تتبع، وأحكام تبتدع، يخالف فيها كتاب الله، ويتولى عليها رجال رجالات - على غير دين الله، فلو أن الباطل خلس من مزاج الحق لم يخف على المرتادين، ولو أن الحق خلس من الباطل انقطعت عنه ألسن المعاندين ولكن يؤخذ من هذا ضعف ومن هذا ضعف فيخرجان! فهناك يستولى الشيطان على أوليائه، وينجو الذين سبقت لهم من الله الحسنی. (نهج البلاغه، ج ۱/۱۰۰)

از سویی غاصبین خلافت و پیروان آنان برای غافل نگهداشتن مردم تاکنون کارهای فراوانی را انجام داده‌اند برای نمونه:

بعد از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) سال‌هایی مردم را از نقل حدیث منع کردند تا تاریخ فراموش شود و در این مدت شیعیان را تقبیح کردند و آنان را رافضی و مشرک و کافر و اهل بدعت و تحریف قرآن دانستند تا کسی به آنها رغبت نکند، و برای خلفای غاصب خود فضیلت تراشی و جعل حدیث کردند و آنان را خلیفه پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دانستند و در مقابل هر فضیلتی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) برای امیرالمؤمنین و امامان بعد از او (علیهم السلام) فرموده بود، فضیلتی برای خلفای غاصب خود ساختند و به آن حضرت نسبت دادند و آنان را نسبت به غصب خلافت و ظلم به آل... محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) معذور دانستند، چنان‌که علامه امینی (رحمه الله علیه) در - جلد ۶ و ۷ و ۸ - الغدیر این موضوع را بیان نموده و گوید:

«تنها طبری سنّی در تاریخ خود، هفتصد حدیث دروغ درباره خلفا نقل کرده است» و در جلد ۹ و ۱۰ کتاب الغدیر نیز از کتب اهل سنّت فراوان درباره عثمان و معاویه و فضیلت تراشی برای آنان چیزهایی نقل نموده و جواب داده که تعجب آور است، و نیز در جلد یازدهم بخش‌های زیادی از دروغ‌پردازی و فضیلت تراشی‌های آنان را درباره علمای اهل سنّت نقل نموده و پاسخ داده است.

آری علمای اهل سنّت و حکام بنی امیه و بنی عباس و پیروان آنان آنچه توانسته‌اند از امیرالمؤمنین و فرزندان او و شیعیان آنان مذمت نموده‌اند و مردم را به سب و لعن و توهین به آنان واداشته بلکه در این اواخر خون شیعه را مباح دانسته‌اند و سبب دخول به بهشت معرفی کرده‌اند، و گروهی را به نام وهابی و داعشی تربیت کردند تا نسل شیعه را در جهان براندازی کنند و با این وضعیّت چگونه ممکن است اختلاف بین امت ادامه نداشته باشد؟!

مؤلف گوید: چگونه ممکن است با تقبیح شیعه و تهمت‌های فراوانی که به آنان زده‌اند، و نپذیرفتن احادیث ائمه اهل... البیت (علیهم السلام)، و ممنوعیت از بحث‌های اعتقادی و مناظره آزاد، و ردّ کتب شیعه و تحسین و تصحیح عمل خلفا و صحابه و تعبیر: «الصحابه کلهم عدول» و هزاران تهمت بر علمای شیعه، چگونه ممکن است مردم عوام پی به حقیقت ببرند و به سخن رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) که فرمود: «إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي أهل بيتي...» عمل کنند؟! از این رو نویسنده با جرأت تمام به خدا سوگند یاد می‌کند که اکنون نیز اهل بیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و شیعیان آنان مظلوم و مطرود هستند، همان‌گونه که بعد از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مطرود بوده‌اند، و این وضعیّت ادامه خواهد داشت تا ظهور حضرت مهدی موعود (علیه السلام) برسد.

نویسنده گوید: در مراسم حج با یکی از اهل سنت برخورد نمودم که سخت شیعیان را تحقیر و توهین می کرد و می گفت: ما بقول شیعه؟! و این جمله را به صورت تحقیرآمیز بیان می نمود، پس من به او گفتم: «الشیعه یقول کلمه واحده بس» یعنی شیعه فقط یک کلمه حرف دارد، او گفت: «ما هذه الکلمه الواحده؟» یعنی آن یک کلمه چیست؟ گفتم: شیعه می گوید: پیامبر ما (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «إِنِّي تَارِكٌ [مخلف] فیکم الثقلین کتاب اللّٰه و عترتی أهل بیتی ...» یعنی من دو چیز را برای هدایت شما جایگزین خود می نمایم: کتاب خدا و عترت و اهل بیت خویش را...

سپس گفتم: شیعه می گوید: برای چه شما اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را کنار زدید و خلیفه شما گفت: «حسبنا کتاب الله؟» یعنی قرآن برای ما بس است، او گفت: خلیفه کیست؟ گفتم: مقصودم عمر بن خطاب است پس او چیزی نگفت و درمانده شد، سپس گفتم: آیا پیامبر ما (صلی الله علیه و آله و سلم) نفرمود: امت پس از من ۷۳ فرقه می شوند و یک فرقه آنان اهل نجات اند و بقیه اهل آتش اند؟ گفت: آری. گفتم:

آن فرقه ناجیه در این زمان کیانند؟ او گفت: ماییم. گفتم: آیا تو دلیلی بر گفته خود داری؟ پس او چیزی نگفت، و من گفتم: آن فرقه ناجیه ما هستیم و ما بر آن دلیل قاطعی داریم او گفت: چه دلیلی دارید؟ گفتم: دلیل ما حدیث سفینه است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مِنْ رَكْبِهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ (۱). یعنی مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است که هر کس سوار بر آن شد نجات یافت و هر کس تخلف نمود غرق گردید و هلاک شد.

سپس گفتم: آیا از ۷۳ فرقه جز شیعه کسی پیرو اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هست؟ و او چیزی نگفت. و همین استدلال نیز با یکی از علمای اهل سنت مطرح شد و او نیز جوابی نداشت جز این که گفت: آیا تو می خواهی بگویی ما اهل آتش هستیم؟ گفتم: من چنین چیزی را نگفتم و لکن تو خود باید در این مسأله دقت بکنی.

چه باید می کردند که اختلافی رخ ندهد؟

ج: باید همان گونه که خداوند فرمود: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» (۲)

«یعنی کسی که از پیامبر اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده» از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) - که در مواضع فراوانی از ابتدای بعثت تا انتهای عمر خود سفارش نمود که از علی (علیه السلام) پیروی کنید و او وصی و جانشین من است و او با حق است، و حق با اوست، و اوست که شما را به حق راهنمایی می کند، و از باطل دور می دارد، و او با قرآن است

ص: ۲۱

۱- وفی کتاب العمده : قال: اخبرنا محمد بن احمد بن عثمان قال: قال: اخبرنا أبو الحسين: محمد بن المظفر بن موسى بن عيسى الحافظ اذنا، قال حدثنا محمد بن محمد بن سليمان الباغندی، قال: حدثنا سويد، قال: حدثنا المفضل بن عبد الله عن اسحاق، عن ابن المعتمر، عن ابي ذر قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: انما مثل اهل بيتي مثل سفينة نوح، من ركب فيها نجا ومن تخلف عنها غرق. (عمده ابن بطريق، ص ۳۵۹؛ مناقب ابن مغازلی، ص ۱۳۲)

و قرآن با اوست و ... - اطاعت می کردند چرا که اطاعت از او اطاعت از خدا و رسول او بود و سبب نجات آنان می شد و خداوند فرموده بود: «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا» (۱) «یعنی کسانی که خدا و پیامبر را اطاعت کنند، در روز رستاخیز، همنشین کسانی خواهند بود که خدا، نعمت خود را بر آنان تمام کرده؛ از پیامبران و صدیقان و شهدا و صالحان؛ و آنها همنشینان خوبی هستند».

از سویی ترک اطاعت از امر پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) سبب گمراهی و سلب ایمان خواهد بود، چنان که خداوند می فرماید: «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (۲) «یعنی به پروردگارت سوگند که آنها ایمان نخواهند آورد، مگر این که در اختلافات خود، تو را به داوری بپذیرند؛ و سپس از داوری تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند؛ و کاملاً تسلیم تو باشند».

وامت باید به طور کامل تسلیم امر پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می بودند و در باطن نیز از امر آن حضرت راضی و خشنود می شدند، و ذره ای کدورت و نارضایتی پیدا نمی کردند، تا ایمان آنان به درگاه خداوند پذیرفته می شد و لکن اکثر آنان در غدیر خم با شنیدن سخنان آن حضرت در باری امیر المومنین علیه السلام در باطن خود اظهار عدم رضایت نمودند و در بعضی از مواضع این عدم رضایت را آشکار کردند و گفتند: «لان كان كائنه...» (۳) یعنی اگر این مرد از دنیا برود ما نخواهیم گذارد که علی (علیه السلام) خلیفه و جانشین او باشد. بلکه با همدیگر عهد و پیمان بستند و آن را مکتوب نمودند که چنین کاری را خواهند کرد، و آن صحیفه و عهدنامه را در کعبه قرار دادند، (۴) و در عمل نیز پس از رحلت آن حضرت در سقیفه بنی ساعده جمع شدند و

ص: ۲۲

۱- [نساء/۶۹]

۲- [نساء/۶۵]

۳- کتاب سلیم ص ۱۵۳

۴- الاصول الستة عشر: عن عباد أبي سعيد عن عمرو بن ثابت عن ابي اسحق عن سعيد بن جبیر عن ابن عباس قال امر أبو بكر خالد بن الوليد فقال إذا انا سلمت فاضرب عنق علي قال وبدا لابي بكر فسلم في نفسه ثم نادى يا خالد لا تفعل ما امرتك به من شيئي فالتفت علي (ع) إلى خالد لعنه الله فقال يا خالد اكنت فاعلا قال نعم والله قال انت اضيق (ان قاتلي اضيق استامنك ظ) خلقه (حلقه ظ) من ذاك . وفيه عن عباد عن الحسين كذا زيد بن علي عن يحيى بن عبد الله بن الحسين عن جعفر بن محمد قال بعث رسول الله (ص) ابا بكر ببراءة قال فجاء جبرئيل (ع) فقال يا محمد انه لا يؤدى عنك الا انت أو من هو منك قال فبعث رسول الله (ص) عليا إلى ابي بكر وامره ان يدفع إليه براءة قال فلحقه علي (ع) وكان معه عمرو أبو عبيدة بن الجراح وسالم مولى حذيفة قالوا له لا تدفعها إليه فابى أبو بكر فدفعها إليه قال واجمع (اجتمع خ د) القوم علي كتاب كتبه بينهم في المسجد الحرام ان قبض رسول الله (ص) الا- يولوا عليا منها شيئا فلما سجي أبو بكر دخل عليه علي (ع) فقال ما احد احب ان القى الله بمثل صحيفه من هذا المسجي قال فلما سجي عمر دعى له فقال مثل ذلك قال فهي الصحيفه التي كتبوها بينهم ان قبض رسول الله (ص) لا يولوها عليا (ع). (الاصول الستة عشر لعهده محدثين، ص ۱۸)

پیمان خود را عملی نمودند،^(۱) و این انحراف و جدا شدن از مسیر حق تاکنون ادامه یافته است، و آنان کسانی را که خدا و رسول او (صلی الله علیه و آله و سلم) آنان را مقدم نموده بودند کنار زدند، و کسانی را که خدا و رسول او (صلی الله علیه و آله و سلم) کنار زده بودند مقدم داشتند، و خود را قیم امت و اهل «حلّ و عقد» دانستند، و این معنا از سخنان امیرالمؤمنین و فاطمه زهراء (علیهما السلام) و ابوذرّ و سلمان و مقداد و ... ظاهر می شود.

امام صادق (علیه السلام) فرمود: امیرالمؤمنین (علیه السلام) درباره این ماجرا می فرماید: الحمد لله الذی لا مقدّم لما أخر، و لا مؤخر لما قدّم...^(۲) یعنی ستایش مخصوص خداوندی است که هر که را او مقدم کند کسی نمی تواند او را مؤخر نماید و هر که را او مؤخر نماید کسی نمی تواند او را مقدم نماید، و سپس دست خود را بر دست دیگر زد و فرمود: ای امتی که بعد از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) متحیر و سرگردان شدید، اگر شما کسی را که خدا مقدم کرده بود، مقدم نموده بودید، و کسی را که خدا کنار زده بود، کنار زده بودید، و ولایت و وراثت بعد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را در همان جایی که خدا قرار داده بود قرار داده بودید، هرگز ولیّ خدا نیازمند [و محروم] نمی ماند، و در سهام ارث عول و نقصی پیدا نمی شد، و هرگز دو نفر در حکم خداوند اختلافی نمی داشتند، و امت در هیچ چیزی از دستورات خدا نزاع و اختلافی نمی داشت، و شما بدانید و آگاه باشید که دانش دین خدا و علوم کتاب الهی نزد ما نهفته است، و شما مردم به خاطر انحرافی که پیدا کردید [و دیگران را به جای ما برگزیدید] باید وبال کار خود را بچشید، و خداوند هرگز به بندگان خود ستم نخواهد نمود، سپس فرمود: «وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ» یعنی: «و کسانی که ستم کردند به زودی خواهند دانست که به کدامین جایگاه باز می گردند!»^{(۳). (۴)}

ص: ۲۳

۱- وقال ابن الاثير في الكامل: لما توفي رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) اجتمع الانصار في سقيفه بني ساعده ليبيعوا سعد بن عباده، فبلغ ذلك ابا بكر فاتاهم ومعه عمر وأبو عبیده بن الجراح، فقال: ما هذا؟ فقالوا منا أمير ومنكم أمير، فقال أبو بكر منا الامراء ومنكم الوزراء، ثم قال أبو بكر: قد رضيت لكم أحد هذين الرجلين عمر وأبو عبیده أمين هذه الامه فقال عمر: أيكم يطيب نفسه أن يخلف قدمين قدمهما النبي (صلى الله عليه و آله و سلم) فبايعه عمر وبايعه الناس، فقالت الانصار أو بعضهم: لا نبايع إلا- عليا قال: وت خلف علي وبنو هاشم والزبير وطلحه عن البيعه، قال الزبير لا أعمد سيفي حتى يبايع علي فقال عمر: خذوا سيفه واضربوا به الحجر، ثم أتاهم عمر فأخذهم للبيعه. (بحار الانوار، ج ۲۸/۷۶)

۲- نهج السعادة ج ۳/۱۰۴، مستدرک نهج البلاغه، کاغفی ج ۷/۷۸. (نمونه، لا مقدّم لما أخر)

۳- [شعراء/۲۲۷]

۴- في كفايه الأثر عن عليّ بن الحسن عن محمد بن الحسين الكوفي عن محمد بن عليّ بن زكريّا عن عبد الله بن الضحّاك عن هشام بن محمد عن عبد الرّحمن عن عاصم بن عمرو عن محمود بن لبید قال لَمَّا قَبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ص كَانَتْ فَاطِمَةُ ع تَأْتِي قُبُورَ الشُّهَدَاءِ وَ تَأْتِي قَبْرَ حَمْرَةَ وَ تَبْكِي هُنَاكَ فَلَمَّا كَانَ فِي بَعْضِ الْأَيَّامِ أَتَيْتُ قَبْرَ حَمْرَةَ فَوَجَدْتُهَا ع تَبْكِي هُنَاكَ فَأَمَهَلْتُهَا حَتَّى سَيَّكَنْتُ فَأَتَيْتُهَا وَ سَيَّكَنْتُ عَلَيْهَا وَ قُلْتُ يَا سَيِّدَةَ النَّسْوَانِ قَدْ وَ اللَّهُ قَطَعْتَ نِيَّاطَ قَلْبِي مِنْ بُكَاءِكَ فَقَالَتْ يَا بَا عَمْرٍ وَ لَحِقْ لِي الْبُكَاءُ فَلَقَدْ أَصَبْتُ بِخَيْرِ الْأَيَّامِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ شَوْقَاهُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ثُمَّ أَنْشَأْتُ عَلَيْهَا السَّلَامَ تَقُولُ إِذَا مَاتَ يَوْمًا مَيِّتٌ قَلَّ ذِكْرُهُ وَ ذَكَرُ أَبِي

مَيِّدًا مَاتَ وَاللَّهِ أَكْثَرُ قُلْتُ يَا سَيِّدَتِي إِنِّي سَأَلْتُكَ عَنْ مَسْأَلَةٍ تَتَلَجَّحُ فِي صَدْرِي قَالَتْ سَلْ قُلْتُ هَلْ نَصَّ رَسُولُ اللَّهِ قَبْلَ وَفَاتِهِ عَلَيَّ بِالْإِمَامَةِ قَالَتْ وَاعْجَبًا أَنْ نَسَبْتُمْ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ قُلْتُ قَدْ كَانَ ذَلِكَ وَ لَكِنْ أَخْبِرِينِي بِمَا أُشِيرُ إِلَيْكَ قَالَتْ أَشْهَدُ اللَّهَ تَعَالَى لَقَدْ سَمِعْتُهُ يَقُولُ عَلَيٌّ خَيْرٌ مَنْ أَخْلَفَهُ فِيكُمْ وَ هُوَ الْإِمَامُ وَ الْخَلِيفَةُ بَعْدِي وَ سَبَطَايَ وَ تَسْبَعَهُ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ أَيْمَهُ أُبْرَارٌ لَكِنْ اتَّبَعْتُمُوهُمْ وَ جَدْتُمُوهُمْ هَادِينَ مَهْدِيِّينَ وَ لَكِنْ خَالَفْتُمُوهُمْ لِيَكُونَ الْاِخْتِلَافُ فِيكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ قُلْتُ يَا سَيِّدَتِي فَمَا بَالُهُ قَعَدَ عَنْ حَقِّهِ قَالَتْ يَا بِيَا عُمَرَ لَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَثَلُ الْإِمَامِ مَثَلُ الْكَعْبَةِ إِذْ تُؤْتَى وَ لَا تَأْتِي أَوْ قَالَتْ مَثَلُ عَلِيٍّ ثُمَّ قَالَتْ أَمَا وَاللَّهِ لَوْ تَرَكَوا الْحَقَّ عَلَيَّ أَهْلِهِ وَ اتَّبَعُوا عِتْرَةَ نَبِيِّهِ لَمَا اِخْتَلَفَ فِي اللَّهِ اثْنَانِ وَ لَوَرِثَهَا سِيفٌ عَنْ سِيفٍ وَ خَلَفَ بَعْدَ خَلْفٍ حَتَّى يَقُومَ قَائِمُنَا التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ وَ لَكِنْ قَدَّمُوا مِنْ آخِرِهِ اللَّهُ وَ أَخْرَوْا مِنْ قَدَمِهِ اللَّهُ حَتَّى إِذَا أَلْحَدُوا الْمَبْعُوثَ وَ أَوْدَعُوهُ الْحَدِيثَ الْمَحْدُوثَ اِخْتَارُوا بِشَهْوَتِهِمْ وَ عَمَلُوا بِآرَائِهِمْ تَبَا لَهُمْ أَوْ لَمْ يَسْمَعُوا اللَّهَ يَقُولُ وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ يَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ بَلْ سَمِعُوا وَ لَكِنَّهُمْ كَمَا قَالَ اللَّهُ سَبَّحَانَهُ فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ هَيْهَاتَ بَسَّطُوا فِي الدُّنْيَا آمَالَهُمْ وَ نَسُوا آجَالَهُمْ فَتَغَسَّأَ لَهُمْ وَ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ أَعُوذُ بِكَ يَا رَبِّ مِنَ الْحُورِ بَعْدَ الْكُورِ. (نهج السعادة، ج ٣/١٠٣؛ بحار الانوار، ج ٣٦، ص ٣٥٣)

و از حضرت زهرا (علیها السلام) نیز نقل شده که فرمود: به خدا سوگند اگر حق را به اهل آن واگذار می کردند و از اهل بیت و عترت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) پیروی می نمودند، حتی دو نفر نیز اختلاف پیدا نمی کردند و خاندان نبوت برای هدایت مردم یکی پس از دیگری وارث رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می بودند، تا این که قائم ما نهمین فرزند امام حسین (علیه السلام) قیام نماید، و لکن این مردم کسی را که خدا کنار زده بود مقدم داشتند و کسی را که او مقدم داشته بود کنار زدند، و چون پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را به خاک سپردند، از پیش خود کسانی را [برای امامت و رهبری مردم] انتخاب کردند و به حکم آنان عمل نمودند، هلاکت باد بر آنان آیا نشنیدند که خداوند می فرماید:

«وَرُبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ» (۱) «یعنی پروردگار تو هر چه را بخواهد می آفریند، و هر که را بخواهد برمی گزیند؛ و آنان در برابر او اختیاری ندارند» آری شنیدند و لکن همان گونه که خداوند می فرماید: «إِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ» (۲) «یعنی چشمهای ظاهر نابینا نمی شود، بلکه دلهایی که در سینه هاست کور می شود» آنان کوردل شده بودند و هرگز به حق بازنگریدند، چرا که آنان سفره آرزوهای دنیایی خویش را گسترده نمودند و مرگ را فراموش کردند، خداوند آنان را هلاک کند و اعمالشان را تباہ نماید، سپس فرمود: خدایا من به تو پناه می برم از هلاکت بعد از هدایت (۳).

ص: ۲۴

۱- [قصص/۶۸]

۲- [حج/۴۶]

۳- ویا سنده عن محمود بن لبید، قال: لما قبض رسول الله صلى الله عليه وآله كانت فاطمه صلوات الله عليها تأتي قبور الشهداء، وتأتي قبر حمزه وتبكي هناك، فلما كان في بعض الأيام أتيت قبر حمزه رحمه الله فوجدتها سلام الله عليها تبكي هناك، فأمهلتها حتى سكنت، فأتيتهما وسلمت عليها، وقلت: يا سيدة النساء قد والله قطعت أنياط قلبي من بكائك، فقالت: يا أبا عمر ويحق لي البكاء، فلقد أصبت بخير الآباء رسول الله صلى الله عليه وآله، وأشوقاه إلى رسول الله صلى الله عليه وآله، ثم أنشأت عليها السلام تقول: إذا مات يوماً ميت قل ذكره * ووذكر أبي مذ مات والله أكثر قلت: يا سيدتي إنني سألتك عن مسأله تتلجلج في صدري، قالت: سل، قلت: هل نص رسول الله صلى الله عليه وآله قبل وفاته على علي عليه السلام بالإمامه؟ قالت: واعجبا أنسى يوم غدیر خم؟ قلت: قد كان ذلك، ولكن أخبريني بما أشير اليك، قالت أشهد الله تعالى لقد سمعته يقول: علي خير من أخلفه فيكم، وهو الإمام والخليفة بعدى، وسبطاي وتسعه من صلب الحسين أئمه أبرار، لئن اتبعتموهم وجدتموهم هادين مهدين، ولئن خالفتموهم ليكون الاختلاف فيكم اليوم القيامة. قلت: يا سيدتي، فما باله قعد عن حقه؟ قالت: يا أبا عمر، لقد قال رسول الله صلى الله عليه وآله: مثل الإمام مثل الكعبة إذ توتى ولا يأتي - أو قالت: مثل علي -، ثم قالت: أما والله لو تركوا الحق على أهله واتبعوا عتره نبيه لما اختلف في الله اثنان، ولورثها سلف عن سلف وخلف بعد خلف حتى يقوم قائمنا التاسع من ولد الحسين عليه السلام، ولكن قدموا من آخره الله، وأخروا من قدمه الله، حتى إذا لحدوا المبعوث وادعوه الجذث والمجدوث اختاروا بشهوتهم وعملوا بأرائهم، تبا لهم، أو لم يسمعوا الله يقول: * (وربك يخلق ما يشاء ويختار ما كان لهم الخيره) *؟ بل سمعوا ولكنهم كما قال الله سبحانه: * (فإنها لا تعمي الأبصار ولكن تعمي القلوب التي في الصدور) * هيهات بسطوا في الدنيا

آمالهم، ونسوا آجالهم، فتعسا لهم واصل أعمالهم، أعوذ بك يا رب من الحور بعد الكور. (انوار البهية للمحدث الكبير القمي،
ص ٣٤٣)

و از ابن عباس نیز نقل شده که چون دید عمر نسبت به سهام ارث متحیر مانده - و نمی داند چه باید بکند و اگر سهام وراثت بیش از ترکه میت باشد نقص را بر که باید وارد نماید - گفت: «وَأَيُّمَ اللَّهِ لَوْ قَدَّمَ مِنْ قَدَمِهِ اللَّهُ، وَ آخِرَ مِنْ آخِرِهِ اللَّهُ مَا عَالَتْ فَرِيضَهُ» یعنی به خدا سوگند اگر او - برای امامت امت - کسی را که خدا مقدم داشته بود مقدم می کرد و کسی را که خدا کنار زده بود، کنار می زد فرائض الهی گرفتار نقصان و عول نمی شد (۱).

ص: ۲۵

۱- قال الشهيد في شرح اللمعة: (ولا- عول في الفرائض) أي لا- زياده في السهام عليها على وجه يحصل النقص على الجميع بالنسبه، وذلك بدخول الزوج والزوجه (بل) على تقدير الزيادة (يدخل النقص) عندنا (على الأب والبنت والبنات، والأخت والأخوات للأب والأم، أو للأب خلافا للجمهور حيث جعلوه موزعا على الجميع بإلحاق السهم الزائد للفريضة، وقسمتها على الجميع سمي هذا القسم عولا، إما من الميل ومنه قوله تعالى: ذلك أدنى ألا تعولوا، وسميت الفريضة عائله على أهلها لميلها بالجور عليهم بنقصان سهامهم، أو من عال الرجل إذا كثر عياله لكثرة السهام فيها، أو من عال إذا غلب، لغلبه أهل السهام بالنقص، أو من عالته الناقه ذنبها إذا رفعت لارتفاع الفرائض على أصلها بزيادة السهام، وعلى ما ذكرناه اجماع أهل البيت (عليهم السلام)، وأخبارهم به متظافره، قال الباقر (عليه السلام): كان أمير المؤمنين (عليه السلام) يقول: "إن الذي أحصى رمل عالج ليعلم أن السهام لا تعول على سته لو يبصرون وجهها لم تجز سته". وكان ابن عباس رضى الله عنه يقول: من شاء باهلته فقال له زفر: يا أبا العباس فمن أول من أعال الفرائض؟ قال: عمر لما التفت الفرائض عنده ودفع بعضها بعضا قال. والله ما أدري أيكم قدم الله وأيكم آخر؟ وما أجد شيئا هو أوسع من أن أقسم عليكم هذا المال بالحصص". ثم قال ابن عباس: وأيم الله لو قدم من قدم الله، وأخر من أخر الله ما عالته فريضة. فقال له زفر: وأيها قدم وأيها آخر؟ فقال: كل فريضة لم يهبها الله عز وجل عن فريضة إلا إلى فريضة فهذا ما قدم الله، وأما ما أخر فكل فريضة إذا زالت عن فرضها لم يكن لها إلا ما بقى فتلك التي أخر الله، وأما التي قدم فالزوج له النصف فإذا دخل عليه ما يزيله عنه رجع إلى الربع ولا يزيله عنه شيء. والزوجه لها الربع فإذا زالت عنه صارت إلى الثمن لا يزيلها عنه شيء. والأم لها الثلث فإذا زالت عنه صارت إلى السدس ولا يزيلها عنه شيء. فهذه الفروض التي قدم الله عز وجل. وأما التي أخر الله ففريضة البنات والأخوات لها النصف والثلاثان فإذا أزالتهن الفرائض عن ذلك لم يكن لهن إلا ما بقى، فإذا اجتمع ما قدم الله وما أخر بدئ بما قدم الله وأعطى حقه كاملا فإن بقى شيء كان لمن أخر الله، الحديث. (شرح لمعه، ج ۸/۸۹)

یکی از شارحین کتاب یاد شده گوید: سخن ابن عباس در این مقام لطیف است و به دو موضوع اشاره دارد، ظاهر آن مربوط به تقدیم و تأخیر در سهام ارث است و باطن آن مربوط به امامت است و مقصود او این است که اگر عمر کسی را که خداوند برای امامت امت مقدم داشته است مقدم دانسته بود، و کسی را که خداوند کنار زده بود، او نیز او را کنار زده بود، امت گرفتار جهل و نادانی نسبت احکام خدا نمی شدند.

سداد بن اوس گوید: ام سلمه همسر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بعد از جنگ جمل به من فرمود: «من از رسول خدا شنیدم که فرمود: هر کس با علی (علیه السلام) بجنگد با من جنگیده و هر کس با من بجنگد با خدا جنگیده است» پس من گفتم: آیا شما می گویی من به علی (علیه السلام) ملحق شوم؟ ام سلمه فرمود: آری به خدا سوگند علی (علیه السلام) با حق است، و حق با اوست، و به خدا سوگند امت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) با پیامبر خود با انصاف عمل نکردند، چرا که آنان کسانی را که خدای عزوجل و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) کنار زده بودند، مقدم نمودند، و کسانی را که خدا و رسول او مقدم داشته بودند، کنار زدند... (۱).

مقداد گوید: ابوذر پرده کعبه را گرفت و به مردم گفت: «... أيتها الأمة المتحيرة و الله لو قدمتم من قدمه الله و رسوله، و آخرتم من آخره الله و رسوله، و سلمتم الحكومات إلى أهلها و وليها، ما طاش أحد في حكم الله و لا

ص: ۲۶

۱- حدثنا علي بن الحسن بن محمد بن منده، قال حدثنا أبو الحسين زيد بن جعفر بن محمد بن الحسين الخزاز بالكوفة في سنة سبع وسبعين وثلاثمائة، قال حدثنا العباس بن العباس الجوهري ببغداد في دار عميره، قال حدثني عفان بن مسلم، قال حدثني حماد بن سلمه، عن الكلبي، عن أبي صالح، عن سداد بن أوس، قال: لما كان يوم الجمل قلت: لا أكون مع علي ولا أكون عليه، وتوقفت عن القتال الى انتصاف النهار، فلما كان قرب الليل ألقى الله في قلبي أن أقاتل مع علي، فقاتلت معه حتى كان من أمره ما كان، ثم اني أتيت المدينة فدخلت على أم سلمه، قالت: من أين أقبلت؟ قلت: من البصرة. قالت: مع أي الفريقين كنت؟ قلت: يا أم المؤمنين اني توقفت عن القتال الى انتصاف النهار وألقى الله عزوجل أن أقاتل مع علي. قالت: نعم ما عملت، لقد سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول: من حارب عليا فقد حاربنى ومن حاربنى فقد حارب الله. قلت: فترين أن الحق مع علي؟ قالت: اي والله علي مع الحق والحق معه، والله ما أنصف أمه محمد نبيهم إذ قدموا من آخره الله عزوجل ورسوله وأخروا من قدمه الله تعالى ورسوله، وانهم صانوا حلائلهم في بيوتهم وأبرزوا حليله رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم [الى الفناء]، والله لقد سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول: لا امتي فرقه وجعله فجامعوها إذا اجتمعت وإذا افتترقت فكونوا من النمط الاوسط، ثم ارقبوا أهل بيتي فان حاربوا فحاربوا وان سالموا فسالموا وان زالوا فزالوا معهم، فان الحق معهم حيث كانوا. قلت: فمن أهل بيته؟ [قالت: أهل بيته] الذين امرنا بالتمسك بهم؟ قالت: هم الاثمه بعده كما قال: عدد نقيب بني اسرائيل على وسبطاه وتسعه من صلب الحسين، هم أهل بيته هم المطهرون والاثمه المعصومون. قلت: انا لله هللك الناس إذا. قالت: كل حزب بما لديهم فرحون. (كفايه الأثر خزّاز قمى، ص ۱۸۱)

اختلف إثنان في فرائض الله، ولا ضلّت الأمه بعد نبيها، «وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ» (١) «يعني کسانی که ستم کردند بزودی خواهند دانست که به کدامین جایگاه باز می گردند» (٢).

محمد طاهر قمی شیرازی در کتاب اربعین خود پس از ذکر شعرائی که خطبه غدیر را به نظم در آورده بودند مانند: حسان، دعبل، ابوفراس، قیس بن عباد، عمرو بن العاص، زاهی و کمیت گوید: یکی از اشعار کمیت این است که گوید:

وَلَمْ أَرْمِثْ ذَاكَ الْيَوْمَ يَوْمًا وَ لَمْ أَرْ مِثْلَهُ حَقًّا أَضِيْعًا

سپس گوید: فرزند کمیت در خواب رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را دید، و آن حضرت به او فرمود: «قصیده پدر خود را درباره غدیر بخوان» فرزند کمیت گوید: پس من شروع کردم و اشعار پدر خود را درباره غدیر خواندم و چون به این شعر رسیدم: «و لم أر مثله حقاً أضيعا» رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) گریه سختی نمود و فرمود: پدرت راست گفته، «و لم أر مثله حقاً أضيعا» و سپس از خواب بیدار شدم (٣).

آیا رسول خدا جز امیرالمؤمنین (علیهما السلام) کسی را به عنوان خلیفه بعد از خود معرفی نمود؟

ج: روزی امیرالمؤمنین (علیه السلام) - پس از شورای سقیفه - به ابن عباس فرمود: ای ابن عباس آیا در مدتی که تو با رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بودی از آن حضرت شنیدی که او غیر از من کسی را خلیفه خود قرار بدهد؟ ابن عباس گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) جز شما کسی را خلیفه خود قرار نداد. امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: پس برای چه تو با ابوبکر بیعت کردی؟ ابن عباس گفت: چون مردم

ص: ٢٧

١- [شعراء/ ٢٢٧]

٢- قال مقداد: اخذ ابوذر بعض استار الكعبه وقال: ألا أيتها الامه المتحيره والله لو قدمتم من قدمه الله ورسوله، وأخرتم من أخره الله ورسوله، وسلّمتم الحكومات الى أهلها ووليها ما طاش أحد في حكم الله ولا اختلف اثنان في فرائض الله، ولا ضلّت الامه بعد نبيها، (وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ). (شرح الأخبار قاضی نعمان مغربی، ج ٢/٥٠٠؛ اجتجاج، ج ١/٢٣١)

٣- وفي كتاب الابعين: قد نظم مولانا أمير المؤمنين عليه السلام أمر الغدير في بيت من أبياته: وأوجب لي ولايته عليكم رسول الله يوم غدیر خم ونظم أمر الغدير كثير من الشعراء، منهم حسان وقد تقدم ذكر أبياته، ودعبل، وأبو فراس، وقيس بن عباد الأنصاري، وعمرو بن العاص، والزاهي، والكميت ومن أبياته: ولم أر مثل ذاك اليوم يوما ولم أر مثله حقا أضيعا وروى أن ابن الكميّ رأى في منامه رسول الله صلى الله عليه وآله وهو يقول: أنشدني قصيده كانت لأبيك، يعني القصيده المشتمله على حكاية الغدير، قال: فأنشده اياها، فلما وصلت الي (ولم أر مثله حقا أضيعا) بكى رسول الله صلى الله عليه وآله بكاء شديدا، قال: صدق أبوك ولم أر مثله حقا أضيعا، ثم اتبه. (كتاب الأربعين لمحمد طاهر القمي الشيرازي، ص ١٢٢)

با او بیعت کردند من نیز با او بیعت نمودم امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: مَثَلُ تَوْ مَثَلُ مَرْدَمِي است که با عجل و سامری بیعت کردند (۱)!

در کتاب مناقب امیرالمؤمنین (علیه السلام) - از محمد بن سلیمان کوفی - آمده که مردی به ابوهریره - که در باب کننده مسجد کوفه نشسته بود - گفت: من تو را به خدا سوگند می‌دهم آیا تو از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدی که فرمود: من کنت مولاہ فعلی مولاہ، اللہم وال من والاه و عاد من عاداه؟ ابوهریره گفت: «خدا می‌داند که من این جملات را از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدم، و اگر مرا سوگند نداده بودی اعتراف نمی‌کردم» آن مرد گفت: خدایا تو می... داند که من کسی را دوست می‌دارم که او آن را دشمن می‌دارد و کسی را دشمن می‌دارم که او آن را دوست داشته است. پس مردم به آن مرد گفتند: أسکت أسکت (۲).

مؤلف گوید: نظیر قصه فوق قصه زبیر و عایشه است چنان که در کتاب «المسترشد» ابن جریر طبری شیعی از ابی الأسود دثلی نقل شده که گوید: هنگامی که زبیر به جنگ با علی (علیه السلام) قیام نمود من حاضر بودم که علی (علیه السلام) به او فرمود: من تو را به خدا سوگند می‌دهم، آیا تو از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدی که فرمود: ای زبیر تو با علی جنگ خواهی کرد و به او ظلم خواهی نمود؟ و زبیر گفت: «از یادم رفته بود» و سپس از جنگ بازگشت.

سپس طبری از ابی حرب بن ابی‌الأسود دثلی نقل نموده که گوید: من شاهد بودم که در آن هنگام زبیر بر مرکب خود سوار شد و از بین صفوف لشکر خارج می‌گردید که فرزند او عبدالله او را دید و به او گفت: کجا می‌روی؟ و زبیر گفت: علی (علیه السلام) حدیثی را از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بیادم آورد که آن حضرت به من فرمود: «ای زبیر تو با علی (علیه السلام) جنگ خواهی کرد و به او ظلم خواهی نمود» از این رو من با او جنگ نخواهم نمود و عبدالله به او گفت: تو برای قتال با او نیامده‌ای بلکه برای اصلاح بین امت آمده‌ای، تا خدا به دست تو این امت را اصلاح نماید. زبیر گفت: من سوگند یاد کردم که با او جنگ نکنم. فرزند او

ص: ۲۸

۱- (کتاب سلیم بن قیس)

۲- فی المناقب: أخبرنا إبراهيم بن طلحة بن إبراهيم بن غسان بقراءتي عليه في منزله بالبصرة قال حدثنا أبو القاسم علي بن محمد بن أبي سعيد العامري الكوفي قال: حدثنا إسحاق بن محمد بن مروان قال: حدثنا أبي قال: حدثنا علي بن خلف عن عبد النور: عن داوود بن يزيد الأودي عن أبيه قال: جاء رجل إلى أبي هريره وهو جالس عند أبواب كنده في مسجد الكوفة فقال: أنشدك بالله هل سمعت رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) يقول: من كنت مولاہ فعلی مولاہ اللہم وال من والاه و عاد من عاداه. قال أبو هريره: اللہم نعم و لو لا أنك ناشدتنی ما ذکرته. فقال الرجل: اللہم [إني] لا أعلم إلا قد عادت من والاه و والیت من عاداه. فقال له الناس: أسکت أسکت. (مناقب محمد بن سلیمان کوفی، ص ۴۰۳)

عبدالله گفت: غلام خود جرجیس را آزاد کن تا کفاره قسم تو باشد. پس زبیر غلام خود را آزاد نمود و به جای خود ماند... (۱).

عایشه نیز پس از شکست و کشته شدن گروه زیادی از پیروان او در جنگ جمل و امتناع او از بازگشت به مدینه، امیرالمؤمنین (علیه السلام) به او فرمود: «یا شعیرا ارتحلی و إلیما تکلمت بما تعلمین» پس عایشه گفت: باز می‌گردم. و امیرالمؤمنین (علیه السلام) او را همراه چهل زن از زن‌های عبد قیس [که از قبیله او بودند] به مدینه فرستاد... (۲) مرحوم ابن ادریس در کتاب سرائر با سند خود از ابن عباس نقل نموده که گوید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به همسران خود فرمود: ای کاش من می‌دانستم که، کدامیک از شما بر شتر ماده اذیب سوار خواهد شد و سگ‌های منطقه حوآب به او حمله می‌کنند، و از طرف راست و چپ او گروه فراوانی کشته می‌شوند و او نجات پیدا می‌کند بعد آن که نزدیک به هلاکت شده باشد (۳)؟

سید مرتضی در کتاب «رسائل المرتضی» گوید: روایت شده که عایشه در جنگ جمل چون به منطقه «ماء الحوآب» رسید، سگ‌ها مقابل او آمدند و فریاد کردند و عایشه به اطرافیان خود گفت: این آب چه نام دارد؟ و مردم گفتند: این «ماء الحوآب» است. پس عایشه گفت: مرا برگردانید، مرا برگردانید، چرا که من از رسول

ص: ۲۹

۱- قال الحاكم النيسابوري في المستدرک ج ۳ ص ۳۶۶، عن قيس بن أبي حازم قال: قال علي للزبير: أما تذكر يوم كنت أنا وأنت في سقيفة قوم من الأنصار فقال لك رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: أتجبه؟ قلت: وما يمنعني؟! قال: أما إنك ستخرج عليه وتقاتله وأنت ظالم، قال: فرجع الزبير. وقال: عن أبي حرب بن أبي الأسود الدثلي قال: شهدت الزبير خرج يريد عليا، فقال له علي: أنشدك الله: هل سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول: تقاتله وأنت له ظالم؟ فقال: لم أذكر، ثم مضى الزبير منصرفا. [قال الحاكم]: هذا حديث صحيح عن أبي حرب بن أبي الأسود. وقال: عن أبي حرب بن أبي الأسود الدثلي، قال: شهدت عليا والزبير، لما رجع الزبير علي دابته يشق الصفوف فعرض له ابنه عبد الله فقال: مالك؟ فقال: ذكر لي علي حديثا سمعته من رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: لتقاتلنه وأنت له ظالم فلا أقاتله، فقال له ابنه: وليس للقتال جئت إنما جئت لتصلح بين الناس ويصلح الله هذا الأمر بك، قال: قد حلفت أن لا أقاتل قال: فاعتق غلامك جرجس وقف حتى تصلح بين الناس، قال: فأعتق غلامه جرجس ووقف فاختلف أمر الناس فذهب علي فرسه. (المسترشد طبری شيعی، ص ۴۲۱)

۲- وعن إسحاق بن إبراهيم، عن أشرس العبدی، عن عبد الجليل، إن أمير المؤمنين صلوات الله عليه بعث عمار بن ياسر إلى عائشه أن ارتحلي، فأبت عليه، فبعث إليها بامرأتين وامرأه من ربيعه معهن الإبل، فلما رأتهن ارتحلت وعن محمد بن علي بن نصر، عن عمر بن سعد، أن أمير المؤمنين صلوات الله عليه دخل علي عائشه لما أبت الخروج، فقال لها: يا شعیرا ارتحلی وإلا تكلمت بما تعلمین قالت: نعم ارتحل. فجهزها وأرسلها ومعها أربعين امرأه من عبد قيس.. (همان، ص ۴۲۲)

۳- في السرائر: حَدَّثَنَا الْحَكَمُ أَبُو حَامِدٍ أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بَلَّخَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَبَّاسِ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ قَالَ حَدَّثَنَا عِصَامُ بْنُ قُدَامَةَ عَنْ عِكْرِمَةَ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ عَنِ النَّبِيِّ (ص) أَنَّهُ قَالَ لِنِسَائِهِ لَيْتَ شِعْرِي أَيُّتَكُنَّ صَاحِبَهُ الْجَمَلِ الْأَذْيَبِ الَّتِي تَتَّبَعُهَا كِلَابُ الْحَوَّابِ فَيَقْتُلُ عَنْ يَمِينِهَا وَعَنْ يَسَارِهَا فَتَلِي كَثِيرَةً ثُمَّ تَنْجُو بَعْدَ مَا كَادَتْ. (سرائر، ج ۳/۶۲۷)

خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدم که به من فرمود: مواظب باش تو از کسانی نباشی که سگ‌های حوآب مقابل تو فریاد کنند». و لکن عده‌ای به او گفتند: این آب «ماء الحوآب» نیست، و عایشه حرف آنان را تصدیق نکرد تا آنان پنجاه نفر را آوردند و شهادت دادند و سوگند یاد کردند که این «ماء الحوآب» نیست و به آن پنجاه نفر جایزه دادند و این نخستین شهادت دورغ بود که در اسلام حادث شد(۱).

مؤلف گوید: هرگز رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) جز امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) را خلیفه و وصی و برادر و وارث خود معرفی نکرد و این معنا به صورت تواتر و قطعی در کتب شیعه و سنی نقل شده است، و نیاز به بیان ندارد، و تنها کلمه «خلیفتی» در ۷۱۸ روایت در ۳۵۵ کتاب، و کلمه «أنت خلیفتی» در ۴۲ روایت، در ۳۴ کتاب، و کلمه «وصی» در ۹۸۸ روایت در ۳۱۱ کتاب، و کلمه «أنت وصی» در ۱۴۷ روایت در ۸۷ کتاب، و کلمه «وارثی» در ۱۷۲ روایت در ۱۲۰ کتاب، و کلمه «خلفائی» در ۲۱۷ روایت در ۱۳۲ کتاب، و کلمه «خلفائی إثنا عشر» در صحیح مسلم ج ۳/۱۴۵۳/۱۰ و سنن ترمذی ج ۳/۳۴۰/۲۳۲۳ نقل شده و در تفسیر آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»(۲) «یعنی خداوند فقط می خواهد پلیدی گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد» طبری سنی در ذخایر العقبی ص ۸۷ و ص ۲۱ گوید: مقصود از اهل البیت، در این آیه: فاطمه و علی و حسن و حسین هستند که رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) آنان را در زیر کساء قرار داد و از آنان تجلیل نمود و این قضیه در بیت ام سلمه بود و آن حضرت فرمود: «اللَّهُمَّ هؤُلاءِ أَهْلَ بَيْتِي فَادْهَبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْيِيراً» و ام سلمه گفت: «آیا من نیز با آنان هستم؟ و رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: أنت علی خیر و او را راه نداد و آیه فوق نازل شد. سپس گوید: این روایت را ترمذی نیز نقل کرده است، و در عمده الطالب نیز از کفایه الطالب ص ۶۵ حدیث فوق از عمر بن ابی سلمه ریب النبی(صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده، و در کتب دیگر اهل سنت نیز این معنا نقل شده است.

آری در احادیث جعلی و ساختگی برخی از جعلان و کذابان اهل سنت آمده که گویند: رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) ابوبکر و عمر و عثمان را به ترتیب خلیفه خود قرار داد و این گونه روایات را خود علمای اهل سنت مجعول و ساختگی دانسته و راویان آن‌ها را کذاب و جعل معرفی کرده‌اند، علاوه بر آن، بین آن‌ها تضاد وجود دارد و برخی آن‌ها را به جابر و امثال او نسبت داده‌اند که همه می‌دانند جابر چنین چیزی را نگفته است چرا که او یکی از روات احادیث مربوط به ائمه دوازده گانه است، و مرحوم علامه امینی در جلد ۵

ص: ۳۰

۱- وفی رسائل المرتضی: روی أنه لما جاءت عائشه الى هذا الموضوع نبحتها كلاب الحوآب، فقالت عائشه: أي ماء هذا؟ قالوا: ماء الحوآب. فقالت: ردوني ردوني فانی سمعت رسول الله يقول «أبصری لا تكونی التي تنبها كلاب الحوآب». فقالوا: لیس هذا ماء حوآب، فأبت أن تصدقهم، فجاؤا بخمسين شاهدا من العرب، فشهدوا أنه لیس بماء حوآب، و حلفوا لها، فکسوهم أكسیه و أعطوهم دراهم، و كانت هذه أول شهادة زور حدثت فی الإسلام. (رسائل المرتضی، ص ۶۴)

۲- [احزاب/۳۳]

الغدیر از ص ۳۳۳ تا ص ۳۷۵ تحت عنوان «سلسله الموضوعات فی الخلافه» ۴۵ حدیث ساختگی از این قبیل را نقل نموده و فساد و کذب راویان آن‌ها را آشکار کرده است، امید است که خوانندگان محترم مراجعه فرمایند.

مؤلف گوید: نزدیک‌ترین کتاب به زمان معصومین (علیهم‌السلام) کتاب سلیم بن قیس هلالی می‌باشد که مورد تأیید چند امام - مانند امیرالمؤمنین تا امام صادق (علیهم‌السلام) - بوده و امام صادق (علیه‌السلام) فرمود(۱):

ص: ۳۱

۱- یکی از محققین گوید: اولاً- کتاب سلیم به اعتراف زیادی از علمای اهل حدیث و رجال، مانند: مجلسین، مرحوم استرآبادی، وحید بهبهانی، ابوعلی حائری در منتهی‌المقال، میرحامد حسین، مرحوم خوانساری در روضات، علامه مامقانی، سیدمحسن امین، مرحوم آیت الله خویی و ... امتن و اتقن کتب است و تردید و شبهه‌ای در آن نیست، ثانیاً مضامین احادیث آن در کتب دیگری مانند احتجاج و غیره دیده می‌شود، بلکه این کتاب حَقّاً حاوی اسرار آل محمّد (صلوات الله علیهم اجمعین) می‌باشد و علمای سلف آن را معتبر دانسته و در مباحث خود به آن تمسّک نموده‌اند. (کتاب سلیم تحقیق محمّدباقر انصاری، ص ۳۲) وقال الآخر: أنظر كيف حاز الرجل نصيبه الأوفر من تقرير حديثه من عند الأئمة عليهم السلام حيث صدقه سته من أئمتنا عليهم السلام، وذلك بصورة يرجع إلى تصديق جميع كتابه وأحاديثه. هذه جملة ما وصل إلينا من تقرير المعصومين عليهم السلام ومزيد عنايتهم بشأن كتاب سليم وأحاديثه. ويكفيه فخرا إذ كان معروفا عند الأئمة عليهم السلام وأنهم ذكروه بخير وقرروا ما نقله من الأحاديث. وهذا بمعنى أن ما في كتاب سليم حق وصدق ومحكم ومحفوظ وليس مثل ما في أيدي الناس الذي هو مخلوط من الغث والثلثين. كلمات العلماء في توثيق كتاب سليم استمرار تأييد العلماء للكتاب طيله أربعة عشر قرنا صدر من أعظم العلماء - منذ الصدر الأول إلى اليوم - كلمات دريه بشأن الكتاب ومؤلفه الجليل. ومما يدل على عظمه الكتاب وغايه اعتباره أنهم نقلوا أحاديث سليم في كتبهم ومروياتهم منذ القرن الأول إلى يومنا هذا في سلسله متلاحقه لم تنقطع في عصر من العصور بصورة تكشف عن اعتمادهم عليه في الغايه. ويبدء هذه السلسله من العلماء المؤيدين لكتاب سليم في عصر المؤلف مثل سلمان وأبي ذر والمقداد ونظرائهم. ولقد عرض أبان بعده الكتاب على أبي الطفيل وعمر بن أبي سلمه والحسن البصرى وقرءوا جميع الكتاب وصدقوه بأجمعه. ويكفي في ذلك أن نلاحظ رواه كتاب سليم وأحاديثه، فإن أكثرهم من المشايخ الثقات كعمر بن أذينة وحماد بن عيسى وعثمان بن عيسى ومحمد بن إسماعيل بن بزيع والفضل بن شاذان ومحمد بن أبي عمير ومثل ابن أبي جيد ويعقوب بن يزيد وعبد الله بن جعفر الحميري ومحمد بن همام بن سهيل وهارون بن موسى التلعكبري ومحمد بن الحسين بن أبي الخطاب وأحمد بن محمد بن عيسى والحسين بن سعيد والخزاز القمي وابن الوليد وابن الغضائري وغيرهم من أجلاء الطائفة المحقه وأعظم المحدثين. إلى أن يصل دور المؤلفين كابن الجحام وقرات بن إبراهيم والصفار والكليني والنعمانى والصدوق والمفيد والسيد المرتضى والكرجكي والشيخ الطوسي والطبرسيين وابن شهر آشوب، ومن بعدهم من المؤلفين كالعلاء والمحقق والشهيد والقاضى التستري والشيخ البهائى والشيخ الحر العاملى والمجلسيين والبحرانيين، والمير حامد حسين إلى غيرهم من أعظم مؤلفى الشيعة ومشايخهم. فإن هؤلاء اعتمدوا على كتاب سليم بن قيس ورووا أحاديثه فى مؤلفاتهم وليسوا ممن يستهان بهم وبآرائهم وبكتبهم التى صارت اليوم مصادر للشيعة ومرجعا لمعالم الدين. كتاب سليم من كتب الاصول الأربعمائه قال النعمانى: (ليس بين جميع الشيعة ممن حمل العلم ورواه عن الأئمة عليهم السلام خلاف فى أن

كتاب سليم بن قيس الهلالي أصل من أكبر كتب الاصول... وهو من الاصول التي ترجع إليها الشيعة... وقال العلامة الطهراني:
(وهو من الاصول القليلة التي أشرنا إلى أنها ألفت قبل عصر الصادق عليه السلام).

«کسی که کتاب سلیم بن قیس را نخوانده باشد، چیزی از ما نمی‌داند» و در این کتاب ماجرای غصب خلافت و مظلومیت اهل‌البیت و برخی از اسرار آل محمد (صلوات الله علیهم اجمعین) با سند صحیح ثبت شده است، و اخیراً این کتاب به فارسی ترجمه شده به نام «اسرار آل محمد (علیهم‌السلام)» و به نظر مؤلف بر هر مسلمان شیعه لازم است که این کتاب را بخواند همان‌گونه که واجب است خطبه غدیر را بخواند. و اگر ما خطبه غدیر و روایات صحیح مربوط به خلافت و ولایت ائمه اهل‌... البیت (علیهم‌السلام) را مقابل مجعولات کذابین و جعلین از اهل سنت قرار بدهیم بسیار شگفت‌آور خواهد بود، و ما این شگفتی‌ها را در کتاب «کشکول عجائب» جمع‌آوری نمودیم و دوستان اهل‌البیت (علیهم‌السلام) را توصیه می‌کنیم که این کتاب را مطالعه نمایند.

آیا رسول خدا صلی الله علیه آله امت را امر به مودت و تمسک به اهل‌بیت خود نکرد؟

ج: آری در تفسیر آیه: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» (۱) «یعنی بگو: من هیچ‌گونه اجر و پاداشی از شما برای این دعوت درخواست نمی‌کنم جز دوست داشتن نزدیکانم [اهل‌بیت]».

و از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده که فرمود: مقصود از «ذی‌القربی» علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم‌... السلام) هستند، و این روایت را جز روات شیعه، طبری و زمخشری و سیوطی در تفسیر، و صاحب مستدرک صحیحین (۲) و ذخائرالعقبی طبری (۳) و اسدالغابه (۴) و حلیهاولیاء (۵) و مجمع‌الزوائد (۶) نقل نموده‌اند.

و در کتاب معالم المدرستین (۷)،

آمده که خداوند هنگامی که خواست آیه تطهیر را نازل کند، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دید رحمت الهی در حال نزول است پس علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم‌السلام)

ص: ۳۲

۱- [شوری/۲۳]

۲- مستدرک صحیحین ج ۳/۱۷۲

۳- ذخائرالعقبی طبری ص ۱۳۸

۴- اسدالغابه ج ۵/۳۶۷

۵- حلیهاولیاء ج ۳/۲۰۱

۶- مجمع‌الزوائد ج ۷/۱۰۳ و ج ۹/۱۴۶

۷- وفي معالم المدرستین: لما أنزل الله سبحانه: "قل لا أسألكم عليه أجرا الا المودة في القربى". فسر رسوله (القربى) بعلی و فاطمه و الحسن و الحسين و لما أراد الله سبحانه أن ينزل آیه التطهیر، ورأى رسول الله أن الرحمه هابطه، دعا علیا و فاطمه و الحسن و الحسين و ضمهم إلى نفسه تحت الكساء، فانزل الله تعالى: "إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت و يطهركم تطهيرا"، فقال رسول الله: اللهم إن هؤلاء هم أهل بيتي، وبقى طول حياته بعد ذلك يقف على باب دارهم يوميا خمس مرات أوقات

الصلاه اليوميه ويقول: السلام عليكم يا أهل البيت إنما يريد الله ليذهب... (معالم المدرستين، ج ٣/٢٩٤)

را خواند و آنان را در زیر کسا گرد خود جمع نمود و خداوند آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»^(۱) را نازل کرد و رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «اللَّهُمَّ إِنَّ هَؤُلَاءِ هُمَ أَهْلُ بَيْتِي» و آن حضرت در بقیه عمر خود، هر روز پنج مرتبه - اوقات نماز- به درب خانه آنان می آمد و می فرمود: السلام علیکم یا اهل البيت إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ ...».

و البته معلوم است که خداوند کسانی را که به پاکی یاد نموده بهترین و محبوب ترین خلق او بوده اند، و جز آنان هیچ کس را این گونه به پاکی و طهارت یاد نکرده است، گرچه اهل بهشت بوده اند، مانند ام سلمه همسر رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) که خواست وارد کساء شود و لکن رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) کساء را جمع نمود و فرمود: تو اهل خیر و سعادت هستی و لکن اهل بیت من این هایند.

مرحوم صدوق از جابر از علی بن الحسین ... از رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) نقل نموده که فرمود: «محبت و دوستی اهل بیت من در هفت موقف خطرناک، سودمند است: ۱- هنگام مرگ ۲- در قبر ۳- در قیامت ۴- هنگام گرفتن نامه عمل ۵- هنگام حساب ۶- نزد میزان ۷- هنگام عبور از صراط^(۲)».

و این سخن رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) بزرگترین تشویق و ترغیب به محبت و دوستی آنان است، چنان که در برخی از روایاتی که شیعه و سنی نقل کرده اند آمده که هر کس با محبت و دوستی آل محمد(صلوات الله علیهم اجمعین) از دنیا برود شهید و تائب و آمرزیده و با ایمان کامل مرده است، و ملک الموت و منکر و نکیر بشارت بهشت به او می دهند و او را مانند عروس به بهشت می برند و ملائکه در قبر زوار او خواهند بود، و اگر با دشمنی و عداوت آنان بمیرد، کافر مرده است، و چون وارد قیامت می شود بین دو چشم او نوشته شده: او از رحمت خدا مأیوس است، و بوی بهشت را نخواهد شنید^(۳).

ص: ۳۳

۱- [احزاب/۳۳]

۲- حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَعْدٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص حُبُّ أَهْلِ بَيْتِي نَافِعٌ فِي سَبْعَةِ مَوَاطِنَ أَهْوَاهُنَّ عَظِيمَةٌ عِنْدَ الْوَفَاةِ وَ فِي الْقَبْرِ وَ عِنْدَ النُّشُورِ وَ عِنْدَ الْكِتَابِ وَ عِنْدَ الْحِسَابِ وَ عِنْدَ الْمِيزَانِ وَ عِنْدَ الصِّرَاطِ. (فضائل الشيعة صدوق، ص ۵)

۳- وبلاسناد، قال الثعلبي: والدليل على صحه مذهبنا فيه ما اخبرنا أبو محمد عبد الله بن حامد الاصبهاني، واخبرنا أبو عبد الله محمد بن علي بن الحسين البجلي، حدثنا يعقوب بن يوسف بن اسحاق، حدثنا محمد بن اسلم الطوسي، حدثنا يعلى بن عبيد البجلي، عن اسماعيل بن ابي خالد، عن قيس بن ابي حازم، عن جرير بن عبد الله البجلي، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: من مات على حب آل محمد مات شهيدا، ألا ومن مات على حب آل محمد مات مغفورا له، ألا ومن مات على حب آل محمد مات تائبا، ألا ومن مات على حب آل محمد مات مؤمنا مستكمل الايمان، ألا ومن مات على حب آل محمد بشره ملك الموت بالجنه، ثم منكر ونكير، ألا ومن مات على حب آل محمد يزف الى الجنه كما تزف العروس الى بيت زوجها، ألا ومن مات على حب آل محمد جعل الله زوار قبره الملائكه، بالرحمه، ألا ومن مات على حب آل محمد مات على السنه والجماعه، ألا ومن

مات على بغض آل محمد جاء يوم القيامة مكتوبا بين عينيه «آيس من رحمه الله تعالى) ألا ومن مات على بغض آل محمد لم
يشم رائحه الجنة. (عمده ابن بطريق، ص ٥٤)

و در مجمع‌الفائده علامه مقدس اردبیلی آمده : که بین انصار و مهاجرین سخنانی مبادله شد، و هر کدام خود را بر دیگری فضیلت می‌دانند و چون به گوش رسول‌خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) رسید آن حضرت وارد مجلس آنان شد، و به انصار فرمود: آیا شما ذلیل نبودید و خداوند شما را هدایت نمود؟ گفتند: آری یا رسول الله. فرمود: آیا شما گمراه نبودید و خداوند شما را به وسیله من هدایت کرد؟ گفتند: آری یا رسول الله. فرمود: چرا شما نیز در جواب من چیزی نمی‌گویید؟ انصار گفتند: چه بگوییم یا رسول‌الله؟ فرمود: آیا نمی‌گویید: آیا مردم مکه تو را از مکه بیرون نکردند و ما به تو پناه دادیم؟ و آیا تو را تکذیب نکردند و ما تو را تصدیق نمودیم؟ و آیا تو را بی‌پناه نگذارند و ما به تو پناه دادیم و تو را یاری نمودیم؟ سپس رسول‌خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) سخنان خود را ادامه داد و انصار از خجلت به رو افتادند و گفتند: «اموال ما و آنچه داریم ملک خدا و رسول او باشد» پس آیه «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» نازل شد.

و رسول‌خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «کسی که با دوستی آل محمّد(صلی الله علیه و آله و سلم) بمیرد، شهید و آمرزیده و تائب و با ایمان کامل مرده است، و ملک‌الموت هنگام مرگ به او بشارت بهشت می‌دهد، و سپس منکر و نکیر در قبر به او بشارت بهشت می‌دهند، و ملائکه او را مانند عروسی که به خانه بخت می‌برند به بهشت می‌برند، و در قبر او دو در به بهشت گشوده می‌شود، و خداوند قبر او را مزار ملائکه رحمت خود قرار می‌دهد، و او بر اساس سنت رسول‌خدا و جماعت مؤمنین از دنیا می‌رود، و کسی که با دشمنی آل محمّد از دنیا برود هنگامی که وارد قیامت می‌شود بین دو چشم او نوشته شده: «او از رحمت خدا مأیوس است» و کافر از دنیا می‌رود و بوی بهشت به او نمی‌رسد(۱).

ص: ۳۴

۱- وفي مجمع الفائده : روى أنّ الأنصار قالوا: فعلنا وفعلنا، كأنهم افتخروا، فقال عباس أو ابن عباس رضی الله عنهما: لنا الفضل عليكم، فبلغ ذلك رسول الله صَلَّى الله عليه (وآله) وسلم فأتاهم في مجالسهم فقال: يا معشر الأنصار ألم تكونوا أذله فأعزكم الله بي! قالوا، بلى يا رسول الله قال: ألم تكونوا ضلّالاً فهداكم الله بي؟ قالوا بلى يا رسول الله قال: أفلا تجيبونني؟ قالوا: ما تقول يا رسول الله؟ قال: الا تقولون، ألم يخرجك قومك فأويناك، أو لم يكذبوك فصددقناك، أو لم يخذلوك فنصرناك، قال: فما زال يقول حتى جثوا على الركب وقالوا: أموالنا وما في أيدينا لله ولرسوله، فنزلت الآية. وقال رسول الله صَلَّى الله عليه (وآله) وسلم من مات على حب آل محمد مات شهيداً، الا ومن مات على حب آل محمد مات مغفوراً له، الا ومن مات على حب آل محمد مات تائباً، الا ومن مات على حب آل محمد مات مؤمناً مستكمل الإيمان، الا ومن مات على حب آل محمد بشره ملك الموت بالجنة، ثم منكر ونكير، الا- ومن مات على حب آل محمّد يزف إلى الجنة كما تزف العروس الى بيت زوجها، الا ومن مات على حب آل محمّد فتح له في قبره بابان إلى الجنة، الا ومن مات على حب آل محمّد جعل الله قبره مزار ملائكة الرحمة، الا- ومن مات على حب آل محمّد مات على السنه والجماعه، الا ومن مات على بغض آل محمّد جاء يوم القيامة مكتوب بين عينيه آيس من رحمه الله، الا- ومن مات على بغض آل محمّد مات كافراً، الا- ومن مات على بغض آل محمّد لم يشم رائحة الجنة. (مجمع‌الفائده، ج ۷/۵۲۷)

و اما امر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به پیروی و تمسک به اهل البیت و عترت آن حضرت (علیهم السلام) در حدیث ثقلین - که مورد اتفاق فریقین است - معروف و مشهور می باشد، چرا که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در این حدیث می فرماید: «انی تارک فیکم، ما ان تمسکتُم به لن تضلُّوا بعدی: الثقلین واحد منهما أكبر من الآخر، کتاب الله حبل ممدود من السماء إلى الأرض، و عترتی اهل بیتی، ألا و إنهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض». این حدیث در کتب فراوانی از اهل سنت نیز نقل شده است (۱).

و در کتب شیعه فراوان نقل شده مانند کتب شیخ مفید و سیدرضی و سیدمرتضی و نهج البلاغه و کتب صدوق و شیخ طوسی و بصائر الدرجات و روضه الواعظین و وسائل الشیعه و مستدرک آن و کتاب سلیم بن قیس هلالی و مسند الرضا (ع) و کتب مناقب اهل البیت و احتجاج و کنز الفوائد کراچکی و مجمع الفوائد اردبیلی و کتب فراوان دیگری که با کلمه «و عترتی» می توان آن ها را جستجو نمود.

و در کافی از امام باقر از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده که فرمود: «کسی که دوست بدارد حیات و ممات او مانند حیات و ممات من باشد و در بهشت عدن - که خداوند به من وعده داده - داخل شود، و به دستگیره درختی که خداوند در بهشت قرار داده چنگ بزند، باید علی بن ابیطالب (علیه السلام) و امامان بعد از او را دوست بدارد [و امامت آنان را بپذیرد] چرا که آنان هرگز شما را به گمراهی نمی برند و از راه حق خارج نمی کنند، بنابراین شما نباید به آنان چیزی را یاد بدهید، چرا که آنان از شما داناترند و من از خداوند خواسته ام که بین آنان و بین کتاب خدا فاصله نیندازد تا وقتی که در قیامت نزد حوض کوثر مرا ملاقات کنند....» (۲).

ص: ۳۵

۱- «ومن الجمع بین الصحاح الستة» لرزین من الجزء الثالث من اجزاء اربعة، من صحیح ابی داود السجستانی وهو کتاب «السنن»، ومن صحیح الترمذی عن زید بن ارقم بالاسناد المقدم قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله. «انی تارک فیکم، ما ان تمسکتُم به لن تضلُّوا بعدی، احدهما اعظم امن الاخر، وهو کتاب الله، حبل ممدود من السماء الى الارض، و عترتی اهل بیتی ولن یفترقها، حتی یردا علی الحوض، فانظروا کیف تخلفونی فیهما». (عمده ابن بطریق، ص ۶۸)

۲- محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسین، عن موسی بن سعدان، عن عبد الله بن القاسم، عن عبد القهار، عن جابر الجعفی، عن ابی جعفر علیه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: من سره أن یحیی حیاتی، ویموت میتتی، ویدخل الجنة التي وعدنیها ربی ویتمسک بقضیب غرسة ربی فلیتول علی بن ابی طالب علیه السلام وأوصیاءه من بعده، فإنهم لا یدخلونکم فی باب ضلال، ولا یدخلونکم من باب هدی، فلا تعلموهم فإنهم أعلم منکم وإنی سألت ربی ألا یفرق بینهم و بین الکتاب حتی یردا علی الحوض هكذا - وضم بین أصبعیه - وعرضه ما بین صنعاء إلى أیله، فیہ قد حان فضه وذهب عدد النجوم. (کافی،

ج ۱/۲۰۹)

و در روایات فراوانی آمده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: **إنهم مع الحق والحق معهم و مع القرآن و القرآن معهم (۱)**. یعنی عترت و اهل بیت من با حق اند و حق با آنان است و با قرآنند و قرآن با آنان است.

ص: ۳۶

۱- اقال العلامة الامینی فی کتاب الغدير : روى شيخ الاسلام أبو إسحاق إبراهيم بن سعد الدين ابن الحمويه بإسناده فى فرايد السمطين فى السمط الأول فى الباب الثامن والخمسين عن التابعى الكبير سليم بن قيس الهلالى قال: رأيت عليا صلوات الله عليه فى مسجد رسول الله صلى الله عليه وسلم فى خلافه عثمان وجماعه يتحدثون ويتذاكرون العلم والعفه فذكروا قريشا وفضلها وسوابقها وهجرتها وما قال فيها رسول الله صلى الله عليه وسلم من الفضل مثل قوله ص: الأئمة من قريش، وقوله: الناس تبع لقريش وقريش أئمة العرب. إلى أن قال (بعد ذكر مفاخره كل حى برجال قومه): وفى الحلقة أكثر من مائتى رجل فيهم على بن أبى طالب، وسعد ابن أبى وقاص، وعبد الرحمن بن عوف، وطلحه، والزبير، والمقداد، وهاشم بن عتبة، وإبن عمر، والحسن، والحسين، وإبن عباس، ومحمد بن أبى بكر، وعبد الله بن جعفر، ومن الأنصار أبى بن كعب، وزيد بن ثابت، وأبو أيوب الأنصارى، وأبو الهيثم بن التيهان، ومحمد بن سلمه، وقيس بن سعد بن عباد، وجابر بن عبد الله، وأنس بن مالك، وزيد بن أرقم، وعبد الله بن أبى أوفى، وأبو ليلى ومعه ابنه عبد الرحمن قاعد بجنبه غلام صبيح الوجه أمرد، فجاء أبو الحسن البصرى ومعه الحسن البصرى غلام أمرد صبيح الوجه معتدل القامه، قال: فجعلت أنظر إليه وإلى عبد الرحمن بن أبى ليلى فلا أدرى أيهما أجمل غير أن الحسن أعظمهما وأطولهما، فأكثر القوم، وذلك من بكره إلى حين الزوال وعثمان فى داره لا يعلم بشىء مما هم فيه، وعلى بن أبى طالب عليه السلام ساكت لا ينطق ولا أحد من أهل بيته، فأقبل القوم عليه فقالوا: يا أبا الحسن ما يمنعك أن تتكلم؟ فقال: ما من الحيين إلا- وقد ذكر فضلا وقال حقا فأنا أسألكم يا معشر قريش والأنصار بمن أعطاكم الله هذا الفضل بأنفسكم وعشائركم وأهل بيوتاتكم أم بغيركم؟ قالوا: بل أعطانا الله ومن به علينا بمحمد صلى الله عليه وسلم وعشيرته لا بأنفسنا وعشائرننا ولا بأهل بيوتاتنا، قال: صدقتم يا معشر قريش والأنصار أستم تعلمون؟ إن الذى نلت من خير الدنيا والآخرة منا أهل البيت خاصه دون غيرهم وإن ابن عمى رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: وإنى و أهل بيتى كنا نورا يسعى بين يدي الله تعالى قبل أن يخلق الله عز وجل آدم عليه السلام بأربعة عشر ألف سنة، فلما خلق الله تعالى آدم عليه السلام وضع ذلك النور فى صلبه وأهبطه إلى الأرض ، ثم حملة فى السفينه فى صلب نوح عليه السلام، ثم كذب به فى النار فى صلب إبراهيم عليه السلام، ثم لم يزل الله عز وجل ينقلنا فى الأصلاب الكريمة إلى الأرحام الطاهره من الآباء والأمهات لم يلق منهم على سفاح قط. فقال أهل السابقه والقدمه وأهل بدر وأهل أحد: نعم قد سمعنا من رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم قال: أنشدكم الله؟ إن الله عز وجل فضل فى كتابه السابق على المسبوق فى غير آيه، وإنى لم يسبقنى إلى الله عز وجل وإلى رسول الله صلى الله عليه وسلم أحد من أهل الأئمه قالوا: ألهم نعم قال: فأنشدكم الله؟ أتعلمون حيث نزلت والسابقون الأولون من المهاجرين والأنصار، والسابقون السابقون أولئك المقربون؟ سئل عنها رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال: أنزلها الله تعالى ذكره فى الأنبياء وأوصيائهم فأنا أفضل أنبياء الله ورسله وعلى بن أبى طالب وصيى أفضل الأوصياء: ثم قالوا: ألهم نعم. قال فأنشدكم الله أتعلمون حيث نزلت يا أيها الذين آمنوا أطيعوا الله وأطيعوا الرسول وأولى الأمر منكم؟ وحيث نزلت : لم تتخذوا من دون الله ولا رسوله ولا المؤمنين وليجه؟ قال الناس: يا رسول الله أخاصه فى بعض المؤمنين؟ أم عامه لجمعهم؟ فأمر الله عز وجل نبيه صلى الله عليه وسلم أن يعلمهم ولاه أمرهم، وأن يفسر لهم من الولاية ما فسر لهم من صلاتهم وزكاتهم و حجهم، وينصبنى للناس بعد غدير خم ثم

خطب وقال: أيها الناس؟ إن الله أرسلني برسالة ضاق بها صدرى وظننت أن الناس مكذبى فأوعدنى لأبلغها أو ليعذبنى ثم أمر فنودى بالصلاه جامعه ثم خطب فقال: أيها الناس أتعلمون أن الله عز وجل مولاي وأنا مولى المؤمنين وأنا أولى بهم من أنفسهم؟ قالوا: بلى يا رسول الله. قال: قم يا على فقمتم فقال: من كنت مولاه فعلى مولاه، ألهم وال من والاه، وعاد من عاداه. فقام سليمان فقال: يا رسول الله ولأء كماذا؟ فقال: ولأء كولاى من كنت أولى به من نفسه. فأنزل الله تعالى ذكره: أليوم أكملت لكم دينكم الآية. فكبر رسول الله صلى الله عليه وسلم وقال: الله أكبر تمام نبوتى وتمام دين الله ولايه على بعدى . فقام أبو بكر وعمر فقالا: يا رسول الله هؤلاء الآيات خاصه فى على عليه السلام. قال: بلى فيه وفى أوصيائى إلى يوم القيامة. قالوا: يا رسول الله بينهم لنا. قال: على أخى ووزيرى ووارثى ووصيى وخليفتى فى أمتى وولى كل مؤمن بعدى، ثم ابنى الحسن ثم الحسين ثم تسعه من ولد ابنى الحسين واحد بعد واحد، القرآن معهم وهم مع القرآن لا يفارقونه ولا يفارقهم حتى يردوا على الحوض. فقالوا كلهم: ألهم نعم قد سمعنا ذلك وشهدنا كما قلت. وقال بعضهم: قد حفظنا جل ما قلت لم نحفظ كله وهؤلاء الذين حفظوا أختيارنا وأفضلنا. فقال على عليه السلام: صدقتم ليس كل الناس يستونون فى الحفظ، انشد الله عز وجل من حفظ ذلك من رسول الله صلى الله عليه وسلم لما قام فأخبر به؟ فقام زيد بن أرقم، والبراء بن عازب، وسلمان، وأبوذر، والمقداد، وعمار، فقالوا: نشهد لقد حفظنا قول رسول الله وهو قائم على المنبر وأنت إلى جنبه وهو يقول: أيها الناس؟ إن الله عز وجل أمر أن أنصب لكم إمامكم والقائم فيكم بعدى ووصيى وخليفتى والذى فرض الله عز وجل على المؤمنين فى كتابه طاعته فقرب بطاعته طاعتى وأمركم بولايته، وأنى راجعت ربي خشيه طعن أهل النفاق وتكذبيهم فأوعدنى لأبلغها أو ليعذبنى، يا أيها الناس؟ إن الله أمركم فى كتابه الصلاه فقد بينها لكم والزكاه والصوم وإلحج فبينها لكم وفسرتها وأمركم بالولايه، وإنى أشهدكم أنها لهذا خاصه، ووضع يده على على بن أبى طالب، قال: ثم لاينه بعده ثم للأوصياء من بعدهم من ولدهم لا- يفارقون القرآن ولا- يفارقهم القرآن حتى يردوا على حوضى، أيها الناس؟ قد بينت لكم مفزعكم بعدى وإمامكم ووليكم وهاديكم وهو أخى على بن أبى طالب، وهو فيكم بمنزلتى فيكم، فقلدوه دينكم وأطيعوه فى جميع أموركم، فإن عنده جميع ما علمنى الله من علمه وحكمته فسلوه وتعلموا منه ومن أوصيائه بعده ولا- تعلموهم ولا- تتقدموهم ولا- تخلفوا عليهم فإنهم مع الحق والحق معهم لا- يزايلونه ولا يزايلهم، ثم جلسوا...

الحديث. (الغدیر، ج ١/١٦٥)

چه کسانی مردم را از صراط مستقیم دین خارج کردند؟

ج: صراط مستقیم دین همان راه پیامبران و اوصیاء و شهدا و صالحین است که از آیه «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ» (۱)

«یعنی ما را به راه راست هدایت کن. راه کسانی که به آنان نعمت دادی، نه راه کسانی که مورد غضب واقع شده اند و نه راه گمراهان» و آیه «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ

ص: ۳۷

أَوْلَيْكَ رَفِيقًا» (۱) «يعني کسانی که خدا و پیامبر را اطاعت کنند، در روز رستاخیز، همنشین کسانی خواهند بود که خدا، نعمت خود را بر آنان تمام کرده؛ از پیامبران و صدیقان و شهدا و صالحان؛ و آنها هم نشینان خوبی هستند.» استفاده می‌شود، از این رو مرحوم صدوق در کتاب معانی الاخبار گوید: صراط مستقیم حجت‌های الهی بر مردم هستند، و این سخن امام صادق (علیه السلام) است که فرمود: «الصراط المستقیم امیرالمؤمنین علی علیه السلام» (۲).

و در کافی از امام باقر (علیه السلام) نقل شده که فرمود: خداوند به پیامبر خود (صلی الله علیه و آله و سلم) امر نمود: «فَأَسِئْتُمْسِكُ بِالَّذِي أَوْحَى إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (۳) «یعنی آنچه را بر تو وحی شده محکم بگیر که تو بر صراط مستقیمی هستی» و مقصود از این آیه این است که «إِنَّكَ عَلَى وَايِهِ عَلِيٌّ وَ عَلِيٌّ هُوَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ» (۴).

فضیل بن یسار گوید: امام صادق (علیه السلام) به من فرمود: مردم به یمن و یسار منحرف شدند، و ما و شیعیان ما به صراط مستقیم هدایت شدیم (۵).

مرحوم صدوق نیز در کتاب عیون از حضرت رضا (علیه السلام) از پدران خود از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل نموده که به علی (علیه السلام) فرمود: یا علی أنت حجه الله و أنت باب الله و أنت الطريق إلى الله و أنت النبا العظيم و أنت الصراط المستقیم و أنت المثل الاعلی و ... (۶).

ص: ۳۸

۱- [نساء/۶۹]

۲- حدثنا أبي - رحمه الله - قال: حدثنا محمد بن أحمد بن محمد بن علي بن الصلت، [عن عبد الله بن الصلت] عن يونس بن عبد الرحمن، عن ذكره، عن عبيد الله [بن] الحلبي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: الصراط المستقيم أمير المؤمنين علي عليه السلام. (معاني الأخبار، ص ۳۲)

۳- [زخرف/۴۲]

۴- محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن النضر بن شبيب، عن خالد بن ماد، عن محمد بن الفضل، عن الثمالي، عن أبي جعفر عليه السلام قال: أوحى الله إلى نبيه صلى الله عليه وآله "فاستمسك بالذي أوحى إليك إنك على صراط مستقيم" قال: إنك على وَايِهِ عَلِيٌّ وَ عَلِيٌّ هُوَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ. (كافي، ج ۱/۴۱۶)

۵- عنه، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن خالد، عن فضاله بن أيوب، عن عمر بن أبان وسيف بن عميره، عن فضيل بن يسار قال: دخلت على أبي عبد الله (عليه السلام) في مرضه مرضها لم يبق منه إلا رأسه فقال: يا فضيل إنني كثيرا ما أقول: ما على رجل عرفه الله هذا الأمر لو كان في رأس جبل حتى يأتيه الموت، يا فضيل بن يسار إن الناس أخذوا يميننا وشمالا وإنا وشيعتنا هدينا الصراط المستقيم، يا فضيل بن يسار إن المؤمن لو أصبح له ما بين المشرق والمغرب كان ذلك خيرا له ولو أصبح مقطعا أعضاؤه كان ذلك خيرا له، يا فضيل بن يسار إن الله لا يفعل بالمؤمن إلا ما هو خير له يا فضيل ابن يسار لو عدلت الدنيا عند الله عز وجل جناح بعوضه ما سقى عدوه منها شربة ماء يا فضيل بن يسار إنه من كان همه هما واحدا كفاه الله همه ومن كان همه في كل واد لم يبال الله بأى واد هلك. (همان، ج ۲/۲۴۶)

٦- حدثنا حمزه بن محمد بن أحمد بن جعفر بن محمد بن زيد بن علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب عليه السلام بقم في رجب سنة تسع وثلثين وثلاثمأه قال حدثني أبي عن ياسر الخادم عن ابي الحسن علي بن موسى الرضا عن ابيه عن آباءه عن الحسين بن علي عليهم السلام قال قال رسول الله "ص" لعلي عليه السلام يا علي انت حجه الله وانت باب الله وانت الطريق الى الله وانت النبأ العظيم وانت الصراط المستقيم وانت المثل الاعلى يا علي أنت امام المسلمين وامير المؤمنين وخير الوصيين وسيد الصديقين يا علي أنت الفاروق الاعظم وأنت الصديق الاكبر يا علي أنت خليفتي على أمتي وانت قاضي ديني وانت منجز عدااتي يا علي أنت المظلوم بعدى يا علي أنت المفارق بعدى يا علي أنت المحجور بعدى اشهد الله تعالى ومن حضر من أمتي أن حزبك حزبي وحزبي حزب الله وان حزب اعدائك حزب الشيطان. (عيون اخبار الرضا، ج ١/٩)

و در امالی صدوق نیز از امام باقر از پدراناش از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده که فرمود: کسی که می خواهد مانند باد تند از صراط بگذرد، و بدون حساب داخل بهشت شود، باید دارای ولایت ولی و وصی من و صاحب و خلیفه من، علی بن ابیطالب باشد، و کسی که بخواهد داخل آتش شود، باید ولایت او را ترک کند. سپس فرمود: به عزت و جلال پروردگارم سوگند که علی بن ابیطالب درب ورود به خداوند است و جز از این درب نمی شود کسی به خدا برسد، و او صراط مستقیم خداوند است و خداوند در روز قیامت از ولایت او سؤال خواهد نمود (۱).

و در تفسیر نورالثقلین از تفسیر قمی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود: به خدا سوگند ما صراط مستقیم [دین خدا] هستیم (۲).

و از آن حضرت نقل شده که در تفسیر «اهدنا الصراط المستقیم» فرمود: صراط مستقیم امیرالمؤمنین (علیه السلام) و معرفت اوست و دلیل بر این معنا آیه «وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ» (۳) است (۴).

ص: ۳۹

۱- وفي الامالی : حدثنا أبي (رحمه الله)، قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن العباس بن معروف، عن الحسين بن يزيد النوفلي، عن يعقوب، عن عيسى بن عبد الله العلوي، عن أبيه، عن أبي جعفر محمد بن علي الباقر، عن أبيه، عن جده (عليهم السلام)، قال: قال رسول الله (صلى الله عليه وآله): من سره أن يجوز على الصراط كالريح العاصف ويلج الجنة بغير حساب، فليتول وليي ووصيي وصاحبي وخليفتي على أهلي وأمتي على بن أبي طالب، ومن سره أن يلج النار فليترك ولأيته، فوعزه ربي وجلاله إنه لباب الله الذي لا يؤتى إلا منه، وإنه الصراط المستقيم، وإنه الذي يسأل الله عن ولأيته يوم القيامة. (امالی صدوق، ص ۳۶۳؛ بحار الانوار، ج ۳۸/۹۷)

۲- وباسناده إلى أبي عبدالله (عليه السلام) قال: والله نحن الصراط المستقيم. (تفسیر نورالثقلین، ج ۱/۲۱)

۳- [زخرف/۴]

۴- في كتاب معاني الاخبار باسناده إلى أبي عبدالله (عليه السلام) في قول الله عزوجل: "اهدنا الصراط المستقيم" قال: هو أمير المؤمنين ومعرفة، والدليل على انه أمير المؤمنين قول الله عزوجل: "وانه في ام الكتاب لدينا لعلی حکیم" وهو أمير المؤمنين (عليه السلام) في ام الكتاب في قوله: "اهدنا الصراط المستقيم". (تفسیر نورالثقلین، ج ۱/۲۱)

و در کتاب معانی الأخبار از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که آن حضرت در تفسیر «اهدنا الصراط المستقیم» به مفضل فرمود: صراط، طریق معرفت خداوند عزوجل می باشد، و آن دو صراط است، یکی صراط دنیا و دیگری صراط آخرت است، و صراط دنیا امام واجب اطاعه می باشد و هر کس او را در دنیا شناخته باشد و به او اقتدا کرده باشد، بر صراط آخرت - که پلی است روی جهنم - عبور می کند، و کسی که در دنیا امام واجب الإطاعه خود را نشناخته باشد، قدم او بر صراط آخرت می لغزد و در جهنم سقوط می کند(۱).

و این که چه کسانی مردم را بعد از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از صراط مستقیم دین منحرف کردند؟ پاسخ این است که: همان کسانی که از رسول خدا اطاعت نکردند، و دیگران را بر علی و فرزندان او (علیهم السلام) مقدم داشتند و دین خدا را دگرگون کردند، و به وصیت های رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) عمل نکردند، و از جت و طاغوت پیروی نمودند، در حالی که باید به طاغوت ها کافر می شدند، و به خدا ایمان می آوردند، چنان که خداوند می فرماید:

«فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لِأَنَّ انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (۲) «بنابراین، کسی که به طاغوت [بت و شیطان، و هر موجود طغیانگر] کافر شود و به خدا ایمان آورد، به محکم ترین دستگیره چنگ زده است، که گسستن برای آن نیست. و خداوند، شنوا و داناست» و طاغوت هر حاکم ظالمی است که از ناحیه خداوند تعیین نشده است، و مؤمنین نباید حاکمیت او را بپذیرند، بلکه باید به او کافر باشند، چرا که او مردم را از نور ایمان خارج و به تاریکی کفر و گناه داخل می کند، و ولایت او ولایت الهی نیست، بلکه ولایت شیطان است، از این رو خداوند پس از این آیه می فرماید:

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (۳) یعنی «خداوند فقط ولی مؤمنان است و او آنان را از تاریکی های گناه خارج و به نور توبه داخل می کند، و کسانی که کافر شدند، اولیا و سرپرستان آنان طاغوت ها هستند که آنان را از نور ایمان خارج و به تاریکی کفر داخل می نمایند، و آنان تا ابد در آتش خواهند ماند.»

آنچه گذشت مربوط به تکلیف و وظیفه شرعی مردم بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بود و این تکلیف یعنی پیروی از امام عدل و کفر به طاغوت در هر زمانی وجود دارد چرا که در هر زمانی امام منصوب من عند الله و حاکم ستمگر و طاغوت وجود دارد، و مردم باید بیدار باشند، و حاکمیت طاغوت ها را نپذیرند و گرنه به مقتضای آیه «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» در قیامت با طاغوت زمان خود همراه خواهند بود.

ص: ۴۰

۱- وباسناده إلى المفضل بن عمر قال: سألت أبا عبد الله (عليه السلام) عن الصراط فقال: هو الطريق إلى معرفة الله عزوجل. وهما صراطان: صراط الدنيا، وصرراط في الآخرة، فاما الصراط في الدنيا فهو الامام المفترض الطاعه من عرفه في الدنيا واقتدى بهداه مر على الصراط الذي هو جسر جهنم في الآخرة، ومن لم يعرفه في الدنيا زلت قدمه عن الصراط في الآخرة، فتردى في نار جهنم. (تفسير نور الثقلين، ج ۲۱/ح ۹۱)

۲- [بقره/۲۵۶]

و این امتحان بزرگی است، و در همه زمان‌ها خداوند این امتحان را برای مردم برگذار می‌نماید، و بعد از هر پیامبری مردم به چنین امتحانی مبتلا بوده‌اند، و وصی آن پیامبر را رها کرده‌اند و از طاغوت زمان خود پیروی نموده‌اند جز تعدادی کمی از مردم، چنان که بعد از حضرت موسی و عیسی (علیهما السلام)، مردم اکثراً از وصی این دو پیامبر پیروی نکردند، همان گونه که این امت از وصی پیامبر خود پیروی نکردند.

آیا رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) چه کسی را افضل امت خود معرفی نمود؟

ج: از یکی از علمای اهل سنت نقل شد که گفته بود: اگر از ناحیه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هیچ سفارشی راجع به علی بن ابیطالب (علیه السلام) نشده بود، ما او را به خاطر دانش و علم او نسبت به اسرار قرآن و احکام الهی برای خلافت و امامت از دیگران شایسته‌تر می‌دانستیم، در حالی که او دارای فضائل و مناقبی است که احدی در آن‌ها با او شریک نمی‌باشد.

ابن ابی الحدید شارح نهج البلاغه نیز درباره آن حضرت می‌گوید: من چه بگویم درباره کسی که دشمنانش از حسد و کینه فضائل او را پنهان کردند، و دوستان او نیز به خاطر ترس و تقیه از ذکر فضائل او خودداری نمودند و با این حال فضائل او عالم را پر کرده است.

تا جایی که عالم سنی، جوینی شافعی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل نمود که فرمود: اگر درخت‌ها قلم شوند، و دریاها مرکب شوند و اجنه حسابگر شوند، و انسان‌ها نویسنده شوند، فضائل علی بن ابیطالب (علیه السلام) را نمی‌توانند احصا و جمع‌آوری کنند.

سپس گوید: او در مکه مکرمه در داخل کعبه مشرفه، دوازده سال قبل از بعثت به دنیا آمد و در سال چهارم هجرت در شب نوزدهم ماه رمضان ضربت خورد، و در شب بیست و یکم آن ماه به شهادت رسید (۱).

و از اخطب خوارزمی نقل شده که گوید: روایت شده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: خداوند تبارک و تعالی برای برادرم علی بن ابیطالب فضائل فراوان و بی‌شماری قرار داده، و هر کس یکی از فضائل او را - از روی اعتقاد به مقام او - بیان کند خداوند گناهان گذشته و آینده او را می‌آمرزد، و کسی که فضیلتی از فضائل او را بنویسد، ملائکه همواره - تا از آن نوشته چیزی باقی است - برای او استغفار می‌کنند، و کسی که فضیلتی از فضائل او را بشنود، خداوند گناهانی که او به وسیله استماع انجام داده است را می‌بخشد، و کسی که به فضیلتی از فضائل او نگاه کند و مطالعه نماید، خداوند گناهانی که او به وسیله نگاه انجام داده است را می‌بخشد.

ص: ۴۱

۱- وَعَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - «لَوْ أَنَّ الرِّيَاضَ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرَ مِدَادٌ وَالْجَنَّ حُسَابٌ وَالْإِنْسَ كُتَّابٌ مَرَّ بِأَخْصِيٍّ وَفَضَائِلَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ. (اسدالغابه، ج ۴/۱۶؛ الاصابه فی معرفه الصحابه، ج ۲/۵۰۷ ح ۵۶۸۸؛ تاریخ بغداد، ج ۱/۱۳۳ ح ۱۰؛ تذکره الحفاظ، ج ۱/۱۰ ح ۴؛ طبقات ابن سعد، ج ۳/۱۹؛ منهاج السنه ابن تیمیه، ج ۵/ ۲۹؛ شرح ابن ابی الحدید، ...)

سپس فرمود: نگاه به علی (علیه السلام) عبادت است و یاد او نیز عبادت است، و خداوند ایمان هیچ بنده‌ای را نمی‌پذیرد مگر با ولایت او و بیزاری از دشمنان او(۱).

اخطب خوارزمی نیز با سند خود از عبدالله بن مسعود از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل نموده که فرمود: هنگامی که خداوند آدم را خلق نمود و از روح خود در او دمید، آدم عطسه نمود و گفت: «الحمد لله» و خداوند فرمود: بنده من، مرا ستود، به عزت و جلالم سوگند اگر اراده نکرده بودم که آن دو بنده خود را بیافرینم تو را نمی‌آفریدم. آدم گفت: خدایا آیا آنان از ذریه من هستند؟ خطاب شد: آری، ای آدم سر خود را بالا کن و نگاه کن. پس آدم سر خود را بالا کرد و دید که بر عرش الهی نوشته شده: «لا إله إلا الله، محمد نبی الرحمة، و علی مقیم الحجّه، و کسی که حق علی را شناخته باشد پاک و ظاهر شده است، و کسی که حق او را انکار کند ملعون و زیانکار است، و من به عزت و جلال خود سوگند یاد نموده‌ام که هر کس از او اطاعت کند او را داخل بهشت کنم، گرچه نافرمانی مرا کرده باشد، و به عزت و جلالم سوگند یاد نموده‌ام که هر کس از او نافرمانی کند من او را داخل آتش کنم، گرچه مرا اطاعت کرده باشد» سپس رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: سر این کار این است که هر کس از علی (علیه السلام) اطاعت کند عقائد او کامل است، و اما کسی که خدا را اطاعت نموده باشد و از علی اطاعت نکرده باشد عقائد او صحیح نمی‌باشد(۲).

صاحب کتاب «کشف الغطاء» سپس گوید: بغوی [از علمای اهل سنت] در صحاح از ابی‌الحمراء نقل نموده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: هر کس بخواهد به آدم (علیه السلام) نگاه کند- در علم او- و به نوح (علیه السلام) نگاه کند- در فهم او- و به یحیی (علیه السلام) نگاه کند- در زهد او- و به موسی (علیه السلام) نگاه کند- در بطش و قدرت او- باید به علی بن ابیطالب نگاه کند.

ص: ۴۲

۱- قال فی کشف الغطاء: روی أخطب خوارزم أيضاً عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم أنه قال إن الله تبارک و تعالی جعل لأخی علی بن أبی طالب فضائل لا تُحصی کثره، فمن ذکر فضیله من فضائله مقرأً بها، غفر الله له ما تقدّم من ذنبه وما تأخّر، ومن کتب فضیله من فضائله، لم تزل الملائکه تستغفر له ما بقی لتلك الکتابه رسم، ومن استمع فضیله من فضائله غفر الله له الذنوب التي اکتسبها بالاستماع، ومن نظر إلى کتاب فيه فضیله من فضائل علی غفر الله له الذنوب التي اکتسبها بالنظر. ثم قال: النظر إلى علی عباده، و ذکره عباده، ولا یقبل الله إیمان عبدٍ إلا بولایته والبراءه من أعدائه. (کشف الغطاء، ج ۱/۱۰۳)

۲- وفيه: روی أخطب خوارزم من علماء الجمهور عن ابن مسعود أنّ رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال لما خلق الله آدم علیه السلام ونفخ فيه روحه عطس فقال: الحمد لله، فأوحى الله تعالى عبدی حمدنی، فو عزّتی وجلالی، لولا عبدان أريد أن أخلقهما فی دار الدنيا ما خلقتک. فقال: إلهی فیکونان منی؟ قال: نعم یا آدم، ارفع رأسک وانظر، فرفع رأسه، وإذا مکتوب علی العرش: لا إله إلا الله، محمد نبی الرحمة، وعلی مقیم الحجّه، من عرف حقّ علی زکا وطاب، ومن أنکر حقّه لعن وخاب، أقسمت بعزّتی وجلالی، أن أدخل الجنّه من أطاعه وإن عصانی، وأقسمت بعزّتی وجلالی أن أدخل النار من عصاه وإن أطاعنی. وكانّ السرّ أنّ من أطاعه تمّت عقائده، ولا یلزم ذلك فیمن أطاع الله. (کشف الغطاء، ج ۱/۱۰۳)

بیهقی نیز با سند خود از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل نموده که فرمود: هر کس بخواهد به آدم (علیه السلام) نگاه کند در علم او، و به نوح (علیه السلام) نگاه کند در تقوای او، و به ابراهیم (علیه السلام) نگاه کند در حلم او، و به موسی (علیه السلام) نگاه کند در هیبت او، و به عیسی (علیه السلام) نگاه کند در عبادت او، باید به علی بن ابیطالب (علیه السلام) نگاه نماید.

ترمذی نیز در صحیح خود از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل نموده که فرمود: من شهر علم هستم و علی (علیه السلام) درب آن شهر است. تا این که گوید: از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز نقل شده که فرمود: «أقضاکم علی (علیه السلام)» یعنی بهترین قاضی شما علی (علیه السلام) است.

سپس کاشف الغطاء در «کشف الغطاء» گوید: اگر تو بخواهی همه فضائل او را با تفصیل و عدد بدانی چیز محالی را طلب کرده‌ای، چنان که روایت اول به این معنا اشاره داشت و لکن ما به برخی از فضائل او اشاره می‌کنیم، و چه زیبا پاسخ داده امام شافعی هنگامی که از او سؤال شد: علی (علیه السلام) را برای ما توصیف کن؟ او در جواب گفت: من چه بگویم درباره کسی که دشمنان او از حسد فضائل او را پنهان کردند، و دوستان او از ترس، فضائل او را آشکار نساختند، و با این وصف فضائل او دنیا را پر کرده است!! ... سپس گوید: اگر بخواهی تفصیل برخی از فضائل او را بدانی نخستین فضیلت او اخبار غیبی اوست چنان که فرمود: «سلونی قبل أن تفقدونی...» یعنی «هرچه می‌خواهید از من سؤال کنید قبل از آن که مرا نیابید سپس فرمود: به خدا سوگند، اگر از من سؤال کنند، از هر گروهی که به خاطر آیه‌ای گمراه شدند، و یا هدایت شدند، من تا قیامت به شما خبر خواهم داد که سائق و ناعق و قائد آنان چه کسانی بوده و خواهند بود. پس شخصی برخاست و گفت:

به من خبر دهید در سر من چند دانه موجود دارد؟ امیرالمؤمنین (علیه السلام) به او فرمود: اگر نبود که اثبات آن برای تو سخت می‌باشد، من به تو خبر می‌دادم و لکن من به تو خبر می‌دهم که تو فرزندی داری که قاتل فرزند دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌باشد.» و در آن وقت فرزند او - عمرسعد - کوچک بود - سپس مرحوم کاشف الغطاء گوید: امیرالمؤمنین (علیه السلام) به کشته شدن یکی از خوارج به نام «ذی‌الثدیه» نیز خبر داد و فرمود: «خوارج از نهران عبور نخواهند نمود» و نیز از قاتل خود ابن ملجم خبر داد، و از قطع دست‌های جویری و به دار آویخته شدن او در زمان معاویه خبر داد، و از کشته شدن میثم تمار و به دار آویخته شدن او نیز خبر داد، بلکه به میثم خبر داد که به این درخت خرما تو را به دار می‌زنند و این خبر به دست حجاج انجام گرفت و نیز از قطع شدن پاها و دست‌های رشید هجری و کشته شدن قنبر به دست حجاج خبر داد، و از اعمال [خونبار] حجاج کلاً خبر داد، و چون به او گفتند:

خالد بن عرفطه مرده است، فرمود: او نمرده و در آینده لشگری را در مسیر گمراهی ترتیب خواهد داد و پرچم دار او حبیب بن جمّار خواهد بود، و حبیب بن جمّار برخاست و گفت: من از دوستان شما هستم؟ و امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: پرهیز که پرچم دار او باشی و لکن حتماً چنین خواهی کرد و از این در [یعنی باب الثعبان] داخل مسجد کوفه خواهی شد.

و این خبر در زمان امام حسین (علیه السلام) واقع شد که ابن زیاد او را در مقدمه لشکر عمر سعد و صاحب پرچم او قرار داد .

و نیز به براء بن عازب فرمود: تو در زمان کشته شدن فرزندم حسین (علیه السلام) زنده خواهی بود و او را یاری نخواهی کرد. و چنین شد. و هنگامی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) در جنگ صفین به کربلا رسید فرمود: به خدا سوگند این سرزمین محلّ مرکب‌های آنان و موضع شهادت‌شان می‌باشد. و نیز از ساخته شدن شهر بغداد [به دست منصور دوانیقی] و حکومت بنی عباس و زوال حکومت آنان به دست هلاکوخان خبر داد، و پدر مرحوم علامه حلّی قبل از پیروزی هلاکوخان از او برای حلّه و کربلا- و نجف امان خواست و هلاکوخان به او گفت: ما که هنوز بغداد را فتح نکرده‌ایم. و پدر علامه به او گفت: امیرالمؤمنین (علیه السلام) به ما خبر داده که تو بغداد را فتح خواهی نمود. از این رو حلّه و کربلا و نجف مصون ماند.

تا این که گوید: بخش دوم از فضائل امیرالمؤمنین (علیه السلام)، استجاب دعا و نفرین‌های اوست درباره برخی از دشمنان، مانند نفرین او به انس بن مالک هنگام انکار قصّه غدیر، و انس تا آخر عمر گرفتار برص و پیسی شد، و نفرین او به مغیره که اخبار آن حضرت را به معاویه منتقل می‌نمود و او در اثر نفرین آن بزرگوار کور شد، و نیز آن حضرت دو مرتبه از خداوند درخواست ردّ شمس نمود و اجابت شد و روایت شده که شصت مرتبه این دعا را کرد و مستجاب شد ... سپس گوید:

بخش سوم از فضائل او، شرافت نسب اوست که نیازی به بیان ندارد [و او با رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در شرافت نسب یکسان است]

و بخش چهارم شرافت او از ناحیه ازدواج با فاطمه (علیها السلام) است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) خواستگاران دیگر را مانند ابوبکر و عمر ردّ کرد و او را پذیرفت و از فاطمه (علیها السلام) فرزندانانی مانند حسن و حسین و ائمه دیگر (علیهم السلام) به دنیا آمدند ... (۱).

ص: ۴۴

۱- وفی کشف الغطاء: ذکر البغوی فی الصحاح، عن أبی الحمرّاء قال، قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم من أراد أن ینظر إلی آدم علیه السلام فی علمه، وإلی نوح فی فهمه، وإلی یحیی فی زهده، وإلی موسی فی بطشه، فلینظر إلی علی بن أبی طالب علیه السلام. وروی البیهقی بإسناده إلی النبی صلی الله علیه و آله وسلم أنه قال من أراد أن ینظر إلی آدم علیه السلام فی علمه، وإلی نوح علیه السلام فی تقواه، وإلی إبراهیم فی حلمه، وإلی موسی فی هیبته، وإلی عیسی فی عبادته، فلینظر إلی علی بن أبی طالب. وروی الترمذی فی صحیحته عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم أنه قال أنا مدینه العلم وعلی بابها. و ذکر البغوی فی الصحاح عنه صلی الله علیه و آله وسلم أنه قال أنا دار الحکمه وعلی بابها. وروی عنه صلی الله علیه و آله وسلم أنه قال أقضاکم علی علیه السلام. وإذا أردت بیان فضائله علی التفصیل وحصص عددها فقد طلبت محالاً، كما أذنت به الروایه السابقه؛ لكن نُشیر إلی بعض منها. وما أحسن قول الشافعی فی هذا الباب، حیث قیل له: صف لنا علیاً علیه السلام، فقال: ما أقول فی رجل أخفّت أعداؤه مناقبه حسداً، وأولیاؤه خوفاً، وظهر من بین ذین و ذین ما ملأ الخافقین». ولقد أجاد ابن أبی الحدید المعتزلی حیث قال: ما أقول فی رجل أقرّ له أعداؤه بالفضل، ولم یکنهم جحود مناقبه، ولا- کتمان فضائله، وقد علمت أنه استولی بنو أمیه علی سلطان الإسلام فی شرق الأرض وغربها، واجتهدوا بكلّ حیلہ أن یطفئوا نوره، والتحریف علیه، ووضع المعایب والمثالب له، ولعنوه علی

جميع المنابر، وتوعدوا مادحيه، بل حبسوهم وقتلوههم، ومنعوا روايه حديث يتضمّن له فضيله أو يرفع له ذكراً، حتّى منعوا أن يُسمى أحد باسمه، فما زاده ذلك إلا رفعه وسموّاً، كالمسك كلّما سُتر انتشر عرفه، وكلّما كُتم تَضَوّع نُشْرُه، وكالشمس لا تُستر بالراح، وكضوء النهار إن حجبت عنه عين واحده أدركته عيون كثيره أُخرى. وما أقول في رجل تُعزى إليه كلّ فضيله، وتنتمى إليه كلّ فرقه، وتجاذبه كلّ طائفه، فهو رأس الفضائل وينوعها وأبو عذرها، وسابق مضمارها، ومجلى حليتها، كلّ من بزغ فيها فمنه أخذ، وله اقتفى، وعلى مثاله احتذى وانتهى. وإن أردت تفصيل بعض فضائله: فأولها: الإخبار بالمغيبات، وهو القائل سلونى قبل أن تفقدونى، فوالله لا تسألونى عن فته تضلّ بآيه وتهتدى بآيه، إلا تبا تكم بناعقها وسائقها وقائدها إلى يوم القيامة» فقام إليه رجل فقال: أخبرنى كم على رأسى من طاقه شعر؟ فقال له: لولا- أنّ الذى سألت عنه يعسر برهانه لأخبرتكم، وإنّ فى بيتك لسيّخلاً يقتل ابن بنت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم»، وكان ابنه صغيراً، وهو الذى تولّى قتل الحسين عليه السلام. وأخبر بقتل ذى الشديه من الخوارج، وبعدم عبورهم النهروان لما أُخبر بالعبور، وعن قاتل نفسه، وتقطيع يدي جويريه وصلبه، فوقع فى أيام معاويه لعنه الله. وبصلب ميثم التيمّار، وأراه النخلة التى يصلب عليها، فكان ذلك من عبيد الله بن زياد لعنهما الله، وتقطيع يدي رشيد الهجرى ورجليه، فصنع به ذلك، وبقتل قبر، فقتله الحجاج، وبأفعال الحجاج التى صدرت منه. وأخبره الرجل بموت خالد بن عرفطه، فقال عليه السلام لم يمت، وسيقود جيش ضلاله، صاحب لوائه حبيب بن جَمَاز» فقام إليه حبيب بن جَمَاز، وقال: إنّى لك محبّ، فقال: إياك أن تحمل اللواء، ولتحمّلنها وتدخّل من هذا الباب» يعنى باب الفيل. فلمّا كان زمان الحسين عليه السلام جعل ابن زياد خالداً على مقدّمه عمر بن سعد، وحبيب صاحب لوائه. وقال للبراء بن عازب: يُقتل ولدى الحسين عليه السلام وأنت حىّ لا- تنصره» فكان ذلك. ولمّا اجتاز بكربلاء فى وقعه صفّين قال عليه السلام هذا والله مناخ ركابهم وموضع قتلهم». وأخبر بعماره بغداد، وملك بنى عبّاس، وأخذ هولاءكو دولتهم، وكان ذلك السبب فى سلامه الحله والنجف وكربلاء منه؛ لأنّ والد العلامه وابن طاوس وابن أبى العزّ أخذوا منه الأمان قبل الفتح، وذهب إليه والد العلامه لطلب الأمان، فقال: كيف تأخذ الأمان قبل الفتح؟ فقال: علمنا أنّ الفتح لك ياخبر أمير المؤمنين عليه السلام. وكذا الملاحم المنسوبه إليه كخطبه البصره ونحوها، إلى غير ذلك. ثانيها: استجابته الدعاء، فإنّه عليه السلام دعا على أنس بن مالك بالبرص حين جحد الشهاده على خبر الغدير، فأصابه البرص. ودعا على المغيره بالعمى؛ لنقل أخباره إلى معاويه، فعمى. ودعا برّد الشمس، فردّت مرّتين، وروى ستين مرّه. ودعا على الماء، لمّا خاف أهل الكوفه الغرق، فجفّ الماء، حتّى ظهرت الحيتان وكلمته، إلا الجرى والمارماهى والزمار، فتعجّب الناس. ثالثها: شرف النسب، وهو غنى عن البيان. رابعها: فضيله المصاهره، وهو الذى اختصّ بنت رسول الله بعد أن خطبها الشيخان، وردّها النبي صلى الله عليه وآله وسلم، كما نقله الجمهور، وحُصّ بالحسنين عليهما السلام، وجُعلت منه العتره الطّاهره. خامسها: جامعته العلوم بأقسامها، وسائر العلماء راجعون إليه، وتممّيه كون به ومعتمدون عليه.... (كشف الغطاء، ج ١٠٤/١-١٠٧)

ج: تعبیر تقدیم مفضول بر فاضل و یا افضل، از یک دانشمند معروف اهل سنت مانند ابن ابی الحدید معتزلی صادر شده و از عجائب است که با توجه به حکمت الهی چگونه او خداوند را متهم به خلاف حکمت نموده و این کار جاهلانه و دور از حکمت و خلاف نصوص صریحه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را به خداوند نسبت داده و می گوید: «الحمد لله الذی قدّم المفضول علی الفاضل لمصلحه یراها» و عجیب تر این است که می گوید: این تقدیم مفضول بر فاضل به خاطر مصلحتی بوده که او می دانسته و به پیامبر خود حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) خبر نداده که او برخلاف این مصلحت کار دیگری را انجام ندهد، از این رو این گوینده، پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را نیز متهم نموده که برخلاف مصلحتی که خداوند می دانسته، او علی بن ابیطالب (علیه السلام) و فرزندان او را بر دیگران مقدم داشته است، بلکه این گوینده جبرئیل (علیه السلام) را نیز که امین وحی الهی است متهم نموده که او نیز برخلاف مصلحتی که خداوند می دانسته به پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) گفته :

تو باید علی (علیه السلام) و فرزندان او را جانشینان خود قرار بدهی، بلکه این عالم بی تدبیر، خلفای مورد قبول خود را نیز متهم نموده چرا که آنان نیز در غدیر از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) اظهار اطاعت نمودند و به علی (علیه السلام) تبریک گفتند و در نقل معروف عمر بن خطاب به علی (علیه السلام) گفت: «بخ بخ لک یا بن ابیطالب أصبحت مولای و مولا کل مؤمن و مؤمنه» و هر سه با او بیعت نمودند و طبق دستور پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به عنوان امیرالمؤمنین به او سلام کردند، و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در پایان خطبه غدیر به مردم فرمود: «سَلِّمُوا عَلٰی عَلِيٍّ يَا مَرْهَ الْمُؤْمِنِينَ» و همه کسانی که در غدیر حضور داشتند آن حضرت را با لقب امیرالمؤمنین خطاب می کردند و می گفتند:

«السلام علیک یا امیرالمؤمنین» و این لقب مخصوص به او شد و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: احدی جز علی (علیه السلام) را به این لقب صدا نزنید از این رو مردم ائمه دیگر را - مانند امام حسن و امام حسین و فرزندان او را به این لقب صدا نمی زدند، و اگر احیاناً کسی آنان را به این لقب صدا می زد می فرمودند: «این لقب مخصوص به جدّ ما علی بن ... ابیطالب (علیه السلام) است و ما را به این لقب صدا نزنید» تا جایی که امام صادق (علیه السلام) فرمود: هر کس این لقب را بر خود سزاوار بداند و یا راضی شود که او را به این لقب صدا بزنند او شقیّ و مأیون است.

مؤلف گوید: شایسته است که در اینجا روایتی که از حجر بن عدی طائی نقل شده و صاحب کتاب «الهدایه الکبری» حسن بن ... حمدان آن را نقل نموده بیان شود چرا که حجر بن عدی به امام حسن (علیه السلام) گفت: یا امیرالمؤمنین چگونه به خود اجازه می دهی که معاویه را رها کنی و با او جنگ نکنی؟ و امام حسن (علیه السلام) به شدت خشمگین شد و چشمان او سرخ گردید و اشک او جاری شد و فرمود:

ج: تعبیر تقدیم مفضول بر فاضل و یا افضل، از یک دانشمند معروف اهل سنت مانند ابن ابی الحدید معتزلی صادر شده و از عجائب است که با توجه به حکمت الهی چگونه او خداوند را متهم به خلاف حکمت نموده و این کار جاهلانه و دور از حکمت و خلاف نصوص صریحه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را به خداوند نسبت داده و می گوید: «الحمد لله الذی قدّم المفضول علی الفاضل لمصلحه یراها» و عجیب تر این است که می گوید: این تقدیم مفضول بر فاضل به خاطر مصلحتی بوده که او می دانسته و به پیامبر خود حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) خبر نداده که او برخلاف این مصلحت کار دیگری را انجام ندهد، از این رو این گوینده، پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را نیز متهم نموده که برخلاف مصلحتی که خداوند می دانسته، او علی بن ابیطالب (علیه السلام) و فرزندان او را بر دیگران مقدم داشته است، بلکه این گوینده جبرئیل (علیه السلام) را نیز که امین وحی الهی است متهم نموده که او نیز برخلاف مصلحتی که خداوند می دانسته به پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) گفته :

تو باید علی (علیه السلام) و فرزندان او را جانشینان خود قرار بدهی، بلکه این عالم بی تدبیر، خلفای مورد قبول خود را نیز متهم نموده چرا که آنان نیز در غدیر از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) اظهار اطاعت نمودند و به علی (علیه السلام) تبریک گفتند و در نقل معروف عمر بن خطاب به علی (علیه السلام) گفت: «بخ بخ لک یا بن ابیطالب أصبحت مولای و مولا کل مؤمن و مؤمنه» و هر سه با او بیعت نمودند و طبق دستور پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به عنوان امیرالمؤمنین به او سلام کردند، و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در پایان خطبه غدیر به مردم فرمود: «سَلِّمُوا عَلٰی عَلِيٍّ يَا مَرْهَ الْمُؤْمِنِينَ» و همه کسانی که در غدیر حضور داشتند آن حضرت را با لقب امیرالمؤمنین خطاب می کردند و می گفتند:

«السلام علیک یا امیرالمؤمنین» و این لقب مخصوص به او شد و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: احدی جز علی (علیه السلام) را به این لقب صدا نزنید از این رو مردم ائمه دیگر را - مانند امام حسن و امام حسین و فرزندان او را به این لقب صدا نمی زدند، و اگر احیاناً کسی آنان را به این لقب صدا می زد می فرمودند: «این لقب مخصوص به جدّ ما علی بن ... ابیطالب (علیه السلام) است و ما را به این لقب صدا نزنید» تا جایی که امام صادق (علیه السلام) فرمود: هر کس این لقب را بر خود سزاوار بداند و یا راضی شود که او را به این لقب صدا بزنند او شقیّ و مأیون است.

مؤلف گوید: شایسته است که در اینجا روایتی که از حجر بن عدی طائی نقل شده و صاحب کتاب «الهدایه الکبری» حسن بن ... حمدان آن را نقل نموده بیان شود چرا که حجر بن عدی به امام حسن (علیه السلام) گفت: یا امیرالمؤمنین چگونه به خود اجازه می دهی که معاویه را رها کنی و با او جنگ نکنی؟ و امام حسن (علیه السلام) به شدت خشمگین شد و چشمان او سرخ گردید و اشک او جاری شد و فرمود:

وای بر تو آیا مرا امیرالمؤمنین می نامی؟! در حالی که خداوند این لقب را برای من و برادر من حسین و هیچکس از گذشتگان و آیندگان قرار نداده است، و این لقب مخصوص به پدرم امیرالمؤمنین (علیه السلام) است مگر تو از جدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نشنیدی که به پدرم فرمود: یا علی إِنَّ اللَّهَ سَمَّاكَ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ... یعنی خداوند تو را امیرالمؤمنین لقب داده و احدی را در این لقب با تو شریک نکرده است، و جز او هر کس امیرالمؤمنین نامیده شود ناقص العقل و مأبون در عقب خود خواهد بود!!... (۱).

آیا مردم صلاحیت تعیین جانشین برای پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را داشتند؟

ج: همان گونه که گذشت مردم به خاطر عدم اطلاع از باطن و افکار و اعتقادات درونی افراد، صلاحیت چنین کاری را نداشتند، از این رو چنین حقی را خداوند به آنان نداده بود چنان که می فرماید: «وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ وَرَبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَ مَا يُعْلِنُونَ» (۲) یعنی پروردگار تو هر چه را بخواهد خلق می کند، و هر که را به خواهد انتخاب می نماید، و برای مردم حق انتخاب [امام] قرار نداده است، و او منزّه از عمل شرک آمیز آنان است [که در کار خداوند دخالت می کنند چرا که] تنها پروردگار تو از ظاهر و باطن مردم آگاه است.

حضرت رضا (علیه السلام) ضمن روایت مفصّلی که در کتاب عیون از آن حضرت نقل شده، درباره انتخاب امام و کاری که مردم بعد از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در سقیفه بنی ساعده انجام دادند می فرماید: وَ أَيْنَ الْعُقُولُ عَنْ هَذَا ... یعنی عقل ها چگونه می توانند امام [معصوم] را تشخیص بدهد؟ و چگونه می تواند مانند امامی که پیامبر خدا از ناحیه خداوند تعیین نمود را انتخاب نماید؟ آیا آنان فکر می کنند در غیر آل رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) امامی پیدا می شود؟ به خدا سوگند آنان می دانند که چنین قدرتی را ندارند، جز آن که آرزوهای باطل، آنان را به چنین کاری که هرگز نمی توانند به آن دست پیدا کنند گرفتار نموده است سپس فرمود:

«قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ» (۳) «خدا آنان را بکشد، چگونه از حق، منحرف می شوند؟!» لقد راموا صِيباً و قالوا افكاً قَدْ ضَلُّوا ضَلَالاً بَعِيداً» (۴) «یعنی کار سخت و خلافی را انجام دادند و دانسته امام حق را رها کردند و در

ص: ۴۷

۱- ... وفي الهداية الكبرى: وَ انصَرَفَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْكُوفَةِ فَأَقَامَ بِهَا عَاتِباً عَلَى أَهْلِهَا مُوَارِياً عَلَيْهِمْ حَتَّى دَخَلَ عَلَيْهِ حُجْرُ بْنُ عَيْدِيٍّ الطَّائِي، فَقَالَ لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ كَيْفَ يَسْبُحُكَ تَرْكُ مُعَاوِيَةَ؟ فَغَضِبَ الْحَسَنُ (عليه السلام) غَضَباً شَدِيداً، حَتَّى اخْمَرَتْ عَيْنَاهُ وَ دَارَتْ أَوْدَاجُهُ وَ سَبَّحَتْ دُمُوعُهُ وَقَالَ: وَيْحَكَ يَا حُجْرُ تَسْمِينِي بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَا جَعَلَهَا اللَّهُ لِي وَ لَا لِأَخِي الْحَسَنِ وَ لَا لِأَحَدٍ مِمَّنْ مَضَى وَ لَا لِأَحَدٍ مِمَّنْ يَأْتِي إِلَّا لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ خَاصَّةً؟ أَوْ مَا سَمِعْتَ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله) قَدْ قَالَ لِأَبِي يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ سَمَّاكَ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَمْ يُشْرِكْ مَعَكَ فِي هَذَا الْإِسْمِ أَحَدًا فَمَا تَسْمَى بِهِ غَيْرُهُ إِلَّا وَ هُوَ مَأْفُونٌ فِي عَقْلِهِ، مَأْبُونٌ فِي عَقْبِهِ، فَانصَرَفَ عَنْهُ وَ هُوَ يَسْتَغْفِرُ اللَّهَ.... (الهداية الكبرى، ص ۱۹۲)

۲- [قصص ۶۹-۶۸]

۳- [توبه/۳۰]

گمراهی دوری افتاده اند» و وقعوا فی الحیره إذا ترکوا الإمام عن بصیره «و هنگامی که امام حق را دانسته رها کردند، در حیرت واقع شدند. «و زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَ كَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ» (۱) «و شیطان اعمالشان را برای آنان آراسته نمود، از این رو آنان را از راه خدا باز داشت در حالی که بینا بودند و حق را می شناختند» و رغبوا عن اختیار الله و اختیار رسوله إلى اختیارهم و القرآن ینادیهم: «و رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ يَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ» (۲) «یعنی و انتخاب خدا و رسول او رانه پذیرفتند در حلی که پروردگار تو هر چه را بخواهد می آفریند، و هر که بخواهد برمی گزیند؛ و آنان در برابر او اختیاری ندارند؛ و منزّه است خداوند، و برتر است از آنچه آنان همتای او قرار می دهند!». و قال الله عزوجل: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ» (۳) «یعنی هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش فرمانی صادر می کنند، اختیاری در برابر فرمان خدا در کار خود داشته باشد؛ و هر کس خدا و پیامبرش را نافرمانی کند، به گمراهی آشکاری گرفتار شده است!». و قال عزوجل:

«مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ، أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ، إِنْ لَكُمْ فِيهِ لَمَّا تَحْيُرُونَ، أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ عَلَيْنَا بِالْعَهَةِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنْ لَكُمْ لَمَّا تَحْكُمُونَ، سَأَلَهُمْ أَيُّهُمْ بِذَلِكَ زَعِيمٌ، أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ، يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَ يُدْعَوْنَ إِلَى الشُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ» (۴) «یعنی شما را چه می شود؟! چگونه داوری می کنید؟! آیا کتابی دارید که از آن درس می گیرید، که در آن آمده است: هر چه را بخواهید می توانید انتخاب کنید؟! یا این که عهد مستمری تا روز قیامت بر ما دارید که هر چه را حکم کنید برای شما باشد؟! از آنها پرس کدماشان چنین چیزی را تضمین می کند؟! یا این که معبودانی دارند که آنها را همتای خدا قرار داده اند و برای آنان شفاعت می کنند؟! اگر راست می گویند همتایان خود را بیاورند!».

و قال عزوجل «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا» (۵) «آیا آنها در قرآن تدبّر نمی کنند، یا بر دلهایشان قفل هایی نهاده شده است؟!». أم «طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» (۶) «و خداوند بر دلهایشان مهر نهاده؛ به همین جهت چیزی نمی دانند...» أم «قَالُوا سَمِعْنَا وَ هُمْ لَا يَسْمَعُونَ، إِنْ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ، وَ لَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَ لَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ» (۷) «به یقین بدترین جنبندگان نزد خدا، افراد کر و لال و کور دلی هستند که اندیشه نمی کنند. و اگر خداوند خیری در آنها می دانست، حرف حق را به گوش آنها می رساند؛ گر چه اگر حق را نیز به گوش آنها برساند، سرپیچی کرده و رویگردان می شوند.» و

ص: ۴۸

۱- [عنکبوت/۳۸]

۲- [قصص/۶۸]

۳- [احزاب/۳۶]

۴- [قلم/۴۱-۳۶]

۵- [محمد/۲۴]

۶- [توبه/۹۳]

۷- [انفال/۲۳-۲۲]

می گویند: سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا» (۱) « یعنی شنیدیم؛ و مخالفت کردیم. » ذلك «فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ» (۲) و فهم این معنا فضل خداوند است و خداوند به هر کس بخواهد می دهد؛ و او دارای فضل عظیم است.»

سپس فرمود: [با توجه به آیات فوق] چگونه این مردم می توانند حق انتخاب امام را داشته باشند؟ در حالی که امام دانشمند و عالمی است که همه چیز را می داند و به هیچ چیز جاهل نیست، و او رهبری است خستگی ناپذیر، و معدن قدس و پاکی و عبادت و زهد و دانش و مخصوص به دعوت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و از نسل پاک فاطمه بتول است، و هیچ عیبی در نسب و حسب او نیست و نسب او از قریش و ولادت او از هاشم و عترت و آل پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است... (۳)...

ص: ۴۹

۱- [بقره/۹۳]

۲- [حدید/۲۱]

۳- وفي العيون: حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّلَقَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْهَارُونِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو حَامِدٍ عِمْرَانُ بْنُ مُوسَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْقَاسِمِ الرَّقَامِ قَالَ حَدَّثَنِي الْقَاسِمُ بْنُ مُسْلِمٍ عَنْ أَخِيهِ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ كُنَّا فِي أَيَّامِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا (ع) بِمَرَوْ فَاجْتَمَعْنَا فِي مَسْجِدِ جَامِعِهَا فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ فِي بَدْءِ مَقْصِدِنَا فَبَاذَا رَأَى النَّاسُ أَمْرَ الْإِمَامَةِ وَ ذَكَرُوا كَثْرَةَ اخْتِلَافِ النَّاسِ فِيهَا فَدَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي وَ مَوْلَانِي الرِّضَا (ع) فَأَعْلَمْتُهُ مَا خَاصَ النَّاسُ فِيهِ فَتَبَسَّمَ (ع) ثُمَّ قَالَ: يَا عَبْدَ الْعَزِيزِ جَهَلِ الْقَوْمُ وَ خُدِعُوا عَنْ أَدْيَانِهِمْ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَقْبُضْ نَبِيَّهُ (ص) حَتَّى أَكْمِلَ لَهُ الدِّينَ وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنَ فِيهِ تَفْصِيلٌ كُلُّ شَيْءٍ بَيَّنَّ فِيهِ الْحَلَالَ وَ الْحَرَامَ وَ الْخَيْرَ وَ الشَّرَّ وَ الْأَحْكَامَ وَ جَمِيعَ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ كَمَلًا فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ وَ أَنْزَلَ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ وَ هِيَ آخِرُ عُمْرِهِ (ص) الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَنْتُمْ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا وَ أَمْرَ الْإِمَامَةِ مِنْ تَمَامِ الدِّينِ وَ لَمْ يَمُضِ (ص) حَتَّى بَيَّنَّ لِأُمَّتِهِ مَعَالِمَ دِينِهِمْ وَ أَوْضَحَ لَهُمْ سَبِيلَهُمْ وَ تَرَكَهُمْ عَلَى قَصْدِ الْحَقِّ وَ أَقَامَ لَهُمْ عَلَيًّا (ع) عَلَمًا وَ إِمَامًا وَ مَا تَرَكَ شَيْئًا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ إِلَّا بَيَّنَّهُ فَمَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ يُكْمِلْ دِينَهُ فَقَدْ رَدَّ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَنْ رَدَّ كِتَابَ اللَّهِ تَعَالَى فَهُوَ كَافِرٌ هَلْ يَعْرِفُونَ قَدْرَ الْإِمَامَةِ وَ مَحَلَّهَا مِنَ الْأُمَّةِ فَيَجُوزُ فِيهَا اخْتِيَارُهُمْ إِنَّ الْإِمَامَةَ أَجَلٌ قَدْرًا وَ أَعْظَمُ شَأْنًا وَ أَعْلَى مَكَانًا وَ أَمْنَعُ جَانِبًا وَ أَبْعَدُ غَوْرًا مِنْ أَنْ يَبْلُغَهَا النَّاسُ بِعُقُولِهِمْ أَوْ يَنَالُوهَا بِأَرْوَاحِهِمْ أَوْ يُقِيمُوا إِمَامًا بِاخْتِيَارِهِمْ إِنَّ الْإِمَامَةَ حَصَّ اللَّهُ بِهَا إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلَ (ع) بَعِيدَ النَّبُوَّةِ وَ الْخَلَّةِ مَرْتَبَةً ثَالِثَةً وَ فَضِيلَةً شَرَفَهُ بِهَا وَ أَشَادَ بِهَا ذِكْرَهُ فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا فَقَالَ الْخَلِيلُ (ع) سُرُورًا بِهَا وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» فَأَبْطَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ إِمَامَةَ كُلِّ ظَالِمٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ صَارَتْ فِي الصَّفْوَةِ ثُمَّ أَكْرَمَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِأَنْ جَعَلَهَا ذُرِّيَّتَهُ أَهْلَ الصَّفْوَةِ وَ الطَّهَارَةِ فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ نَافِلَةً وَ كُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَ إِقَامَ الصَّلَاةِ وَ إِيْتَاءَ الزَّكَاةِ وَ كَانُوا لَنَا عَابِدِينَ» فَلَمْ يَزَلْ فِي ذُرِّيَّتِهِ يَرْتُهَا بَعْضٌ عَنْ بَعْضٍ قَرْنًا فَقَرْنَا حَتَّى وَرَثَتِهَا النَّبِيُّ (ص) فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ» فَكَانَتْ لَهُ خَاصَّةً فَلَقَدْ هَيَّا (ص) عَلَيًّا بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى رَسْمِ مَا فَرَضَهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَصَارَتْ فِي ذُرِّيَّتِهِ الْأَصْفِيَاءَ الَّذِينَ آتَاهُمُ اللَّهُ الْعِلْمَ وَ الْإِيمَانَ بِقَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَ قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَ الْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ» فَهِيَ

فِي وُلْدِ عَلِيٍّ (ع) خَاصَّةً إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِذْ لَمَّا نَبِيٌّ بَعِيدٌ مُحَمَّدٍ (ص) فَمِنْ أَيْنَ يَخْتَارُ هَؤُلَاءِ الْجُهَّالُ، إِنَّ الْإِمَامَةَ هِيَ مَنْزِلَةُ الْأَنْبِيَاءِ وَ
 إِزْتُ الْأَوْصِيَاءِ إِنَّ الْإِمَامَةَ خِلَافَةُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَخِلَافَةُ الرَّسُولِ وَ مَقَامُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ مِيرَاثُ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ (ع) إِنَّ الْإِمَامَةَ زِمَامُ
 الدِّينِ وَ نِظَامُ الْمُسْلِمِينَ وَ صَلَاحُ الدُّنْيَا وَ عِزُّ الْمُؤْمِنِينَ، إِنَّ الْإِمَامَةَ أَسُّ الْإِسْلَامِ النَّامِي وَ فَرْعُهُ السَّامِي بِالْإِمَامِ تَمَامُ الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ
 الصِّيَامِ وَ الْحَجِّ وَ الْجِهَادِ وَ تَوْفِيرِ الْفَنَى وَ الصَّدَقَاتِ وَ إِمْضَاءِ الْحُدُودِ وَ الْأَحْكَامِ وَ مَنَعَ الثُّغُورِ وَ الْأَطْرَافِ، الْإِمَامُ يُحِلُّ حَلَالَ اللَّهِ وَ
 يُحَرِّمُ حَرَامَ اللَّهِ وَ يُقِيمُ حُدُودَ اللَّهِ وَ يَذُبُّ عَنِ دِينِ اللَّهِ وَ يَدْعُو إِلَى سَبِيلِ رَبِّهِ بِالْحُكْمِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ الْحُجَّةِ الْبَالِغَةِ الْإِمَامُ
 كَمَا الشَّمْسُ الطَّالِعَةُ لِلْعَالَمِ وَ هِيَ بِالْأَفْقِ بِحَيْثُ لَا تَنَالُهَا الْأَيْدِي وَ الْأَبْصَارُ الْإِمَامُ الْيَدْرُ الْمُنِيرُ وَ السَّرَاحُ الزَّاهِرُ وَ النُّورُ السَّاطِعُ وَ النَّجْمُ
 الْهَادِي فِي غَيَابِ الدُّجَى وَ الْبَيْدِ الْفِقَارِ وَ لُجْجِ الْبِحَارِ. الْإِمَامُ الْمَاءُ الْعَذْبُ عَلَى الظَّمِّ وَ الدَّلَالُ عَلَى الْهُدَى وَ الْمُنْجِي مِنَ الرَّدَى وَ
 الْإِمَامُ النَّارُ عَلَى الْيَفَاعِ الْخَارِ لِمَنْ اضْطَلَّ بِهِ وَ الدَّلِيلُ فِي الْمَهَالِكِ مَنْ فَارَقَهُ فَهَالِكُ الْإِمَامُ السَّحَابُ الْمَاطِرُ وَ الْغَيْثُ الْهَاطِلُ وَ
 الشَّمْسُ الْمُضِيئَةُ وَ الْمَارِضُ الْبَسِيطَةُ وَ الْعَيْنُ الْغَزِيرَةُ وَ الْعِدِيرُ وَ الرَّوْضَةُ الْإِمَامُ الْأَمِينُ الرَّفِيقُ وَ الْوَالِدُ الرَّفِيقُ وَ الْأَخُ الشَّفِيقُ وَ مَفْرَعُ
 الْعِيَادِ فِي الدَّاهِيَةِ الْإِمَامُ أَمِينُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ حُجَّتُهُ عَلَى عِيَادِهِ وَ خَلِيفَتُهُ فِي بِلَادِهِ الدَّاعِي إِلَى اللَّهِ وَ الذَّابُّ عَنِ حَرَمِ اللَّهِ الْإِمَامُ
 الْمُطَهَّرُ مِنَ الذُّنُوبِ الْمَبْرَأُ مِنَ الْعُيُوبِ مَخْصِي وَصٌّ بِالْعِلْمِ مَرْسُومٌ بِالْحِلْمِ نِظَامُ الدِّينِ وَ عِزُّ الْمُسْلِمِينَ وَ غِيْظُ الْمُنَافِقِينَ وَ بَوَارُ
 الْكَافِرِينَ الْإِمَامُ وَاحِدٌ دَهْرِهِ لَا يُدَانِيهِ أَحَدٌ وَ لَا يُعَادِلُهُ عَالِمٌ وَ لَا يُوجَدُ مِنْهُ بَدَلٌ وَ لَا لَهُ مِثْلٌ وَ لَا نَظِيرٌ مَخْصُوصٌ بِالْفِعْلِ كُلِّهِ مِنْ غَيْرِ
 طَلَبٍ مِنْهُ لَهُ وَ لَمَّا اكْتَسَابَ بِلِ اخْتِصَاصٍ مِنَ الْمَفْضِلِ الْوَهَابِ. إِلَى أَنْ قَالَ: فَمَنْ ذَا الَّذِي يُبَلِّغُ مَعْرِفَةَ الْإِمَامِ وَ يُمَكِّنُهُ اخْتِيَارَهُ هَيْهَاتَ
 هَيْهَاتَ ضَلَّتِ الْعُقُولُ وَ تَاهَتِ الْحُلُومُ وَ حَارَتِ الْأَلْبَابُ وَ حَسِرَتِ الْعُيُونُ وَ تَصَاغَرَتِ الْعُظْمَاءُ وَ تَحَيَّرَتِ الْحُكَمَاءُ وَ تَقَاصَرَتِ
 الْحُلَمَاءُ وَ حَصَرَ رَبُّ الْخُطَبَاءِ وَ جَهَلَتِ الْأَلْبَاءُ وَ كَلَّتِ الشُّعْرَاءُ وَ عَجَزَتِ الْأَدْبَاءُ وَ عَيَّيَتِ الْبُلَغَاءُ عَنْ وَصْفِ شَأْنٍ مِنْ شَأْنِهِ أَوْ فَضِيلِهِ مِنْ
 فَضَائِلِهِ فَاقْرَأَتْ بِالْعَجْزِ وَ التَّقْصِيرِ وَ كَيْفَ يُوصَفُ لَهُ أَوْ يُنْعَتُ بِكُنْهِهِ أَوْ يُفْهَمُ شَيْءٌ مِنْ أَمْرِهِ أَوْ يُوجَدُ مِنْ يُقَامُ مَقَامَهُ وَ يُغْنَى عَنْهُ لَا
 كَيْفَ وَ أَنَّى وَ هُوَ بِحَيْثُ [بِحَيْثُ] النَّجْمُ مِنْ أَيْدِي الْمُتَنَاوِلِينَ وَ وَصْفِ الْوَاصَةِ فَيَنْ فَايِنَ الْإِخْتِيَارِ مِنْ هَذَا وَ أَيْنَ الْعُقُولُ عَنْ هَذَا وَ
 أَيْنَ يُوجَدُ مِثْلُ هَذَا أَوْ طُنُوا أَنْ يُوجَدَ ذَلِكَ فِي غَيْرِ آلِ الرَّسُولِ (ص) كَذَبْتُهُمْ وَ اللَّهُ أَنْفُسُهُمْ وَ مَتَّهْتُهُمُ الْبَاطِلَ فَارْتَقُوا مُرْتَقَى صَعْبًا
 دَخَضًا تَزَلُّ عَنْهُ إِلَى الْحَضَةِ بِيضِ أقدامُهُمْ رَامُوا إِقَامَةَ الْإِمَامِ بِعُقُولِ جَائِرِهِ [حَائِرِهِ] بَائِرِهِ نَاقِصِهِ وَ آرَاءِ مُضِيئِهِ فَلَمْ يَزِدُوا مِنْهُ إِلَّا بُعْدًا
 قَاتَلْتُهُمْ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ لَقَدْ رَامُوا صَعْبًا وَ قَالُوا إِنْكَارًا وَ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا وَ وَقَعُوا فِي الْخَيْرِ إِذْ تَرَكُوا الْإِمَامَ عَنْ بَصِيرَةٍ وَ زَيْنٍ لَهُمْ
 الشَّيْطَانُ أَعْمَالُهُمْ فَصَدَّاهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَمَا كَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ وَ رَغِبُوا عَنِ اخْتِيَارِ اللَّهِ وَ اخْتِيَارِ رَسُولِهِ إِلَى اخْتِيَارِهِمْ وَ الْقُرْآنُ
 يُنَادِيهِمْ: وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ يَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ وَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ
 وَ لَا- مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَ قَالَ عَزَّ وَجَلَّ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ
 تَدْرُسُونَ إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ عَلَيْنَا بِالْغَةِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ سَلِّمُوا إِلَيْهِمْ بِذَلِكَ زَعِيمٌ أَمْ لَهُمْ
 شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ وَ قَالَ عَزَّ وَجَلَّ أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا أَمْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ
 فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ أَمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَ لَا يَسْمَعُونَ إِنْ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ وَ لَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ
 وَ لَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ وَ قَالُوا سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا بِنَا بَيْلٌ هُوَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ فَكَيْفَ لَهُمْ
 بِاخْتِيَارِ الْإِمَامِ وَ الْإِمَامِ عَالِمٌ لَا يَجْهَلُ رَاعٍ لَا يَنْكُلُ مَعِيدُنُ الْقُدْسِ وَ الطَّهَارَةِ وَ التُّسْكِ وَ الزَّهَادَةِ وَ الْعِلْمِ وَ الْعِبَادَةِ مَخْصُوصٌ بِدَعْوِهِ
 الرَّسُولِ وَ هُوَ نَسِيلُ الْمُطَهَّرَةِ الْبُتُولِ لَمَّا مَعْمَزَ فِيهِ فِي نَسَبٍ وَ لَا يُدَانِيهِ ذُو حَسَبٍ فَالنَّسَبُ مِنْ قُرَيْشٍ وَ الدَّرُورَةُ مِنْ هَاشِمٍ وَ الْعَنْزَةُ مِنْ
 آلِ الرَّسُولِ (ص) وَ الرِّضَى مِنَ اللَّهِ شَرَفُ الْأَشْرَافِ وَ الْفَرْعُ مِنْ عِبْدِ مَنْافٍ نَامِي الْعِلْمِ كَامِلُ الْحِلْمِ مُصْطَلِحُ الْإِمَامَةِ عَالِمٌ بِالسِّيَاسَةِ
 مَفْرُوضُ الطَّاعَةِ قَائِمٌ بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ نَاصِحٌ لِعِبَادِ اللَّهِ حَافِظٌ لِدِينِ اللَّهِ إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ وَ الْأئِمَّةَ (ص) يُوقِّفُهُمُ اللَّهُ وَ يُؤْتِيهِمْ مِنْ مَخْزُونِ
 عِلْمِهِ وَ حُكْمِهِ مَا لَمَّا يُؤْتِيهِمْ غَيْرُهُمْ فَيَكُونُ عَلَيْهِمْ فَوْقَ كُلِّ عِلْمٍ أَهْلِيلُ زَمَانِهِمْ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى أَمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ

أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ وَقَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَقَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي طَالُوتَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسِيطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلَكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ لِنَبِيِّهِ (ص): وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ فِي الْأَنْبِيَاءِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَعِترته وَذُرِّيَّتِهِ أَمْ يُحْسِبُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا وَإِنَّ الْعَجِيدَ إِذَا اخْتَارَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِأُمُورِ عِبَادِهِ شَرَحَ اللَّهُ صِدْرَهُ لِتَذَلُّكَ وَأَوْدَعَ قَلْبَهُ يَنَابِيعَ الْحِكْمَةِ وَالْأَهَمَّهُ الْعِلْمَ إِلَهَامًا فَلَمْ يَعْزِ بِعَدُوِّهِ بَجَوَابٍ وَلَا يَحِيدُ فِيهِ عَنِ الصَّوَابِ وَهُوَ مَعْصُومٌ مُؤَيَّدٌ مُوَفَّقٌ مُسَدَّدٌ قَدْ أَمِنَ الْخَطَابَا وَالزَّلَّلَ وَالْعِثَارَ يَخْصُهُ اللَّهُ بِمَذَلِّكَ لِيَكُونَ حُجَّتَهُ عَلَىٰ عِبَادِهِ وَشَاهِدَهُ عَلَىٰ خَلْقِهِ وَذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ فَهَلْ يَقْدِرُونَ عَلَىٰ مِثْلِ هَذَا فَيَخْتَارُوهُ أَوْ يَكُونُ مُخْتَارُهُمْ بِهَيْدِهِ الصِّفَةِ فَيَقْدِمُوهُ تَعِدُّوا وَبَيْتَ اللَّهِ الْحَقِّ وَتَعِدُّوا كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ وَفِي كِتَابِ اللَّهِ الْهُدَىٰ وَالشَّفَاءُ فَتَعِدُّوهُ وَاتَّبِعُوا أَهْوَاءَهُمْ فَذَمُّهُمْ وَاللَّهُ وَمَقْتَهُمْ وَأَتَعَسَّيَهُمْ فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بَعِيرٌ هُيْدَىٰ مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ فَتَعَسَّيَهُمْ وَأَضَلُّ أَعْمَالُهُمْ وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ كَبِيرٌ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ. (عيون، ج ١٩٩/٢-١٩٧)

آیا امکان دارد قرآن بدون بیان عترت و اهل‌البیت (علیهم‌السلام) هادی مردم باشد؟

ج: هرگز امکان ندارد قرآن بدون بیان اهل‌البیت (علیهم‌السلام) و تفسیر و توضیح و تأویل و بیان ناسخ و منسوخ و بطون هفتگانه تا هفتادگانه آن، هادی مردم باشد، چرا که اولاً خداوند قرآن را در سه بخش نازل نموده و آیات آن برخی مجمل و نامفهوم و برخی متشابه و دارای احتمالات و برخی محکّمات است، و از آیات مجمل احدی جز خداوند و اولیای او چیزی نمی‌فهمد مانند «الم» و «المر» و ... و آیات متشابه را نیز کسی حق ندارد بدون بیان «راسخون فی العلم» معنایی برای آن‌ها معین کند مانند «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» (۱) «همان بخشنده ای که بر عرش مسلط است» و «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» (۲) «دست خدا بالای دست آنهاست»؛ و «وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا» (۳) «و فرمان پروردگارت فرا رسد و فرشتگان صف در صف حاضر شوند» و «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (۴) «ای کسانی که ایمان آورده اید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا و پیشوایان معصوم خود را.» و ...

ص: ۵۱

۱- [طه/۵]

۲- [فتح/۱۰]

۳- [فجر/۲۲]

۴- [نساء/۵۹]

از این رو امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرمود: خداوند قرآن را در سه بخش نازل نمود تا مردم از این راه ولی خدا را بشناسند و ثانیاً رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي مَا ان تَمَسَّكْتُم بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا بَعْدِي أَبَدًا وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ» (۱).

مرحوم کلینی در کتاب کافی در باب «إِنَّ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ هُمُ الْأَثَمَةُ عَلَيْهِمُ اسْلَامٌ» از امام صادق (علیه السلام) نقل نموده که می فرماید: «راسخون فی العلم» ما هستیم و تنها مائیم که تأویل قرآن را می دانیم.

و در تفسیر آیه «وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» (۲) «در حالی که تفسیر آنها را، جز خدا و راسخان در علم، نمی دانند. می فرماید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) افضل «راسخین فی العلم» است و خداوند عزوجل جمیع آنچه بر او نازل نموده را از تنزیل و تأویل به او یاد داده، و اوصیای او نیز از همه اسرار قرآن آگاهند ...

و در سخن دیگری فرمود: «راسخون فی العلم» امیرالمؤمنین و ائمه بعد از آن حضرت می باشند (۳).

و لکن اهل سنت می گویند: «راسخون فی العلم» کسانی مانند زید بن ثابت و ابن عباس و یا کسی که سوگند خود را حرمت بدهد و راستگو و سلیم القلب و عقیف البطن و الفرج باشد، می باشند، و یا احمد بن حنبل و بخاری و امثال این ها را راسخین فی العلم می دانند، و می گویند: «راسخون فی العلم» کسانی هستند که قدرت تأویل دارند و متشابهات را تأویل می کنند و هیچ موضوعی را خالی از حکم نمی گذارند، چرا که آنان با نص و یا اجماع و یا قیاس و یا استصحاب اجتهاد می نمایند، و حکم حرمت و یا حلیت را بیان می نمایند... (۴).

ص: ۵۲

۱- (مسند احمد بن حنبل، ج ۳/۴ و ۱۸ و ۲۶)

۲- «[آل عمران/۷]

۳- فی الکافی: عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن النضر ابن سويد، عن أيوب بن الحر وعمران بن علی، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: نحن الراسخون في العلم ونحن نعلم تأويله. وفيه عن علی بن محمد، عن عبد الله بن علی، عن إبراهيم بن إسحاق، عن عبد الله بن حماد، عن برید بن معاوية، عن أحدهما عليهما السلام في قوله الله عز وجل: "وما يعلم تأويله إلا الله والراسخون في العلم" فرسول الله صلى الله عليه وآله أفضل الراسخين في العلم، قد علمه الله عز وجل جميع ما أنزل عليه من التنزيل والتأويل، وما كان الله لينزل عليه شيئاً لم يعلمه تأويله، وأوصياؤه من بعده يعلمونه كله، والذين لا يعلمون تأويله إذا قال العالم فيهم بعلم، فأجابهم الله بقوله "يقولون آمنا به كل من عند ربنا" والقرآن خاص وعام ومحكم ومتشابه، وناسخ ومنسوخ، فالراسخون في العلم يعلمونه. وفيه عن الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن محمد بن أورمه، عن علی بن حسان عن عبد الرحمن بن كثير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: الراسخون في العلم أمير المؤمنين والأئمة من بعده عليهم السلام. (کافی، ج ۱/۲۱۳ ح ۱-۲-۳)

۴- قال في فيض الغدير: (كل مشكل) أي كل حكم أشكل علينا لخفاء النص فيه أو لتعارض نصين أو لعدم نص صريح ولم يقع على ذلك الحكم إجماع واجتهاد فيه مجتهد ولم يظهر له شيء أو فقد المجتهد فهو (حرام) لبقائه على إشكاله بالنسبة

للعلماء وغيرهم (وليس في الدين إشكال) عند الراسخين في العلم غالباً لعلمهم بالحكم في الحادثه بنص أو إجماع أو قياس أو استصحاب أو غير ذلك فإذا تردد شيء بين الحل والحرمة اجتهد فإن ظهر له الحكم بدليل غير خال عن تطرق الاحتمال فالورع العمل بالأحوط. (فيض الغدير مناوى، ج ٥/٣١)

نویسنده گوید: در مسجد الحرام بودم که یکی از علمای اهل سنت برگه‌ای به من داد که عقاید و هابیت به طور فهرست در آن نوشته شده بود و چون به آن نگاه کردم دیدم نوشته است: «خداوند بر روی عرش نشسته» به او گفتم: این که شرک و کفر است؟! او گفت: قرآن می گوید: «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» (۱) «یعنی همان بخشنده ای که بر عرش مسلط است.» گفتم: آیا خدایی که روی عرش نشسته اینجا که ما هستیم وجود دارد؟ او گفت: این ظاهر قرآن است. گفتم: مشکل شما همین است که قرآن را به فکر خود تفسیر می کنید، و به همین علت شما در همه ابعاد معارف اسلامی فراوان خطا دارید و لکن ما قرآن را با بیان اهل البیت (علیهم السلام) تفسیر می کنیم و آنان معصوم از خطا می باشند، و این گونه انحرافات در آنان نیست، و نظیر این انحرافات، انحرافی است که در تفسیر آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (۲) «یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا و پیشوایان معصوم خود را» مرتکب شده اند و می گویند «أولى الأمر» هر کسی می باشد که به هر دلیلی حکومت را به دست گرفته باشد گرچه مانند یزید بن معاویه قاتل فرزندان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) باشد، و اطاعت او به خاطر این آیه واجب خواهد بود!! از این رویکی از آنان به من گفت: ملک فهد «اولی الامر» و واجب الاطاعه می باشد.

قرآن در مسأله امامت چه می گوید؟

ج: همان گونه که در بخش پیشین گذشت، از آیه: «وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ يَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ وَ رَبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَ مَا يُعْلِنُونَ» (۳) «یعنی پروردگار تو هر چه را بخواهد می آفریند و هر شریعت و قانونی را که برای انسان ها اراده کند مقرر می دارد. آنان در برابر قوانین و احکامی که خداوند مقرر کرده است هیچ حق انتخاب ندارند. خداوند منزّه و برتر از شرک و رزوی آنان است. پروردگارت آنچه را که سینه هایشان پنهان می دارد و آنچه را خود آشکار می کنند، همه را می داند.»

و آیه «وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ» (۴) «یعنی هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش فرمانی صادر کنند، اختیاری در برابر فرمان خدا در کار خود داشته باشد.»

و آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (۵) «یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا و پیشوایان معصوم خود را.»

ص: ۵۳

۱- [طه/۵]

۲- [نساء/۵۹]

۳- [قصص/۶۹-۶۸]

۴- [احزاب/۳۶]

۵- [نساء/۵۹]

و آیه «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ» (۱) «یعنی ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر برای این که به فرمان خدا، از وی اطاعت شود. ای کسانی که ایمان آورده اید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا و پیشوایان معصوم خود را»

و آیه «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (۲) «یعنی چنین نیست که اگر مردم رسالت تو را تصدیق کنند مؤمن باشند؛ به پروردگارت سوگند، آنان مؤمن نیستند تا تو را در آنچه میانشان مایه اختلاف است داور سازند، آن گاه از داوری تو در خود احساس هیچ گونه دلنگی نکنند و کاملاً تسلیم حکم تو باشند.»

و آیه «فَلْيَخِذْ بِالَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (۳) «یعنی کسانی که فرمان او را مخالفت می کنند، باید بترسند از این که فتنه ای دامنهشان را بگیرد، یا عذابی دردناک به آنها برسد»

و آیه «مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» (۴) «یعنی کسی که از پیامبر اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده»

ظاهر می شود که امام (علیه السلام) همانند پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) باید از ناحیه خداوند تعیین شود و معصوم باشد تا هر دستوری بدهد بر امت واجب باشد که از او اطاعت کنند، و گرنه ایمان نخواهند داشت، بلکه مردم باید سر تا پا در ظاهر و باطن تسلیم او باشند و در حوادث و رخدادها به او مراجعه کنند و حکم او را بپذیرند و در باطن خود نیز به حکم او راضی باشند همان گونه که آیه ۶۵ نساء می گوید: اگر خدا و رسول او حکمی کردند و انتخابی نمودند مردم حق مخالفت و اعتراض ندارند، امام نیز همانند پیامبر باید از ناحیه خداوند تعیین شود و مردم حق تعیین و انتخاب او را ندارند و آیه ۶۸ و ۶۹ سوره قصص و آیه ۵۹ سوره نساء به همین معنا اشاره دارد.

و علت عدم دخالت مردم در تعیین امام این است که مردم از باطنها و ضمائر افراد آگاهی ندارند، از این رو همه پیامبران و اوصیای آنان از ناحیه خداوند تعیین می شده اند، و اگر این کار به دست مردم می بود رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) خلفای خود را تعیین نمی کرد و به مردم واگذار می نمود و چنین نکرد، چرا که معیار انتخاب مردم اکثریت است در حالی که خداوند اکثریت مردم را فاقد عقل و شعور و تفکر صحیح دانسته است، بنابراین ولایت انبیاء و اوصیا صد در صد الهی است، و اگر پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) برای امیرالمؤمنین (علیه السلام) بیعت گرفت برای اتمام حجت و تأکید در این مسأله مهم بود چرا که منافقین بین مردم فراوان بودند و مایل به امامت و خلافت امیرالمؤمنین (علیه السلام) نبودند از این رو حارث فهری پس از

ص: ۵۴

۱- [نساء/۶۴]

۲- [نساء/۶۵]

۳- [نور/۶۳]

۴- [نساء/۸۰]

ماجرای غدیر نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد و گفت: یا رسول الله! شما به ما فرمودی نماز بخوانیم و ما خواندیم و فرمودی روزه بگیرید و زکات بدهید و حج بجا آورید و ما اطاعت نمودیم اکنون برای چه پسر عم خود را بر ما حاکم نمودی؟ آیا این کار از ناحیه خداوند بود و یا از ناحیه شما بود؟ رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

«من بدون امر خداوند کاری نمی‌کنم و این دستور خداوند بود» پس حارث فهری همان‌گونه که خداوند از قول او می‌فرماید: گفت: «اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ اثْبِتْنَا بِعَذَابِ أَلِيمٍ» (۱) «یعنی خداوندا! اگر این کار حقیقتی است از سوی تو، پس تو بارانی از سنگ از آسمان بر ما فرو ریز، یا عذاب دردناکی برای ما بفرست!» و چون عذاب را معلق بر حقیقت عمل پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کرد، خداوند سنگی از آسمان فرو فرستاد و او را هلاک نمود، چنان که می‌فرماید: «سَأَلْ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ، لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ، مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ» (۲) «یعنی تقاضا کننده ای تقاضای عذابی کرد و انجام گرفت و این عذاب برای کافران است، و هیچ کس نمی‌تواند آن را دفع کند.»

آیا ولایت پیامبران و ائمه (علیهم السلام) مشروط به بیعت مردم با آنان است؟

ج: اگر پیامبران خدا نیاز به رأی مردم می‌داشتند، آنان ولایت بر مردم پیدا نمی‌کردند و اطاعت از آنان بر مردم واجب نمی‌شد، چرا که مردم اکثراً پذیرای آنها نبودند، بلکه در مقام مخالفت و از بین بردن و کشتن آنها بودند، از سویی امر خداوند به وجوب اطاعت از پیامبران که در آیات فراوانی وارد شده است دلیل بر ولایت پیامبران و وجوب اطاعت مردم از پیامبران است چنان که در آیات ابتدای بخش گذشته بیان شد بنابراین برخی که گمان کرده‌اند: پیامبران خدا و اوصیای آنان با بیعت مردم ولایت پیدا می‌کنند، گمان بی‌اساس و بی‌دلیلی پیدا نموده و گمانشان بر خلاف صریح آیات و روایات صحیحه معصومین (علیهم السلام) می‌باشد و ما به برخی از آنها اشاره می‌کنیم.

آری وجوب تصدی بر امام مشروط به حمایت مردم است و اگر مردم از پیامبر و یا امام حمایت و اطاعت نکنند او وظیفه ای نخواهد داشت، و بیعت اعلان اطاعت مردم است، نه این که بیعت سبب ولایت پیدا کردن پیامبر و امام باشد، از این رو امیر المومنین علیه السلام بعد از بیعت مردم فرمود: «لولا حضور الحاضر و قیام الحجة بوجود الناصر و ما اخذ الله علی العلماء ... یعنی اگر آمادگی این مردم نبود من خلافت را به دست نمی‌گرفتم و...»

۱- دلیل روشن بر این که وجوب اطاعت ارتباطی به بیعت ندارد، این است که اگر چنین چیزی صحیح باشد باید افراد فراوانی که موفق به بیعت با پیامبران و اوصیای آنان به ویژه پیامبر اسلام و امیرالمؤمنین و فرزندان آنان نشده‌اند، مخاطب به وجوب اطاعت نبوده باشند، در حالی که احدی نگفته است که اگر کسی

ص: ۵۵

۱- [انفال/۳۲]

۲- [معارج/۳-۱]

بیعت نکرده است، اول باید بیعت کند تا اطاعت بر او واجب گردد در حالی که ما می‌دانیم یاوران امام‌زمان (علیه السلام) قبل از بیعت با آن حضرت اطاعت از امام‌زمان خود را بر خویش لازم می‌دانند و خود را از راه‌های دور به او می‌رسانند، برای نمونه یکی از معمرین به نام قس بن ساعده که قبل از بعثت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) از دنیا رفته است و ۳۸۰ سال و یا ۶۰۰ سال عمر کرده او نخستین کسی بوده که معتقد به بعثت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) شده و به مردم در خطبه خود گفته است: «بهترین دین بر سر شما سایه می‌افکند و خوشا به حال کسی که آن را درک کند و از آن پیروی نماید و ای بر کسی که با آن مخالفت کند» و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره او فرمود: «یرحم الله قساً إني لأرجو يوم القيامة أن يبعث أمه وحده» (۱).

۲- ما می‌دانیم که پیامبران پیشین بر امت‌های خود واجب نمودند که مردم از اوصیای آنان اطاعت کنند در حالی که سخنی از بیعت به میان نیاوردند، چنان‌که پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز فراوان به مردم سفارش نمود که از امیرالمؤمنین و فرزندان او اطاعت کنند تا رستگار شوند، و در مورد امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) فرمود: «الحسن و الحسين ابناي، امامان قاما أو قعدا» و معلوم است که اگر کسی را امام معرفی کنند، بر مردم واجب است که از او اطاعت نمایند.

۳- آیا بر کسانی که در غدیر خم نبودند و با علی (علیه السلام) بیعت نکردند، اطاعت از او بر آنان واجب نبود؟ در حالی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در خطبه غدیر فرمود: «فليبلغ الشاهد الغائب و الوالد الولد إلى يوم القيامة» و مقتضای این سخن این است که تا قیامت بر مردم واجب است که از امیرالمؤمنین و فرزندان او تا امام‌زمان (علیهم السلام) اطاعت کنند، و اگر بیعت شرط ولایت و وجوب اطاعت باشد باید اطاعت از آنان بر ما واجب نباشد!!

مؤلف گوید: اگر ولایت با بیعت مردم حاصل می‌شد، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نباید برای خود خلفائی را تعیین می‌کرد و باید آنان را به حال خود وامی‌گذازد تا هر که را می‌خواهند با او بیعت کنند و او امام و خلیفه پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) باشد، در حالی که آن حضرت چنین نکرد و نجات امت خود را مشروط به تمسک به قرآن و اهل بیت خود نمود از سوئی اگر مردم کسی را انتخاب کنند، خداوند امر به اطاعت از او نکرده است و او از ناحیه خدا و رسول او نخواهد بود چرا که خداوند اذن به اطاعت از او را به مردم نداده است، از این رو می‌فرماید:

ص: ۵۶

۱- هو قس بن ساعده بن جذامه بن زفر بن ایاد بن نزار الایادی، البلیغ الخطیب المشهور، مات قبل البعثة و ذکره أبو حاتم السجستانی فی المعمرین و قال انه عاش ثلاث مائه وثمانین سنه، و قیل انه عاش ستمائه سنه و هو أول من آمن بالبعث من أهل الجاهلیه، و أول من كتب من فلائین إلى فلائین و أول من توکأ علی عصا فی الخطبه، و أول من قال أما بعد، و فی رویه ابن الکلبی انه قال فی خطبه له: لو علی الارض دین افضل من دین قد اظلمکم زمانه و ادرکم أوانه، فطوبی لمن ادرکه فاتبعه، و ویل لمن خالفه، و فیہ قال رسول الله «یرحم الله قسا انی لأرجو یوم القیامه أن یبعث أمه وحده». (بحار الأنوار، ج ۴۴/۲۴۰)

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ»^(۱) یعنی ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر برای این که به فرمان خدا، از وی اطاعت شود. و خداوند تنها اطاعت از کسانی را بر مردم واجب نموده که مورد انتخاب او بوده‌اند و علوم آنان از ناحیه خداوند بوده، و دارای علوم قرآن بلکه علوم انبیاء و پیامبران بوده‌اند و نزد احدی درس نخوانده و پاک و معصوم و دارای شرافت نسب و ارزش‌های والا و معجزات فراوانی بوده‌اند.

در این زمان‌ها نیز گرچه مردم فقیه جامع‌الشرائط را با سؤال از اهل خبره انتخاب می‌کنند و لکن تردیدی نیست که در واقع انتخاب کننده اصلی شخص امام‌زمان (علیه السلام) می‌باشد و اوست که وکلای خویش را تعیین می‌نماید، و امکان ندارد وکیل بدون نظر موکل تعیین شود، و این از اسرار نهفته‌ای است که مردم طاقت فهم آن را ندارند.

یکی از علمای وارسته برای نویسنده نقل نمود که در زمان مرحوم آیه الله مدیسه‌ای اصفهانی معروف به سید ابوالحسن اصفهانی چند نفر از علمای بزرگ نجف آمادگی مرجعیت داشتند و لکن معلوم نبود کدامیک مرجعیت را به دست خواهند گرفت تا این که یکی از صلحای نجف خدمت امام‌زمان (علیه السلام) می‌رسد و می‌گوید: آقا، نماینده شما امروز کیست؟ امام (علیه السلام) می‌فرماید: نماینده من ابوالحسن اصفهانی است. آن شخص عرض می‌کند: آقا ابوالحسن را کسی نمی‌شناسد [و آماده این کار نیست] امام (علیه السلام) می‌فرماید ما خود او را معرفی می‌کنیم. و خواب بیننده گفته بود: معلوم نشد از چه راهی مرحوم سید اصفهانی مطرح شد و علمای دیگر کنار رفتند و نامبرده مرجع بلامنازع آن زمان گردید.

نویسنده گوید: شاهد زنده این مدعی ماجرای بعد از امام خمینی (رحمه الله) در ایران است که سال‌هایی مردم شعار: قائم مقام رهبری آیت حق منتظری دادند، و بعد از رحلت امام خمینی با فاصله یک روز آیت الله خامنه‌ای رهبر شد. و من شاهد بودم که رهبری ایشان را همه علمای وقت تأیید کردند حتی شخص آقای منتظری.

بنابراین رأی مردم حجیت شرعی ندارد تا چه رسد تعیین کننده پیامبر و امام باشد، چرا که از نظر موازین شرعی در این موضوع رأی اکثریت که اطلاعی از اسرار باطنی افراد ندارند و شرایط لازم امامت را نمی‌دانند خالی از اعتبار است گرچه مردم در دنیا از این راه رهبران خود را تعیین می‌کنند و لکن اسلام این راه را در این موضوع نپذیرفته است و اکثریت را فاقد عقل و شعور و تفکر صحیح می‌داند از این رو این کار را در اختیار مردم قرار نداده و خود تعیین کننده پیامبر و امام است و می‌فرماید: «وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ وَرَبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَ مَا يُعْلِنُونَ»^(۲) یعنی پروردگار تو هر چه را بخواهد می‌آفریند و هر امام و شریعت و قانونی را که برای انسان‌ها اراده کند مقرر می‌دارد. آنان در برابر قوانین و احکامی که خداوند مقرر کرده است هیچ حق انتخاب ندارند. خداوند منزّه و برتر از شرک و ورزی آنان است. پروردگارت از آنچه آنان در سینه‌هایشان پنهان می‌دارند و آنچه را آشکار می‌کنند، داناست.»

ص: ۵۷

۱- [نساء/۶۴]

۲- [قصص/۶۸-۶۹]

و آیه «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ» (۱) «یعنی هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش فرمانی صادر کنند، اختیاری در برابر فرمان خدا در کار خود داشته باشد» و آیات دیگری نیز در این معنا بود که گذشت.

خطبه غدیر چه می‌گوید؟

ج: خطبه غدیر به چند بخش تقسیم می‌شود:

۱- حمد و ثنای الهی، ۲- ابلاغ رسالت درباره ولایت و امامت امیرالمؤمنین (علیه السلام)، ۳- تصریح به خلافت و امامت امیرالمؤمنین (علیه السلام)، ۴- معرفی اصحاب صحیفه یعنی کسانی که پیمان و عهد نمودند که هرگز نگذارند علی (علیه السلام) جانشین و خلیفه پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شود و پیمان نامه خود را پس از مهر و امضاء در کعبه قرار دادند، ۵- معرفی دوستان و دشمنان امیرالمؤمنین (علیه السلام)، ۶- توصیف فرزندان امیرالمؤمنین (علیه السلام) و دوستان او، ۷- توصیف دشمنان امیرالمؤمنین و دشمنان فرزندان او، ۸- سفارش رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به نماز و زکات و حج و ... ۹- بشارت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت به قیام حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، ۱۰- اقرار گرفتن از مردم نسبت به ولایت و خلافت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و نزول آیه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» (۲) «یعنی امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را بعنوان آیین جاودان شما پذیرفتم»

و از عجائب این است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) خطبه غدیر را - به خاطر این که عموم مردم مخاطب او بوده‌اند در کمال سادگی و عوام فهم ایراد نموده است و ترجمه آن را نیز ما بسیار روان و عموم فهم قرار دادیم و در انتهای چند کتاب قرار گرفت، گرچه به صورت جداگانه نیز به چاپ رسید، والله الحمد علی توفیقه و فضله و کرمه و له الشکر دائماً سرمداً.

در بخش دوم و سوم این خطبه تصریح به امامت و خلافت امیرالمؤمنین (علیه السلام) شده و در بخش چهارم، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) اشاره به غاصبین خلافت و توطئه گران و منافقین نموده که به دقت باید ملاحظه شود اکنون ما به فرازهایی از این خطبه اشاره می‌کنیم.

در بخش اول این خطبه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرماید: ... خداوند به من اعلام نموده که اگر من آنچه او نازل نموده است را به مردم ابلاغ نکنم، رسالت او را ابلاغ نکرده‌ام و برای من ضمانت نموده که از مردم در این راه به من آسیبی نرسد و این گونه به من وحی نموده.

ص: ۵۸

۱- [احزاب/۳۶]

۲- [مائده/۳]

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» (۱) یعنی به نام خداوند بخشنده مهربان، ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است را، به طور کامل به مردم ابلاغ کن؛ و اگر چنین نکنی، رسالت او را انجام نداده‌ای. خداوند تو را از خطرات احتمالی مردم، حفظ می‌کند؛ و خداوند، گروه کافران لجوج را هدایت نمی‌کند.» سپس فرمود:

ای مردم! من در تبلیغ آنچه خداوند بر من نازل نموده، کوتاهی نکردم و اکنون سبب نزول این آیه را به شما می‌گویم، همانا جبرئیل سه مرتبه بر من نازل شد و مرا از ناحیه خداوند امر کرد که در این مکان به همه مردم - سیاه یا سفید - اعلام کنم که علی بن ابیطالب برادر و وصی و خلیفه و امام بعد از من خواهد بود و منزلت او نسبت به من همانند منزلت هارون نسبت به موسی می‌باشد، جز این که پس از من پیامبری نخواهد بود، و او بعد از خدا و رسول او، ولی و صاحب اختیار شما خواهد بود، و خداوند این حقیقت را در آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (۲) «یعنی سرپرست و ولی شما، تنها خداست و پیامبر او و کسانی که ایمان آورده‌اند؛ همان‌ها که نماز را بر پا می‌دارند، و در حال رکوع، زکات می‌دهند.» نازل نموده است (۳).

سپس فرمود: فاعلموا معاشر الناس إن الله قد نصبه لكم ولياً و اماماً مفترضاً طاعته على المهاجرين و الأنصار و على التابعين لهم بإحسان و على البادية و الحاضر ... تا این که فرمود: إلى يوم القيامة يوم تلقون الله و رسوله.

یعنی ای مردم بنابر آنچه گفتم شما باید بدانید که خداوند علی (علیه السلام) را بر شما ولی و امام قرار داده و اطاعت از او را بر مهاجرین و انصار و تابعین و هر آشنا و غریب و عرب و عجم و حرّ و مملوک و کوچک و بزرگ و سفید و سیاه و بر هر خداشناسی واجب نموده است، و خداوند حکم او را مشروع، و قول او را مسموع، و امر او را نافذ قرار داده، و مخالف او ملعون است، و مطیع او مرحوم است، و تصدیق کننده او مؤمن است و خداوند او و پیروان او را آمرزیده است. سپس فرمود:

ص: ۵۹

۱- [مائده/۶۷]

۲- مائده/۵۵

۳- ... لِأَنَّهُ قَدْ عَلِمَنِي أَنِّي إِنْ لَمْ أَبْلُغْ مَا أُنزِلَ إِلَيَّ فِي حَقِّ عَلِيٍّ فَمَا بَلَّغْتُ رِسَالَتَهُ، وَقَدْ ضَمِنَ لِي تَبَارَكَ وَتَعَالَى الْعِصْمَةَ مِنَ النَّاسِ وَهُوَ اللَّهُ الْكَافِي الْكَرِيمُ. فَأَوْحَى إِلَيَّ: (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ - فِي عَلِيٍّ، يَعْنِي فِي الْخِلَافَةِ لِعَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ). مَعَاشِرَ النَّاسِ، مَا قَصَّرْتُ فِي تَبْلِيغِ مَا أُنزِلَ اللَّهُ تَعَالَى إِلَيَّ، وَأَنَا أُبَيِّنُ لَكُمْ سَبَبَ هَذِهِ الْآيَةِ: إِنَّ جَبْرَائِيلَ هَبَطَ إِلَيَّ مَرَارًا ثَلَاثًا يَأْمُرُنِي عَنِ السَّلَامِ رَبِّي - وَهُوَ السَّلَامُ - أَنْ أَقُومَ فِي هَذَا الْمَشْهَدِ فَأُعَلِّمَ كُلَّ أَيْضَ وَأَسْوَدَ: أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ أَخِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي عَلَى أُمَّتِي وَالْأَمَامُ مِنْ بَعْدِي، الَّذِي مَحَلُّهُ مِنِّي مَحَلُّ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي، وَهُوَ وَلِيُّكُمْ بَعْدَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ. وَقَدْ أُنزِلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَيَّ بِذَلِكَ آيَةً مِنْ كِتَابِهِ هِيَ: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ)، وَعَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ الَّذِي أَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَهُوَ رَاكِعٌ يُرِيدُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي كُلِّ حَالٍ. (خطبه الغدير، ص ۳۱-۳۳)

ای مردم! این آخرین جایگاهی است که من برای شما سخن می گویم، پس سخنان مرا گوش کنید و بدانید که رسول خدا محمد که اکنون با شما سخن می گوید ولی شمامست، و پس از من به امر الهی علی ولی و امام شمامست، و سپس تا قیامت امامت در ذریه من و فرزندان علی ادامه خواهد داشت تا شما در قیامت خدا و رسول او را ملاقات کنید(۱).

و در بخش سوم این خطبه فرمود: «ألا و قد أدیت، ألا و قد بلغت، ألا و قد أسمعت، ألا و قد أوضحت ... یعنی، ای مردم آگاه باشید که من رسالت خود را ادا و ابلاغ نمودم، و حقایق را به گوش شما رساندم و آشکار ساختم، و آنچه خداوند فرموده بود را به شما گفتم، آگاه باشید که احدی جز برادر من علی، امیرالمؤمنین نخواهد بود و برای احدی امارت و حکومت بر مؤمنین جز او حلال نخواهد بود.

سپس بازوی امیرالمؤمنین (علیه السلام) را گرفت و بالا برد، و این نخستین باری بود که آن حضرت دست علی را گرفت و بالا برد، به اندازه ای که پاهای علی (علیه السلام) محاذی زانوهای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) قرار گرفت و سپس فرمود: ای مردم این علی، برادر و جانشین و وصی من بر اتمم می باشد و علم و دانش من نزد اوست، و او جانشین من است برای تفسیر قرآن، و اوست که مردم را به قرآن دعوت می کند و برای خدا به قرآن عمل می نماید، و با دشمنان خدا می جنگد، و پیروان قرآن را دوست می دارد، و مردم را از معصیت خداوند نهی می کند، و اوست خلیفه رسول خدا، و اوست امیرالمؤمنین، و اوست امام هدایت کننده، و اوست قاتل ناکثین و قاسطین و مارقین، به امر الهی، و من به شما می گویم که امر خدا تغییر نخواهد کرد ... تا این که فرمود:

اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ الْعَنْ مَنْ أَنْكَرَهُ وَ اغْضِبْ عَلَيَّ مَنْ جَحَدَ حَقَّهُ. یعنی خدایا دوست علی را دوست بدار و دشمن او را دشمن بدار و منکر او را لعنت کن و خشم خود را بر منکر حق او وارد کن(۲).

ص: ۶۰

۱- فَأَعْلَمُوا مَعَاشِرَةَ النَّاسِ ذَلِكَ فِيهِ وَ أَفْهَمُوهُ، وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ قَدْ نَصَبَهُ لَكُمْ وَاِئْتِيَا وَإِمَامًا فَرَضَ طَاعَتَهُ عَلَى الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ عَلَى التَّابِعِينَ لَهُمْ بِإِحْسَانٍ، وَ عَلَى الْبَادِي وَ الْحَاضِرِ، وَ عَلَى الْعَجَمِيِّ وَ الْعَرَبِيِّ، وَ الْحُرِّ وَ الْمَمْلُوكِ وَ الصَّغِيرِ وَ الْكَبِيرِ، وَ عَلَى الْأَبْيَضِ وَ الْأَسْوَدِ، وَ عَلَى كُلِّ مَوْحِدٍ مَاضٍ حُكْمُهُ، جَازٍ قَوْلُهُ، نَافِذٌ أَمْرُهُ، مَلْعُونٌ مَنْ خَالَفَهُ، مَرْحُومٌ مَنْ تَبِعَهُ وَ صَدَّقَهُ، فَقَدْ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ وَ لِمَنْ سَجَعَ مِنْهُ وَ أَطَاعَ لَهُ. مَعَاشِرَةَ النَّاسِ، إِنَّهُ آخِرُ مَقَامٍ أَقْوَمُهُ فِي هَذَا الْمَشْهَدِ، فَاسْمِعُوا وَ أَطِيعُوا وَ انْقَادُوا لِأَمْرِ اللَّهِ رَبِّكُمْ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ هُوَ مَوْلَاكُمْ وَ الْهُكْمُكُمْ، ثُمَّ مِنْ دُونِهِ رَسُولُهُ وَ نَبِيُّهُ الْمَخَاطَبُ لَكُمْ، ثُمَّ مِنْ بَعْدِي عَلِيُّ وَ لِيُكْمُكُمْ وَ إِمَامُكُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ رَبِّكُمْ، ثُمَّ الْأَمَامَةُ فِي ذُرِّيَّتِي مِنْ وُلْدِهِ إِلَى يَوْمِ تَلْقَوْنَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ. (خطبه الغدير، ص ۳۴-۳۵)

۲- لا- حَلَالٌ إِلَّا مَا أَحَلَّهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ هُمْ، وَ لَا حَرَامٌ إِلَّا مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ هُمْ، وَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَرَفَنِي الْحَلَالَ وَ الْحَرَامَ وَ أَنَا أَفْضَيْتُ بِمَا عَلَّمَنِي رَبِّي مِنْ كِتَابِهِ وَ حَلَالِهِ وَ حَرَامِهِ إِلَيْهِ. مَعَاشِرَةَ النَّاسِ، فَضْلُوهُ. مَا مِنْ عِلْمٍ إِلَّا وَقَدْ أَحْصَاهُ اللَّهُ فِيَّ، وَ كُلُّ عِلْمٍ عَلَّمْتُ فَقَدْ أَحْصَيْتُهُ فِي إِمَامِ الْمُتَّقِينَ، وَ مَا مِنْ عِلْمٍ إِلَّا- وَقَدْ عَلَّمْتُهُ عَلَيًّا، وَ هُوَ الْأَمَامُ الْمُبِينُ الَّذِي ذَكَرَهُ اللَّهُ فِي سُورَةِ يَس: (وَ كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْتَنَاهُ فِي إِمَامِ مُبِينٍ). مَعَاشِرَةَ النَّاسِ، لَا تَضَلُّوا عَنْهُ وَ لَا تَتَفَرَّقُوا مِنْهُ، وَ لَا تَسْتَكْفُوا عَنْ وِلَايَتِهِ، فَهُوَ الَّذِي يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَ يَعْمَلُ بِهِ، وَ يَزْهَقُ الْبَاطِلَ وَ يَنْهَى عَنْهُ، وَ لَا- تَأْخُذْهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَائِمٌ. أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ، لَمْ يَسْبِقْهُ إِلَى الْإِيمَانِ بِي أَحَدٌ،

وَالَّذِي فَدَى رَسُولَ اللَّهِ بِنَفْسِهِ، وَالَّذِي كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا أَحَدَ يَعْْبُدُ اللَّهَ مَعَ رَسُولِهِ مِنَ الرِّجَالِ غَيْرُهُ. أَوَّلُ النَّاسِ صِيْلَاءَ وَأَوَّلُ مَنْ عَبَدَ اللَّهَ مَعِيَ. أَمْرُهُ عَنِ اللَّهِ أَنْ يَنَامَ فِي مَضْجَعِي، فَفَعَلَ فَادِيًّا لِي بِنَفْسِهِ. مَعَاشِرَ النَّاسِ، فَضْلُوهُ فَقَدْ فَضَّلَهُ اللَّهُ، وَأَقْبَلُوهُ فَقَدْ نَصَبَهُ اللَّهُ. مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنَّهُ إِمَامٌ مِنَ اللَّهِ، وَلَنْ يُتُوبَ اللَّهُ عَلَى أَحَدٍ أَنْكَرَ وَلَا يَتَّهَى وَلَنْ يَغْفِرَ لَهُ، حَتْمًا عَلَى اللَّهِ أَنْ يَفْعَلَ ذَلِكَ بِمَنْ خَالَفَ أَمْرَهُ وَأَنْ يُعَذِّبَهُ عَذَابًا نُكْرًا أَبَدَ الْأَبَادِ وَدَهْرَ الدُّهُورِ. فَاحْذَرُوا أَنْ تُخَالِفُوهُ، فَتَضِلُّوا نَارًا وَقُودَهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ. مَعَاشِرَ النَّاسِ، بِي - وَاللَّهُ - بَشَرُ الْأَوَّلُونَ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ، وَأَنَا - وَاللَّهُ - خَاتَمُ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ، وَالْحُجَّةُ عَلَى جَمِيعِ الْمَخْلُوقِينَ مِنْ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِينَ. فَمَنْ شَكَّ فِي ذَلِكَ فَقَدْ كَفَرَ كُفْرَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى، وَمَنْ شَكَّ فِي شَيْءٍ مِنْ قَوْلِي هَذَا فَقَدْ شَكَّ فِي كُلِّ مَا أُنزِلَ إِلَيَّ، وَمَنْ شَكَّ فِي وَاحِدٍ مِنَ الْأَيْمَةِ فَقَدْ شَكَّ فِي الْكُلِّ مِنْهُمْ، وَالشَّاكُّ فِينَا فِي النَّارِ. مَعَاشِرَ النَّاسِ، حَبَانِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهَذِهِ الْفَضِيلَةِ مَنَّا مِنْهُ عَلَى وَإِحْسَانًا مِنْهُ إِلَيَّ وَلَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، أَلَا لَهُ الْحَمْدُ مِنْ أَيْدِ الْأَبْدِينَ وَدَهْرِ الدَّاهِرِينَ وَعَلَى كُلِّ حَالٍ. مَعَاشِرَ النَّاسِ، فَضَّلُوا عَلَيًّا فَإِنَّهُ أَفْضَلُ النَّاسِ بَعْدِي مِنْ ذَكَرَ وَأُنْثَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ الرَّزْقَ وَبَقِيَ الْخَلْقُ. مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ، مَغْضُوبٌ مَغْضُوبٌ مَنْ رَدَّ عَلَيَّ قَوْلِي هَذَا وَلَمْ يُوَافِقْهُ. أَلَا - إِنَّ جَبْرَيْلَ خَبَّرَنِي عَنِ اللَّهِ تَعَالَى بِذَلِكَ وَيَقُولُ: "مَنْ عَادَى عَلِيًّا وَلَمْ يَتَوَلَّهُ فَعَلَيْهِ لَعْنَتِي وَعَضْبِي"، (وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ - أَنْ تُخَالَفُوا - وَهُ فَتَرَلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا - إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ). مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنَّهُ جَنَّبَ اللَّهُ الَّذِي ذَكَرَ فِي كِتَابِهِ الْعَزِيزِ، فَقَالَ تَعَالَى مُخْبِرًا عَمَّنْ يُخَالِفُهُ: (أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْبَ رَبِّتَا عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ). مَعَاشِرَ النَّاسِ، تَدَبَّرُوا الْقُرْآنَ وَأَفْهَمُوا آيَاتِهِ، وَأَنْظُرُوا إِلَى مُحْكَمَاتِهِ وَلَا تَتَّبِعُوا مُتَشَابِهَهُ، فَوَاللَّهِ لَنْ يُبَيِّنَ لَكُمْ زَوَاجِرَهُ وَلَنْ يُوَضِّحَ لَكُمْ تَفْسِيرَهُ إِلَّا الَّذِي أَنَا آخِذٌ بِيَدِهِ وَمُضْعِدُهُ إِلَيَّ وَشَائِلٌ بِعَضُدِهِ وَرَافِعُهُ بِيَدِي وَمُعَلِّمُكُمْ: أَنْ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ، وَهُوَ عَلِيٌّ بِنُ أَبِي طَالِبٍ أَخِي وَوَصِيِّي، وَمُؤَالَاتُهُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْزَلَهَا عَلَيَّ. مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنَّ عَلِيًّا وَالطَّيِّبِينَ مِنْ وُلْدِي مِنْ صُلْبِهِ هُمُ الثَّقَلُ الْأَصْغَرُ، وَالْقُرْآنُ الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ، فَكُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مُنْبِئٌ عَنِ صَاحِبِهِ وَمُؤَافِقٌ لَهُ، لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ. أَلَا إِنَّهُمْ أَمْنَاءُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ وَحُكَامُهُ فِي أَرْضِهِ. أَلَا وَقَدْ آدَيْتُ، أَلَا وَقَدْ بَلَّغْتُ، أَلَا وَقَدْ أَسْمَعْتُ، أَلَا وَقَدْ أَوْضَحْتُ. أَلَا وَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ، وَأَنَا قُلْتُ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. أَلَا - إِنَّهُ لَا "أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ" غَيْرَ أَخِي هَذَا. أَلَا لَا تَحِلُّ إِمْرَةُ الْمُؤْمِنِينَ بَعْدِي لِأَحَدٍ غَيْرِهِ. أَلَا فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ وَأَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَآخِذْ مَنْ خَذَلَهُ. مَعَاشِرَ النَّاسِ، هَذَا عَلِيٌّ أَخِي وَوَصِيِّي وَوَعَايَ عِلْمِي، وَخَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي عَلَى مَنْ آمَنَ بِي وَعَلَى تَفْسِيرِ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالِدَّاعِي إِلَيْهِ وَالْعَامِلُ بِمَا يَرْضَاهُ وَالْمُحَارِبُ لِأَعْدَائِهِ وَالْمُوَالِي عَلَى طَاعَتِهِ وَالنَّهْيُ عَنِ مَعْصِيَتِهِ. إِنَّهُ خَلِيفَةُ رَسُولِ اللَّهِ وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْإِمَامُ الْهَادِي مِنَ اللَّهِ، وَقَاتِلُ النَّوَاصِيئِ وَالْقَاسِطِينَ وَالْمَارِقِينَ بِأَمْرِ اللَّهِ. (خطبه الغدير، ص ٣٥-٤٠)

آیا عصمت و پاکی از گناه شرط نبوت و امامت است؟

ج: آری عصمت شرعاً و عقلاً شرط نبوت و امامت است و احدی تردید ندارد که آنان یعنی غاصبین خلافت دارای عصمت نبوده‌اند، بلکه آن‌ها سابقه‌ی شرک داشته‌اند و در مکه قبل از اسلام از مشرکین و بت پرستان بوده‌اند، در حالی که خداوند شرک را ظلم بزرگ دانسته و می‌فرماید: «إِنَّ الشُّرْكَ لظُلْمٌ عَظِيمٌ» (۱). «چرا که شرک ستمی بزرگ است» از سوی حضرت ابراهیم (علیه السلام) هنگامی که آزموده شد، و خداوند به او مقام امامت داد او از خداوند سؤال کرد و گفت: «و من ذریتی؟» یعنی آیا ذریه من نیز به امامت می‌رسند؟ و خداوند فرمود: «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» و آیه مربوطه چنین است:

«وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (۲). یعنی و بیاد آور هنگامی را که پروردگار ابراهیم با دستوراتی ابراهیم را آزمود؛ و او به طور کامل از عهده آنها برآمد و خداوند به او فرمود: «من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم.» و ابراهیم گفت: «آیا از دودمان من نیز امامانی قرار می‌دهی؟» و خداوند فرمود: «عهد و پیمان من، به ستمکاران نمی‌رسد (مگر آنها بی که شایسته‌اند.»

و از این دو آیه ظاهر می‌شود که هیچ ظالمی شایسته امامت و رهبری نیست و امامت مخصوص به برگزیده‌گان خداوند و اهل صفوه است، و مردم نیز حق انتخاب کسی را برای امامت ندارند، چرا که آنان آگاهی از باطن مردم ندارند، و انتخاب صالح تنها از ناحیه خداوند باید انجام شود، همان‌گونه که امام زمان (علیه السلام) به این معنا اشاره نموده و انشاء الله خواهد آمد.

از سوی خداوند می‌فرماید: «وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ تَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ وَ رَبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَ مَا يُعْلِنُونَ» (۳). «یعنی پروردگار تو هرچه بخواهد می‌آفریند، و هر که را بخواهد برمی‌گزیند؛ و مردم در برابر او اختیاری ندارند؛ منزّه است خداوند، و برتر است از آنچه همتای او قرار می‌دهند! و پروردگار تو می‌داند آنچه را که در سینه‌هایشان پنهان می‌دارند و آنچه را آشکار می‌سازند.»

مرحوم صدوق در کتاب کمال‌الدین از عبدالعزیز بن مسلم نقل نموده که گوید: ما در زمانی که حضرت رضا (علیه السلام) در مرو [خراسان] بود خدمت او بودیم، و روز جمعه‌ای در مسجد جامع جمع شدیم و دوستان من در امر امامت و اختلاف مردم سخن می‌گفتند، پس من خدمت مولای خود حضرت رضا (علیه السلام) رسیدم و اختلاف مردم را در امر امامت به آن حضرت خبر دادم و آن بزرگوار تبسم نمود و فرمود: ای عبدالعزیز، مردم از نادانی، دین خود را از دست دادند [و امام من عندالله را نشناختند] و گمراه شدند در حالی

ص: ۶۲

۱- [لقمان/۱۳]

۲- [بقره/۱۲۴]

۳- [قصص/۶۸-۶۹]

که خداوند پیامبر خود را از بین مردم نبرد، تا دین او را کامل نمود، و قرآن را بر پیامبر خود نازل کرد و در آن هر چیزی را به تفصیل بیان نمود، و حلال و حرام و حدود و احکام و جمیع آنچه مردم به آن نیاز داشتند را بیان کرد و فرمود: «مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ» (۱) «یعنی ما هیچ چیزی را در این کتاب، فروگذار نکردیم» و در حجه الوداع نیز به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» (۲) «یعنی من امروز، دین شما را برایتان کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را بعنوان آیین جاودان شما پذیرفتم».

و از این آیه ظاهر می شود که امر امامت از تمامیت دین است و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در محل نزول این آیه، معالم دین را برای امت خود بیان نمود و راه رستگاری و صراط مستقیم دین را برای آنان روشن کرد و علی (علیه السلام) را نشانه حق و امام مردم معرفی نمود، و آنچه مردم در امر دین خود به آن نیاز داشتند را بیان کرد و اگر کسی گمان کند که خدای عزوجل دین خود را کامل نکرده [و مردم را به حال خود واگذارده است] کتاب خدا را انکار نموده، و کسی که کتاب خدا را انکار کند کافر خواهد بود.

سپس فرمود: آیا مردم مقام امامت و منزلت او را می دانند تا جایز باشند برای خود امام انتخاب کنند؟ همانا مقام و منزلت و شأن امامت بالاتر از این است که مردم با عقول و فهم خود آن را درک کنند، و با رأی خود امامی را انتخاب نمایند، خداوند امامت را مخصوص به حضرت ابراهیم نمود، پس از آن که او را به مقام نبوت و خلیل الرحمانی رسانده بود و این فضیلتی بود که خداوند بر مقام نبوت حضرت ابراهیم (علیه السلام) افزود و به او فرمود: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» (۳) «یعنی من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم» از این رو ابراهیم (علیه السلام) مسرور شد و فرمود: «وَمِنْ ذُرِّيَّتِي؟» یعنی آیا مقام امامت به ذریه من نیز می رسد؟ و خداوند در پاسخ او فرمود:

«لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» «یعنی ستمگران از ذریه تو به امامت نمی رسند». و این آیه امامت هر ظالمی را تا قیامت ابطال نمود، و امامت مخصوص به برگزیدگان خدا گردید. سپس خداوند امامت را گرامی داشت و در پاکان از ذریه ابراهیم (علیه السلام) قرار داد و فرمود: «وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ» (۴) «یعنی ما اسحاق و یعقوب را به وی بخشیدیم؛ و همه آنان را افرادی صالح قرار دادیم. و آنان را امامان و پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما، مردم را هدایت می کردند؛ و انجام کارهای نیک و برپاداشتن نماز و ادای زکات را به آنها وحی کردیم؛ و آنان تنها ما را عبادت می کردند».

ص: ۶۳

۱- [انعام/۳۸]

۲- [مائده/۳]

۳- [بقره/۱۲۴]

۴- [انبیاء/۷۳-۷۲]

بنابراین همواره امامت در ذریه ابراهیم بوده و در هر قرنی از نسل او امامی پیدا شده است تا این که به حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) رسیده و خداوند فرموده است: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اللَّهُ وَ لِيُّ الْمُؤْمِنِينَ» (۱) «یعنی سزاوارترین مردم به ابراهیم، کسانی هستند که از او پیروی کردند، و این پیامبر و کسانی که به او ایمان آورده اند (از همه به او سزاوارترند؛ و خداوند، ولی و سرپرست مؤمنان است.» و چون امامت مخصوص به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شد، آن حضرت در پایان عمر خود به امر خدا امامت را به عهده امیرالمؤمنین (علیه السلام) قرار داد و سپس در ذریه او ادامه پیدا کرد، چرا که خداوند در ذریه او علم و ایمان قرار داد و فرمود:

«وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَ الْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبُعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبُعْثِ وَ لَكِنَّا كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (۲) «یعنی کسانی که علم و ایمان به آنان داده شده می گویند: «شما به فرمان خدا تا روز قیامت در عالم برزخ درنگ کردید، و این روز رستخیز است، اما شما نمی دانستید.» بنابراین امامت تا قیامت در فرزندان علی (علیه السلام) ادامه خواهد داشت، چرا که پس از حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) پیامبری نخواهد بود، سپس فرمود:

برای چه این جاهلان برای خود امام انتخاب می کنند؟ در حالی که امامت منزلت پیامبران و ارث اوصیا و خلافه الله و خلافت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)، و مقام امیرالمؤمنین، و میراث حسن و حسین (علیهم السلام) می باشد سپس فرمود: امامت اصل و اساس اسلام و فرع آن است، و به وسیله امام، نماز و زکات و روزه و حج و جهاد و غنائم فراوان و صدقات و امضای حدود و احکام و حفظ ثغور و مرزها و حفظ اطراف بلاد اسلامی تأمین می شود و امام حلالها و حرامهای خدا را حفظ می کند، و حدود خداوند را اقامه می نماید و دین خدا را از خطر نگاه می دارد، و مردم را با حکمت و موعظه حسنه و دلیل روشن به سوی خدا دعوت می کند، و امام برای اهل عالم مانند خورشید تابان در افق می باشد، که دستها و چشمها به او نمی رسد، و مانند ماه منیر و چراغ روشن و نور ساطع و نجم هادی در شب تاریک و بیابان و دریای متلاطم است، و امام آب گوارا و هادی طریق و نجات دهنده مردم از گمراهی می باشد ... تا این که فرمود: امام انسانی بی نظیر است (۳).

ص: ۶۴

۱- [آل عمران/۶۸]

۲- [روم/۵۶]

۳- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكَّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْقَاسِمُ بْنُ الْعَلَاءِ قَالَ: حَدَّثَنِي الْقَاسِمُ بْنُ مُسْلِمٍ، عَنْ أَخِيهِ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ مُسْلِمٍ ح وَحَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالِقَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْمَرْوَزِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو حَامِدٍ عِمْرَانُ بْنُ مُوسَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ الْقَاسِمِ الرَّقَامِ قَالَ: حَدَّثَنِي الْقَاسِمُ بْنُ مُسْلِمٍ، عَنْ أَخِيهِ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: كُنَّا فِي أَيَّامِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بَمَرْوٍ فَاجْتَمَعْنَا فِي الْجَامِعِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ مِنْ بَدَأِ مَقْدَمِنَا فَأَدَارُوا أَمْرَ الْإِمَامَةِ وَذَكَرُوا كَثْرَةَ اخْتِلَافِ النَّاسِ فِيهَا، فَدَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَعْلَمْتَهُ خَوْضَانَ النَّاسِ فَتَبَسَّمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ قَالَ: يَا عَبْدَ الْعَزِيزِ بْنِ مُسْلِمَ جَهْلُ الْقَوْمِ وَخَدَعُوا عَنْ أَدْيَانِهِمْ، أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَقْبِضْ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَتَّى أَكْمَلَ لَهُ الدِّينَ وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنَ فِيهِ تَفْصِيلُ كُلِّ شَيْءٍ، بَيْنَ فِيهِ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ، وَالْحُدُودِ وَالْأَحْكَامِ، وَجَمِيعَ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ النَّاسُ كَمَلًا- فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: «مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ» وَأَنْزَلَ فِي حَجِّهِ الْوَدَاعَ

وهي آخر عمره صلى الله عليه وآله «اليوم أكملت لكم دينكم وأتممت عليكم نعمتي ورضيت لكم الاسلام دينا» فأمر الامامه من تمام الدين، ولم يمض عليه السلام حتى بين لأمته معالم دينهم وأوضح لهم سبيلهم، وتركهم على قصد الحق، وأقام لهم علياً عليه السلام علماً وإماماً، وما ترك شيئاً تحتاج إليه الأمتة إلّا بينه، فمن زعم أنّ الله عزّ وجلّ لم يكمل دينه فقد ردّ كتاب الله العزيز ومن ردّ كتاب الله [عزّ وجلّ] فهو كافر، هل تعرفون قدر الامامه ومحلّها من الأمتة فيجوز فيها اختيارهم؟ إنّ الامامه أجلُّ قدرًا وأعظم شأنًا وأعلى مكانًا وأمنع جانبًا، وأبعد غورًا من أن يبلغها الناس بعقولهم، أو ينالوها بأرائهم، أو يقيموا إمامًا باختيارهم، إنّ الامامه خصّ الله عزّ وجلّ بها إبراهيم الخليل عليه السلام بعد النبوه والخله مرتبه ثالثه، وفضيله شرفه بها وأشاد بها ذكره فقال عزّ وجلّ: «إني جاعلك للناس إماماً» فقال الخليل عليه السلام سروراً بها: ومن ذريّتي؟ قال الله تبارك وتعالى: «لا ينال عهدي الظالمين» فأبطلت هذه الآيه إمامه كلّ ظالم إلى يوم القيامة، وصارت في الصفوه، ثمّ أكرمها الله عزّ وجلّ بأن جعلها في ذريته أهل الصفوه والطهاره، فقال عزّ وجلّ: «ووهبنا له إسحق ويعقوب نافله وكلّما جعلنا صالحين * وجعلناهم أئمة يهدون بأمرنا وأوحينا إليهم فعل الخيرات وإقام الصلوه وإيتاء الزكوه وكانوا لنا عابدين». فلم يزل في ذريّته يرثها بعض عن بعض قرناً بقرناً حتى ورثها النبيّ صلى الله عليه وآله وسلم فقال الله عزّ وجلّ: «أنّ أولى الناس بإبراهيم للذين أتبعوه وهذا النبيّ والذين آمنوا والله وليّ المؤمنين»، فكانت له خاصه فقلّدها صلى الله عليه وآله وسلم علياً عليه السلام بأمر الله عزّ وجلّ على رسم ما فرضها الله عزّ وجلّ فصارت في ذريته الاصفياء الذين آتاهم الله العلم والايمان لقوله عزّ وجلّ: «وقال الذين اتوا العلم والايمان لقد لبثتم في كتاب الله إلى يوم البعث فهذا يوم البعث [ولكنكم كنتم لا تعلمون] فهي في ولد عليّ عليه السلام خاصه إلى يوم القيامة إذ لا نبيّ بعد محمّد صلى الله عليه وآله فمن أين يختار هؤلاء الجهّال؟. إنّ الامامه هي منزله الأنبياء وإرث الاوصياء، إنّ الامامه خلافه الله تعالى وخلافه الرّسول صلى الله عليه وآله، ومقام أمير المؤمنين، وميراث الحسن والحسين عليهم السلام. إنّ الامامه زمام الدين، ونظام المسلمين، وصلاح الدّنيا وعز المؤمنين، أنّ الامامه أسّ الاسلام النامي، وفرعه السامي، بالامام تمام الصلاه والزكاه والصيام والحجّ والجهاد وتوفير الفىء والصدقات، وإمضاء الحدود والاحكام، ومنع الثغور والاطراف. الامام: يحلّ حلال الله، ويحرم حرام الله، ويقيم حدود الله، ويذبّ عن دين الله، ويدعو إلى سبيل ربّه بالحكمه والموعظه الحسنه والحجّه البالغه، الامام كالشمس الطالعه للعالم وهي في الافق بحيث لا تنالها الايدي والابصار. الامام: البدر المنير، والسراج الزاهر، والنور الساطع، والنجم الهادي في غياهب الدّجى، والبلد القفار، ولجج البحار. الامام: الماء العذب على الظماء، والدالّ على الهدى، والمنجى من الرّدى الامام: التّيار على اليفاع، الحارّ لمن اصطلى به والدليل في لمهالك من فارقه فهالك. الامام: السحاب الماطر، والغيث الهاطل، والشمس المضيئه، والسماء الظليله، والأرض البسيطه، والعين الغزيره. والغدير والرّوضه. الامام: الأمين الرّفيق، الوالد الشفيق، والأخ الشفيق، ومفرع العباد في الداهيه. الامام: أمين الله عزّ وجلّ في خلقه، وحجّته على عباده، وخليفته في بلاده، والداعى إلى الله عزّ وجلّ، والذابّ عن حرم الله عزّ وجلّ. الامام: هو المطهر من الذنوب، المبرّأ من العيوب، مخصوص بالعلم، موسوم بالحلم، نظام الدين، وعزّ المسلمين وغيظ المنافقين، وبوار الكافرين. الامام: واحد دهره، لا يدانيه أحد، ولا يعادله عالم، ولا يوجد منه بدل ولا له مثل ولا نظير، مخصوص بالفضل كلّ من غير طلب منه له ولا اكتساب، بل اختصاص من المفضّل الوهب، فمن ذا العدى يبلغ معرفه الامام أو يمكنه اختياره، هيهات هيهات، ضلّت العقول، وتاهت الحلوم، وحاتت الالباب وحسرت العيون وتصاغرت العظماء، وتحيرت الحكماء، وحسرت الخطباء، وتقاصرت الحلما، وجهلت الألباء، وكلت الشعراء وعجزت الادباء، وعييت البلغاء عن وصف شأن من شأنه أو فضيله من فضائله، فأقرّت بالعجز [والتقصير]، وكيف يوصف أو ينعت بكنهه أو يفهم شىء من أمره، أو يقوم أحد مقامه، أو يغنى غناه، لا وكيف وأنى وهو بحيث النجم من أيدي المتناولين، ووصف الواصفين. فأين الاختيار من هذا، وأين العقول عن هذا، وأين يوجد مثل هذا؟ ظنّوا أنّ ذلك يوجد في غير آل الرّسول

صلى الله عليه وآله كذبتهم والله أنفسهم ومنتهم الباطل، فارتقوا مرتقاً صعباً دحضاً تذللّ عنه إلى الحضيض أقدامهم، وراموا إقامه
الامام بعقول حائره ناقصه وآراء مضله فلم يزدادوا منه إلّا بعداً، قاتلهم الله أنى يؤفكون. (كمال الدين، ص ٦٧٥ تا ص ٦٧٨)

آیا امام و رهبر مسلمان نباید عالم به کتاب خدا و احکام دین او باشد؟

ج: تردیدی نیست که رجوع عالم به جاهل خلاف عقل و قبیح است و عقل و شرع می گوید: جاهل باید به عالم رجوع کند، از این رو خداوند به صورت استفهام انکاری می فرماید: «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولَٰئِكَ الْأَلْبَابِ» (۱) «یعنی آیا کسانی که می دانند، با کسانی که نمی دانند یکسانند؟! تنها خردمندان متذکر می شوند» و یا می فرماید: «وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمٌ لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَىٰ مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوَجِّههُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (۲) «یعنی خداوند مثالی دیگر زده است: که آیا دو نفر، که یکی از آن دو، گنگ مادر زاد است؛ و قادر بر هیچ کاری نیست؛ و سربار صاحبش می باشد؛ و او را در پی هر چیز می فرستد، کاری از پیش نمی برد؛ آیا او، با کسی که امر به عدل و داد می کند، و بر راه راست قرار دارد، برابر است؟!» و یا می فرماید:

«قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَ النُّورُ» (۳) «یعنی آیا نابینا و بینا یکسانند؟! و آیا ظلمتها و نور برابرند؟» و یا به صورت استفهام تقریری می فرماید: «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» (۴) «یعنی آیا کسی که مردم را به سوی حق هدایت می کند برای پیروی شایسته تر است، یا آن کس که هدایت نمی شود مگر هدایتش کنند؟! شما را چه می شود، چگونه داوری

ص: ۶۶

۱- [زمر/۹]

۲- [نحل/۷۶]

۳- [رعد/۱۶]

۴- [یونس/۳۵]

می کنید؟! و یا می فرماید: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيُقِيمَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ...» (۱) «یعنی ما پیامبران خود را با دلایل روشن فرستادیم، و با آنها کتاب آسمانی و میزان شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند».

مؤلف گوید: از آیات فوق و آیات دیگری مانند آیات مربوط به طالوت که خداوند می فرماید: «وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنْتَى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسِيطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مِمَّنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» (۲) «یعنی و پیامبرشان به آنها گفت: «خداوند (طالوت) را برای زمامداری شما برگزیده است.» گفتند: «چگونه او بر ما حکومت کند، با این که ما از او شایسته تریم، و او ثروت زیادی ندارد؟!» «و خداوند گفت: ما او را بر شما برگزیده، و او را در دانش و توانایی جسمانی، فزونی بخشیدیم. و خداوند، مُلکش را به هر کس بخواهد، می بخشد؛ و احسان خداوند، گسترده است؛ و او از لیاقت افراد آگاه است.»

از این آیه ظاهر می شود که اولاً تنها خداوند، تعیین کننده امام و پیامبر و ولی خود می باشد و اوست که هر که را بخواهد انتخاب می کند، و ثانیاً از این آیه ظاهر می شود که منتخب خداوند کسی است که از نظر قدرت علمی و جسمی قوی تر از دیگران باشد.

از سویی احدی شک ندارد که ابوبکر و عمر و عثمان و کسانی که قبل از امیرالمؤمنین (علیه السلام) متصدی خلافت و رهبری امت شدند، به جمیع احکام اسلام دانا نبودند و بارها اقرار به جهل و ناتوانی و نادانی خود می کردند، چنان که ابوبکر اقرار نمود که احکام فراوانی از اسلام و معانی آیات قرآن و حدود الهی و احکام ارث را نمی داند، و نیز او حافظ آیات قرآن نبود، از این رو گفت: «إِنَّكُمْ إِنْ تَكَلَّفُونِي مَا كَانَ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) يَقُومُ بِهِ، لَعَجَزْتُ عَنْهُ فَإِنَّ الرَّسُولَ يَأْتِيهِ الْوَحْيُ مِنَ اللَّهِ وَكَانَ مَوْفِقًا مُسَدِّدًا وَإِنِّي أَقُولُ مَنْ عِنْدَ نَفْسِي فَإِنْ أَصَبْتُ فَمِنَ اللَّهِ وَرَسُولُهُ وَإِنْ أَخْطَأْتُ فَمِنَ نَفْسِي» (۳) «یعنی، اگر شما از من چیزهایی را بخواهید که

ص: ۶۷

۱- [حدید/۲۵]

۲- [بقره/۲۴۷]

۳- قال في كتاب الاستغاثة: ان ابابكر كان لا يعلم كثيرا من ابواب الشريعة وانه لم يكن يحفظ القرآن وذلك مثل قوله: انكم ان تكلفوني ما كان رسول الله (ص) يقوم به لعجزت عنه فان الرسول يأتيه الوحي من الله وكان موفقا مسددا وأنى أقول من عند نفسي فان اصبت فمن الله ورسوله وان اخطأت فمن نفسي ومن كان يقول من عند نفسه والله سبحانه يقول (اليوم اكملت لكم دينكم وأتممت عليكم نعمتي) وقال (ما فرطنا في الكتاب من شيء) وقال (ونزلنا عليك الكتاب تبيانا لكل شيء وهدى ورحمه) فإذا كان قد اكمل الدين ولم يفرط في الكتاب من شيء ونزل الكتاب تبيانا لكل شيء فقد جمع العلم في كمال الدين والكتاب المبين، ثم لا يخلو ما كان يقوله من عند نفسه من ان يكون من الدين أو من غير الدين فان كان من الدين فقد يجب بزعمكم الله بعث رسوله بشريعة ناقصه ودين غير كامل حتى اتم ذلك أبو بكر من عنده بخطأ أو بصواب وقائل هذا كافر بالله تعالى

ورسوله، ومع ما يلزم من تكذيب الله تعالى فى قوله (اليوم اكملت لكم دينكم) وهذا القول من أبى بكر يوجب ان الله لم يكمل الدين كما اخبر إذ احتاج أن يقول فيه من عند نفسه ومن كان كذلك فقد كذب الله سبحانه فى اخباره ومن كذب الله مات كافرا بغير خلاف، أو ان يكون يقول انه اكمل الدين كما اخبر ولم يحط أبو بكر بعلمه وكان غيره اعلم منه وفى هذا نقض لحجتهم انه كان اعلمهم، وان قالوا ان الذى كان يقوله أبو بكر من عند نفسه ليس هو من الدين قيل لهم فما حاجتنا الى شئ ليس هو من الدين وإذا لم يكن من الدين فهو من البدع وكل بدعه ضلاله وكل ضلاله فى النار وكفى بهذا لصاحبه خزيا.
(الإستغاثه، ج ٢/٤١)

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) انجام می داد، من از آن عاجز خواهم بود، چرا که بر رسول خدا وحی نازل می شد و او موفق و مسدّد بود، و من هر چه بگویم از پیش خود می گویم پس اگر حق را گفته باشم، آن از طرف خدا و رسول اوست، و اگر خطا کرده باشم از ناحیه خودم می باشد.

مؤلف گوید: آیا سخن کسی که می گوید من از پیش خود سخن می گویم، با سخن خداوند سازگار است که می فرماید: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي ...» و یا می فرماید: «مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ» و یا می فرماید: «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً» (۱) یعنی ما این کتاب را که بیانگر همه چیز، و مایه هدایت و رحمت است بر تو نازل کردیم. در حالی که خداوند دین خود را کامل نموده و از چیزی فروگذار نکرده، و در قرآن و کتاب الهی هر چیزی بیان شده، و چیزی که او از پیش خود می گوید اگر از دین باشد، باید دین ناقص باشد و با گفته او کامل شود، و این خلاف نصّ کتاب و کفر خواهد بود، و اگر آنچه او می گفته از پیش خود بوده و ارتباطی با دین خدا نداشته است، ما چه نیازی به گفته او داریم؟ و گفته ی او بدعت است و هر بدعتی ضلالت و گمراهیست و هر ضلالت و گمراهی در آتش است و او نمی ... تواند خلیفه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) باشد، و دلیل دیگر بر جهالت او این است که چون خواست قرآن را جمع ... آوری کند، و مردم هر کدام بخش هایی از قرآن را آوردند، او از آنان شاهد طلب کرد و این دلیل عدم معرفت او به قرآن است، و کسی که تنزیل قرآن را نداند چگونه تأویل آن را می داند؟ و کسی که تنزیل قرآن و تأویل آن را نداند، جاهل به احکام اسلام خواهد بود، چنان که می گفت:

ای کاش من معنای «کلالة» و ارث جدّ را از رسول خدا سؤال کرده بودم. و یا می گفت: ای کاش از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) سؤال کرده بودم که خلافت بعد از او برای کیست؟ تا نزاعی در آن رخ ندهد؟ و از اعجاب عجائب این است که او و رفیقش عمر و عثمان و معاویه و ... در غدیر حاضر بودند و این سخن را می گوید!! و عجیب تر این است که پیروان او، سخن او و سخن رفیقش عمر را بر سخنان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مقدّم می دارند، چنان که درباره متعه و نماز تراویح با صراحت عمر می گوید: «من برخلاف رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) متعه را حرام کردم و نماز تراویح را سنّت کردم» و اهل سنّت حرف عمر را پذیرفته اند و متعه را حرام و نماز تراویح را سنّت می دانند. و اما جهل و نادانی عمر به احکام خدا را، همه

ص: ۶۸

مردم حتی بچه‌ها و زن‌ها می‌دانند، چرا که او بارها گفته است: «لولا علی لهلك عمر» و یا گفته است: «لولا معاذ لهلك عمر» چنان که ابن حجر در کتاب «الإصابة» در احوالات معاذ نقل کرده است (۱).

آیا در کتب اهل سنت روایاتی درباره خلافت و امامت علی (علیه السلام) وجود دارد؟

ج: در بحث‌های گذشته روایات فراوانی از کتب فریقین نقل شد که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) جز علی (علیه السلام) و فرزندان او را خلیفه و جانشین خود قرار نداد، و لکن در قرون بعدی جعّالان و حدیث سازان برای ابوبکر و عمر و عثمان حدیث سازی کردند، چنان که مرحوم علامه امینی در کتاب الغدیر (۲) تحت عنوان «سلسله الموضوعات فی الخلافه» ۴۵ مورد از احادیث ساختگی آنان را نقل نموده و پاسخ داده است. اکنون در پاسخ سؤال فوق می‌گوئیم:

در خطبه غدیر - که مورد اتفاق فریقین است آمده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بارها به مردم فرمود: تنها علی (علیه السلام) و فرزندان او خلفای من هستند و ابن عباس گوید: در جنگ تبوک رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) با اصحاب خود به طرف تبوک حرکت نمود، و علی (علیه السلام) فرمود: یا رسول الله! آیا من با شما حرکت نکنم؟ و رسول... خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به او فرمود: آیا خشنود نمی‌شوی که تو برای من همانند هارون برای موسی باشی جز آن که بعد از من پیامبری نخواهد بود؟ سپس فرمود: سزاوار نیست من از مدینه خارج شوم جز آن که تو جانشین و خلیفه من در مدینه باشی (۳).

ص: ۶۹

۱- قال فی کتاب الاستغاثه: ومن ذلك اقراره علی نفسه بالجهل انه لما اراد جمع القرآن طلب علی ذلك شهودا فدل بذلك علی انه لم يعرف القرآن ولو كان عارفا به لما احتاج الی شهود علیة والی جمعه من عند غیره ومن لم يعرف تنزيل القرآن كان محالا- ان يعرف تأویله ومن لم يعرف التنزیل ولا التأویل فهو جاهل باحكام الاسلام، ومثل قوله وددت أنى كنت سألت رسول الله عن الكلاله ماهی وعن الجدماله من الميراث وعن هذا الامر لمن هو فکان لا ینازع فیہ، فهذا قول جاهل باحكام الشریعه وتأویل القرآن المبین وقد اختلفوا فی احكام الکلاله واهل الموارث من الجدم وغيره اختلافا ظاهرا موجودا یدل من فهم علی جهلهم بأحكام الشریعه، واما أمر عمر فلا- یجهله الصبیان ولا النسوان فی اقراره علی نفسه بالجهل والتخلف عن معرفه الاحكام وحدود الدین کقوله فی غیر موطن (لولا- علی لهلك عمر) و(لولا- معاذ لهلك عمر) هذا مع ما روایتهم مالا یختلفون فیہ من حاجتهما جمیعا الی علی ابن ابی طالب علیہ السلام فی غیر حکم تحیرا فیہ وکفی بهذا الاحوال منهما جهلا بالمدین. (کتاب استغاثه، ج ۲/۴۱- از ابوالقاسم کوفی)

۲- (الغدیر، ج ۵ ص ۳۳۳ تا ص ۳۷۵)

۳- فقال ابن عباس: وخرج رسول الله صلی الله علیه وسلم فی غزوه تبوک وخرج الناس معه قال له علی: أخرج معک؟ قال: فقال النبی صلی الله علیه وسلم: لا. فبکی علی فقال له: أما ترضی أن تكون منی بمنزله هارون من موسی؟ إلا أنه لیس بعدی نبی أنه لا ینبغی أن أذهب إلا وأنت خلیفتی. (الغدیر، ج ۱/۴۹ ح ۷۶)

ابن عباس گوید: رسول خدا به علی (علیه السلام) فرمود: تو بعد از من ولی و سرپرست هر مؤمن و مؤمنه‌ای خواهی بود (۱).

و در غدیریات سید حمیری به نقل از مصادر اهل سنت آمده که گوید:

وجاء من مكة والحجيج قد * صاحبه من كل سهل وجبل حتى إذا صار بخم جاءه * جبريل بالتبليغ فيهم فنزل

وقم ذاك الدوح فاستوى على * رحل ونادي بعلي فارتحل

وقال: هذا فيكم خليفتي * ومن عليه في الأمور المتكل

نحن كهاتين وأوما باصبع * من كفه عن إصبع لم تنفصل

لا تبتغوا بالطهر عنه بدلا * فليس فيكم لعلی من بدل ثم أدار كفه لكفه * يرفعها منه إلى أعلا محل

فقال: بايعوا له وسلموا الأمر * إليه واسلموا من الزلل

ألسن مولا-كم؟ فذا مولى لكم * والله شاهد بذنا عز وجل يا رب وال من يوالی حیدرا * وعاد من عاداه واخذل من خذل یا

شاهدی بلغت ما أنزله * إلى جبريل وعنه لم أحل

حسان بن ثابت شاعر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در پایان خطبه غدیر از آن حضرت اجازه خواست و گفت:

بخ-م وأسم-ع بالرسول مناديا * ینادیه-م ی-وم الخ-دیر نب-یه-م

فقال: فم-ن م-ولاکم ونبيکم؟ * ف-قالوا ولم يبدوا هناک التعاميا

ول-م تلق منا فی الولاية عاصی * إله-ک م-ولانا وأن-ت نب-ینا

رضیت-ک من بعدی إماما وهادی * فق-ال له: ق-م یا علی؟ فإننی

فک-ونوا له أتباع صدق موالی * فمن-ک-نت م-ولاه فه-ذا ولیه

وکن للذی ع-اداع-لیا معادی * هناک دع-اللهم؟ وال ولی-ه

ابن عباس گوید: به خدا سوگند پس از خطبه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در غدیر، ولایت علی (علیه السلام) بر مردم

واجب گردید. سپس علامه امینی گوید: از زید بن علی نقل شده که گوید: هنگامی که جبرئیل دستور اعلان ولایت علی (علیه

السلام) را از طرف خداوند آورد، این کار برای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بسیار سخت شد، و به جبرئیل فرمود:

قوم من تازه از جاهلیت بیرون آمده‌اند و چنین چیزی را نمی‌پذیرند؟! پس آیه «یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَيْكَ...» نازل

شد (۲).

١- قال ابن عباس: وقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم: أنت ولي كل مؤمن بعدي ومؤمنه. (الغدِير، ج ١/٥١، از خصايص نسائي، ص ٧)

٢- وروى يأسناده عن ابن عباس قال: لما أمر الله رسوله (صلى الله عليه و آله و سلم) أن يقوم بعلى فيقول له ما قال فقال: يا رب إن قومي حديث عهد بجاهليته ثم مضى بحجه فلما أقبل راجعا نزل بغدير خم أنزل الله عليه: يا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك. الآية. (الغدِير، ج ١/٢١٧ ح ٥، درالمنثور، ج ٢/٢٩٨، كشف الغمه، ص ٩٤، ابن بطريق في العمده، ص ٤٩ و ...)

روایت فوق را سلیم بن قیس نیز از ابوسعید خدری نقل نموده است (۱).

مؤلف گوید: همان گونه که گذشت غدیر مورد اتفاق فریقین است و لکن طرفداران غاصبین خلافت کوشیده‌اند که مولا را به معنای دوست معنا کنند، و کاری از پیش نبرده‌اند، زیرا قرائن بشمارای در اطراف این قصه وجود دارد که مولا نمی‌تواند به معنای دوست باشد، چرا که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در آن بیابان برای چنین چیزی مردم را سه روز و یا یک هفته معطل نمی‌کرد که بگوید: «هر که مرا دوست می‌دارد علی را دوست بدارد»

از این رو مرحوم آیت الله بزرگ شیخ محمدحسین نجفی اصفهانی (معروف به کمپانی) گوید:

وما اتی الی النبی الامی

کما اتاه فی غدیر خم

من آیه (۲) فی غایه

التشدید

حاویه للوعد والوعدید

آمره بنصب من لولاه

ما بلغ المبدأ منتهاه

فاوقف القوم عن المسیر

فی شده الرضاء (۳)

والهجیر (۴)

واتخذوا من الحدوج (۵)

منبرا

فقام بالتبلیغ سید الوری

لما رقی نبینا الحدوجا

ثنی به الی السما العروجا

- ١- حدثنا محمد بن أحمد بن علي بن مخلد (المحتسب المتوفى ٣٥٧) قال: حدثنا محمد بن عثمان بن أبي شيبة قال: حدثني يحيى الحماني قال: حدثني قيس بن الربيع عن أبي هارون العبدى عن أبي سعيد الخدرى: أن النبي صلى الله عليه وسلم دعا الناس إلى علي في غدير خم أمر بما تحت الشجرة من الشوك فقم وذلك يوم الخميس فدعا عليا فأخذ بضبعيه فرفعهما حتى نظر الناس إلى بياض إبطى رسول الله، ثم لم يتفرقا حتى نزلت هذه الآية: (اليوم أكملت لكم دينكم) الآية. (الغدير، ج ١/٢٣٢)
- ٢- وهى آيه ٦٧ من سورة المائدة: يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله يعصمك من الناس ان الله لا يهدى القوم الكافرين.
- ٣- الرمضاء: شدة الحر، الارض الحاميه من شدة حر الشمس.
- ٤- الهجير: شدة الحر.
- ٥- الحدوج: جمع الحدج: ما تركب فيه النساء على البعير كالهودج وبالفارسيه كجاوه.

ومذ تلاه الصنو(١)

راقيا بها

اشرقت الارض بنور ربها(٢)

فاجتمع البحرين فى الغدير

واقترن السعدان(٣)

فى الاثير

واتصل القوسان فى الوجود

من مبدء الغيب الى الشهود

فيه تجلت لاولى الكمال

مراتب الجلال والجمال

ثم ابتدى بخطبه فصيححه

بليغه بالغ فى النصيححه

ابان فى خطبته المفصله

ما لعلى من عظيم المنزله

وقال للناس أأست اولى

بالمؤمنين كالعلى الاعلى

قالوا : بلى والغدر فى الفؤاد

مكتمن كالنار فى الرماد

فقال والوصى فى يمناه :

من كنت(٤) مولاه

فذا مولاه

فالمرتضى العلى قدرا وسمه

مولاهم بكل معنى الكلمه

والنظم والترتيب فى القول

يفى

بكونه احق بالتصرف

بل هو اقصى رتب الولايه

ليس لها حد ولانهايه

فانه مجلى صفات البارى

فى موضع الايراد والاصدار

ص: ٧٢

١- الصنو: إذا خرجت نخلتان أو أكثر من أصل واحد فكل واحده منها هي صنو أو صنو والمراد من الصنو هنا الامام على بن ابي طالب عليه السلام كما ورد هذا المعنى فى الحديث عن النبى « ص » وفى دعاء الندبه نقلا عن النبى « ص »: انا وعلى من شجره واحده وسائر الناس من شجر شتى.

٢- الضمير من « ربها » راجع الى الارض.

٣- السعدان: تشنيه السعد والجمع السعود وهي كواكب عشره يقال لكل واحد منها سعد.

٤- قد ذكر العلامة الامينى رحمه الله رواه هذا الحديث والعنايه بهذا الحديث واهميه الغدير فى التاريخ وسائر المباحث المربوطه بهذا الحديث وهذه الوقعه فى المجلد الاول من « الغدير ».

فانه مجلى صفات البارى

فى موضع الايراد والاصدار

ونشأه التكوين والابداع

منقاده لامره المطاع

والقلم الاعلى ولوح الحكمه

ام الكتاب وابو الائمه

بل هو اصل الكتب المنزله

فانه نقطه باء البسمله

مصباح نور الاحدى الذات

معلم الاسماء والصفات

فى كفه الكافى مفاتيح الظفر

لا بل مقاليد القضاء والقدر

فى يده زمام فيض الازل

إذ يده العليا يد الله العلى

وعينه انسان(1)

عين المعرفه

بل هى عين الله فى كل صفه

والسر عند سمعه علانيه

إذ هو لا تخفى عليه خافيه

وقبله فى قالب الوجود

حياه كل ممكن موجود

ونسخه اللاهوت وجهه الحسن

لو رام (٢) لقيه (٣)

الكليم قيل لن

غرتة الغراء فى الضياء

جلت عن التشبيه بالبيضاء

وكيف وهو فالتق الاصباح

فى افق الارواح والاشباح

لسانه الناطق بالمعارف

لسان غيب الله عند العارف

كلامه يعرب عن مقامه

له التجلى التام فى كلامه

ص: ٧٣

١- انسان العين : ما يرى فى سوادها أو هو سوادها وبالفارسيه مردمك ديدنه - سياهه چشم.

٢- رام : اراد ان كان اجوفا واويا واقام وثبت ان كان اجوفا يائيا

٣- اللقيا : الاسم من اللقاء.

وفيه من جوامع الحكمة ما

تقاصرت عنه عقول الحكماء

وفيه من لطائف اللباب

ما لا يناله اولو الالباب

والقدم الثابت منه في اللقا

كنقطه المركز عند الملتقى

مرحوم علامه امینی در الغدیر گوید: هیچ دلیلی برای ما نسبت به اثبات این مسأله بهتر از اشعار شعرای غدیر نیست. از این رو او یکی از مجلدات الغدیر را فقط به اشعار شعرای غدیر اختصاص داده است و شعرا در این اشعار معنای «من كنت مولاه فعلى مولاه» را روشن نموده‌اند و همه آنان مولا را به معنای صاحب ولایت معنا کرده‌اند و اشعار آنان ماجرای غدیر را کاملاً بیان نموده است. علامه امینی شعرای هر قرنی را با ذکر احوالات آنان همراه اشعارشان بیان نموده و باز در همه مجلدات الغدیر بخشی را به اشعار غدیر اختصاص داده است.

علامه امینی در جلد دوّم الغدیر گوید: ما در معنای «ولّی» و جمله «من كنت مولاه فعلى مولاه» قبل از دیگران از شخص امیرالمؤمنین (علیه السلام) استفاده می‌کنیم که مولا را به معنای صاحب ولایت و زعامت معنا نموده است چرا که او - بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) افسح عرب و اعرف به مواضع کلام عربی است و او کلمه مولا را در سخن رسول... خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) که فرمود: «من كنت مولاه فعلى مولاه» به معنای امامت مطلقه و مفروض الاطاعه همانند رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) دانسته چنان که در شعر خود می‌فرماید:

محمد النبی - ی - و ص ن و ی (۱)

و ح - م ز ه س ی - د الش ه - د ا ع - م - ی

و ج ع - ف ر الذ ی ی - ض ح ی و ی - م - س ی

ی - ط ی ر م - ع الم - ل ائ ک ه اب - ن

أ می

و ب ن ت م ح - م د س ک - ن ی - و ع - ر س - ی

م ن - و ط ل - ح م ه ا ب - د م ی و ل ح - م - ی

وسبط-أح-مد-ول-دای-م-نه-أ

ف-أیکم-ل-ه-س-ه-م-ک-سه-م-ی

سبق-ت-کم-إل-ی-الاس-لام

ط-را

علی ما کان من فهمی وع-لمی(۲)

ص: ۷۴

۱- فی تاریخ ابن عساکر وغير واحد من المصادر: صهری .

۲- فی روايه ابن أبی الحديد وابن حجر وابن شهر آشوب: غلاما ما بلغت أوان حلمی . وفي روايه ابن الشيخ وبعض آخر: صغیرا ما بلغت أوان حلمی .

ف-أوجب ل-ى ولای-ته ع-لى-ك-م

رس-ول الله ى-وم غ-دير خ-م

ف-ويل ث-م وی-ل-ث-م وی-ل

لم-ن یل-قى الال-ه غ-دا

بظ-لمى

وصلیت الصلاة وکنت طفلا

مقرا بالن-بى فى بطن أمى

وأوصانى النبى على اختیار

بب-یع-ت-ه غ-داه غدیر خم

این اشعار را هنگامی آن حضرت سرود که معاویه در نامه خود به او نوشته بود: «من دارای فضائلی هستم، و پدرم در جاهلیت بزرگ قریش بود، و خود پس از اسلام دارای سلطنت شدم، و من صهر رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) و خال المؤمنین و کاتب وحی بودم». و امیرالمؤمنین(علیه السلام) در جواب او فرمود: آیا فرزند هند جگرخوار بر من فخر می کند؟ و به غلام خود فرمود: بنویس ای غلام: محمدالنبی أخی و صنوی ... و چون معاویه این نامه را دید گفت: تا اهل شام از آن آگاهی نیافته اند آن را پنهان کنید.

سپس علامه امینی گوید: جمعی از اعلام اهل سنت این اشعار را از بیهقی نقل نموده و گویند: «این اشعار را اهل ولایت علی(علیه السلام) باید حفظ کنند، تا مفاخر آن حضرت در اسلام فراموش نشود» از این رو علمای امامیه مانند شیخ مفید در فصول مختاره(۱) گوید: «این اشعار از امیرالمؤمنین(علیه السلام) قابل انکار نیست و دلالت بر تقدّم در ایمان و معرفت و امامت او بعد از رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) دارد که در غدیر اثبات شده است.» شیخ کراجکی نیز این اشعار را در کنزالفوائد(۲) و ابوعلی قتیال نیشابوری نیز در روضه الواعظین(۳) و ابومنصور طبرسی نیز در احتجاج(۴) و گروه دیگری از اعلام نیز نقل کرده اند(۵).

ص: ۷۵

۱- (فصول مختاره، ج ۲/۷۸)

۲- (کنزالفوائد، ص ۱۲۲)

۳- (روضه الواعظین، ص ۷۶)

٥- شعراء الغدير في القرن الثاني أبو المستهل الكمي، المولود ٦٠ المتوفى ١٢٦، قال: نفى عن عينك الأرق الهج-وعا * وه-م-يمت-رى منها الدموع دخيل في الف-ؤاد يه-يج سقما * وحزنا كان من جذل منوع وت-وكاف الدموع على اكتتاب * أحل الدهر موجه-ه الضلوع تفرق أسحم-ا دررا وس-كبا * يشبه سحها غربا هموعا لفقدان الخ-ضارم م-ن قريش * وخير الشافعين معا شفيع لدى الرح-من يصدع بالمثاني * وكان ل-ه أب-و حسن قريع حطوطا في مسرت-ه ومول-ى * إلى مرضاه خ-القه سريع وأصف-اه الن-بى على اخ-تيار * بما أعىى الرف-وض له المذيع ويوم الدوح دوح غ-دير خ-م * أبان ل-ه الولايه ل-و أطيع ول-كن ال-رجال تباع-وه * فلم أر مث-لها خ-طرا مب-يع فلم أبلغ بها لع-ن-ا ول-ك-ن * أساء ب-ذاك أوله-م صنى ع-فصار ب-ذاك أقر-بهم لع-دل * إلى ج-ور وأحف-ظهم مضيع أضاع-وا أمر قائدهم فضلوا * وأقومهم ل-دى الحدثنان رى-ع تناسوا حقه ويغ-واع لى-ه * بلا ت-ره وك-ان له-م قريع ف-ق-ل لب-نى أميه حيث حلوا * وإن خ-ف-ت المهند والى-طيع : ألا- أف لده-ر كن-ت فى-ه * ه-دانا طائع-ا لك-م مط-ى ع-أج-اع الله من أشيع-تم وه * وأش-بع من بچ-وركم أج-يع ويلع-ن ف-ذ أمت-ه جه-ارا * إذا س-اس ال-بريه والخ-ليع بمرضى السياس-ه ه-اشمى * يك-ون ح-يا لأم-ت ه-رب-ى ع-وليثا فى المشاهد غير نكس * لتق-وى م-الب-ريه مستط-ى ع-يقى م-أم-ورها وى-ذب عنها * وى-ت-رك جده-ا أب-دا م-ريع هذه الأبيات كتبها الإمام (عليه السلام) إلى معاويه لما كتب معاويه إليه: إن لى فضائل كان أبى سيدا فى الجاهليه، وصرت ملكا فى الاسلام، وأنا صهر رسول الله، وخال المؤمنين، وكاتب الوحى، فقال أمير المؤمنين (صلوات الله عليه): أبا الفضائل يبنى على ابن آكله الأكباد؟ اكتب يا غلام؟: محمد النبى أخى وصنوى * إلى آخر الأبيات المذكوره. فلما قرأ معاويه الكتاب قال : اخفوا هذا الكتاب لا يقرأه أهل الشام فيميلوا إلى ابن أبى طالب . والأمه قد تلقتهما بالقبول، وتسالمت على روايتها، غير أن كلا أخذ منها ما يرجع إلى موضوع بحثه، من دون أى غمز فيها، بل ستقف على أنها مشهوره، ورواها النقله الاثبات، ونقلها الحفظه الثقات، وذكر جمع من أعلام السنه والجماعه عن البيهقى: إن هذا الشعر مما يجب على كل متوال لعلى حفظه، ليعلم مفاخره فى الاسلام. فرواها من أصحابنا: ١ - معلم الأمه شيخنا المفيد المتوفى ٤١٣، رواها بأجمعها فى " الفصول المختاره " ٢ ص ٧٨ وقال: كيف يمكن دفع شعر أمير المؤمنين فى ذلك؟ وقد شاع فى شهرته على حد يرتفع فيه الخلاف، وانتشر حتى صار مذكورا مسموعا من العامه فضلا عن الخاصه، وفى هذا الشعر كفايه فى البيان عن تقدم إيمانه (عليه السلام) وإنه وقع مع المعرفه بالحجه والبيان، وفيه أيضا: إنه كان الإمام بعد الرسول (صلى الله عليه وآله) بدليل المقال الظاهر فى يوم الغدير الموجب له للاستخلاف. ٢ - شيخنا الكراجكى المتوفى ٤٤٩، رواها فى " كنز الفوائد " ص ١٢٢. ٣ - أبو على الفتال النيسابورى، فى " روضه الواعظين " ص ٧٦. ٤ - أبو منصور الطبرسى أحد مشايخ ابن شهر آشوب، فى " الاحتجاج " ص ٩٧. ٥ - ابن شهر آشوب المتوفى ٥٨٨، فى " المناقب " ١ ص ٣٥٦. ٦ - أبو الحسن الأربلى المتوفى ٦٩٢، فى " كشف الغمه " ص ٩٢. ٧ - ابن سنجر النخجوانى، فى " تجارب السلف " ص ٤٢ وقال ما تعرييه: لعلى ديوان لا مجال للترديد والشك فيه. ٨ - الشيخ على البياضى المتوفى ٨٧٧، فى " الصراط المستقيم " ٩ - المجلسى العظيم المتوفى ١١١١، فى " بحار الأنوار " ٩ ص ٣٧٥. ١٠ - السيد صدر الدين على خان المدنى المتوفى ١١٢٠، فى درجاته الرفيعه. ١١ - الشيخ أبو الحسن الشريف، فى " ضياء العالمين " المؤلف ١١٣٧. * (ورواها من أعلام العامه) *: ١ - الحافظ البيهقى المتوفى ٤٥٨ (المترجم ١ ص ١١٠) رواها برمتها وقال: إن هذا الشعر مما يجب على كل أحد متوال فى على حفظه، ليعلم مفاخره فى الاسلام. ٢ - أبو الحجاج يوسف بن محمد البلوى المالكى الشهير بابن الشيخ المتوفى حدود ٦٠٥، قال فى كتابه " ألف باء " ١ ص ٤٣٩. وأما على رضى الله عنه فمكانه على، وشرفه سنى، أول من دخل فى الاسلام، وزوج فاطمه (عليه السلام) بنت النبى، وقد نظم فى

آيات المفاخره، وذكر فيها مآثره حين فاخره بعض عداه ممن لم يبلغ مداه، فقال رضى الله عنه يفخر بحمزه عمه وبجعفر ابن عمه رضى الله عنهم: محمد النبي أخى وصنوى * وذكر إلى آخر بيت الغدير. فقال: يريد بذلك قوله (عليه السلام): من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم؟ وال من والاه، وعاد من عاده. ٣ - أبو الحسين الحافظ زيد بن الحسن تاج الدين الكندى الحنفى المتوفى ٦١٣، رواه من طريق ابن دريد فى كتابه "المجتبى" ص ٣٩ ذكر منها خمسة آيات. ٤ - ياقوت الحموى المتوفى ٦٢٦ (المترجم ج ١ ص ١١٩) ذكر ستة آيات منها فى "معجم الأدباء" ص ٥ و٢٦٦ وزاد الدكتور أحمد رفاعى المصرى بيتين فى التعليق. ٥ - أبو سالم محمد بن طلحه الشافعى المتوفى ٦٥٢، يأتى ترجمته فى شعراء القرن السابع، رواها برمتها فى "مطالب السؤل" ص ١١ (طيران) فقال: هذه الآيات نقله عنه (عليه السلام) الثقات، ورواها نقله الاثبات. ٦ - سبط ابن الجوزى الحنفى المتوفى ٦٥٤ (المترجم ج ١ ص ١٢٠) رواها بجملتها فى [تذكرة خواص الأمه] ص ٦٢ وفى بعض آياته تغيير يسير. ٧ - ابن أبى الحديد المتوفى ٦٥٨، ذكر منها فى شرح نهج البلاغه ٢ ص ٣٧٧ بيتين مكتفيا عن البقيه بشهرتها. ٨ - أبو عبد الله محمد بن يوسف الكنجى الشافعى المتوفى ٦٥٨، رواها فى "المناقب" المطبوع بمصر ص ٤١، وقال فى الاستدلال على سبق أمير المؤمنين إلى الاسلام، وقد أشار على بن أبى طالب (كرم الله وجهه) إلى شىء من ذلك فى آيات قالها رواها عنه الثقات: ثم ذكر البيت الأول والثالث والخامس والسابع. ٩ - سعيد الدين الفرغانى المتوفى ٦٩٩ (المترجم ج ١ ص ١٢٣) ذكر فى شرح تائيه ابن الفارض فى قوله: وأوضح بالتأويل ما كان مشكلا * ع-لى بع-لم نال-ه ب-الوصى-ه بيتين وهما: وأوصانى النبي على اختيار * لأمته رض-ى منه بح-كمى وأوجب لى ولايته ع-ليكم * م-رس-ول الله-ى وم-غدير خم ١٠ - شيخ الاسلام أبو إسحاق الحموى المتوفى ٧٢٢ (المترجم ج ١ ص ١٢٣) رواها فى "فرايد السمطين" وذكر من أولها إلى آخر بيت الولاية وزاد قبله: وأوصانى النبي على اختيار * لأمته رضى منه بح-كمى ١١ - أبو الفداء المتوفى ٧٣٢، أخذ منها فى تاريخه ١ ص ١١٨ ما يرجع إلى إسلامه (عليه السلام). م ١٢ - جمال الدين محمد بن يوسف الزرندى المتوفى بضع و ٧٥٠ ذكرها برمتها غير البيت الأخير: فويل ثم ويل ثم ويل. إلخ فى كتابه [نظم درر السمطين]. ١٣ - ابن كثير الشامى المتوفى ٧٧٤ (المترجم ج ١ ص ١٢٦) رواها فى "البدايه والنهايه" ص ٨ عن أبى بكر ابن دريد عن دماذ عن أبى عبيده وذكر منها خمسة آيات. ١٤ - خواجه پارسا الحنفى المتوفى ٨٢٢ (المترجم ص ١ ص ١٢٩) رواها برمتها فى "فصل الخطاب" عن الإمام تاج الاسلام الخدابادى البخارى فى أربعينه. ١٥ - ابن الصباغ المكى المالكى المتوفى ٨٥٥ (المترجم ج ١ ص ١٣١) رواها فى "الفصول المهمه" ص ١٦ وذكر منها أربعة آيات وقال: رواها الثقات الاثبات. ١٦ - غياث الدين خواندمير رواها فى "حبيب السير" ص ٢ ص ٥ نقلا عن "فصل الخطاب" لخواجه پارسا. ١٧ - ابن حجر المتوفى ٩٧٤ (المترجم ج ١ ص ١٣٤) ذكر خمسة آيات منها فى "الصواعق" ص ٧٩ ونقل كلام الحافظ البيهقى المذكور. توجد فى المخطوط من الصواعق سبعة آيات، وكذلك فى المنقول عنه كينايح الموده للقندوزى ص ٢٩١، ويؤيد صحه نقله عن البيهقى فإنه ذكرها برمتها، لكن يد الطبع الأمينه حرفت عنه بيت الولاية وما بعده. ١٨ - المتقى الهندى المتوفى ٩٧٥ (المترجم ج ١ ص ١٣٥) روى كتاب معاويه فى "كنز العمال" ص ٦ ص ٣٩٢ وذكر من الآيات خمسة. ١٩ - الاسحاقى روى كتاب معاويه باللفظ المذكور فى [لطايف أخبار الدول] ص ٣٣ وذكر الآيات كلها، ولفظ بيت الولاية فيه كذا: وأوجب طاعتى فرضا عليكم * رسول الله-ى وم-غ-دير خم-م ف-وى-ل ثم وى-ل ث-م وى-ل * لمن يرد قيامه وهو خصمى ٢٠ - الحلبي الشافعى المتوفى ١٠٤٤ (المترجم ج ١ ص ١٣٩) أخذ منها فى "السيره النبويه" ص ١ ص ٢٨٦ ما يرجع إلى إسلامه (عليه السلام). ٢١ - الشبراوى الشافعى شيخ جامع الأزهر المتوفى ١١٧٢ رواها فى [الإتحاف بحب الأشرف] ص ١٨١، وفى طبع ص ٦٩ وذكر منها خمسة آيات. ٢٢ - السيد أحمد قادين خانى رواها فى "هدايه المرتاب" وحكى عن البيهقى قوله المذكور. ٢٣ - السيد محمود الألوسى البغدادى المتوفى ١٢٧٠ (المترجم ج ١ ص ١٤٧) رواها غير البيت الأول

والأخير فى شرح عينيه الشاعر المفلق عبد الباقي العمرى ص ٧٨، وقال: هى مما رواها الثقات عنه (عليه السلام). ٢٤ - القندوزى الحنفى المتوفى ١٢٩٣ (المترجم ١ ص ١٤٧) رواها فى " ينابيع الموده " ص ٢٩١ نقلا عن ابن حجر، وص ٣٧١ نقلا عن أربعين الإمام تاج الاسلام الخدابادى البخارى. ٢٥ - السيد أحمد زينى دحلان المتوفى ١٣٠٤ (المترجم ١ ص ١٤٧) ذكر منها فى " السير النبويه " - هامش السيره الحلبيه - ١ ص ١٩٠ ما يرجع إلى إسلامه وقال : وهى مما كتبه على (عليه السلام) لمعاويه ثم ذكر كلام البيهقى المذكور. ٢٦ - الشيخ محمد حبيب الله الشنقيطى المالكى ذكرها برمتها فى " كفايه الطالب " ص ٣٦ وعدها مما وثق به أنه من شعر أمير المؤمنين. (الغدیر، ج ٢/٢٦) اقول :لاريب فى صدور هذه الاشعار من امير المومنين عليه السلام ولا يقدر احد من المخالفين ان ينكرها وفيها من التصريح مالا يخفى على احد .

برای چه در سقیفه بنی ساعده سخنان رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) در غدیر فراموش شد؟

ج: نویسنده گوید: علت توجه نکردن آنان به غدیر این بود که اهل سقیفه کلاً از منافقین بودند و از ولایت امیرالمؤمنین(علیه السلام) کراهت داشتند و برخی از آنان اصحاب صحیفه و اصحاب عقبه بودند و هدف آنان عمل کردن به آن صحیفه و عهدنامه‌ای بود که در آن نوشته بودند: «هرگز نخواهند گذارد که بعد از رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) علی بن ابیطالب علیه السلام به خلافت برسد» بلکه آنان به خاطر کینه و عداوتی که با امیرالمؤمنین(علیه السلام) داشتند، در غدیر نیز با نفاق با آن حضرت بیعت نمودند و در بازگشت رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) از حجه الوداع بنا داشتند شتر آن حضرت را فراری بدهند و او را هلاک کنند، که حدیقه و عمار آنان را شناختند و حدیقه به امر رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) آنان را معرفی نکرد و لکن عمار آنان را معرفی نمود، و از چنین کسانی انتظار نبود که در سقیفه یادی از غدیر خم به کنند.

صاحب کتاب مختصر بصائرالدجات - حسن بن سلیمان حلّی - با سند خود از ابوبصیر نقل نموده که گوید: به امام باقر(علیه السلام) گفتم: من از موالی و شیعیان شما هستم و ضعیف و نابینا می‌باشم، شما برای من بهشت را ضمانت کنید. امام باقر(علیه السلام) فرمود: آیا می‌خواهی ائمه اهل‌البیت(علیهم‌السلام) و غیر آنان [از مخالفین] را ببینی؟ گفتم: برای شما که زحمتی ندارد، هر دو گروه را به من نشان بدهید. فرمود: آیا دوست می‌داری آنان را ببینی؟ گفتم: چگونه دوست نمی‌دارم؟ پس دست خود را بر صورت من کشید و من همه ائمه(علیهم‌السلام) را نزد او دیدم و سپس اصحاب سقیفه را دیدم که در آنجا نشسته بودند تا این که فرمود:

ای ابوبصیر چشم بینداز بین چه می‌بینی؟ ابوبصیر گوید: به خدا سوگند من جز سگ و خوک و بوزینه چیزی را ندیدم، و گفتم: این خلق مسخ شده کیانند؟ فرمود: این‌ها همین اکثریت مردم هستند [که ما را نپذیرفتند] و شیعیان ما هرگاه [به چشم باطن] نگاه کنند مخالفین خود را همین گونه می‌بینند. سپس فرمود: ای ابوبصیر اگر دوست می‌داری بینا باشی من تو را رها می‌کنم و حساب تو با خدا خواهد بود، و اگر دوست می‌داری که من برای تو ضمانت بهشت نمایم، من تو را به حال اول برمی‌گردانم؟ پس من گفتم: نیازی به دیدن

این مردم منکوس و وارونه ندارم، مرا به حالت اول برگردانید، چرا که چیزی معادل بهشت نیست. پس امام باقر (علیه السلام) دست خود را بر صورت من کشید. ومن به همان حال اول باز گشتم (۱).

محمد بن جریر طبری شیعی گوید: ... امیر المؤمنین (علیه السلام) بدن مبارک رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را غسل داد و کفن نمود و روح رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در دست او قرا گرفت و دست خود را بر صورت کشید و رسول... خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را به سینه چسبانید، و کسی در این عمل با او شرکت نکرد و مردم در سقیفه جمع شده بودند، و اهمیت و توجهی به رحلت پیامبر خود نداشتند، بلکه شمشیرهای خود را برای گرفتن خلافت آماده کرده بودند، و انصار چون دیدند خلافت از اهل بیت (علیهم السلام) جدا شده گفتند: امیری از ما و امیری از مهاجرین حاکم باشد و هدف آنان رسیدن به دنیا بود و آخرت خود را نادیده گرفته بودند و رحلت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) برای آنان مهم نبود، فبعداً للقوم الظالمین... (۲).

آیا ابوبکر با بیعت چند نفر با او، خلیفه پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شد؟!

ج: قبل از هر چیز، سزاوار است قصه بیعت مردم با ابوبکر را در سقیفه بنی ساعده از زبان سلمان بشنویم.

محمد صالح مازندرانی در شرح اصول کافی از علی بن ابراهیم قمی از پدرش از حماد بن عیسی از ابراهیم یمانی از سلیم بن قیس هلالی نقل نموده که گوید: از سلمان فارسی (رضی الله عنه) شنیدم که گفت: هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از دنیا رحلت نمود، و مردم [به جاهلیت باز گشتند و] کردند آنچه کردند، ابوبکر و عمر و ابو عبید بن جراح، با انصار به مخاصمه پرداختند، و آنان را - با دلیلی که علی (علیه السلام)

ص: ۸۰

۱- عن ابی سلیمان داود بن عبد الله عن سهل بن زیاد عن عثمان بن عیسی عن الحسین بن علی بن ابی حمزه عن ابیه عن ابی بصیر قال قلت لابی جعفر (ع) انا مولاك ومن شیعتك ضعیف ضریر فاضمن لی الجنة قال اولاً اعطیک علامه الأئمه أو غیرهم قلت وما علیک ان تجمعهما لی قال وتحب ذلك قلت وكيف لا احب فما زاد ان مسح علی بصری فابصرت جمیع الأئمه عنده ثم ما فی السقیفه التي كان فیها جالسا ثم قال یا أبا محمد مد بصرک فانظر ما ذا ترى بعینک قال فوالله ما ابصرت الا کلباً أو خنزیراً أو قرداً قلت ما هذا الخلق الممسوخ قال هذا الذی ترى هو السواد الاعظم ولو كشف الغطاء للناس ما نظر الشیعه إلى من خالفهم الا فی هذه الصوره ثم قال یا أبا محمد ان احببت ترکتک علی حالک هذا وحسابک علی الله وان احببت ضمننت لک علی الله الجنة ورددتک إلى حالک الاول قلت لا حاجه لی فی النظر إلى هذا الخلق المنکوس رذنی إلى حالتی فما للجنة عوض فمسح یده علی عینی فرجعت کما کنت. (مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۱۲)

۲- فی کتاب المسترشد للطبری: فلم یکن وصی یعدل وصی نبینا إذ جعله موضع حاجته فیما عهد إليه بعده فی خاص أموره وعامها، وجعله قاضی دینه ومنجز وعده وموضع أسرار دینه الذی غسل بدنه، ووارى جثته، وسالت نفس رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) فی کفه ومسح بها وجهه، قد أسنده إلى صدره، لا یطمع أحد فی مشارکته والناس فی السقیفه لا یهمهم أمر نبیهم قد تجالدوا بسیوفهم طلبات للإمره حتی قال بعضهم: اقتلوا سعدا قتل الله سعدا!، ثم قالت الأنصار لما دفعوها عن أهل البيت

النبوه: منا أمير ومنكم أمير، وأكبوا على دنياهم، وأهملوا أمر آخرتهم، وهان عليهم موت نبيهم، فبعدا للقوم الظالمين. (كتاب
المسترشد از محمدبن جرير طبري شيعي، ص ٣٠٤)

برای خود داشت و می‌فرمود: خویشان رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) برای خلافت سزاوارتر از دیگرانند - محکوم کردند و به انصار گفتند: قریش از شما سزاوارتر به خلافت هستند، به خاطر این که رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) از قریش است و مهاجرین نیز از آنان هستند و خداوند در قرآن نام مهاجرین را قبل از انصار ذکر نموده است، و رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) نیز فرموده است: ائمه از قریش می‌باشند.

سلمان گوید: من با دیدن این صحنه نزد علی(علیه السلام) رفتم - و او مشغول به غسل دادن رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) بود - و من مخاصمه و نزاع مهاجرین و انصار را بر سر خلافت به او خبر دادم و گفتم: الساعه ابوبکر بالای منبر رسول... خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) قرار دارد، و به خدا سوگند راضی نمی‌شود که مردم با یکدست با او بیعت کنند، و آنان با دو دست با او بیعت می‌کنند، و علی(علیه السلام) به من فرمود: ای سلمان آیا می‌دانی اوّل کسی که بالای منبر رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) با او بیعت نمود چه کسی بود؟ گفتم: نمی‌دانم. جز این که دیدم در سقیفه بنی ساعده هنگامی که انصار محکوم شدند، اوّل کسی که با او بیعت نمود بشیر بن سعد و ابو عبیده بن جراح و سپس عمر و پس از او سالم با او بیعت نمودند. امیر المؤمنین(علیه السلام) فرمود: سؤال من از این‌ها نیست و لکن می‌خواهم به تو بگویم: آیا می‌دانی هنگامی که ابوبکر بالای منبر رفت اوّل کسی که با او بیعت نمود چه کسی بود؟ گفتم: نمی‌دانم و لکن پیرمرد بزرگی را دیدم که بر عصای خود تکیه نموده بود، و اثر سجده بر پیشانی او بود و کمر خود را محکم بسته بود و بالای منبر رفت و گریه می‌کرد و می‌گفت: «سپاس خدای را که از دنیا نرفتم تا تو را در چنین مکانی دیدم، دست خود را باز کن» و ابوبکر دست خود را باز نمود و آن پیرمرد با او بیعت کرد، و پائین آمد و از مسجد خارج شد. امیر المؤمنین(علیه السلام) فرمود:

ای سلمان آیا او را نشناختی؟ گفتم: او را نشناختم و لکن سخن او را خوش نداشتم، چرا که او از رحلت پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) خشنود بود. امیر المؤمنین(علیه السلام) فرمود: او ابلیس ملعون بود، و رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) به من خبر داد که ابلیس و اصحاب او چون در غدیر دیدند که رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) از ناحیه خداوند مرا به خلافت منصوب نمود و فرمود: من سزاوارتر به مردم هستم نسبت به جان آنان، و دستور داد تا حاضرین این سخنان را به غائبین برسانند. ابلیس به یاران خود گفت: «این امت مرحومه و معصومه شد و ما بر آنان قدرت پیدا نخواهیم نمود، چرا که آنان امام خود را بعد از پیامبرشان شناختند» از این رو ابلیس ملعون محزون و ناامید باز گشت. و رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) به من خبر داد که پس از رحلت من، مردم در سقیفه بنی ساعده - پس از منازعات خود با همدیگر - با ابوبکر بیعت خواهند نمود، و سپس به مسجد خواهند آمد و اوّل کسی که با ابوبکر بالای منبر بیعت می‌کند ابلیس ملعون است که به صورت پیرمردی می‌آید و آن سخنان را می‌گوید و بیعت می‌کند و چون از مسجد خارج می‌شود، شیاطین و فرزندان خویش را جمع می‌نماید و با شادی به آنان می‌گوید: هرگز آنچه فکر می‌کردید انجام نگرفت شما فکر می‌کردید که من بعد از غدیر راهی برای گمراه کردن آنان پیدا نمی‌کنم و اکنون دیدید که چگونه آنان را وسوسه کردم تا امر خدای عزّوجلّ و اطاعت از رسول او را از یاد آنان بردم!!!

سپس شارح کافی مرحوم ملاصالح مازندرانی در بیان ماجرای سقیفه از کتاب «اکمال الإكمال» یکی از علمای بزرگ اهل... سنت نقل می کند که گوید: هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از دنیا رحلت نمود، انصار در سقیفه بنی ساعده گرد بزرگ خود - سعدبن عباد - جمع شدند، و علی و زبیر و طلحه در خانه [مشغول غسل و تجهیز بدن رسول... خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)] بودند، و بقیه مهاجرین گرد ابوبکر جمع شدند، تا این که شخصی خبر آورد که «انصار در سقیفه گرد سعدبن عباد جمع شده اند، و اگر شما می خواهید نسبت به خلافت سهمی داشته باشید تا تصمیم آنان قطعی نشده است آنان را دریابید» و این در حالی بود که جنازه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در خانه او بود [و بنی هاشم مشغول غسل و تجهیز او بودند] و درب خانه بسته بود.

پس عمر به ابوبکر گفت: برخیز تا نزد انصار برویم تا ببینیم چه کرده اند؟ پس نزد انصار آمدند و دیدند سعدبن عباد در حال بیماری بین آنان قرار دارد، و شخصی از انصار برای آنان سخن می گوید. عمر گوید: من خواستم پس از او سخنانی را بگویم که ابوبکر به من گفت: صبر کن من سخنان خود را بگویم و تو پس از من هر چه می خواهی بگو، پس ابوبکر شروع به سخن کرد و آنچه من می خواستم بگویم را او گفت، سپس به انصار گفت: آنچه شما درباره خود گفتید، سزاوار شما بود و لکن عرب خلافت را حق مهاجرین می داند، چرا که ما با پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از مکه به مدینه مهاجرت نمودیم و قبل از دیگران مسلمان شدیم و ما خویشان پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و عشیره او هستیم و نبوت و خلافت از ما می باشد، از این رو ما باید صاحب امر خلافت باشیم، و شما وزرا و برادران و محبوبین ما باشید و من اکنون یکی از این دو نفر را به شما پیشنهاد می کنم با هر کدام می خواهید بیعت کنید، سپس دست عمر و ابو عبیده را - که خود بین آن دو نشسته بود - گرفت و به مردم معرفی نمود. ناگهان یکی از انصار گفت: «باید امیری از ما و امیری از شما خلافت را به دست بگیرند» و صداها بلند شد. عمر گوید: ما از اختلاف می ترسیدیم و من به ابوبکر گفتم: دست خود را باز کن تا من با تو بیعت کنم، و با او بیعت کردم و پس از من مهاجرین و انصار نیز با او بیعت نمودند و سعدبن عباد رئیس انصار در حال بیماری زیر دست و پای مردم قرار گرفت و گوینده ای از انصار گفت: شما سعدبن عباد را کشتید؟! و من گفتم: خدا بکشد او را.

و در نقل دیگری آمده که عمر، و ابو عبیده به ابوبکر گفتند: سزاوار نیست احدی بر تو مقدم شود و با او بیعت کردند ...

مؤلف گوید: این صحنه ها، چیزی بوده است که آنان از پیش بر آن توافق کرده بودند که این گونه سخن بگویند تا این که گوید: پس از آن ابوبکر به مسجد آمد و بالای منبر رفت و مردم با او بیعت کردند و همگی از دفن رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) غافل بودند، و توجهی به آن نداشتند، و دفن آن حضرت تا آخر شب سه شنبه طول کشید، و وفات آن حضرت در ظهر روز دوشنبه واقع شده بود.

سپس گوید: ابوبکر هنگام مرگ، عمر را جانشین خود قرار داد و عمر هنگام مرگ برای تعیین خلیفه، شورای شش نفره تعیین نمود و آنها، عثمان و علی (علیه السلام) و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمان بن عوف بودند (۱).

ص: ۸۳

۱- قال المازندرانی فی شرح الکافی : علی بن إبراهیم، عن أبیه، عن حماد بن عیسی، عن إبراهیم بن عمر الیمانی، عن سلیم بن قیس الہلالی قال: سمعت سلمان الفارسی رضی اللہ عنہ یقول: لما قبض رسول اللہ (صلی اللہ علیہ وآلہ) وصنع الناس ما صنعوا وخاصم أبو بکر وعمر وأبو عیبیدہ بن الجراح الأنصار فخصموہم بحجہ علی (علیہ السلام) قالوا: یا معشر الأنصار قریش أحق بالأمر منکم لأن رسول اللہ (صلی اللہ علیہ وآلہ) من قریش والمہاجرین منهم إن اللہ تعالی بدأ بہم فی کتابہ وفضلہم وقد قال رسول اللہ (صلی اللہ علیہ وآلہ): الأئمہ من قریش، قال سلمان رضی اللہ عنہ: فأتیت علیا (علیہ السلام) وهو یغسل رسول اللہ (صلی اللہ علیہ وآلہ) فأخبرته بما صنع الناس وقلت: إن أبا بکر الساعہ علی منبر رسول اللہ (صلی اللہ علیہ وآلہ) واللہ ما یرضی أن یباعہ بید واحدہ إنہم لیباعونہ بیدیہ جمیعاً بیمیئہ وشمالہ فقال لی: یا سلمان هل تدری من أول من یباعہ علی منبر رسول اللہ (صلی اللہ علیہ وآلہ)؟ قلت: لا أدری، إلا أنى رأیت فی ظلہ بنی ساعدہ حین خصمت الأنصار وكان أول من یباعہ بشیر بن سعد وأبو عیبیدہ بن الجراح ثم عمر، ثم سالم قال: لست أسألك عن هذا ولكن تدری أول من یباعہ حین صعد علی منبر رسول اللہ (صلی اللہ علیہ وآلہ)؟ قلت: لا ولكنی رأیت شیخاً کبیراً متوکئاً علی عصاه بین عینیہ سجاده شدید التشمیر صعد إلیہ أول من صعد وهو یبکی ویقول: الحمد لله الذی لم یمتنی من الدنیا حتی رأیتک هذا المكان ابسط یدک، فبسط یدہ فباعہ، ثم نزل فخرج من المسجد فقال علی (علیہ السلام): هل تدری من هو؟ قلت: لا ولقد ساءتني مقالته كأنه شامت بموت النبی (صلی اللہ علیہ وآلہ)، فقال ذاک إلیس لعنہ اللہ أخبرنی رسول اللہ (صلی اللہ علیہ وآلہ) ان إلیس ورؤساء أصحابہ شهدوا نصب رسول اللہ (صلی اللہ علیہ وآلہ) إلیای للناس بغدیر خم بأمر اللہ عز وجل فأخبرهم أنى أولى بہم من أنفسهم وأمرهم أن یبلغ الشاهد الغائب فأقبل إلی إلیس أبالسته ومرده أصحابہ فقالوا: إن هذه أمہ مرحومه ومعصومه ومالك ولا لنا علیہم سبیل قد أعلموا إمامہم ومفزعہم بعد نبیہم، فانطلق إلیس لعنہ اللہ کثیراً حزیناً، وأخبرنی رسول اللہ (صلی اللہ علیہ وآلہ) أنه لو قبض أن الناس یباعون أبا بکر فی ظلہ بنی ساعدہ بعد ما یختصمون، ثم یأتون المسجد فیکون أول من یباعہ علی منبری إلیس لعنہ اللہ فی صورہ رجل شیخ مشمر یقول کذا وكذا، ثم یرجف فیجمع شیطینہ وأبالسته فینخر ویکسع ویقول: کلا زعمتم أن لیس لی علیہم سبیل فکیف رأیتم ما صنعت بہم حتی ترکوا أمر اللہ عز وجل وطاعته وما أمرهم به رسول اللہ (صلی اللہ علیہ وآلہ). * الشرح: قوله: (لما قبض رسول اللہ وصنع الناس ما صنعوا) بیان ما صنعوا إجمالاً ما ذکر صاحب کتاب إكمال الإكمال وهو من أعظم علماء العامہ، قال: لما قبض رسول اللہ (صلی اللہ علیہ وآلہ) انحاز الأنصار إلی سقیفہ بنی ساعدہ إلی سعد بن عبادہ، واعتزل علی والزبیر وطلحہ فی بیت، وانحاز بقیہ المہاجرین إلی أبی بکر فأتی آت فقال: إن الأنصار انحازوا إلی سعد بن عبادہ فی سقیفہ بنی ساعدہ فإن کان لکم بأمر الناس فأدرکوہم قبل أن یتم أمرهم ورسول اللہ (صلی اللہ علیہ وآلہ) فی بیته لم یفرغ من شأنہ قد أغلق أهلہ الباب دونہ قال عمر فقلت لأبیبی بکر: انطلق بنا إلی الأنصار حتی ننظر ماہم علیہ فأتیناہم فإذا بین ظہرانہم رجل مرسل فقلت من هذا؟ فقالوا: سعد بن عبادہ، فقلت: مالہ؟ قالوا: وجع فلما جلسنا قام خطیبہم ثم ذکر شیئاً من فضائل الأنصار فلما سکت أردت أن أتکلم وقد أعددت فی نفسی مقالہ أعجبتنی أن أقدمها، فقال لی أبو بکر: علی رسلک یا عمر ستکفی الکلام فأقول ثم تقول بعدی ما بدالك: فتکلم فوالله ما ترک کلمہ أعجبتنی إلا قالها أو مثلها أو أفضل منها، ثم قال: أما ما ذکرتم من خیر فأنتم له أهل

ولكن العرب لا تعرف هذا الأمر إلا لهذا الحى من قريش أوسط العرب نسبا ودارا وقد بعث الله محمدا بالهدى ودين الحق وكنا
معشر المهاجرين أول الناس إسلاما ونحن عشيرته وذووا رحمته ونحن أهل النبوه والخلافه ونحن الأمراء وأنتم الوزراء وإخواننا
وأحب الناس إلينا وقد رضيت لكم أحد هذين الرجلين فبايعوا أيهما شئتم وأخذ بيد عمر وأبى عبيده وكان بينهما فقال قائل من
الأنصار: منا أمير ومنكم أمير، وكثر اللغط وارتفعت الأصوات، قال عمر: حتى خفنا الاختلاف فقلت لأبى بكر: ابسط يدك
فبايعته وبايعه المهاجرون ثم بايعه الأنصار ويردنا الى سعد بن عباد، فقال قائل منهم: قتلت سعد بن عباد، فقلت: قتل الله سعد بن
عباده، ثم نقل هذه القصة بطريق آخر قريب من المذكور إلا أنه قال: لما وضع أبو بكر يده على عمرو وأبى عبيده وقال: أنا
أدعوكم الى أحد هذين الرجلين قالا معا: لا ينبغي لأحد أن يكون فوقك يا أبا بكر فقال قائل من الأنصار: منا أمير ومنكم أمير
وكثر اللغط حتى خيف أن تقع الفتنة وأوجد بعضهم بعضا فقام أسيد بن حضير وبشير بن سعد يستقبلان لبايعوا أبا بكر فسبقهما
عمر ثم بايعا معه ثم وثب الناس يتدرون البيعه فما فرغ أبو بكر من البيعه رجع إلى المسجد فصعد المنبر فبايعه الناس وشغلوا
الناس عن دفن رسول الله (صلى الله عليه وآله) حتى كان آخر الليل من ليله الثلاثاء وقد كان وفاته (صلى الله عليه وآله) نصف
النهار من يوم الاثنين ثم أبو بكر لما حضرته الوفاة استخلف عمر وعمر لما حضرته الوفاة تركها شورى بين الستة وهم عثمان
وعلى وطلحه والزبير وسعد بن أبى وقاص وعبد الرحمن بن عوف. (فخصموهم بحجه على (عليه السلام)) أى بحجه هى لعلى
(عليه السلام) عليهم (فى ظلله بنى ساعده). (شرح اصول كافي، ج ١٢/٤٨٣ حديث ٥٤١، از ملا صالح مازندراني)

مؤلف گوید: آیا این عمل، دنیاطلبی و هتک حرمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و مخالفت با آن حضرت در غدیر خم نبوده است؟ و آیا این عمل، معنای اجماع حلّ و عقد و یا اجماع امت محسوب می‌شود؟ و آیا بنی‌هاشم و کسانی که از بیعت با ابوبکر امتناع ورزیدند، جزء این امت نبوده‌اند و آیا این عمل گستاخی و بی‌احترامی به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و اهل بیت او نبوده است و آیا بیعت گرفتن از بنی‌هاشم با اجبار و آزار به علی و فاطمه و فرزندان آنان (علیهم السلام) و آتش زدن درب خانه فاطمه (علیها السلام) و کشتن فرزند او، آزار به پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و علی و فاطمه و فرزندان آنان نبوده است؟ در حالی که خداوند می‌فرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا» (۱) «یعنی آنها که خدا و پیامبرش را آزار می‌دهند، خداوند آنان را از رحمت خود در دنیا و آخرت دور ساخته، و برای آنها عذاب خوارکننده‌ای آماده کرده است.» و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز فرمود: «فاطمه بضعه منی من آذاها فقد آذانی و من آذانی فقد آذى الله» (۲) و این روایت با سند صحیح در کتب شیعه و اهل سنت فراوان نقل شده و اگر تواتر لفظی نداشته باشد تواتر معنوی دارد و برای نمونه در کتاب مسند احمد بن حنبل از آن حضرت نقل شده که فرمود: «فاطمه بضعه منی يؤذینی ما آذاها و ينصبني ما أنصبها» و این سخنان را آن حضرت درباره علی (علیه السلام) و حسن و حسین (علیهما السلام) نیز فرمود که در بخش‌های پیشین گذشت (۳).

ص: ۸۴

۱- [احزاب/۵۷]

۲- (عمده ابن بطریق، ص ۳۸۴)

۳- (مسند احمد بن حنبل، ج ۴/۵)

و در صحیح مسلم از آن حضرت نقل شده که فرمود: «إِنَّمَا فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مَنِّي يُؤْذِنُنِي مَا آذَاهَا، وَ يَنْصِبُنِي مَا أَنْصَبَهَا» (۱).

و در مستدرک حاکم (۲) و سنن کبرای بیهقی (۳) و شرح مسلم (۴) و فتح الباری (۵) از ابن حجر و در المصنّف عبدالرزاق (۶) و اکثر کتب حدیث اهل سنت حدیث فوق نقل شده است. آیا با توجه به آیه فوق و روایات مربوط به آزار به فاطمه (علیها السلام) چگونه می توان عمل غاصبین خلافت را توجیه نمود؟ و از عجایب این است که در جلسه سقیفه بنی ساعده احدی از مهاجرین و انصار سخنی از غدیر خم و سخنان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به میان نیاوردند گوئی آنان کر و کور و گنگ شده بودند و آن روز را فراموش نموده بودند!! [یا ویلهم من غضب الجبار بظلمهم ریحانه المختار]

و اگر کسی بخواهد علت اصلی و کل ماجرا را با تمام خصوصیت آن بداند، باید به کتاب بحار الانوار (۷) مراجعه کند.

و یا به اشعار عمرو بن عاص که ما در کتاب «میزان الحق» (۸) نقل کرده ایم بنگرد و یا به کتاب «اسوه النساء» در بخش «حوادث بعد از رحلت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)» (۹) مراجعه نماید. و ما در این کتاب، روایت مرحوم علامه مجلسی را در بحار الانوار در پاورقی قرار می دهیم، به امید آن که اهل ادب کل این روایت را ملاحظه فرمایند (۱۰).

ص: ۸۵

۱- (سنن ترمذی، ج ۵/۳۶۰)

۲- (مستدرک حاکم، ج ۳/۱۵۹)

۳- (سنن کبرای بیهقی، ج ۷/۳۰۷ و ج ۷/۳۰۸ و ج ۱۰/۲۰۱ و ج ۱۰/۲۸۸)

۴- (شرح مسلم، ج ۱۶/۲)

۵- (فتح الباری، ج ۷/۶۳)

۶- (المصنّف عبدالرزاق، ج ۷/۳۰۱)

۷- (بحار الانوار، ج ۳۰ ص ۲۸۷ تا ص ۳۰۰ حدیث ۱۵۱)

۸- (میزان الحق، ص ۱۵۶)

۹- (اسوه النساء، ص ۲۷۸)

۱۰- حدثنا أبو الحسين محمد بن هارون بن موسى التلعكبري، قال: حدثنا أبي، قال: حدثنا أبو علي محمد بن همام، قال: حدثنا جعفر بن محمد بن مالك الفزاري الكوفي، قال: حدثني عبد الرحمن بن سنان الصيرفي، عن جعفر بن علي الحوار، عن الحسن بن مسكان، عن المفضل بن عمر الجعفي، عن جابر الجعفي، عن سعيد بن المسيب، قال: لما قتل الحسين بن علي صلوات الله عليهما وورد نعيه إلى المدينة، وورد الأخبار بجز رأسه وحمله إلى يزيد بن معاوية، وقتل ثمانيه عشر من أهل بيته، وثلاث وخمسين رجلا من شيعته، وقتل على ابنه بين يديه وهو طفل بنشابه، وسبي ذراريه أقيمت المآتم عند أزواج النبي (صلی الله علیه و آله و سلم) في منزل أم سلمه رضی الله عنها، وفي دور المهاجرين والأنصار، قال: فخرج عبد الله بن عمر بن الخطاب صارخا من داره لاطما وجهه شاقا جيبه يقول: يا معشر بني هاشم وقريش والمهاجرين والأنصار! يستحل هذا من رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) في أهله وذريته وأنتم أحياء ترزقون؟! لا قرار دون يزيد، وخرج من المدينة تحت ليله، لا يرد مدينة إلا صرخ

فيها واستنفر أهلها على يزيد، وأخباره يكتب بها إلى يزيد، فلم يمر بملا من الناس إلا لعنه وسمع كلامه، وقالوا هذا عبد الله بن عمر ابن خليفه رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) وهو ينكر فعل يزيد بأهل بيت رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) ويستنفر الناس على يزيد، وإن من لم يجبه لا دين له ولا إسلام، واضطرب الشام بمن فيه، وورد دمشق وأتى باب اللعين يزيد في خلق من الناس يتلون، فدخل آذن يزيد إليه فأخبره بوروده ويده على أم رأسه والناس يهرعون إليه قدمه ووراءه، فقال يزيد: فوره من فورات أبي محمد، وعن قليل يفيق منها، فأذن له وحده فدخل صارخا يقول: لا أدخل يا أمير المؤمنين! وقد فعلت بأهل بيت محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) ما لو تمكنت الترك والروم ما استحلوا ما استحللت، ولا فعلوا ما فعلت، قم عن هذا البساط حتى يختار المسلمون من هو أحق به منك، فرحب به يزيد وتناول له وضمه إليه وقال له: يا أبا محمد! اسكن من فورتك، واعقل، وانظر بعينك واسمع بأذنك، ما تقول في أبيك عمر بن الخطاب أكان هاديا مهديا خليفه رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) واعقل، وناصره ومصاهره بأختك حفصه، والذي قال: لا يعبد الله سرا؟! فقال عبد الله: هو كما وصفت، فأى شىء تقول فيه؟ قال: أبوك قلد أبي أمر الشام أم أبي قلد أباك خلافة رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم)؟ قال: قلد أباك الشام. قال: يا أبا محمد! أفترضى به وبعهدة إلى أبي أو ما ترضاه؟ قال: بل أرضى. قال: أفترضى بأبيك؟ قال: نعم، فضرب يزيد بيده على يد عبد الله بن عمر وقال له: قم - يا أبا محمد - حتى تقرأ، فقام معه حتى ورد خزانه من خزائنه، فدخلها ودعا بصندوق ففتحه واستخرج منه تابوتا مقفلا مختوما فاستخرج منه طومارا لطيفا فى خرقة حرير سوداء، فأخذ الطومار بيده ونشره، ثم قال: يا أبا محمد! هذا خط أبيك؟ قال: إى والله .. فأخذه من يده قبله، فقال له: اقرأ، فقراه ابن عمر، فإذا فيه: (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) إن الذى أكرهنا بالسيف على الإقرار به فأقرنا، والصدور وغره، والأنفس واجفه، والنيات والبصائر شائكها مما كانت عليه من جحدنا ما دعانا إليه وأطعناه فيه رفعا لسيوفه عنا، وتكاثره بالحى علينا من اليمن، وتعاضد من سمع به ممن ترك دينه وما كان عليه آباؤه فى قريش، فبهيل أقسم والأصنام والأوثان واللات والعزى ما جحدنا عمر مذ عبدها! ولا عبد للكعبه ربا! ولا صدق لمحمد (صلى الله عليه وآله وسلم) قولا، ولا ألقى السلام إلا للحيله عليه وإيقاع البطش به، فإنه قد أتانا بسحر عظيم، وزاد فى سحره على سحر بنى إسرائيل مع موسى وهارون وداود وسليمان وابن أمه عيسى، ولقد أتانا بكل ما أتوا به من السحر وزاد عليهم ما لو أنهم شهدوه لأقروا له بأنه سيد السحره، فخذ يا ابن أبى سفيان - سنه قومك واتباع ملتك والوفاء بما كان عليه سلفك من جحد هذه البنيه التى يقولون إن لها ربا أمرهم بإتيانها والسعى حولها وجعلها لهم قبله فأقروا بالصلاه والحج الذى جعلوه ركنا، وزعموا أنه لله اختلقوا، فكان ممن أعان محمدا منهم هذا الفارسى الطمطانى [الطمطانى]: روزبه، وقالوا إنه أوحى إليه: (إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ) [آل عمران : 96]، وقولهم: (قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ) [البقره : 144]، وجعلوا صلاتهم للحجاره، فما الذى أنكره علينا لو لا سحره من عبادتنا للأصنام والأوثان واللات والعزى وهى من الحجاره والخشب والنحاس والفضه والذهب، لا - واللات والعزى ما وجدنا سببا للخروج عما عندنا وإن سحروا وموهوا، فانظر بعين مبصره، واسمع بأذن واعيه، وتأمل بقلبك وعقلك ما هم فيه، واشكر اللات والعزى واستخلاف السيد الرشيد عتيق بن عبد العزى على أمه محمد وتحكمه فى أموالهم ودمائهم وشريعتهم وأنفسهم وحلالهم وحرامهم، وجبايات الحقوق التى زعموا أنهم يجبونها لربهم لقيموا بها أنصارهم وأعوانهم، فعاش شديدا رشيدا يخضع جهرا ويشدد سرا، ولا يجد حيله غير معاشره القوم، ولقد وثبت وثبه على شهاب بنى هاشم الثاقب، وقرنها الزاهر، وعلمها الناصر، وعدتها وعددها المسمى بحيدر المصاهر لمحمد على المرأه التى جعلوها سيده نساء العالمين يسمونها: فاطمه، حتى أتيت دار على وفاطمه وابنتيهما الحسن والحسين وابنتيهما زينب وأم كلثوم، والأمه المدعوه بفضه، ومعى خالد بن وليد وقنفذ مولى أبى بكر ومن صحب من خواصنا، فقرعت الباب عليهم قرعا شديدا،

فأجابتنى الأئمة، فقلت لها: قولى لعلى: دع الأباطيل ولا- تلج نفسك إلى طمع الخلافة، فليس الأمر لك، الأمر لمن اختاره المسلمون واجتمعوا عليه، ورب اللات والعزى لو كان الأمر والرأى لأبى بكر لفشل عن الوصول إلى ما وصل إليه من خلفه ابن أبى كبشه، لكنى أبديت لها صفحتى، وأظهرت لها بصرى، وقلت للحيين - نزار وقحطان - بعد أن قلت لهم ليس الخلافة إلا فى قريش، فأطيعوهم ما أطاعوا الله، وإنما قلت ذلك لما سبق من ابن أبى طالب من وثوبه واستيثاره بالدماء التى سفكها فى غزوات محمد وقضاء ديونه، وهى - ثمانون ألف درهم - وإنجاز عداته، وجمع القرآن، فقضاها على تليده وطارفه، وقول المهاجرين والأنصار - لما قلت إن الإمامه فى قريش قالوا: هو الأصلع البطين أمير المؤمنين على بن أبى طالب الذى أخذ رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) البيعه له على أهل ملته، وسلمنا له بإمره المؤمنين فى أربعه مواطن، فإن كنتم نسيتموها - معشر قريش - فما نسيناها وليست البيعه ولا الإمامه والخلافة والوصيه إلا حقا مفروضا، وأمرنا صحيحا، لا تبرعا ولا ادعاء فكذبناهم، وأقمت أربعين رجلا شهدوا على محمد أن الإمامه بالاختيار. فعند ذلك قال الأنصار: نحن أحق من قريش، لأننا آوينا ونصرنا وهاجر الناس إلينا، فإذا كان دفع من كان الأمر له فليس هذا الأمر لكم دوننا، وقال قوم: منا أمير ومنكم أمير. قلنا لهم: قد شهدوا أربعون رجلا أن الأئمة من قريش، فقبل قوم وأنكر آخرون وتنازعوا، فقلت - والجمع يسمعون - : ألا أكبرنا سنا وأكثرنا لينا. قالوا: فمن تقول؟. قلت: أبو بكر الذى قدمه رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) فى الصلاة، وجلس معه فى العريش يوم بدر يشاوره ويأخذ برأيه، وكان صاحبه فى الغار، وزوج ابنته عائشه التى سماها: أم المؤمنين، فأقبل بنو هاشم يتميزون غيظا، وعاضدهم الزبير وسيفه مشهور وقال: لا يبايع إلا على أو لا أملك رقبه قائمه سيفى هذا، فقلت: يا زبير! صرختك سكن من بنى هاشم، أمك صفيه بنت عبد المطلب، فقال: ذلك - والله - الشرف الباذخ والفخر الفاخر، يا ابن حنتمه ويا ابن صهاك! اسكت لا أم لك، فقال قولا فوثب أربعون رجلا ممن حضر سقيفه بنى ساعده على الزبير، فو الله ما قدرنا على أخذ سيفه من يده حتى وسدناه الأرض، ولم نر له علينا ناصرا، فوثبت إلى أبى بكر فصافحته وعاقده البيعه وتلانى عثمان بن عفان وسائر من حضر غير الزبير، وقلنا له: بايع أو نقتلك، ثم كفت عنه الناس، فقلت له: أمهلوه، فما غضب إلا نخوه لبنى هاشم، وأخذت أبا بكر بيده فأقمته - وهو يرتعد - قد اختلط عقله، فأزعجته إلى منبر محمد إزعاجا، فقال لى: يا أبا حفص! أخاف وثبه على. فقلت له: إن عليا عنك مشغول، وأعانى على ذلك أبو عبيده بن الجراح كان يمد يده إلى المنبر وأنا أزعجه من ورائه كالتيس إلى سفار الجاذر، متهونا، فقام عليه مدهوشا، فقلت له: اخطب! فأغلق عليه وثبت فدهش، وتلجلج وغمض، فعضضت على كفى غيظا، وقلت له: قل ما سنع لك، فلم يأت خيرا ولا معروفا، فأردت أن أحطه عن المنبر وأقوم مقامه، فكرهت تكذيب الناس لى بما قلت فيه، وقد سألتى الجمهور منهم: كيف قلت من فضله ما قلت؟ ما الذى سمعته من رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) فى أبى بكر؟ فقلت: لهم: قد قلت: سمعت من فضله على لسان رسول الله ما لو وددت [لوددت] أنى شعره فى صدره ولى حكاية، فقلت: قل وإلا فانزل، فتبينها والله فى وجهى وعلم أنه لو نزل لرقيت، وقلت ما لا- يهتدى إلى قوله، فقال بصوت ضعيف عليل: وليتكم ولست بخيركم وعلى فيكم، واعلموا أن لى شيطانا يعترينى - وما أراد به سوى - فإذا زللت فقومونى لا أقع فى شعوركم وأبشاركم، وأستغفر الله لى ولكم، ونزل فأخذت بيده - وأعين الناس ترمقه - وغمزت يده غمزا، ثم أجلسته وقدمت الناس إلى بيعته وصحبته لأرهبه، وكل من ينكر بيعته ويقول: ما فعل على بن أبى طالب؟ فأقول: خلعتها من عنقه وجعلها طاعه المسلمين قله خلاف عليهم فى اختيارهم، فصار جليس بيته، فبايعوا وهم كارهون، فلما فشت بيعته علمنا أن عليا يحمل فاطمه والحسن والحسين إلى دور المهاجرين والأنصار يذكرهم بيعته علينا فى أربعه مواطن، ويستنفرهم فيعدونه النصره ليلا ويقعدون عنه نهارا، فأتيت داره مستيشرا لإخراجه منها، فقالت الأئمة فضه - وقد قلت لها قولى لعلى: يخرج إلى بيعه أبى بكر فقد اجتمع عليه المسلمون فقالت - إن أمير المؤمنين (عليه السلام) مشغول، فقلت: خلى عنك هذا وقولى له يخرج وإلا دخلنا عليه وأخرجناه كرها، فخرجت فاطمه فوقفت من وراء

الباب، فقالت: أيها الضالون المكذبون! ما ذا تقولون؟ وأى شيء تريدون؟. فقلت: يا فاطمه! فقالت فاطمه: ما تشاء يا عمر؟! فقلت: ما بال ابن عمك قد أوردك للجواب وجلس من وراء الحجاب؟. فقالت لى: طغيانك - يا شقى - أخرجنى وألزمك الحجة، وكل ضال غوى. فقلت: دعى عنك الأباطيل وأساطير النساء وقولى لعلى يخرج. فقالت: لا- حب ولا كرامه أبحزب الشيطان تخوفنى يا عمر؟! وكان حزب الشيطان ضعيفا. فقلت: إن لم يخرج جئت بالحطب الجزل وأضرمتها نارا على أهل هذا البيت وأحرق من فيه، أو يقاد على إلى البيعه، وأخذت سوط قنفذ فضربت وقلت لخالد بن الوليد: أنت ورجالنا هلموا فى جمع الحطب، فقلت: إنى مضمها. فقالت: يا عدو الله وعدو رسوله وعدو أمير المؤمنين، فضربت فاطمه يديها من الباب تمنعنى من فتحه فرمته فتصعب على فضربت كفيها بالسوط فألمها، فسمعت لها زفيرا وبكاء، فكادت أن ألين وأنقلب عن الباب فذكرت أحقاد على وولوعه فى دماء صنديد العرب، وكيد محمد وسحره، فركلت الباب وقد ألصقت أحشاءها بالباب تترسه، وسمعتها وقد صرخت صرخه حسبتها قد جعلت أعلى المدينة أسفلها، وقالت: يا أبتاه! يا رسول الله! هكذا كان يفعل بحبيبتك وابنتك، آه يا فضه! إليك فخذينى فقد والله قتل ما فى أحشائى من حمل، وسمعتها تمخض وهى مستنده إلى الجدار، فدفعت الباب ودخلت فأقبلت إلى بوجه أعشى بصرى، فصفقت صفقه على خديها من ظاهر الخمار فانقطع قرطها وتناثرت إلى الأرض، وخرج على، فلما أحسست به أسرعت إلى خارج الدار وقلت لخالد وقنفذ ومن معهما: نجوت من أمر عظيم. وفى روايه أخرى: قد جنيت جنايه عظيمه لا آمن على نفسى. وهذا على قد برز من البيت وما لى ولكم جميعا به طاقه. فخرج على وقد ضربت يديها إلى ناصيتها لتكشف عنها وتستغيث بالله العظيم ما نزل بها، فأسبل على عليها ملاءتها وقال لها: يا بنت رسول الله! إن الله بعث أباك (رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ)، وإيم الله لئن كشفت عن ناصيتك سائله إلى ربك ليهلك هذا الخلق لأجابتك حتى لا يبقى على الأرض منهم بشرا، لأنك وأباك أعظم عند الله من نوح (عليه السلام) الذى غرق من أجله بالطوفان جميع من على وجه الأرض وتحت السماء إلا من كان فى السفينه، وأهلك قوم هود بتكذيبهم له، وأهلك عادا (بِرِيحٍ صَرْصَرٍ)، وأنت وأبوك أعظم قدرا من هود، وعذب ثمود - وهى اثنا عشر ألفا - بعقر الناقه والفصيل، فكونى يا سيده النساء - رحمه على هذا الخلق المنكوس ولا تكونى عذابا، واشتد بها المخاض ودخلت البيت فأسقطت سقطا سماه على: محسنا، وجمعت جمعا كثيرا، لا مكاثره لعلى ولكن ليشد بهم قلبى وجئت - وهو محاصر - فاستخرجته من داره مكرها مغصوبا وسقته إلى البيعه سوقا، وإنى لأعلم علما يقينا لا شك فيه لو اجتهدت أنا وجميع من على الأرض جميعا على قهره ما قهرناه، ولكن لهنات كانت فى نفسه أعلمها ولا أقولها، فلما انتهيت إلى سقيفه بنى ساعده قام أبو بكر ومن بحضرته يستهزون بعلى، فقال على: يا عمر! أتحب أن أعجل لك ما أخرته سواء عنك؟ فقلت: لا، يا أمير المؤمنين! فسمعنى والله خالد بن الوليد، فأسرع إلى أبى بكر، فقال له أبو بكر: ما لى ولعمر .. ثلاثا، والناس يسمعون، ولما دخل السقيفه صبا أبو بكر إليه، فقلت له: قد بايعت يا أبا الحسن! فانصرف، فأشهد ما بايعه ولا مد يده إليه، وكرهت أن أطالبه بالبيعه فيعجل لى ما أخره عنى، وود أبو بكر أنه لم ير عليا فى ذلك المكان جزعا وخوفا منه، ورجع على من السقيفه وسألنا عنه، فقالوا: مضى إلى قبر محمد فجلس إليه، فقمت أنا وأبو بكر إليه، وجئنا نسعى وأبو بكر يقول: ويلك يا عمر! ما الذى صنعت بفاطمه، هذا والله الخسران المبين، فقلت: إن أعظم ما عليك أنه ما بايعنا ولا أتق أن تتناقل المسلمون عنه. فقال: فما تصنع؟. فقلت: تظهر أنه قد بايعك عند قبر محمد، فأتيناه وقد جعل القبر قبله، مسندا كفه على تربته وحوله سلمان وأبو ذر والمقداد وعمار وحذيفه بن اليمان، فجلسنا بإزائه وأوعزت إلى أبى بكر أن يضع يده على مثل ما وضع على يده ويقربها من يده، ففعل ذلك وأخذت بيد أبى بكر لأمسحها على يده، وأقول قد بايع، فقبض على يده فقمت أنا وأبو بكر موليا، وأنا أقول: جزى الله عليا خيرا فإنه لم يمنعك البيعه لما حضرت قبر رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم)، فوثب من دون الجماعه أبو ذر جندب بن جناده الغفارى وهو يصيح ويقول: والله - يا عدو الله - ما بايع على عتيقا، ولم يزل كلما لقينا قوما وأقبلنا على قوم

نخبرهم ببيعته وأبو ذر يكذبنا، والله ما بايعنا فى خلافه أبى بكر ولا فى خلافتى ولا بايع لمن بعدى ولا بايع من أصحابه اثنا عشر رجلا- لا لأبى بكر ولا لى، فمن فعل - يا معاويه - فعلى واستشار أحقاده السالفه غيرى؟! وأما أنت وأبو بكر أبو سفيان وأخوك عتبه فأعرف ما كان منكم فى تكذيب محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) وكيدته، وإداره الدوائر بمكه وطلبتة فى جبل حرى لقتله، وتآلف الأحزاب وجمعهم عليه، وركوب أبيك الجمل وقد قاد الأحزاب، وقول محمد: لعن الله الراكب والقائد والسائق، وكان أبو بكر الراكب وأخوك عتبه القائد وأنت السائق، ولم أنس أمك هندا وقد بذلت لوحشى ما بذلت حتى تكمن لحمزه الذى دعوه أسد الرحمن فى أرضه - وطعنه بالحربه، ففلق فؤاده وشق عنه وأخذ كبده فحملة إلى أمك، فزعم محمد بسحره أنه لما أدخلته فاهما لتأكله صار جلمودا فلفظته من فيها، فسامها محمد وأصحابه: آكله الأكباد، وقولها فى شعرها لاعتداء محمد ومقاتليه: نحن بنات طارق نمشى على النمارق كالدر فى المخائق والمسك فى المفارق إن يقبلوا نعاتق أو يدبروا نفارق فراق غير وامق ونسوتها فى الثياب الصفر المرثيه مبيديات وجوههن ومعاصمهن وراء وسهن يحرصن على قتال محمد، إنكم لم تسلموا طوعا وإنما أسلمتم كرها يوم فتح مكه فجعلكم طلقاء، وجعل أخى زيدا وعقيلأ أخا على بن أبى طالب والعباس عمهم مثلهم، وكان من أبيك فى نفسه، فقال: والله يا ابن أبى كبشه! لأملأنها عليك خيلا ورجلا وأحول بينك وبين هذه الأعداء. فقال محمد: ويؤذن للناس أنه علم ما فى نفسه أو يكفى الله شرك يا أبا سفيان! وهو يرى الناس أن لا يعلوها أحد غيرى، وعلى ومن يليه من أهل بيته فبطل سحره وخاب سعيه، وعلاها أبو بكر وعلوتها بعده وأرجو أن تكونوا معاشر بنى أميه عيدان أطنابها، فمن ذلك قد وليتك وقلدتك إباحه ملكها وعرفتك فيها وخالفت قوله فيكم، وما أبالى من تأليف شعره ونثره، أنه قال: يوحى إلى منزل من ربي فى قوله: (وَالشَّجَرَةُ الْمَلْعُونَةُ فِي الْقُرْآنِ) [الإسراء: ٦٠] فزعم أنها أنتم يا بنى أميه، فبين عداوته حيث ملك كما لم يزل هاشم وبنوه أعداء بنى عبد شمس، وأنا - مع تذكيرى إياك يا معاويه! وشرحى لك ما قد شرحته - ناصح لك ومشفق عليك من ضيق عطنتك وخرج صدرك، وقله حلمك، أن تعجل فيما وصيتك به ومكنتك منه من شريعه محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) وأمته أن تبدى لهم مطالبته بطعن أو شماته بموت أو ردا عليه فيما أتى به، أو استصغارا لما أتى به فتكون من الهالكين، فتخفف ما رفعت وتهدم ما بنيت، واحذر كل الحذر حيث دخلت على محمد مسجده ومنبره وصدق محمدا فى كل ما أتى به وأورده ظاهرا، وأظهر التحرز والواقعه فى رعيتك، وأوسعهم حلما، وأعمهم بروائح العطايا، وعليك بإقامه الحدود فيهم وتضعيف الجنايه منهم لسببا [لسبب] محمد من مالك ورزقك ولا ترهم أنك تدع الله حقا ولا تنقض فرضا ولا تغير لمحمد سنه فتفسد علينا الأمه، بل خذهم من مأنهم، واقتلهم بأيديهم، وأبدهم بسيوفهم وتناولهم ولا تناجزهم، ولن لهم ولا تبخس عليهم، وافسح لهم فى مجلسك، وشرفهم فى مقعدك، وتوصل إلى قتلهم برئيسهم، وأظهر البشر والبشاشه بل اكظم غيظك واعف عنهم يحبوك وبطيوعك، فما آمن علينا وعليك ثوره على وشبليه الحسن والحسين، فإن أمكنك فى عده من الأمه فبادر ولا تقنع بصغار الأمور، واقصد بعظيمها واحفظ وصيتى إليك وعهدى وأخفه ولا تبده، وامثل أمرى ونهى وانهض بطاعتى، وإياك والخلاف على، واسلك طريق أسلافك، واطلب بئارك، واقتص آثارهم، فقد أخرجت إليك بسرى وجهرى، وشفعت هذا بقولى: معاوى إن القوم جلت أمورهم * بدعوه من عم البريه بالوترى صبوت إلى دين لهم فأرابنى * فأبعد بدين قد قصمت به ظهري وإن أنس لا أنس الوليد وشبيهه * وعته والعاص السريع لى بدر وتحت شغاف القلب لدغ لفقدهم * أبو حكم أعنى الضئيل من الفقري أولئك فاطلب - يا معاوى - ثارهم * بنصل سيوف الهند والأسل السمرى وصل برجال الشام فى معشرهم * هم الأسد والباقون فى أكم الوعري توسل إلى التخليط فى المله التى * أتانا به الماضى المسموه بالسحرى وطالب بأحقاد مضت لك مظهرا * لعله دين عم كل بنى النضر فلست تنال الثار إلا بدينهم * فتقتل بسيف القوم جيد بنى عمرى لهذا لقد وليتك الشام راجيا * وأنت جدير أن تتول إلى صخرى قال: فلما قرأ عبد الله بن عمر هذا العهد، قام إلى يزيد فقبل رأسه، وقال: الحمد

لله - يا أمير المؤمنين! - على قتلك الشاري ابن الشاري، والله ما أخرج أبي إلى بما أخرج إلى أبيك، والله لا رآني أحد من رهط محمد بحيث يحب ويرضى. فأحسن جائزته وبره، وردّه مكرماً. فخرج عبد الله بن عمر من عنده ضاحكاً، فقال له الناس: ما قال لك؟ قال: قولاً صادقاً لوددت أني كنت مشاركته فيه، وسار راجعاً إلى المدينة، وكان جوابه لمن يلقاه هذا الجواب. ويروى أنه أخرج يزيد لعنه الله إلى عبد الله بن عمر كتاباً فيه عهد عثمان بن عفان فيه أغلظ من هذا وأدهى وأعظم من العهد الذي كتبه عمر لمعاويه، فلما قرأ عبد الله العهد الآخر قام فقبل رأس يزيد لعنه الله، وقال: الحمد لله على قتلك الشاري ابن الشاري، واعلم أن والدي عمر أخرج إلى من سره بمثل هذا الذي أخرجه إلى أبيك معاويه، ولا أرى أحداً من رهط محمد وأهله وشيعته بعد يومى هذا إلا غير منطو لهم على خير أبداً. فقال يزيد: أفیه شرح الخفا يا ابن عمر؟. والحمد لله وحده وصلى الله على محمد وآله، قال ابن عباس: أظهروا الإيمان وأسروا الكفر، فلما وجدوا عليه أعواناً أظهروه. بيان: لم أجد الرواية بغير هذا السند، وفيها غرائب. والشائكة من الشوك .. يقال: شجره شائكة .. أى ذات شوك، أى كانت البصائر والنيات غير خالصة مما يختلج بالبال من الشكوك والشبهات. ورجل طمطماني - بالضم - فى لسانه عجمه. وقال الجوهري: فلان واسع العطن والبلد: إذا كان رحب الذراع. (بحار الانوار، ج ٣٠ ص ٢٨٧ تا ص ٣٠٠ حديث ١٥١)

مؤلف گوید: در پاسخ سؤال این بخش باید گفت: هیچ دلیلی برای خلافت ابوبکر و دیگر غاصبین خلافت وجود ندارد، بلکه ادله بی‌شماری برای عدم ایمان و عدم صدق و عدم کفایت علمی و عملی و سیاسی آنان وجود دارد که در این مختصر جای بیان آنها نیست و ما برخی از این مطالب را در کتاب «میزان الحق» و «اسوه النساء» و «رهبران معصوم» و «شهید خراسان» و «پیامبر اعظم» و «اخلاق و سیره محمدی» و «آیات الفضائل» و «کشکول عجائب» ذکر نموده‌ایم مراجعه شود.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در خطبه شقشقیه و خطبه ۱۵۰ نهج البلاغه اشاره به غضب خلافت و خروج امت از دین و بازگشت به جاهلیت کرده و می‌فرماید: «حتى إذا قبض رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم)، رجع قوم على الأعقاب، و غالتهم السبيل، و اتكلوا على اللوائج [ای دخائل المكر و الخديعه] و صلوا غير الرحم، و هجروا السبب الذي أمروا بمودته [السبب الجبل] و نقلوا البناء عن رص أساسه، فبنوه في غيره مواضعه، معادن كل خطيئه و أبواب كل ضارب في غمره، قد ماروا في الحيره، و ذهلوا في السكره، على سنه من آل فرعون، من منقطع إلى الدنيا راكن، أو مفارق للدین مباین» (۱).

در خطبه‌ای که مرحوم کلینی در کافی از آن حضرت نقل نموده می‌فرماید:

«الحمد لله الذي لا - مقدم لما أقر، و لا - مؤخر لما قدم» و سپس یکی از دست‌ان خود را به دیگری زد و فرمود: يا أيها الأمة المتحيره بعد نبیها لو كنتم قدّمتم من قدّم الله، و أخرتم من أخر الله، وجعلتم الولاية و الوراثه حيث جعلها الله، ما عال وليّ الله، و لا عال سهم من فرائض الله!!! و لا اختلف اثنان في حكم الله، و لا تنازعت الأمة في شيء من أمر الله، إلا و عندنا علمه من كتاب الله، فذوقوا وبال أمركم، و ما فرطتم فيما قدّمتم أيديكم، و ما الله بظلام للعبيد، و سيعلم الذين ظلموا أي منقلب ينقلبون» (۲).

ص: ۹۱

۱- (خطبه ۱۵۰، ص ۳۴؛ صبحی صالح، ص ۲۰۹)

۲- (کافی، ج ۷ ص ۷۸ ح ۲)

و فرمود: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) أَسْرَ إِلَيَّ فِي مَرَضِهِ مِفْتَاحَ أَلْفِ بَابٍ مِنَ الْعِلْمِ يَفْتَحُ [مِنْ] كُلِّ بَابٍ أَلْفِ بَابٍ، وَ لَوْ أَنَّ الْأُمَّةَ مِنْذُ قَبْضِ اللَّهِ نَبِيَّهُ (صلى الله عليه وآله وسلم) اتَّبَعُونِي وَ أَطَاعُونِي لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ رَغْدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ... (۱)»

ابن عباس گوید: من مسأله خلافت را نزد امیرالمؤمنین (علیه السلام) مطرح نمودم و آن حضرت فرمود: «أما والله لقد تقمّصها فلان و إنّه ليعلم أنّ محلّي منها محلّ القطب من الرّحا، ينحدر عنّي السيل، و لا يرقى على الطير... (۲)»

رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) برای نجات امت خود چه فرمود؟

ج: همان گونه که گذشت رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) از ناحیه وحی مطلع شده بود که امت پس از او اختلاف پیدا می کنند و از اهل بیت او جدا می شوند و هفتاد و سه فرقه خواهند شد، از این رو بارها می فرمود: از علی (علیه السلام) جدا نشوید تا گمراه نگردید، و یا می فرمود از اهل بیت من جدا نشوید تا هدایت شوید و یا می فرمود: اهل بیت من همانند ستارگان آسمان راهنمای شما هستند، و به آنان اقتدا کنید تا نجات یابید و یا مثل آنان مثل کشتی نوح است که هر کس سوار بر آن شد نجات یافت و هر کس تخلف نمود هلاک شد.

و خداوند نیز به او فرمود: به امت خود بگو: «من برای انجام رسالت خود مزدی از شما نمی خواهم جز مودّت و دوستی و ارتباط با اهل بیت خویش را که آن وسیله نجات شما خواهد بود» چنان که خداوند می فرماید: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» (۳) «یعنی بگو: من هیچگونه اجر و پاداشی از شما بر این دعوت درخواست نمی کنم جز دوست داشتن نزدیکانم [اهل بیت]» و یا می فرماید: «قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ» (۴) «یعنی ای رسول من به امت خود بگو: من از شما مزدی برای رسالت خود نمی خواهم جز دوستی و مودّت با خویشان خود را و به آنان بگو: پاداشی که از شما می خواهم برای نجات شماست و گرنه من پاداشی از شما نمی خواهم و پاداش من را فقط خداوند می دهد.»

و در سخن دیگری که بارها قبل از رحلت خود از دنیا فرمود، این بود که زید بن ارقم گوید: رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) در وادی «خما» بین مکه و مدینه برای ما خطبه خواند و فرمود: «إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ أَوْشَكُ أَنْ أَدْعِيَ فَأَجِيبُ، أَلَا وَ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ ثَقَلَيْنِ: أَحَدُهُمَا كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَبْلٌ، مِنْ اتَّبَعَهُ كَانَتْ عَلَى الْهُدَى، وَ مَنْ تَرَكَهُ كَانَتْ عَلَى الضَّلَالَةِ، وَ أَهْلُ بَيْتِي أَذْكَرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي - ثَلَاثَ مَرَّاتٍ - (۵)»

ص: ۹۲

۱- (کتاب سلیم بن قیس ج ۱۱/۶۵۸؛ احتجاج طبرسی، ج ۱/۳۵۷؛ بحار، ج ۲۶/۶۵ ح ۱۴۷)

۲- (نهج البلاغه، خطبه ششستیمه)

۳- [شوری/۲۳]

۴- [سبأ/۴۷]

۵- (کنز العمال، ج ۱۳/۶۴۲ ح ۳۷۶۲۱)

یعنی من جز بشری نیستم و نزدیک است که مرگ من فرا برسد و شما آگاه باشید که من برای هدایت شما دو چیز بزرگ و گران سنگ را بین شما باقی می‌گذارم، یکی از آن دو کتاب خدای عزوجل است که هر کس از آن پیروی کند، هدایت می‌یابد، و هر کس آن را رها کند گمراه می‌شود، و دیگری اهل بیت من هستند. و سپس سه مرتبه فرمود: من خدا را بیاد شما می‌آورم نسبت به اهل بیت خود.

و اهل البیت (علیهم السلام) در تفسیر آیه «یا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ» (۱) «یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید! از مخالفت فرمان خدا بپرهیزید، و باصادقان و راستگویان باشید.» فرموده‌اند: مقصود از صادقین ما هستیم و خداوند در این آیه می‌فرماید: ای کسانی که ایمان آورده‌اید از [عقوبت] خدا بترسید و همواره با صادقین و راستگویان باشید و از آنان جدا نشوید.

و چه خوب است که در اینجا سخنان سلمان فارسی (رضوان الله تعالی علیه) را در این مسأله نقل کنیم، چرا که سخنان او بسیار گویا می‌باشد. در کتاب مناقب امیرالمؤمنین (علیه السلام) (۲) از محمد بن سلیمان کوفی نقل شده که ابن عباس گوید: هنگامی که ابوبکر به خلافت رسید و مردم او را امیرالمؤمنین گفتند، به سلمان گفت: «ای سلمان بالای منبر برای مردم خطبه‌ای بخوان» سلمان گفت: اگر من بالای منبر بروم، به حق سخن خواهم گفت و باکی نخواهم داشت؟ ابوبکر گفت: حق بگو و باکی نداشته باش. ابن عباس گوید: سلمان بالای منبر رفت و حمد و ثنای الهی را انجام داد و سپس گفت: خدا را ستایش می‌کنم که او مرا به دین خود هدایت نمود، بعد از آن که حقایق دین او را انکار می‌کردم ... تا این که خداوند محبت حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را در قلب من انداخت و من از اهل و مال خود گذشتم در حالی که مرکبی و راهنمایی نداشتم و سرگردان در حرکت بودم، تا نام حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را فراوان شنیدم و از علامات و نشانه‌های او می‌دانستم او را شناختم و خداوند مرا از آتشی که گیرانه آن مردم و سنگ می‌باشد نجات داد.

سپس فرمود: ای مردم: به سخن من گوش فرا دهید و تعقل کنید، چرا که به من [از ناحیه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و علی (علیه السلام)] علم فراوانی داده شده است و اگر من شما را به جمیع آنچه می‌دانم خبر بدهم، گروهی از شما خواهید گفت: سلمان دیوانه است؟ و گروهی خواهید گفت: خدا قاتل سلمان را بیامرزد! ای مردم شما را قبل از مردن، بلایا و امتحاناتی خواهد بود، و آگاه باشید که نزد علی (علیه السلام) علم منایا و وصایا و فصل الخطاب وجود دارد همان گونه که نزد هارون بن عمران [برادر موسی] وجود داشته است، چرا که حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرمود: «یا علی! تو ولی و وصی و خلیفه من هستی بین اهل من، همانند هارون نسبت به موسی». ولکن این امت همانند بنی اسرائیل [بعد از حضرت موسی] حق را رها می‌کنند و از مسیر آن منحرف می‌شوند.

ص: ۹۳

۱- [توبه/۱۱۹]

۲- (مناقب امیرالمؤمنین (علیه السلام)، ص ۴۱۳)

تا این که فرمود: «آگاه باشید! سوگند به خدایی که جان سلمان به دست اوست اگر من می دانستم که می توانم مؤمنی را نجات بدهم و دین خدا را یاری کنم، هر آینه با شمشیر خود قدم به قدم با شما مبارزه می کردم!! آیا ابوبکر قدرت دارد که شما را هدایت و رهبری کند؟ آیا شما نادانید و یا خود را به نادانی زده اید؟ و آیا فراموش کرده اید و یا خود را به فراموشی زده اید؟ شما باید آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را برای دین خود به منزله سر، نسبت به بدن بدانید، و یا به منزله چشم... ها نسبت به سر بدانید، و هنگامی که دیدید فتنه ها مانند تاریکی شب به شما روی آورده، بر خود واجب بدانید که به سراغ اهل بیت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بروید، چرا که آنان رهبران شما و مرجع امور امت می باشند و [اکنون] بر شما باد به علی بن ابیطالب (علیه السلام) به خدا سوگند ما در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به نام امیرالمؤمنین بر او سلام کردیم، پس برای چه گروهی نسبت به مقام او حسد ورزیده اند، همان گونه که قایل به هابیل حسد ورزید؟ آیا شما پس از ایمان، کافر شدید؟ اف و تف بر شما باد(۱).

ص: ۹۴

۱- عن محمد بن سلیمان الکوفی قال: حدّثنی أحمد بن السری المصری قال: حدّثنا أحمد بن حمّاد عمّن ذکره- شکّ أبو جعفر- عن إبراهیم عن الأسود: عن ابن عبّاس قال: لمّا ولی أبو بکر امره المؤمنین قال: یا سلمان اصعد المنبر فاخطب الناس. قال: إنّی إن صعدت تکلمت بالحقّ و لا أبالی. قال: اصعد یا أبا عبد الله فتکلم بالحقّ و لا تبال. قال: فلمّا أن صعد [سلمان] المنبر حمد الله و أثنی علیه ثمّ قال: الحمد لله الذی هدانی لیدنه بعد جحودی لحقائه إذ أنا أذکی نار الکفر أصلی بها و أصبو حتّی ألقى الله تعالی فی قلبی حبّ التهامی فخرجت من أهلی و مالی و لا حموله تحملنی و لا منهاج فیجهّزنی؟ أسیر تائها علی وجهی حتّی سمعت بذكر محمد صلی الله علیه و آله و سلم کثیرا فعرفت من العرفان ما کنت أعرفه و رأیت من العلامات ما کنت أخبر به حتّی أنقذنی الله من نار و قودها الناس و الحجاره. یا أيّها الناس اسمعوا حدیثی و اعقلوه عنّی فإنّی قد أوتیت علما کثیرا فلو أنّی أنبأتکم بكلّ الذی أعلم لقاتل طائفه منکم: سلمان مجنون! و قالت طائفه أخرى: بل غفر الله لقاتل سلمان!! ألا و إنّ لکم بلایا تتبعها منیا. ألا- و إنّ علیّ عنده علم المنایا و علم الوصایا و فصل الخطاب علی منهاج هارون بن عمران إذ یقول محمد (صلی الله علیه و آله و سلم): «یا علیّ أنت ولی و وصی و خلیفتی فی أهلی بمنزله هارون من موسی». بل أصابوا سنّه بنی اسرائیل و أخطئوا الحقّ. ألا و الذی نفس سلمان بیده لو أنّی أعلم أنّی أدفع عن مؤمن ضیما و أعزّ لله دینا لوضعت سیفی علی عاتقی ثمّ ضربتکم به قدما قدما!! فأین یذهب بکم أبو بکر فما أدری أجهلتم أم تتجاهلون أم نسیتم أو تناسون أنزلوا آل محمد منکم منزله الرأس من الجسد لا- بل منزله العینین من الرأس و إذا رأیتم الفتن نحوکم کقطع اللیل المظلم فعلیکم بأهل بیت محمد فإنّهم القاده و إلیهم المقاده ثمّ علیکم بعلی بن أبی طالب فوالله لقد سلّمنا علیه بإمره المؤمنین مع رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) فما بال هؤلاء حسدوه؟ لقد حسد قایل هابیل أكفرتم بعد إیمانکم؟ أفّ لکم و تفّ لکم جیلا. (مناقب امیرالمؤمنین (علیه السلام) از محمد بن سلیمان کوفی، ج ۴۱۳/ح ۳۲۷)

رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) درباره اهل بیت خود چه فرمود؟

ج: مقصود از اهل بیت(علیهم السلام) اصحاب کسا یعنی حضرت محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین(علیهم السلام) هستند و مقصود از آل محمد(صلی الله علیه و آله و سلم) علی و فاطمه و حسن و حسین و فرزندان حسین تا امام زمان(علیهم السلام) هستند، و در برخی از روایات آمده که امام صادق(علیه السلام) می فرماید: آل محمد(صلی الله علیه و آله و سلم) ما خانواده و شیعیان ما هستند.

و اما سخنان رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) درباره اهل بیت(علیهم السلام): در کتب شیعه و اهل سنت فراوان است و ما به بخشی از آن‌ها اشاره می کنیم:

متقی هندی در کنز العمال از جابر از رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) نقل نموده که فرمود: «مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ، فَمَنْ قَوْمِ نُوحٍ مِنْ رَكِبَ فِيهَا نَجِيَ وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ، وَ مَثَلُ بَابِ حَطِّهِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ (۱)».

رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) در تفسیر آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» (۲) «یعنی خداوند فقط می خواهد پلیدی گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.» فرمود: «اهل بیت من علی و فاطمه و حسن و حسین می باشند» از این رو ام سلمه را راه نداد و فرمود: تو اهل خیر و سعادت هستی و لکن اهل بیت من این... ها هستند (۳).

ص: ۹۵

۱- (کنز العمال، ج ۱۲/۹۹ ح ۳۴۱۷۰)

۲- [احزاب/۳۳]

۳- علی بن ابراهیم، عن محمد بن عیسی، عن یونس و علی بن محمد، عن سهل ابن زیاد اَبی سعید، عن محمد بن عیسی، عن یونس، عن ابن مسکان، عن اَبی بصیر قال سألت اَباً عبد الله عليه السلام عن قول الله عز وجل: "أطيعوا الله وأطيعوا الرسول وأولى الأمر منكم" فقال: نزلت في علي بن أبي طالب والحسن والحسين عليهم السلام: فقلت له: إن الناس يقولون: فما له لم يسم عليا وأهل بيته عليهم السلام في كتاب الله عز وجل؟ قال: فقال: قولوا لهم: إن رسول الله صلى الله عليه وآله نزلت عليه الصلاة ولم يسم الله لهم ثلاثا ولا أربعا، حتى كان رسول الله صلى الله عليه وآله هو الذي فسر ذلك لهم، ونزلت عليه الزكاة ولم يسم لهم من كل أربعين درهما درهم، حتى كان رسول الله صلى الله عليه وآله هو الذي فسر ذلك لهم، ونزل الحج فلم يقل لهم: طوفوا أسبوعا حتى كان رسول الله صلى الله عليه وآله هو الذي فسر ذلك لهم، ونزلت "أطيعوا الله وأطيعوا الرسول وأولى الأمر منكم" - ونزلت في علي والحسن والحسين - فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: في علي: من كنت مولاه، فعلى مولاه، وقال صلى الله عليه وآله أوصيكم بكتاب الله وأهل بيتي، فإنني سألت الله عز وجل أن لا يفرق بينهما حتى يوردهما على الحوض، فأعطاني ذلك وقال: لا تعلموهم فهم أعلم منكم، وقال: إنهم لن يخرجوكم من باب هدى، ولن يدخلوكم في باب ضلالة، فلو سكت رسول الله صلى الله عليه وآله فلم يبين من أهل بيته، لادعاه آل فلان وآل فلان، لكن الله عز وجل أنزله في كتابه تصديقا لنبيه صلى الله عليه وآله "إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيرا" فكان علي والحسن والحسين

وفاطمه عليهم السلام، فأدخلهم رسول الله صلى الله عليه وآله تحت الكساء في بيت أم سلمه، ثم قال: اللهم إن لكل نبي أهلاً وثقلاً- وهؤلاء أهل بيتي وثقلى، فقالت أم سلمه: أأنت من أهلك؟ فقال: إنك إلى خير ولكن هؤلاء أهلى وثقلى، فلما قبض رسول الله صلى الله عليه وآله كان على أولى الناس بالناس لكثرة ما بلغ فيه رسول الله صلى الله عليه وآله وإقامته للناس وأخذه بيده، فلما مضى على لم يكن يستطيع على ولم يكن ليفعل أن يدخل محمد بن على ولا العباس بن على ولا واحداً من ولده إذا لقال الحسن والحسين: إن الله تبارك وتعالى أنزل فينا كما أنزل فيك فأمر بطاعتنا كما أمر بطاعتك وبلغ فينا رسول الله صلى الله عليه وآله كما بلغ فيك وأذهب عنا الرجس كما أذهب عنك، فلما مضى على عليه السلام كان الحسن عليه السلام أولى بها لكبره، فلما توفى لم يستطع أن يدخل ولده ولم يكن ليفعل ذلك والله عز وجل يقول: " وأولوا الأرحام بعضهم أولى ببعض في كتاب الله " فيجعلها في ولده إذا لقال الحسين أمر الله بطاعتي كما أمر بطاعتك وطاعه أبيك وبلغ في رسول الله صلى الله عليه وآله كما بلغ فيك وفى أبيك وأذهب الله عنى الرجس كما أذهب عنك وعن أبيك، فلما صارت إلى الحسين عليه السلام لم يكن أحد من أهل بيته يستطيع أن يدعى عليه كما كان هو يدعى على أخيه وعلى أبيه، لو أراد أن يصرف الأمر عنه ولم يكونا ليفعلنا ثم صارت حين أفضت إلى الحسين عليه السلام فجرى تأويل هذه الآية " وأولوا الأرحام بعضهم أولى ببعض في كتاب الله " ثم صارت من بعد الحسين لعلى بن الحسين، ثم صارت من بعد على بن الحسين إلى محمد بن على عليه السلام. وقال: الرجس هو الشك، والله لا نشك فى ربنا أبدا. (كافى، ج ١/٢٨٧-٢٨٦ ح ١)

آیات دیگری نیز درباره آنان نازل شده و کسی با آنان شریک نیست مانند آیا مباحله و غیره.

و در کتاب سلیم نقل شده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) چهار خصلت برای امیرالمؤمنین (علیه السلام) بیان نموده است و با بودن این چهار خصلت امکان ندارد کسی بر او مقدم شود:

۱- سخنان آن حضرت در غدیر خم ۲- سخن آن حضرت در غزوه تبوک که فرمود: «أنت مني بمنزلة هارون من موسى غير النبوه» و اگر غیر از نبوت فرق دیگری می بود رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ذکر می کرد، و از این سخن روشن می شود که خلافت غیر از نبوت است، ۳- سخن آن حضرت در پایان عمر خود که فرمود: «أيتها الناس، إني قد تركت فيكم أمرين لن تضلوا ما تمسكتم بهما: كتاب الله و أهل بيتي، فإن اللطيف الخبير قد عهد إلي أنهما لن يفترقا حتى يردا علي الحوض كهاتين - و جمع بين سبأتيه - فتمسكوا بهما لا تضلوا و لا تولوا و لا تقدموهم فتهلكوا، و لا تعلموهم فإنهم أعلم منكم.

۴- رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ابوبکر و عمر را - که در غدیر خم هفتمین نفری بودند که با امیرالمؤمنین (علیه السلام) بیعت نمودند - امر نمود که به نام امیرالمؤمنین به علی سلام کنند... (۱)

ص: ۹۶

۱- روی سلیم عن جابر بن عبد الله الأنصاري: أن رسول الله صلى الله عليه وآله ذكر الموجبتين. قالوا: يا رسول الله، ما تعنى بالموجبتين؟ قال: (من لقي الله لا- يشرك به شيئا دخل الجنة، ومن لقيه يشرك به دخل النار). فلست أرجو لأبي بكر وعمر و عثمان و طلحه و الزبير النجاه إلا بهذه الروايات و السلامه. قلت: أتجعل حدث أبي بكر و عمر مثل حدث عثمان و طلحه و الزبير، إن كان الأمر لعلی علیه السلام دونهم من الله و رسوله؟ فقال: يا أحمق، لا تقولن (إن كان) هو والله لعلی دونهم، و كيف لا يكون له دونهم بعد الخصال الأربع؟ و لقد حدثني عن رسول الله صلى الله عليه وآله الثقات ما لا أحصى. قلت: و ما هذه الخصال الأربع؟ قال: قول رسول الله صلى الله عليه وآله و نصبه إياه يوم غدیر خم. و قوله في غزوه تبوك: (أنت مني بمنزلة هارون من موسى غير النبوه)، و لو كان غير النبوه لاستثناء رسول الله صلى الله عليه وآله، و قد علمنا يقينا أن الخلافه غير النبوه. و خطب رسول الله صلى الله عليه وآله آخر خطبه خطبها للناس ثم دخل بيته فلم يخرج حتى قبضه الله إليه: (أيها الناس، إني قد تركت فيكم أمرين لن تضلوا ما تمسكتم بهما: كتاب الله و أهل بيتي، فإن اللطيف الخبير قد عهد إلي أنهما لن يفترقا حتى يردا علي الحوض كهاتين - و جمع بين سبأتيه - لا كهاتين - و جمع بين سبأتيه و الوسطى - لأن إحدیهما قدام الاخری فتمسكوا بهما لا تضلوا و لا تولوا. لا- تقدموهم فتهلكوا، و لا تعلموهم فإنهم أعلم منكم. و لقد أمر رسول الله صلى الله عليه وآله أبا بكر و عمر - و هما سابعا سبعة - أن يسلموا علي علي علیه السلام بإمره المؤمنین. (کتاب سلیم، ص ۴۱۵)

مؤلف گوید: ما در این کتاب و کتاب های پیشین به ویژه کتاب «آیات الفضائل»، فضائل اهل البیت (علیهم السلام) را بیان نموده ایم و در کتب فضائل نیز فضائل آنان فراوان بیان شده است و در کتاب «فضائل الخمسه» فیروزآبادی نیز فضائل اهل... البیت (علیهم السلام) از صحاح اهل سنت بیان شده است مراجعه شود.

مرحوم علامه شیخ جعفر کاشف الغطاء در کتاب کشف الغطاء از عالم معروف اهل سنت، اخطب خوارزمی نقل نموده که گوید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: خداوند تبارک و تعالی برای برادرم علی بن ابیطالب، فضائل فراوان و بیشماری قرار داده است، و کسی که یکی از فضائل او را بیان کند و به آن اقرار و اعتقاد داشته باشد، خداوند گناهان گذشته و آینده او را می آمرزد، و کسی که فضیلتی از فضائل او را بنویسد، تا زمانی که این نوشته باقیست، همواره ملائکه برای او استغفار می... کنند، و کسی که به فضیلتی از فضائل او گوش فرا دهد، خداوند گناهانی که با گوش خود انجام داده است را می آمرزد، و کسی که به کتابی نظر کند که فضیلتی از فضائل علی (علیه السلام) در آن نوشته شده است، خداوند گناهانی که او با چشم خود انجام داده است را می آمرزد. سپس فرمود: نگاه به علی (علیه السلام) عبادت است، و یاد او نیز عبادت است، و ایمان هیچ بنده ای پذیرفته نمی شود مگر با دوستی ولایت او و بیزاری از دشمنان او (۱).

اخطب خوارزمی نیز از ابن مسعود نقل نموده که گوید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: هنگامی که خداوند آدم (علیه السلام) را خلق نمود و از روح خود در او دمید و آدم عطسه کرد و گفت:

ص: ۹۷

۱- وفي كشف الغطاء: وكفاك أبين شاهد إن تجردت عن العصبية النظر في بعض المناقب التي لأمر المؤمنين عليه السلام، والمثالب التي لأعدائه لعنهم الله. وأما القسم الأول: وهي المناقب فلا تُحصى كثرة، روى أخطب خوارزم من الجمهور بإسناده إلى ابن عباس، قال، قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لو أن الأرض أقلام، والبحر مداد، والجنّ حُساب، والإنس كتاب، ما أحصوا فضائل عليّ عليه السلام. وروى أخطب خوارزم أيضاً عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم أنه قال إن الله تبارك وتعالى جعل لأخي عليّ بن أبي طالب فضائل لا تُحصى كثرة، فمن ذكر فضيلة من فضائله مقراً بها، غفر الله له ما تقدّم من ذنبه وما تأخر، ومن كتب فضيلة من فضائله، لم تزل الملائكة تستغفر له ما بقى لتلك الكتابه رسم، ومن استمع فضيلة من فضائله غفر الله له الذنوب التي اكتسبها بالاستماع، ومن نظر إلى كتاب فيه فضيلة من فضائل عليّ غفر الله له الذنوب التي اكتسبها بالنظر. ثم قال: النظر إلى عليّ عبادته، وذكره عبادته، ولا يقبل الله إيمان عبداً إلا بولايته والبراءة من أعدائه. (كشف الغطاء عن مبهمات الشريعة الغراء) ط - الحديثه، ج ۱ ص ۱۰۳

«الحمد لله» خداوند متعال به او وحی نمود: ای بنده من تو مرا ستودی، به عزت و جلالم سوگند اگر اراده نکرده بودم که [از نسل تو] آن دو بنده خود [محمّد و علی] را خلق کنم تو را خلق نمی کردم. آدم گفت: خدایا آن دو بنده از فرزندان من خواهند بود؟ خطاب شد: آری، ای آدم سر خود را بالا کن و بنگر. پس آدم (علیه السلام) سر خود را بالا نمود و دید بر عرش نوشته است:

«لا إله إلا الله، محمد نبي الرحمة، و عليّ مقيم الحجة، من عرف حقّ عليّ زكي و طاب و من أنكر حقّه لعن و خاب أقسمت بعزّتي و جلالی أن أدخل الجنّة من أطيعه و إن عصاني، و أقسمت بعزّتي و جلالی أن أدخل النار من عصاه و إن أطاعني».

یعنی، پروردگاری جز خدای ربّ العالمین نیست، و محمّد (صلی الله علیه و آله و سلّم) پیامبر رحمت است، و علی اقامه کننده حجّت است، و کسی که حق علی را بشناسد، پاک و نیکو شده است، و کسی که حق او را انکار کند، ملعون و زیانکار است، و من به عزّت و جلالم سوگند یاد نموده‌ام که هر کس از او اطاعت کند او را داخل بهشت نمایم گرچه مرا عصیان نموده باشد، و به عزت و جلالم سوگند یاد نموده‌ام که هر کس از او نافرمانی کند را به آتش ببرم گرچه مرا اطاعت کرده باشد. سپس رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) فرمود: و سرّ این سخن این است که هر کس از علی (علیه السلام) اطاعت نماید اعتقادات او کامل است و لکن کسی که خدا را اطاعت نماید [و از علی اطاعت نکند] اعتقادات او کامل نخواهد بود (۱).

جابر جعفی گوید: امام باقر (علیه السلام) فرمود: هنگامی که آیه «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ» نازل شد، مسلمانان به رسول... خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) گفتند: یا رسول الله مگر شما امام همه مردم نیستید؟ رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) فرمود: من رسول خدا برای همه مردم هستم، و لکن زود است که بعد از من ائمه‌ای از اهل بیت من از ناحیه خداوند، امام مردم باشند و در بین مردم امامت کنند، و ائمه کفر و ضلالت و پیروان‌شان آنان را تکذیب نمایند و به آنان ظلم کنند، سپس فرمود:

آگاه باشید که هر کس از ائمه اهل بیت من پیروی کند، و آنان را تصدیق نماید و ولایت‌شان را بپذیرد، او از من خواهد بود، و در قیامت مرا ملاقات می نماید و با من می باشد، و آگاه باشید که هر کس به آنان ظلم کند و

ص: ۹۸

۱- وروی أخطب خوارزم من علماء الجمهور عن ابن مسعود أنّ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال لَمَّا خلق الله آدم عليه السلام ونفخ فيه روحه عطس فقال: الحمد لله، فأوحى الله تعالى عبدی حمدنی، فو عزّتی و جلالی، لولا عبدان أريد أن أخلقهما في دار الدنيا ما خلقتك. فقال: إلهی فيكونان منی؟ قال: نعم یا آدم، ارفع رأسك وانظر، فرفع رأسه، وإذا مكتوب على العرش: لا إله إلا الله، محمد نبي الرحمة، وعلیّ مقيم الحجة، من عرف حقّ عليّ زكا و طاب، و من أنكر حقّه لعن و خاب، أقسمت بعزّتي و جلالی، أن أدخل الجنّة من أطيعه و إن عصاني، و أقسمت بعزّتي و جلالی أن أدخل النار من عصاه و إن أطاعني. وكان السرّ أنّ من أطيعه تمّت عقائده، ولا يلزم ذلك فيمن أطاع الله. (كشف الغطاء، ج ۱/۱۰۳)

یا به ظالمین آن‌ها کمک نماید و اهل بیت مرا تکذیب نمایند، از من نیست، و در قیامت با من نخواهد بود، و من از او بیزار می‌باشم (۱).

امام باقر (علیه السلام) می‌فرماید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: آنچه در کتاب خدا یافتید، واجب است به آن عمل کنید، و عذری نخواهید داشت، و چیزی که در کتاب خدا نباشد، اگر سنتی از رسول خدا درباره آن وجود داشته باشد، باید به آن عمل کنید، و شما عذری برای ترک سنت من نخواهید داشت، و اگر سنتی از من درباره آن نباشد، باید به گفته اصحاب من عمل کنید، چرا که مثل اصحاب من بین شما مثل ستارگان است که به هر کدام آنان اقتدا کنید هدایت می‌شوید، و به هر کدام از سخنان اصحاب من عمل کنید هدایت خواهید شد، و رفت و آمد با اصحاب من برای شما رحمت است. گفته شد: یا رسول الله! اصحاب شما کیانند؟ فرمود: اهل بیت من هستند (۲).

امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: اهل بیت من هادیان این امت - بعد از من - می‌باشند، و خداوند به آنان فهم و علم من را عطا نموده است، و آنان از طینت من آفریده شده‌اند، پس وای بر کسانی که بعد از من منکر حق آنان شوند، و حق من را نسبت به آنان رعایت نکنند، و قاطع رحم من شوند، خدا آنان را به شفاعت من نرساند (۳).

ص: ۹۹

۱- [و] ۱، و فی محاسن عن الکافی، عن ابن محبوب، عن عبد الله بن غالب، عن جابر بن یزید الجعفی، عن ابي جعفر علیه السلام قال: لما أنزلت. "یوم ندعو کل أناس بامامهم" قال المسلمون: یا رسول الله أأنت امام الناس کلهم أجمعین؟ - فقال رسول الله صلی الله علیه وآله: أنا رسول الله إلی الناس أجمعین ولكن سیکون بعدی أئمة علی الناس من أهل بیتی من الله، یقومون فی الناس فیکذبونهم ویظلمونهم أئمة الکفر والضلال وأشیاعهم، ألا فمن والاهم واتبعهم وصدقهم فهو منی ومعی وسیلقانی، ألا ومن ظلمهم وأعان علی ظلمهم وکذبهم فلیس منی ولا معی وأنا منه برئ. (محاسن برقی، ج ۱/۱۵۵ ح ۸۴)

۲- حدثنی الحسن بن موسی الخشاب عن غیاث بن کلوب عن اسحق بن عمار عن جعفر عن ابیه علیه السلام ان رسول الله صلی الله علیه وآله قال ما وجدتم فی کتاب الله فالعمل به لازم لا عذر لکم فی ترکه وما لم یکن فی کتاب الله وکانت فیہ سنه منی فلا عذر لکم فی ترک سنتی وما لم یکن فیہ سنه منی فما قال اصحابی فخذوه فانما مثل اصحابی فیکم کمثل النجوم فبایها اخذ اهتدی وبای اقاویل اصحابی اخذتم اهتدیتم واختلاف اصحابی لکم رحمه قیل یا رسول الله صلی الله علیه وآله ومن اصحابک قال اهل بیتی. (بصائر الدرجات، ص ۳۱ ح ۲)

۳- حدثنا یعقوب بن یزید عن یحیی بن المبارک عن عبد الله بن جبله عن ابراهیم بن مهزم الاسدی عن ابیه عن ابي عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ان اهل بیتی الهداه بعدی اعطاهم الله فهمی وعلمی وخلقوا من طینتی فویل للمنکرین حقهم من بعدی القاطعین فیهم صلتی لا انالهم الله شفاعتی. (همان، ص ۶۹ ح ۳)

حذیفه بن اسید غفّار گوید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: نبوت هیچ پیامبری در «أَظْلَهُ» کامل نشد، تا این که ولایت من و ولایت اهل بیت من بر او عرضه شد، و اهل بیت من برای او ممثل شدند، و همه پیامبران اقرار به ولایت و وجوب اطاعت از آنان نمودند (۱).

مرحوم صدوق با سند خود از جابر از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل نموده که فرمود: خداوند دو هزار سال قبل از خلقت آسمانها و زمین بر درب بهشت نوشته است: «لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علی أخو رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)». (۲)

در کتاب خصال از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل شده که فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به من فرمود: مرا داخل بهشت بردند و من دیدم که بر درب بهشت با آب طلا نوشته بود: لا إله إلا الله، محمد حبیب الله، علی ولی الله، فاطمه أمه الله، الحسن و الحسين صفوه الله، علی مبغضیهم لعنه الله (۳).

و از جابر نقل شده که گوید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: دو هزار سال قبل از خلقت آسمانها و زمین بر درب بهشت نوشته شده بود: «لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علی أخو رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)». (۴)

ص: ۱۰۰

۱- حدثنا احمد بن محمد بن محمد بن علی بن الحکم بن سیف بن عمیره عن ابی بکر الحضرمی عن حذیفه بن اسید الغفّار قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله ما تکاملت النبوه لنبی فی الاظله حتی عرضت علیه ولایتی وولایه اهل بیتی و مثلوا له فاقروا بطاعتهم وولایتهم. (بصائر الدرجات، ص ۹۳ ح ۷)

۲- حدثنا احمد بن محمد بن محمد بن علی بن الحکم بن سیف بن عمیره عن ابی بکر الحضرمی عن حذیفه بن اسید الغفّار قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله ما تکاملت النبوه لنبی فی الاظله حتی عرضت علیه ولایتی وولایه اهل بیتی و مثلوا له فاقروا بطاعتهم وولایتهم. (خصال، ص ۶۳۸ ح ۱۱)

۳- حدثنا أبو علی الحسن بن علی بن محمد بن [علی بن] عمرو العطار ببلخ، وکان جده علی بن عمرو صاحب علی بن محمد العسکری علیه السلام وهو الذی خرج علی یده لعن فارس بن حاتم بن ماهویه [۱] قال: حدثنا سلیمان بن أيوب المطلبی قال: حدثنا محمد بن محمد بن محمد المصری [۲] قال: حدثنا موسى بن إسماعیل بن موسى بن - جعفر بن محمد بن علی بن الحسن بن علی بن أبي طالب، عن أبيه، عن آبائه، عن علی بن أبي طالب عليهم السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: أدخلت الجنة فرأيت علی بابها مكتوبا بالذهب (لا إله إلا الله، محمد حبیب الله، علی ولی الله، فاطمه أمه الله، الحسن والحسين صفوه الله، علی مبغضیهم لعنه الله. (خصال، ص ۳۲۴) وفيه عن علی بن أبي طالب عليهم السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: أدخلت الجنة فرأيت علی بابها مكتوبا بالذهب (لا إله إلا الله، محمد حبیب الله، علی ولی الله، فاطمه أمه الله، الحسن والحسين صفوه الله، علی مبغضیهم لعنه الله. (خصال، ص ۳۲۴)

۴- وفيه : حدثنا علی بن الفضل البغدادی المعروف بأبی الحسن الخیوطی قال: أخبرنا أبو الحسن علی بن إبراهيم قال: حدثنا أبو جعفر بن غالب بن حرب الضبى التهامی، وأبو جعفر محمد بن عثمان بن أبی شیبیه قالاً: حدثنا يحيى ابن سالم بن عمر، والحسين

بن صالح - وكان يفضل على الحسن بن صالح - قال: حدثنا مسعر، عن عطيه، عن جابر قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: مكتوب على باب الجنة لا إله إلا الله محمد رسول الله، على أخو رسول الله - صلى الله عليه وآله - قبل أن يخلق الله السماوات والأرض بألفى عام. (خصال، ص ٦٣٨) وفيه: أخبرنا أبو الحسن على بن إبراهيم قال: حدثنا أبو جعفر بن غالب بن حرب الضبي التهامي، وأبو جعفر محمد بن عثمان بن أبي شيبة قال: حدثنا يحيى ابن سالم بن عمر، والحسين بن صالح - وكان يفضل على الحسن بن صالح - قال: حدثنا مسعر، عن عطيه، عن جابر قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: مكتوب على باب الجنة لا إله إلا الله محمد رسول الله، على أخو رسول الله - صلى الله عليه وآله - قبل أن يخلق الله السماوات والأرض بألفى عام. (خصال، ص ٦٣٨)

و ابن عباس گوید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: حلقه درب بهشت از یاقوت سرخ است، و صفحه آن از طلا می باشد و چون حلقه بر صفحه کوبیده می شود، صدای زیبایی از آن بلند می شود و می گوید: «یا علی» (۱).

و در کتاب احتجاج از ابن مغازلی شافعی از علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) نقل شده که فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به علی (علیه السلام) فرمود: یا علی! توئی قسمت کننده بهشت و دوزخ، و توئی که درب بهشت را می کوبی و دوستان خود را بدون حساب داخل بهشت می نمایی (۲).

و در کتاب الجوهر النقی از ماردینی [یکی از علمای اهل سنت] آمده که گوید: ترمذی از ابن سلمه نقل نموده که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) حسن و حسین و علی و فاطمه (علیهم السلام) را زیر کسا جمع نمود و فرمود: «اللهم هؤلاء اهل بیتی...» سپس ترمذی گوید: این حدیث حسن و صحیح است. ابن قطن گفته: کسانی که این حدیث را ضعیف شمرده اند حجتی ندارد (۳).

ص: ۱۰۱

- ۱- وفیه: حدثنا أبي (رحمه الله)، قال: حدثنا عبد الله بن الحسن المؤدب، عن أحمد بن علي الاصبهاني، عن إبراهيم بن محمد الثقفي، قال: حدثنا محمد بن داود الدينوري، قال: حدثنا منذر العشراني، قال: حدثنا سعيد بن زيد، عن أبي قنبل، عن أبي الجارود، عن سعيد بن جبیر، عن ابن عباس، عن النبي (صلی الله علیه و آله)، قال: إن حلقه باب الجنة من ياقوته حمراء على صفائح الذهب، فإذا دقت الحلقه على الصفحه طنت وقالت: يا علي (امالی صدوق، ص ۶۸۵؛ بحار الانوار، ج ۳۹/۲۳۵ ح ۱۸)
- ۲- [أخبرنا إبراهيم بن غسان البصري، حدثنا الحسين بن أحمد بن محمد بن أبي زيد، حدثنا عبد الله بن أحمد بن عامر الطائي، عن أبيه، عن علي بن موسى الرضا، عن آبائه] عن علي (عليه السلام) أنه قال: قال لي رسول الله (صلی الله علیه و آله): «[يا علي] إنك قسيم النار، وإنك تقرع باب الجنة و تدخلها بغير حساب». (احتجاج، ج ۱/۲۱۰)
- ۳- في جوهر النقی: . . . و اخرج الترمذی حدیثه عن ابن سلمه ان النبي صلی الله علیه وسلم جلل الحسن والحسين وعلياً وفاطمة رضي الله عنهم كساء ثم قال اللهم هؤلاء اهل بیتی الحدیث ثم قال الترمذی حسن صحیح وقال ابن القطان لم اسمع لمضعفيه حجه. (الجوهر النقی، ج ۱/۶۶)

و در کتاب المغنی از عبدالله بن قدامه از زید بن ارقم نقل شده که گوید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «من خدا را به یاد شما می آورم درباره اهل بیت خود» پس به زید بن ارقم گفته شد: آیا اهل بیت پیامبر همسران او هستند؟ و زید بن ارقم گفت: مقصود همسران او نیستند، بلکه اصل و ریشه و عشیره او هستند که صدقه بر آنان حرام است، و آنان آل علی و آل عقیل و آل جعفر و آل عباس می باشند (۱).

و ابن قدامه پس از چند سطر گوید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره فاطمه و همسر و فرزندان او فرمود: «اللهم هؤلاء أهل بيتي فاذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا» (۲).

و شوکانی در کتاب «نیل الأطار» پس از نقل کلام کسانی که گفته اند اهل بیت همسران پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هستند گوید: این سخن با امتناع آن حضرت از دخول ام سلمه در زیر کسا سازگار نیست، و نیز با سخن آن حضرت بعد از نزول آیه تطهیر و اشاره به علی و فاطمه و حسن و حسین در زیر کسا که فرمود: «اللهم هؤلاء أهل بيتي ...» سازگار نیست... (۳).

آیا امت به سفارشات رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) عمل کردند؟

ج: اگر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به جای سفارش به محبت و مودت و احسان و صلّه و تعظیم و تکریم به اهل بیت خود، به مردم سفارش نموده بود که هر چه می توانید به اهل بیت من ظلم کنید، مردم بیش از این به آنان ظلم نمی کردند. (سخن امام سجاد پس از بازگشت از اسارت)

آری نزدیک ترین افراد به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) پاره تن او فاطمه (علیها السلام) بود که پس از رحلت پدر به جای تسلیت و ترمیم قلب و تسکین اشک های شبانه روزی او، با فاصله چند روزی آمدند و درب خانه او را آتش زدند و او را بین در و دیوار چنان فشار دادند تا استخوان های سینه و پهلوی او شکست و فرزند او سقط شد و فریاد او بلند گردید و پدر خود را خطاب نمود و فرمود: یا ابناه یا رسول الله هکذا کان

ص: ۱۰۲

۱- وَذَكَرَ حَدِيثَ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمٍ، أَنَّ النَّبِيَّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - قَالَ: «أَذْكُرُكُمْ اللَّهَ فِي أَهْلِ بَيْتِي». قَالَ قُلْنَا: مَنْ أَهْلُ بَيْتِهِ، نِسَاءٌ؟ قَالَ: لَا، أَصْلُهُ وَعَشِيرَتُهُ الَّذِينَ حُرِّمَتْ عَلَيْهِمُ الصَّدَقَةُ؛ آلُ عَلِيٍّ وَآلُ عَقِيلٍ، وَآلُ جَعْفَرٍ، وَآلُ الْعَبَّاسِ. (المغنی، ج ۶/۲۳۱)
۲- وَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - لِفَاطِمَةَ وَوَلَدَيْهَا وَزَوْجَيْهَا: «اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي، فَأَذْهِبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا؟» (همان، ص ۲۳۲)

۳- قال في نيل الاوطار: احتج طائفة من العلماء على أن آلهم الأزواج والذرية ووجهه أنه أقام الأزواج والذرية مقام آل محمد في سائر الروايات المتقدمة. واشتدوا على ذلك بقوله تعالى: {إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا} [الأحزاب: ۳۳] لَأَنَّ مَا قَبِلَ الْآيَةَ وَبَعْدَهَا فِي الزَّوْجَاتِ فَاشْعَرَ ذَلِكَ بِإِرَادَتِهِنَّ وَأَشْعَرَ تَذْكِيرِ الْمُحَاطَبِينَ بِهَا بِإِرَادَةِ غَيْرِهِنَّ. ثم قال: وَلِكِنَّهُ يُشْكِلُ عَلَى هَذِهِ تَذْكِيرُهُ الضَّمَاثِرَ وَمِثْلَهُ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - مِنْ إِدْخَالِ أُمَّ سَلَمَةَ تَحْتَ الْكِسَاءِ بَعْدَ سُؤْلِهَا

ذَلِكَ. وَقَوْلُهُ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - عِنْدَ نُزُولِ هَذِهِ آيَةٍ مُشِيرًا إِلَى عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ: «اللَّهُمَّ إِنَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي»
بَعْدَ أَنْ جَلَّلَهُمْ بِالْكِسَاءِ. وَقِيلَ: إِنَّ الْآلَ هُمُ الَّذِينَ حُرِّمَتْ عَلَيْهِمُ الصَّدَقَةُ وَهُمْ بَنُو هَاشِمٍ. (نيل الأوطار شوكانى، ج ٢/٣٢٧)

يفعل بحبيبتك و ابتك آه يا فضه اليك فخذيني فقد والله قتل ما في احشائي من حمل و سمعتها تمخض و هي مستنده الى الجدار، فدفعت الباب... (1).

و شاعر اهل البيت مرحوم شيخ صالح حلّى دربارہ ماجرای هجوم به بيت فاطمه (عليها السلام) گوید:

الواثين بظلم آل ومحمد

ومحمد ملقى بلا تكفين

والقائلين لفاطم آذيتنا

فى طول نوح دائم وحنين

والقاطعين أراكه كيما تقيل

بظلم أوراق لهم وغصون

ومجمعى حطب على البيت الذى

لم يجتمع لولاه شمل الدين

والهاجمين على البتول بيتها

والمسقطين لها أعز جنين

والفائدين امامهم بنجاده

والطهر تدعو خلفه برنين

خلّوا ابن عمّى أو لأكشف

فى الدعا

رأسى وأشكو للاله شجونى

ما كان ناقه صالح وفصيلها

بالفضل عند الله إلاّ دونى

ورنت إلى القبر الشريف بمقله

عبرى وقلب مكمد محزون

قالت وأظفار المصاب بقلبها

غوثة قلّ على العداه معينى

أبتاه هذا السامرى وعجله

تبعوا ومال الناس عن هارون

أى الرزايا أتقى بتجلدى

هو فى النوائب مذحييت قرينى

ص: ١٠٣

١- وفى بيت الاحزان : قد صرخت صرخه حسبتها قد جعلت أعلى المدينه أسفلها وقالت: يا أبتاه يا رسول الله هكذا كان يفعل بحبيبتك وابتتك، آه يا فضه إليك فخذينى، فقد والله قتل ما فى أحشائى من حمل، وسمعتها تمخض وهى مستنده الى الجدار، فدفعت الباب ودخلت، فأقبلت إلى بوجه أغشى بصرى، فصفقت صفقه على خديها من ظاهر الخمار فانقطع قرطها وتناثرت إلى الأرض، الخبر بطوله. (بيت الأحزان، ص ١٢١)

ای الرزایا أتقی بتجلدی

هو فی النوائب مذحییت قرینی

فقدی أبی أم غصب بعلی حقه

أم کسر ضلعی أم سقوط جنینی

أم أخذهم إرثی وفاضل نحلتی

أم جهلهم حقی وقد عرفونی

قهروا یتیمیک الحسین و صنوه

وسئلتهم حقی وقد نهرونی

در کتاب احتجاج از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود: هنگامی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) را از منزل خود [برای بیعت گرفتن از او] بیرون بردند، فاطمه (علیها السلام) [برای دفاع از امیرالمؤمنین (علیه السلام)] از منزل خارج شد و زنهای هاشمیات همراه او آمدند تا به قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید و فرمود: دست از پسر عم من بردارید، سوگند به خدایی که پدرم را به حق به پیامبری مبعوث نمود اگر او را رها نکنید، موهای خود را پریشان می‌کنم و پیراهن رسول... خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را بر سر می‌گذارم و به درگاه خداوند ناله می‌زنم و فریاد می‌کنم، چرا که ناقه صالح نزد خداوند گرامی‌تر از من نبوده، و فرزند آن ناقه نیز از فرزندان من عزیزتر نبوده است [و خداوند به خاطر ناقه صالح عذاب بر قوم صالح نازل نمود].

سلمان می‌گوید: من که نزدیک فاطمه (علیها السلام) بودم، به خدا سوگند دیدم که ستونهای مسجد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از جا کنده شد، به قدری که اگر مردی می‌خواست از زیر آن عبور کند می‌توانست، پس من خود را به فاطمه (علیها السلام) رساندم و گفتم: ای سیده و ای مولای من! خداوند متعال پدر شما را رحمت قرار داد و شما سبب نعمت و عذاب نشوید. [و این دستوری بود که امیرالمؤمنین به سلمان داد و فرمود: ای سلمان دریاب فاطمه را و چنین بگو] پس فاطمه (علیها السلام) بازگشت و ستونها و دیوارهای مسجد به جای خود بازگشت و گرد و غبار از زیر آنها بالا رفت و داخل بینی‌های ما شد (۱).

عبدالله بن عبدالرحمان گوید: عمر [پس از سقیفه] کمر خود را بست و بین مردم مدینه صدا می‌زد و می‌گفت: بدانید که مردم با ابوبکر بیعت نمودند و هر کس با او بیعت نکرده باید بیاید و با او بیعت کند، و چون فهمید

١- فى البحار : روى عن الصادق (عليه السلام) أنه قال: لما استخرج أمير المؤمنين صلوات الله عليه من منزله، خرجت فاطمه فما بقيت هاشميه إلا خرجت معها حتى انتهت قريبا من القبر، فقالت خلوا عن ابن عمى فو الذى بعث محمدا بالحق لئن لم تخلوا عنه لانشرن شعرى، ولاضعن قميص رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) على رأسى، ولاصرخن إلى الله تبارك وتعالى، فما ناقه صالح بأكرم على الله منى، ولا الفصيل بأكرم على الله من ولدى، قال سلمان رضى الله عنه: كنت قريبا منها، فرأيت والله أساس حيطان المسجد مسجد رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) تقلعت من أسفلها، حتى لو أراد رجل أن ينفذ من تحتها نفذ، فذنوت منها فقلت يا سيدنى ومولاتى إن الله تبارك وتعالى بعث أباك رحمه، فلا تكونى نغمه، فرجعت ورجعت الحيطان حتى سطعت الغبره من أسفلها، فدخلت فى خياشيمنا. (بحارالانوار، ج ٢٨/٢٠٦ ح ٥، از احتجاج، ص ١٠٥ و رواه يعقوبى، ج ٢/١١٦)

گروهی در خانه‌ها پنهان شده‌اند با جمعی سراغ آنان رفت و آن‌ها را به زور به مسجد آورد تا با ابوبکر بیعت کنند، و چون چند روزی از این ماجرا گذشت، تعداد زیادی را به درب خانه امیرالمؤمنین (علیه السلام) آورد و از او خواست که از خانه خارج شود و با ابوبکر بیعت نماید و چون امیرالمؤمنین (علیه السلام) امتناع ورزید، عمر دستور داد هیزم و آتش آوردند و گفت: «سوگند به خدایی که جان عمر به دست اوست اگر علی (علیه السلام) از خانه خارج نشود من خانه را با اهلش به آتش می‌کشم» پس شخصی به او گفت: در این خانه دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و فرزندان او هستند و آثار آن حضرت در این خانه است، و چون مردم او را ملامت کردند، به آنان گفت: مقصود من تهویل و تهدید بود. سپس گوید:

امیرالمؤمنین (علیه السلام) کسی را نزد عمر فرستاد و فرمود: من نمی‌توانم از خانه خارج شوم چرا که مشغول جمع‌آوری کتاب خدا هستم، که شما آن را دور انداخته‌اید و دنیا شما را مشغول به خود نموده است، و من سوگند یاد نموده‌ام که عبا بر دوش نگیرم و از خانه خارج نشوم تا قرآن را جمع‌آوری کنم.

عبدالله بن عبدالرحمان گوید: در این هنگام فاطمه دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) پشت در آمد و فرمود: من تاکنون مردمی بدتر از شما ندیده بودم، که جنازه پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را در دست ما رها کنید و به دنبال تعیین خلیفه برای او باشید و نظر ما را نخواهید و حق ما را نادیده بگیرید، مثل این که شما از یاد برده‌اید که پدرم در غدیر خم چه فرمود؟! به خدا سوگند پدرم در غدیر خم ولایت علی (علیه السلام) را بر شما واجب نمود، تا این فکرها از سر شما خارج شود، و لکن شما ارتباط خود را با پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) قطع نموده‌اید، و خداوند در دنیا و آخرت بین ما و شما حکم خواهد نمود (۱).

ص: ۱۰۵

۱- فی البحار: عن عبدالله بن عبدالرحمن قال: ثم إن عمر احتزم بازاره، وجعل يطوف بالمدينة وينادي إن أبا بكر قد بويع له، فهلّموا إلى البيعة فينثال الناس فيبأيعون، فعرّف أن جماعه في بيوت مستترون فكان يقصدهم في جمع فيكبسههم و يحضرهم في المسجد فيبأيعون، حتى إذا مضت أيام أقبل في جمع كثير إلى منزل علي بن أبي طالب (عليه السلام) فطالبه بالخروج فأبى فدعا عمر بحطب ونار وقال: والذي نفس عمر بيده ليخرجن أو لاحرقنه علي ما فيه، فقيل له إن فيه فاطمه بنت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) وولد رسول الله وآثار رسول الله؟ فانكر الناس ذلك من قوله، فلما عرف إنكارهم قال: ما بالكم أتروني فعلت ذلك إنما اردت التهويل فراسلهم علي أن ليس إلى خروجي حيلة لاني في جمع كتاب الله الذي قد نبذتموه، وألهتكم الدنيا عنه، وقد حلفت أن لا أخرج من بيتي ولا أضع ردائي علي عاتقي حتى أجمع القرآن. قال: وخرجت فاطمه بنت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) إليهم فوقفت علي الباب ثم قالت لا عهد لي بقوم أسوء محضرا منكم، تركتم رسول الله جنازه بين أيدينا، وقطعتم أمركم فيما بينكم، فلم تؤمرونا، ولم تروا لنا حقنا، كأنكم لم تعلموا ما قال يوم غدیر خم؟! والله لقد عقد له يومئذ الولاء ليقطع منكم بذلك منها الرجاء، ولكنكم قطعتم الاسباب بينكم وبين نبيكم، والله حسيب بيننا وبينكم في الدنيا والاخرة. (بحار الانوار، ج ۲۸/۲۰۴ ح ۳، احتجاج، ج ۱/۱۰۵)

در تفسیر قمی از ابوذر غفاری نقل شده که گوید: هنگامی که آیه «يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ» نازل شد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: روز قیامت امت من پنج گروه می شوند و هر کدام دارای پرچمی خواهند بود:

۱- گروهی با پرچم عجل این امت می آیند، و من به آنان می گویم: شما با قرآن و عترت من چه کردید؟ و آنان می گویند: «ما قرآن را که ثقل اکبر بود، تحریف نمودیم و آن را پشت سر انداختیم، و با عترت تو که ثقل اصغر بودند، دشمنی کردیم، و بغض آنان را داشتیم، و به آنها ظلم کردیم» و من به آنان می گویم: با صورت های سیاه و تشنه وارد آتش شوید.

۲- سپس گروهی با پرچم فرعون این امت وارد می شوند، و من به آنان می گویم: شما با ثقلین یعنی قرآن و عترت من چه کردید؟ و آنان می گویند: «اما قرآن که ثقل اکبر بود را تحریف نمودیم و آن را پاره نمودیم و با آن مخالفت کردیم، و اما عترت که ثقل اصغر بود را، با آن دشمنی نمودیم و به جنگ با آنها برخاستیم» و من به آنان می گویم: با صورت های سیاه و تشنه وارد آتش شوید.

۳- سپس گروهی با پرچم سامری این امت بر من وارد می شوند، و من به آنان می گویم: شما بعد از من با قرآن و عترت من چه کردید؟ و آنان می گویند: «ما با ثقل اکبر که قرآن بود، مخالفت نمودیم، و آن را کنار انداختیم، و عترت تو را نیز که ثقل اصغر بودند یاری نکردیم و ضایع گذاردیم، و درباره آنان هر قبیحی را انجام دادیم» و من به آنان می گویم: با صورت های سیاه و تشنه وارد آتش شوید.

۴- سپس گروهی با پرچم «ذی الشدیه» رئیس خوارج وارد می شوند، و من به آنان می گویم: شما بعد از من، با قرآن و عترت من چه کردید؟ و آنان می گویند: «ما قرآن را که ثقل اکبر بود پاره پاره نمودیم و از آن بیزاری جستیم، و اما ثقل اصغر را که عترت تو بودند، با آنان به جنگ برخاستیم و آنان را کشتیم» و من می گویم: شما نیز با صورت های سیاه و تشنه وارد آتش شوید.

۵- سپس گروهی با پرچم [نورانی] امام متقین و سیدالوصیین و قائدالعزّ المحجلین و وصی رسول رب العالمین، وارد می شوند، و من به آنان می گویم: «شما با ثقلین و قرآن و عترت من چه کردید؟» و آنان می گویند: ما از ثقل اکبر - قرآن - پیروی نمودیم، و دستورات آن را اطاعت کردیم، و اما ثقل اصغر و عترت شما را دوست داشتیم، و ولایت آنان را پذیرفتیم، و آنها را یاری نمودیم، تا جایی که در راه آنان خون های ما ریخته شد». پس من به آنان می گویم: با صورت های سفید و شاداب و سیراب وارد بهشت شوید.

سپس رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) این آیه را تلاوت نمود: «يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ وَ أَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (۱) «یعنی آن عذاب عظیم روزی خواهد بود که چهره هایی سفید، و چهره هایی سیاه

می گردد؛ امّا آنها که صورتهایشان سیاه است، به آنها گفته می شود: آیا بعد از ایمان، و برادری در سایه آن، کافر شدید؟! پس بچشید عذاب را، بسبب آنچه انکار می کردید! و امّا آنها که چهره هایشان سفید است، در رحمت خداوند، جاودانه خواهند بود. (۱).

مرحوم محدث قمی در بیت الأ-حزان از ارشاد القلوب نقل نموده که حضرت فاطمه (علیها السلام) فرمود: هیزم به درب خانه ما آوردند و آتش آماده کردند تا خانه را با ما آتش بزنند، و من کنار درب خانه ایستادم و آنان را به حقّ خدا و حقّ پدرم سوگند دادم که دست از ما بردارند، و ما را یاری نمایند، و عمر تازیانه را از قنفذ غلام ابی بکر گرفت و بر بازوی من زد، و تازیانه بر دست من پیچید و بازوی من مانند بازوبند متورّم شد، و سپس با پای خود درب خانه را فشار داد و من که باردار بودم بین در و دیوار گرفتار شدم و با صورت به زمین افتادم، و آتش شعله ور شده بود و به صورت من رسید و عمر با دست خود بر صورت من زد و گوشواره از گوش من جدا شد و دانه های آن روی زمین ریخت و درد مخاض و زایمان بر من عارض گردید و من محسن خود را سقط نمودم و او بدون هیچ گناهی کشته شد!!! (۲).

ص: ۱۰۷

۱- قال علی بن ابراهیم فی قوله (یوم تبیض وجوه و تسود وجوه - إلی قوله - ففی رحمه الله هم فیها خالدون) فانه حدثنی ابی عن صفوان بن یحیی عن ابی الجارود عن عمران بن هیثم عن مالک بن ضمیره عن ابی ذر رحمه الله علیه قال لما نزلت هذه الآیه یوم " تبیض وجوه و تسود وجوه " قال رسول الله (صلی الله علیه و آله) یرد علی امتی یوم القیامه علی خمس رایات، فراه مع عجل هذه الامه فاسألهم ما فعلتم بالثقلین من بعدی فیقولون اما الاکبر فخرقناه و بنذناه و رآء ظهورنا و اما الاصغر فعادیناه و ابغضناه و ظلمناه، فاقول ردوا النار ظمّاء مظمّین مسوده و جوهکم، ثم یرد علی رایه مع فرعون هذه الامه، فاقول لهم ما فعلتم بالثقلین من بعدی فیقولون اما الاکبر فخرقناه و مخالفناه و اما الاصغر فعادیناه و قاتلناه، فاقول ردوا النار ظمّاء مظمّین مسوده و جوهکم، ثم ترد علی رایه مع سامری هذه الامه فاقول لهم ما فعلتم بالثقلین من بعدی فیقولون اما الاکبر فعصیناه و ترکناه و اما الاصغر فخذلناه و ضیعناه و صنعنا به کل قبیح فاقول ردوا النار ظمّاء مظمّین مسوده و جوهکم ثم ترد علی رایه ذی الثدیة مع اول الخوارج و آخرهم فاسألهم ما فعلتم بالثقلین من بعدی فیقولون اما الا-کبر ففرقناه (فمزقناه ط) و برثنا منه و اما الاصغر فقاتلناه و قتلناه، فاقول ردوا النار ظمّاء مظمّین مسوده و جوهکم، ثم ترد علی رایه مع امام المتقین و سید الوصیین و قائد الغر المحجلین و وصی رسول رب العالمین، فاقول لهم ما فعلتم بالثقلین من بعدی فیقولون اما الاکبر فاتبعناه و اطعناه و اما الاصغر فاحببناه و والیناه و وازرناه و نصرناه حتی اهرقت فیهم دماؤنا، فاقول ردوا الجنه رواء مرویین مبیضه و جوهکم ثم تلا- رسول الله (صلی الله علیه و آله) " یوم تبیض وجوه و تسود وجوه فاما الذین اسودت و جوههم اکفرتم بعد ایمانکم فذوقوا العذاب بما کتتم تکفرون و اما الذین ابیضت و جوههم ففی رحمه الله هم فیها خالدون " (تفسیر قمی، ج ۱/۱۰۹)

۲- وفی بیت الاحزان عن إرشاد القلوب عنها علیها السلام قالت: فجمعوا الحطب الجزل علی بابنا و أتوا بالنار، لیحرقوه و یحرقونا، فوقف بعضاده الباب و ناشدتهم بالله و بأبی أن یکفوا عنا و ینصرونا، فأخذ عمر السوط من ید قنفذ مولی أبی بکر، فضرب به عضدی فالتوی السوط علی عضدی حتی صار کالدملج و رکل الباب برجله، فرده علی و أنا حامل فسقطت لوجهی، و النار تسعر و تسفع و جهی، فضر بنی بیده حتی انثر قرطی من أذنی، و جائنی المخاض، فأسقطت محسنا قتیلا- بغير جرم. (بیت الأ-حزان،

مؤلف گوید: از نامه عمر به معاویه ظاهر می شود که عمر نهایت بی شرمی و بی حیایی و کفر و ارتداد و قساوت و طغیان خود را آشکار نموده است، و متن نامه چنین است... (۱).

ابن ابی الحدید در پایان روایت احراق باب فاطمه (علیها السلام) - و توجیه بعضی از طرفداران غاصبین خلافت که گفته اند: پس از این ماجرا ابوبکر نزد فاطمه (علیها السلام) آمد و از عمر شفاعت نمود و فاطمه (علیها السلام) از او راضی شد - گوید: و صحیح نزد من این است که فاطمه از دنیا رفت و بر ابوبکر و عمر خشم داشت، و وصیت کرد که این دو نفر بر او نماز نخوانند، و لکن عمل عمر و ابابکر با فاطمه (علیها السلام) از صغائر مغفوره است و البته بهتر بود که آنان حرمت فاطمه (علیها السلام) را حفظ می نمودند و به او اکرام می کردند، و لکن آنان از اختلاف و فتنه ترسیده اند، و آنچه اصلح بوده به گمان خود انجام داده اند، چرا که آنان از جهت دیانت و قوت یقین در مرتبه بلندی بوده اند، و اگر کار آنان خطا بوده باشد، گناه کبیره نبوده است بلکه از صغائر بوده و سبب برائت از آنان نمی شود (۲).

ص: ۱۰۸

۱- ووفی بیت الاحزان: فی کتاب عهد عمر الی معاویه: فأتیت داره مستشیرا لإخراجه منها، فقالت الأمه فضه، وقد قلت لها قولى لعلی یخرج الی بیعه أبی بکر، فقد اجتمع علیه المسلمون، فقالت: إن امیر المؤمنین علیا مشغول: فقلت: خلی عنک هذا وقولی له: یخرج وإلا- دخلنا علیه وأخرجناه کرها فخرجت فاطمه فوقفت من وراء الباب فقالت: أیها الضالون المکذبون ماذا تقولون؟ وأی شیء تریدون؟ فقلت یا فاطمه، فقالت ما تشاء یا عمر؟ فقلت: ما بال ابن عمک قد أوردک للجواب وجلس من وراء الحجاب؟ فقالت لی: طغیانک یا شقی أخرجنی وألزمک الحججه وکل ضال غوی، فقلت: دعی عنک الأباطیل وأساطیر النساء وقولی لعلی: یخرج، فقالت: لا- حب ولا- کرامه، أبحزب الشیطان تخوفنی یا عمر؟ وکان حزب الشیطان ضعيفا، فقلت: إن لم یخرج جئت بالحطب الجزل وأضرمتها ناراً علی أهل هذا البیت، وأحرق من فیه، أو یقاد علی الی البیعه، واخذت سوط قنفذ فضربت بها وقلت لخالد بن الولید: أنت ورجالتنا هلموا فی جمع الحطب فقلت: إنی مضرمة، فقالت: یا عدو الله وعدو رسوله وعدو امیر المؤمنین فضربت فاطمه یدیهما من الباب تمنعنی من فتحه، فرمته، فتصعب علی، فضربت کفیهما بالسوط فألمها، فسمعت لها زفیرا وبکاء فکدت أن ألین وانقلب عن الباب. فذکرت أحقاد علی، وولوعه فی دماء صنادید العرب، وکید محمد وسحره، فرکلت الباب، وقد ألصقت أحشائها بالباب تترسه وسمعتها، وقد صرخت صرخه حسبتها قد جعلت أعلى المدینة أسفلها وقالت: یا أبتاه یا رسول الله هكذا کان یفعل بحبیبتک وابتک، آه یا فضه إلیک فخذینى، فقد والله قتل ما فی أحشائی من حمل، وسمعتها تمخض وهی مستنده الی الجدار، فدفعت الباب ودخلت، فأقبلت الی بوجه أغشى بصرى، فصفقت صفقه علی خدیها من ظاهر الخمار فانقطع قرطها وتناثرت الی الأرض، الخبر بطوله. (بیت الأحزان، ص ۱۱۹)

۲- وفی بیت الاحزان: فلما بايع علی علیه السلام والزبیر وهدأت تلك الفوره مشى إلیها أبو بکر بعد ذلك فشفع لعمر وطلب إلیها فرضیت عنه. قال ابن أبی الحدید: والصحیح عندی، إنها ماتت وهی واجده علی أبی بکر وعمر، وإنها أوصت أن لا یصلیا علیها وذلك عند أصحابنا من الصغائر المغفوره لهما، وکان الأولى بهما إکرامها وإحترام منزلتها لکنهما خافا الفرقه واشفقا من الفتنة، ففعلا ما هو الأصلح بحسب ظنهما وکان (کانا - ل) من الدین وقوه یقین بمکان مکین، ومثل هذا لو ثبت کونه خطأ لم تکن کبیره، بل کان من باب الصغائر التی لا یقتضی التبری، ولا یوجب التولی، إنتهی کلام ابن أبی الحدید علیه ما یتحققه

مؤلف گوید: سخنان ابن ابی الحدید انسان را متألم و متعجب می کند، چرا که این عالم سنی - به خاطر «حبّ الشیء یعمی و یصم» - نتوانسته این حادثه را مصداق آزار و ایداء به فاطمه (علیها السلام) بداند در حالی که خود می گوید: فاطمه (علیها السلام) از آنان راضی نشد و از دنیا رفت، وبر آنان خشم داشت «چرا که او می داند رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره فاطمه (علیها السلام) فرمود: «رضاها رضی الله و سخطها سخط الله» و یا فرمود: «من أغضبها فقد أغضبني و من أغضبني فقد أغضب الله و من أغضب الله أدخله النار» و لکن جز این از مثل ابن ابی الحدید انتظار نیست، چرا که امام صادق (علیه السلام) فرمود: کسی که محبت عجل و سامری در دل او باشد، هرگز نمی تواند ما را دوست بدارد [و هدایت نخواهد شد] و خداوند در یک قلب دو محبت قرار نمی دهد، چنان که می فرماید: «ما جعلَ اللهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ».

و اما ظلم آنان به امیرالمؤمنین (علیه السلام) و به فرزندان فاطمه (علیها السلام) نیز - که فرزندان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) محسوب می شدند و آن حضرت، حسن و حسین (علیهما السلام) را فرزندان خود می نامید و به شدت آنان را دوست می داشت و همان سخنانی که درباره فاطمه (علیها السلام) فرمود، درباره آنان نیز فرمود - متأثر از عمل غاصبین خلافت بوده است از این رو معصومین ما (علیهم السلام) فرموده اند: هر ظلم و جنایت و هر خونی که ریخته می شود و هر هتک حرمت و آزاری که تا قیامت انجام می گیرد به عهده آنان نیز خواهد بود، چرا که آنان سبب انحراف مردم از طریق حق و صراط مستقیم دین شدند، از این رو عالم بزرگوار و مادح و راثی أهل البیت (علیهم السلام)، مرحوم آیت الله علامه شیخ محمدحسین نجفی اصفهانی [معروف به کمپانی] در مرثیه علی اصغر (علیه السلام) می گوید:

وما رماه إذ رماه حرمله

وانما رماه من مهد له

سهم اتی من جانب السقیفه

وقوسه علی ید الخلیفه

ویل له مما جنت یداه

وهل جنی بما جنی عداه

وما اصاب سهمه نحو الصبی

بل کبد الدین ومهجه النبی

لهفی علی ابیه إذ رآه

غارت (1) لشده

الظما عيناه

ولم يجد شربه ماء للصبى

فساقه التقدير نحو الطلب

وهو على الايه اعظم الكرب

فكيف بالحرمان من بعد الطلب

ص: ١٠٩

١- غارت عينه : دخلت فى الراس وانخسفت.

وهو على الايه اعظم الكرب

فكيف بالحرمان من بعد الطلب

سقاء سهم المارق(١)

اللعين

ماء المنون بدل المعين

يا ويل لابن كاهل المشؤوم

من سهمه المحدد المسموم

في حين ما كان عليه يعطف

رآه في دمائه يرفرف(٢)

مرحوم صدوق نیز در کتاب عیون از عبدالسلام بن صالح هروی نقل نموده که گویند: دعبل بن علی خزاعی در مرو خراسان خدمت حضرت رضا(علیه السلام) رسید و گفت: من درباره شما قصیده‌ای سروده‌ام و سوگند یاد نموده‌ام که قبل از شما بر احدی نخوانم. و حضرت رضا(علیه السلام) به او فرمود: قصیده خود را بخوان و دعبل گفت:

بکیت لرسم الدار من

عرفات

وأذريت دمع العين

بالعبرات(٣)

وبان عری صبری وهاجت

صبايتی

رسوم دیار قد عفت وعرات

مدارس آیات خلت من

تلاوه

ومنزى وحى مقفر العرصات

لآل رسول الله بالخيف

من منى

وبالبيت والتعريف

والجمرات

ديار لعبد الله بالخيف

من منى

وللسيد الداعى إلى

الصلوات

ديار على والحسين وجعفر

وحمزه والسجاد ذى

الثفتات

ديار لعبد الله والفضل

ضوه

نجى رسول الله فى

الخلوات

وسبلى رسول الله وابنى وصيه

ووآرث علم الله

والحسنات

ص: ١١٠

- ١- المارق : الخارج من الدين بضلاله أو بدعه.
- ٢- يرفرف : يبسط رجلاه ويداه ويحركهما بالفارسيه دست وپا می زند.
- ٣- قال الجوهري : أذرت العين دمعها : صيته.

وسبغى رسول الله وابنى وصيه

ووارث علم الله

والحسنات

منازل وحي الله ينزل

بينها

على أحمد المذكور فى

[الصلوات \(١\)](#)

منازل قوم يهتدى بهداهم

فيؤمن منهم زله العثرات

منازل كانت للصلاه

وللتقى

وللصوم والتطهير

والحسنات

منازل لا تيم يحل

بربعها

ولا ابن صهاك فاتك

[الحرمت \(٢\)](#)

ديار عفاها جور كل

منابد

ولم تعف للايام

والسنوات

قفا نسأل الدار التي خف

أهلها

متى عهدها بالصوم

والصلوات

وأين الأولى شطت بهم

غربه النوى

أفانين فى الاقطار

مفترقات

هم أهل ميراث النبى إذا

اعتزوا

وهم خير سادات وخير

حماه

إذا لم نناج الله فى

صلواتنا

بأسمائهم لم يقبل

الصلوات

مطاعيم للاعسار فى كل

مشهد

لقد شرفوا بالفضل

والبركات

وما الناس إلا غاصب

ومكذب

ومضطغن ذو إحنه وترات

إذا ذكروا قتلى بيدر

وخبير

ويوم حنين أسبلوا

العبرات

فكيف يحبون النبي ورهطه

وهم تركوا أحشاءهم

وغرات

لقد لا ينوه في المقال

وأضمروا

قلوبا على الاحقاد

منطويات

فان لم يكن إلا بقربى

محمد

فهاشم أولى من هن وهنات

ص: ١١١

فان لم يكن إلا بقربى

محمد

فهاشم أولى من هن وهنات

سقى الله قبرا بالمدينه

غيته

فقد حل فيه الامن

بالبركات

نبي الهدى صلى عليه

مليكه

وبلغ عنا روحه التحفات

وصلى الله عليه ما ذر

شارق

ولاحت نجوم الليل مبتدرات

أفطم لو خلت الحسين

مجدلا

وقد مات عطشانا بشط

فرات

إذا للطمت الخد فاطم

عنده

وأجريت دمع العين فى

الوجنات

أفاطم قومی یا ابنه

الخير واندبى

نجوم سماوات بأرض فلات

قبور بكوفان واخرى

بطيه

واخرى بفتح نالها صلواتى

واخرى بأرض الجوزجان(١)

محلها

وقبر بباخمري(٢)

لدى الغربات

وقبر ببغداد لنفس زكيه

تضمنها(٣)

الرحمن فى الغرفات

وقبر بطوس(٤)

يا لها من مصيبه

ألحت على الاحشاء

بالزفرات

إلى الحشر حتى يبعث

الله قائما

- ١- قوله : و «اخرى بأرض الجوزجان» إشاره إلى قتل يحيى بن زيد بن علي بن الحسين : فانه قتل بجوزجان وصلب بها في زمن الوليد وكان مصلوبا حتى ظهر أبو مسلم وأنزله ودفنه ، و «محلها» مبتدأ و «بأرض» خبره.
- ٢- «باخمرا» اسم موضع على سته عشر فرسخا من الكوفة قتل فيها إبراهيم بن عبدالله بن الحسن.
- ٣- قوله : «تضمنها» أى قبل ضمانها أو اشتمل عليه مجازا.
- ٤- لما وصل إلى قوله : «وقبر ببغداد» قال (عليه السلام) له : أفلا الحق لك بهذا الموضع بيتين بهما تمام قصيدتك؟ قال : بلى يا ابن رسول الله فقال : «وقبر بطوس» والذى يليه. قال دعبل : يا ابن رسول الله لمن هذا القبر بطوس؟ فقال (عليه السلام) : قبرى ولا ينقضى الايام والسنون حتى تصير طوس مختلف شيعتى ، فمن زارنى فى غربتى كان معى فى درجتى يوم القيامة مغفورا له.

إلى الحشر حتى يبعث

الله قائما

يفرج عنا الغم والكربات

على بن موسى أرشد الله

أمره

وصلى عليه أفضل الصلوات

فأما الممضات (١)

التي لست بالغا (٢)

مبالغها منى بكنه صفات

قبور (٣) ببطن

النهر (٤)

من جنب كربلا

معرسهم (٥) منها

بشط فرات

توفوا عطاشا بالفرات

فليتني

توفيت فيهم قبل حين

وفاتي

إلى الله أشكو لوعه (٦)

عند ذكرهم

سقتنى بكأس الشكل

والفضعات

أخاف بأن ازدارهم (٧)

فتشوقنى

مصارعهم بالجزع (٨)

فالنخلات

تغشاهم (٩) ريب (١٠)

المنون (١١)

فما ترى

لهم عقره (١٢)

مغشيه الحجرات

ص: ١١٣

-
- ١- «الممضات» من قولهم أمضه الجرح أى أوجعه والممض وجع المصيبة.
 - ٢- قوله: «لست بالغا» أى لا أبلغ بكنه صفاتى أن أصف أنها بلغت منى أى مبلغ من الحزن ، ويحتمل أن يكون صفات بالتنوين أى صفات المبالغ فالتنوين بدل من المضاف إليه.
 - ٣- قوله: «قبور» خبر للممضات حذف الفاء منه للضرورة.
 - ٤- ببطن النهر» أى بقربه ، والنهر هو الشعبه التى اجريت من الفرات إلى كربلاء وهو الذى منع الحسين (عليه السلام) منه والمراد بالفرات هنا أصل النهر العظيم.
 - ٥- والتعريس النزول آخر الليل وموضع معرس وهنا يحتمل المصدر والحاصل أن قبورهم قريبه من الفرات ، بحيث إذا لم ينزل المسافر بقربها يذهب اليوم إلى الفرات فهو نصف منزل ، والغرض تعظيم جورهم وشناعته ، بأنهم ماتوا عطشا مع كونهم بجانب النهر الصغير ، وبقرب النهر الكبير.
 - ٦- «لوعه الحب» حرقة.
 - ٧- «أزدار» أفتعل من الزيارة ويقال «شاقنى جيبها» أى هاجنى وشاق الطنب إلى الوند شده وأوثقه.
 - ٨- «الجزع» بالكسر منعطف الوادى ووسطه أو منقطعه أو منحناه أولا يسمى جزعا حتى تكون له سعه تنبت الشجر ، أو هو مكان

بالوادی لاشجر فیہ ، وربما كان رملا ومحلہ القوم. کذا فی القاموس أى أخاف من زیارتهم أن یهیج حزنی عند رؤیہ مصارعهم الواقعه بین الوادی وأشجار النخل وفی بعض النسخ «النحلات» بالحاء المهمله أى فتشذنی رؤیہ مصارعهم إلى الجزع والنحول وهو بعید.

۹- تغشاهم أى أحاط ونزل بهم وفی بعض النسخ القدیمة تقسمهم أى فرقهم.

۱۰- الریب ما یقلق النفوس من الحوادث.

۱۱- المنون الدهر والموت.

۱۲- والعقر بالضم والفتح محلہ القوم ، ووسط الدار وأصلها ، أى لیس لهم دار ، وحجره القوم بالفتح ناحیه دارهم ، وجمعها حجرات بالتحریک ، وساحه یأتی الناس حجراتها.

خلاً أن منهم بالمدينه

عصبه

مدينين (١)

أنضاء من اللزبات

قليله زوار سوى أن زورا (٢)

من الضبع والعقبان

والرخمات

لهم كل يوم تربه بمضاجع

ثوت (٣) في

نواحي الارض مفترقات

تنكبت (٤)

لاواء السنين جوارهم

ولا تصطليهم جمره

الجمرات

وقد كان منهم بالحجاز

وأرضها

مغاوير (٥)

نجاؤون في الازمات

حمى (٦) لم

تزره المذنبات وأوجه

تضيء لدى الاستار

والظلمات

إذا وردوا خيلا بسمر(٧)

من القنا

مسايعر حرب أقحموا

الغمرات

فان فخرؤا يوما أتوا

بمحمد

وجبريل والفرقان

والسورات

وعدوا عليا ذا المناقب

والعلى

وفاطمه الزهراء خير

بنات

ص: ١١٤

١- قوله : «مدينين» أى أذلاء «أقضاء» أى مهزولين أو مجردين وفى القاموس اللزبه الشده والجمع اللزبات بالتسكين.

٢- «إن زورا» أى أن لهم زائرين و «العقبان» جمع العقاب والرخمات جمع الرخمه أى لا يزور قبورهم سوى هذه الطيور.

٣- «ثوت» أى أقامت.

٤- التنكيب العدول و «اللاواء» الشده ، أى لا يجاورهم لاواء السنين لفراقهم الدنيا ، والمراد بالجمرات جمرات الجحيم. [يعنى فى

قوله : (ولا تصطليهم جمره الجمرات)].

٥- ورجل «مغوار» : كثير الغارات ، و «غارهم الله بخير» : أصابهم بخصب ومطر.

٦- الحمى كالى ما حمى من شئ قوله «لم تزره المذنبات» أى لم تقربه إلا المطهرات من الذنوب.

٧- السمره بين البباض والسواد «والقنا» جمع القنات وهى الرمح «والمسعر» بكسر الميم الخشب الذى تسعر به النار ومنه قيل للرجل إنه مسعر حرب أى تحمى به الحرب وهو بالنصب حال ، ويحتمل الرفع «أقحموا» : أى أدخلوا أنفسهم بلارويه والغمره الشده وغمره البحر معظمه «ملقوح هند» أى لم يحصلوا من لقاحها وطئها.

وحمزه والعباس ذا الهدى

والتقى

وجعفر الطيار فى

الحجبات

اولئك لا ملقوح هند

وحزبها

سميه من نوكى (1)

ومن قدرات

ستسأل تيم عنهم وعديها

وبيعتهم من أفجر

الفجرات

هم منعوا الآباء عن أخذ

حقهم

وهم تركوا الابناء رهن

شئات

وهم عدلوهها عن وصى محمد

فبيعتهم جاءت عن

الغدرات

وليهم صنو النبى محمد

أبو الحسن الفراج

للغمرات

ملا مك (٢) في

آل النبي فانهم

أحباي ما داموا وأهل

ثقاتي

تخيرتهم رشدا لنفسي

إنهم

على كل حال خيره

الخيرات

نبذت إليهم بالموده

صادقا

وسلمت نفسي طائعا

لولاتي

فيا رب زدني في هواي

بصيره

وزد حبهم يا رب في

حسناتي

سأبكيهم ما حجج الله راكب

وما ناح قمرى على

الشجرات

وإني لمولاهم وقال

عدوهم

وإني لمحزون بطول حياتي

بنفسي أنتم من كهول

وفتيه

لفك عتاه (٣)

أو لحمل ديات

وللخيل لما قيد الموت

خطوها

فأطلقتهم منهن بالذربات

ص: ١١٥

١- «قوم نوكى» أى حمقى ويمكن أن يكون من النيك وهو الجماع ، لكن لايساعده اللغه.

٢- قوله «ملامك» بالنصب أى كف عنى ملامك.

٣- «قوم عناه» أى اسارى أى كانوا معدين مرجون لفك الاسارى حمل الديات عن القوم ، ولنجاه قوم من الركبان وقعوا فى مخصه فأشرفوا على الموت والقيد كأنه قيد خيولهم فأطلقتهم وحللتهم القيود عن الخيول بالقنا والسيوف الذربه الحديده.

وللخيل لما قيد الموت

خطوها

فأطلقتهم منهن بالذربات

احب قصي الرحم (١)

من أجل حبكم

وأهجر فيكم زوجتي

وبناتي

وأكرم حبيكم (٢)

مخافه كاشح

عند لاهل الحق غير

موات

فيا عين بكيهم وجودي

بعبره

فقد آن للتسكاب (٣)

والهملات

لقد خفت في الدنيا

وأيام سعيها

وإني لارجو الامن بعد

وفاتي

إلم تر أني مذ ثلاثون

حجّه (٤)

أروح وأغدو دائم

الحسرات

أرى فيئهم فى غيرهم

متقسما

وأيديهم من فيئهم صفرات

وكيف اداوى من جوى (٥)

بى والجوى

اميه أهل الكفر

واللعنات

وآل زياد فى الحرير

مصونه

وآل رسول الله منتهكات

سأبكيهم ما ذر فى الافق

شارق

ونادى مناد الخير

بالصلوات

وما طلعت شمس وحن

غروبها

وبالليل أبكيهم

وبالغدوات

ديار رسول الله أصبحن

بلقعا(٤)

وآل زياد تسكن الحجرات

وآل رسول الله تدمى

نحورهم

وآل زياد ربه الحجلات(٧)

ص: ١١٦

-
- ١- قوله «قصى الرحم» أى احب من كان بعيدا من جهة الرحم إذا كان محبا لكم ، وأهجر زوجتى وبناتى إذا كن مخالفات لكم.
 - ٢- قوله «حبيكم» أى حبى إياكم ، و «المؤاتاه» المطاوعه والموافقه ، وقد نقلت الهمزه واوا. [يعنى قوله (عنيد لاهل الحق غير مؤاتى) وفى نسخه الكمبانى (المواطاه) وهو سهو.
 - ٣- «التسكاب» الانصباب ، وهملت عينه : فاضت.
 - ٤- «الحجه» بالكسر السنه.
 - ٥- «الجوى» الحرقه وشده الوجد من عشق أو حزن.
 - ٦- «البلقع» الارض القفرالتى لاشئ بها.
 - ٧- «ربه الحجلات» أى المربوبه فيها أو صاحبته ، والحجله بالتحريك موضع يزين بالثياب والستور للعروس.

وآل رسول الله تدمى

نحورهم

وآل زياد ربه الحجلات (١)

وآل رسول الله يسبى

حریمهم

وآل زياد آمنوا السربات (٢)

إذا وتروا (٣)

مدوا إلى واتريهم

أكفا عن الاوتار

منقبضات

فلو لا الذى أرجوه فى

اليوم أو غد

تقطع نفسى إثرهم حسرات

خروج إمام لا محاله

خارج

يقوم على اسم الله

والبركات

يميز فينا كل حق وباطل

ويجزى على النعماء

والنقمات

فيا نفس طيبي ثم يا نفس

فابشري

فغير بعيد كل ما هو آت

ولا تجزعي من مده الجور

إنني

أرى قوتي قد أذنت بثبات

[فيا رب عجل

ما أو مل فيهم

لاشقى نفسي من أسي

[المحنات](#) [٤]

فان قرب الرحمان من تلك

مدتي

وأخر من عمري ووقت

وفاتي

شفيت ولم أترك لنفسي

غصه

ورويت منهم منصلي [\(٥\)](#)

وقناتي

فاني من الرحمن أرجو

بجبههم

عسى الله أن يرتاح

للخلق إنه

إلى كل قوم دائم

اللحظات

ص: ١١٧

-
- ١- «ربه الحجلات» أى المربوبه فيها أوصاحبتهها ، والحجله بالتحريك موضع يزين بالثياب والستور للعروس.
 - ٢- «فلان آمن فى سربه» بالكسر أى فى نفسه ، وفلان واسع السرب أى رضى البال.
 - ٣- «إذا وتروا» أى قتل منهم أحد لم يقدروا على القصاص وأخذ الديه ، بل احتاجوا إلى السؤال منهم ، ولم يقدروا على إظهار الجنايه ، وقيل أى مدوا أيديهم لاخذ الديه ، ولم يقدروا على الاخذ ، والاول أبلغ وأظهر.
 - ٤- زياده فى هامش نسخه الكمباني ، والمصدر خال عنها.
 - ٥- «المنصل» بضمين السيف.
 - ٦- قوله «غير بتات» أى غير منقطع ويقال ارتاح الله لفلان أى رحمه. ويقال «باء بغضب» أى رجع به.

فان قلت عرفا أنكروه

بمنكر

وغطوا على التحقيق

بالشبهات

تقاصر نفسى دائما عن

جدالهم

كفانى ما ألقى من

العبرات

احاول نقل الصم عن مستقرها

وإسماع أحجار من

الصلدات

فحسبى منهم أن أبوء

بغصه

تردد فى صدرى وفى

لهواتى (1)

فمن عارف لم ينتفع

ومعاند

تميل به الالهواء

للشهوات

كأنك بالاضلاع قد ضاق

الزفرات (۲)

مؤلف گوید: اگر کسی بخواهد بداند که بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) غاصبین خلافت بر سر آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) چه آورده‌اند؟ باید به کتاب سلیم بن قیس هلالی و بیت الأحران محدث قمی و مجلدات بحار در ملاحم و اشعار شعرای اهل البیت (علیهم السلام) در مصائب این خانواده بنگرد، تا به کنه ماجرا و آثار آن مانند ماجرای کربلا پی ببرد، و لکن در این مختصر جای بیان این مقصود نیست، جز اشاره به مختصری از آن که سبب حزن و اندوه شیعیان و دوستان آل محمد (صلوات الله علیهم اجمعین) شود و مؤلف از آن بهر مند گردد و راهی برای نجات او در آخرت حاصل شود إن شاء الله .

آری ما در کتاب «اسوه النساء» این موضوع را در بخش حوادث بعد از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مفصلاً بیان کردیم علامه مجلسی رحمه الله نیز در بحار الأنوار جلد ۲۹ تا ۳۲ این موضوع را مشروحاً بیان نموده و (۳) گوید: من در برخی از مؤلفات علمای معاصر، برخی از مرثیه‌ها را دیده‌ام و دوست می‌دارم که آن‌ها را در کتاب خود ایراد نمایم.

مرثیه شیخ خلیعی (رحمه الله):

لم أبك ربعا للأحبه قد خلا

وعفا وغيره الجديد وأمحلا

ص: ۱۱۸

۱- اللهوات اللحات في أقصى الفم.

۲- ونهض الرضا (عليه السلام) وقال : لا تبرح ، وأنفذ إلى صره فيها مائه دينار إلى آخر مارواه الصدوق رحمه الله عليه من القصة.

۳- (بحار الأنوار، ج ۴۵ ص ۲۵۸ ح ۱۶)

كلا ولا كلفت

صحبى وقفه

فى الدار إن لم

اشف ضبا عللا

ومطرح النادى

وغزلان النق

والجزع لم أحفل

بها متغزلا

وبواكر الأظعان

لم أسكب لها

دمعا ولا خل

نأى وترحلا

لكن بكيت لفاطم

ولمنعها

فدكا وقد أتت

الخنون الأولا

إذ طالبته

يارثها فروى لها

خبرا ينافى

المحكم المتنزلا

لهفى لها

وجفونها قرحى وقد

حملت من

الأحزان عبئا مثقلا

وقد اغتدت

منفيه وحميها

متطيرا ببكائها

متثقلا

تخفى تفجعها

وتخفض صوتها

وتظل نادبه

أباها المرسلا

تبكى على تكدير

دهر ما صفا

من بعده وقرير

عيش ما حلا

لم أنسها إذ

أقبلت فى نسوه

من قومها تروى

مدامعها الملا

وتنفست صعدا

ونادت أيها

الأنصار يا أهل

الحمايه والكللا

أترون يا نجب

الرجال وأنتم

أنصارنا

وحماتنا أن نخذلا

ما لى وما لدعى

تيم ادعى

إرثى وضل مكذبا

ومبدلا

أعليه قد نزل

الكتاب ميينا

حكم الفرائض أم

علينا نزلا

أم خصه المبعوث

منه بعلم ما

أخفاه عنا كى

نضل ونجهلا

أم أنزلت آى

بمنعى إرته

قد كان يخفيها النبى

إذا تلا

ص: ١١٩

أم كان في حكم

النبي وشرعه

نقص فتممه

الغوى وكملا

أم كان ديني

غير دين أبي فلا

ميراث لي منه

وليس له ولا

قوموا بنصري

إنها لغنيمه

لمن اغتدى لي

ناصرًا متكفلاً

واستعطفوه

وخوفوه واشهدوا

ذلي له وجفاه

لي بين الملا

إن لح في سخطي

فقد عدم الرضى

من ذى الجلال

وللعقاب تعجلاً

أو دام في

طغيانه فقد اقتنى

لعنا على مر

الزمان مطولا

أين الموده

والقرايه يا ذوى

الأيمان ما هذا

القطيعه والقتلا

أفهل

عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ

تمضوا على سنن

الجباره الأولى

وتنكبوا نهج

السييل بقطع ما

أمر الإله

عباده أن يوصلا

ولقد أزالكم

الهوى وأحلکم

دار البوار من

الجحيم وأدخلا

ولسوف يعقب

ظلمكم أن تتركوا

ولدى برمضاء

الطفوف مجدلا

فى فتيه مثل

البدور كواملا

عرض المحاق بها

فاضحت آفلا

وأقوم من خلل

اللحود حزينه

والقوم قد نزلت

بهم غير البلاء

ويروعنى نقط

القنا بجسومهم

ويسوؤنى شكل

السيوف على الطلى

فأقبل النحر

الخضيب وأمسخ

الوجه التريب

مضمخا ومرملا

ويقوم سيدنا

النبي ورهطه

متلهفا متأسفا

متقلقلا

ص: ١٢٠

فيرى الغريب

المستضام النازح

الأوطان ملقى

فى الثرى ما غسلا

وتقوم آسيه

وتأتى مريم

يبكين من كرى

بعرصه كربلاء

ويطفن حولى

نادبات الجن إشفاقا

على يفضن دمعاً

مسبلاً

وتضج أملاك

السماء لعبرتى

وتعج بالشكوى

إلى رب العلى

وأرى بناتى

يشتكين حواسرا

نهب المعاجر

والهات ثكلا

وأرى إمام
العصر بعد أبيه في
صفد الحديد
مغللا ومعللا
وأرى كريم
مؤملى في ذابل
كالبدر في ظلم
الدياجى يجتلى
يهدى إلى الرجس
اللعين فيشتفى
منه فؤاد
بالحقود قد امتلأ
ويظل يقرع منه
ثغرا طال ما
قدما ترشفه
النبي وقبلا
ومضلل أضحى
يوطئ عذره
ويقول وهو من
البصيره قد خلا

لو لم يحرم

أحمد ميراثه

لم يمنعوه أهله

وتأولا

فأجبتة إصر

بقلبك أم قذا

فى العين منك

عدتك تبصره الجلا

أوليس أعطاها

ابن خطاب لحيدره

الرضا مستعبا

متنصلا

أتراه حلال ما

رآه محرما

أم ذاك حرم ما

رآه محللا

يا راكبا تطوى

المهامه عيسه

طى الردا وتجوب

أجواز الفلا

عرج بأكناف

الغرى مبلغا

شوقى وناد بها

الإمام الأفضلا

ص: ١٢١

ومن العجيب

تشوقى لمزار من

لم يتخذ إلا

فؤادى منزلا

فاحبس وقل يا

خير من وطئ الثرى

وأعزهم جارا

وأعذب منها

لو شئت قمت

بنصر بضعه أحمد

الهادى بعقد

عزيمه لن تحللا

ورميت أعداء

الرسول بعجمه

من حد سيفك

حرها لا يصطلى

لكن صبرت لأن

تقام عليهم

حجج الإله ولن

ترى أن تعجلا

كيلا يقولوا إن

عجلت عليهم

كنا نراجع

أمرنا لو أمهلا

مولاي يا جنب

الإله وعينه

يا ذا المناقب

والمراتب والعلل

إحياؤك العظم

الريميم وردك

الشمس المنيره

والدجى قد أسبلا

وخضوعها لك فى

الخطاب وقولها

يا قادرا يا

قاهرا يا أولا

وكلام أصحاب

الرقيم وردهم

منك السلام وما

استنار وما انجلى

وحدیث سلمان

ونصرته علی

أسد الفرات

وعلم ما قد أشكلا

لا یستفز ذوی

النهی ویقل من

أن یرتضی ویجل

من أن یدهلا

أخذ الإله لك

العهود علی الوری

فی الذر لما أن

برا وبك ابتلی

فی یوم قال لهم

أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ

وعلی مولاكم

معا قالوا بلی

قسما بوردی من

حیاض معارفی

وبشربى العذب

الرحیق السلسلا

ومن استجارك من

نبى مرسل

ودعا بحقك

ضارعا متوسلا

ص: ١٢٢

لو قلت إنك رب

كل فضيله

ما كنت فيما

قلته متحلا

أو بحت بالخطر الذي

أعطاك رب

العرش كادوني

وقالوا قد غلا

فإليك من تقصير

عبدك عذره

فكثير ما أنهى

يراه مقللا

بل كيف يبلغ

كنه وصفك قائل

والله في عليك

أبلغ مقولا

ونفائس القرآن

فيك تنزلت

وبك اغتدى

متحليا متجملا

فاستجلبها بكرا

فأنت مليكها

وعلى سواك تجل

من أن تجتلي

ولئن بقيت

لأنظمن قلائد

ينسى ترصعها

النظام الأولا

شهد الإله

بأننى متبرئ

من حبترو من

الدلام ونعثلا

وبراءه الخلعى

من عصب الخنا

تبني على أن

البرا أصل الولاء

آيت الله علامه فقيه و مرثيه سراى اهل البيت (عليهم السلام) مرحوم حاج شيخ محمدحسين نجفى اصفهانى نيز در مرثيه حضرت فاطمه زهرا (صلوات الله عليها و على آبيها و بعلها و بنيتها)، گويد:

لهفى لها لقد اضيع قدرها

حتى توارى بالحجاب بدرها

تجرعت من غصص الزمان

ما جاوز الحد من البيان

وما اصابها من المصاب

مفتاح باته حديث الباب

ان حديث الباب ذو شجون(١)

مما جنت به يد الخؤن(٢)

ص: ١٢٣

-
- ١- الحديث ذو شجون أى : دو فنون متشعبه تأخذ منه فى طرف فلا- تلبث حتى تكون فى آخر ويعرض لك منه ما لم تمن تقصده ، وفى اللعه الشجون جمع الشجن : الهم والحزن.
- ٢- الخؤن : الكثير الخيانه.

أيهجم العدى على بيت الهدى

ومهبط الوحى ومنتدى (١) الندى

أيضرم النار بباب دارها

وآيه النور على منارها

وبابها باب نبى الرحمه

وباب ابواب نجاه الامه

بل بابها باب العلى الاعلى

فثم وجه الله قد تجلى

ما اكتسبوا بالنار غير العار

ومن ورائه عذاب النار

ما اجهل القوم فان النار

لا

تطفئ نور الله جل وعلا

لكن كسر الضلع (٢)

ليس ينجبر

الا بصمصام (٣) عزيز مقتدر

إذ رض (٤) تلك الاضلع

الزكيه

رزيه لا مثلها رزيه

ومن نبوغ الدم من ثديها

يعرف (٥) عظم ما جرى عليها

وجاوزوا الحد بلطم الخد

شلت يد الطغيان والتعدى

فاحمرت (٦) العين وعين

المعرفه

تذرف (٧) بالدمع على تلك الصفه

ولا يزيل (٨)

حمره العين سوى

بيض السيوف يوم ينشر اللواء

وللسياط رنه (٩)

صداها

فى مسمع الدهر فما اشجاها (١٠)

ص: ١٢٤

١- المتدى : المجلس.

٢- الضلع : عظم مستطيل من عظام الجنب منحن جمعها اضلع و ضلوع.

٣- الصمصام : السيف لا ينثنى وبالفارسيه شمشير بران وتيغى كه خم نگرده.

٤- رض : مصدر بمعنى الدق والجرش وبالفارسيه كوفتن ، خرد كردن.

٥- فى نسخه : يعرب عظم ما جرى عليها.

٦- فى نسخه : فاجرت العين

٧- تذرف : تسيل ، تسيل.

٨- فى نسخه : لا تزيل.

٩- الرنه : الصوت.

١٠- ما اشجاها : صيغه التعجب والضمير راجع الى الرنه وما اشجاها أى ما احزنها.

وللسياط رنه (١)

صداها

فى مسمع الدهر فما اشجاها (٢)

والاثر الباقي كمثل الدمح (٣)

فى عضد الزهراء اقوى الحجج

ومن سواد متنها (٤)

اسود الفضا

يا ساعد الله الامام المرتضى

ووكز (٥) نعل السيف

فى جنبيها

اتى بكل ما اتى عليها

ولست ادرى خبر المسمار (٦)

سل صدرها خزانه الاسرار

وفى جنين المجد ما يدمى

الحشا

وهل لهم اخفاء امر قد فشى

والباب والجدار والدماء

شهود صدق ما به خفاء

لقد جنى الجانى على جنبيها

فاندكت الجبال من حينها

أهكذا يصنع بابنه النبي

حرصا على الملك فيا للعجب

أتمنع المكروبه المقروحه

عن البكا خوفا من الفضيحه

تالله ينبغى لها تبكى دما

ما دامت الارض ودارت السما

لفقد عزها ايها السامى

ولا هتضامها (٧)

وذل الحامى

أستباح نحلته (٨)

الصديقه

وارثها من اشرف الخليقه

ص: ١٢٥

١- الرنه : الصوت.

٢- ما اشجاها : صيغه التعجب والضمير راجع الى الرنه وما اشجاها أى ما احزنها.

٣- الدمليح : بضم الدال وكسرها حلى يلبس فى المعصم وبالفارسيه : دستبند - بازوبند

٤- المتن : الظهر يذكر ويؤنث.

٥- الوكز : الدفع والضرب ، والنعل : ما يكون فى اسفل غمد السيف من حديد أو فضه.

٦- المسمار : وتد من حديد معروف وبالفارسيه ميخ آهنى ، مراد در اينجا ميخ در است.

٧- الاهتضام : الظلم والغصب فالمصدر اضيف الى مفعوله.

٨- النحلته : العطيه والهبه.

أستباح نحلته (١)

الصديقه

وارثها من اشرف الخليقه

كيف يرد قولها بالزور

إذ هو رد آيه التطهير

أيؤخذ الدين من الاعرابي

وينبذ المنصوص في الكتاب

فاستلبوا ما ملكت يداها

وارتكبوا الخزيه منتهاها

يا ويلهم قد سألوها البيئه

على خلاف السنه الميينه

وردهم شهاده وشهود

اكبر شاهد على المقصود

ولم يكن سد الثغور غرضا

بل سد بابها وباب المرتضى

صدوا عن الحق وسدوا بابه

كأنهم قد آمنوا عذابه

أبضعه الطهر العظيم قدرها

تدفن ليلا ويعفى (٢)

قبرها

ما دفنت ليلا بستر وخفا

لا لوجدها(٣)

على اهل الجفا

ما سمع السامع فيما سمعا

مجهوله بالقدر والقبر معا

يا ويلهم من غضب الجبار

بظلمهم ريحانه المختار

مظلوميت آل محمد صلوات الله عليهم اجمعين

در زيارت اميرالمؤمنين(عليه السلام) آمده: «و أنتم بين صريع في المحراب قد فلق السيف هامته، و شهيد فوق الجنازه قد شكّت بالسهم أكفانه، و قتل بالعراء قد رفع فوق القناه رأسه، و مكبل في السجن قد رضّت بالحديد أعضاؤه، و مسموم قد قطعت بجرع السمّ أمعاؤه»(٤).

ص: ١٢٦

١- النحله : العطيه والهبه.

٢- يعفى : يمحي ويذهب اثره.

٣- الوجد : الغصب يقال : وجد عليه أى غضب.

٤- (الأنوار البهيه، ص ٤١)

از شعرائی که در مصائب و فضائل آل محمد (علیهم السلام) شعر سروده ابن ابی الحدید معتزلی است که با صراحت اقرار به
مظلومیت آل محمد (صلوات الله علیهم اجمعین) می کند و در برخی از اشعار خویش گوید:

وحریم آل محمد بین العدی

نهب تقاسمه اللثام الرضع (۱)

تلک الضعائن کالاماء متی تسق

یعنف بهن وبالسیاط تقنع (۲)

من فوق أقتاب الجمال یشلها

لکع علی حنق وعبد اکوع (۳)

مثل السبایا بل أذل یشق من

هن الخمار ویستباح البرقع (۴)

فمصفد فی قیده لا یفتدی

وکریمه تسبی وقرط ینزع (۵)

تالله لا أنسی الحسین وشلوه

تحت السنابک بالعراء موزع (۶)

ص: ۱۲۷

۱- اللثام جمع لثیم وهو البخیل الدنی الاصل. والرضع جمع راضع وهم اللثام أيضا واصله ان رجلا كان یرتضع الناقه والشاه ای
یحلبها بقمه حتی لا یسمعه أحد فهو یحلب فیطلب منه واصل تقاسمه تتقاسمه.

۲- الضعائن جمع الضعینه وهی المرأه فی اليهودج وبقال قنعتة بالسوط إذا ضربته علی رأسه. والعنف ضد الرفق ومتی هنا شرطیه
وتسق مجزوم بها وأصله تساق فحذفت الالف لسكونها وسكون القاف ویعنف مجزوم لانه جواب متی الشرطیه واما تقنع فانه
خبر مبتدأ محذوف موضعه النصب علی الحال تقدیره وهی تقنع وبالسیاط یتعلق بتقنع.

۳- یشلها یطردها واللکع اللثیم وقیل الذلیل الحقییر النفس وامرأه لکاع وبقال فی النداء یالکع واستعماله فی النداء شاذ ولا
ینصرف معرفه لانه معدول عن الکع والاکوع المعوج الکوع وهو طرف الزند مما یلی الابهام وذلك عیب جعلهم عبیدا معتقین.

۴- السبایا المأسورات والبرقع معروف وبقال بضم الباء والقاف وبضم الباء وفتح القاف وبقال برقع أيضا.

- ٥- المصفد المشدود الموثق ذكر تفصيل حال آل الرسول عليهم السلام وان منهم مشدودا بالقيد لا- ينفك وكريمه من بنى الزهراء مأسوره واخرى مسلوبه.
- ٦- الشلوا الجسد والسنايك الحوافر. والعراء بالمد الفضاء المكشوف وبالقصر فناء الدار وساحتها. وموزع مقسم.

دعبل خزاعى نیز در مصیبت امام حسین (علیه السلام) گوید:

أفطم لو خلت الحسين مجدلا

وقد مات عطشانا بشط فرات

إذا للطمت الخد فاطم عنده

وأجريت دمع العين فى الوجنت

أفطم قومى يا ابنه الخير واندبى

نجوم سماوات بأرض فلاه

قبور بكوفان وأخرى بطيبه

وأخرى بفتح نالها صلواتى

قبور ببطن النهر من جنب كربلا

معرسهم فيها بشط فرات

توافوا [توفوا] عطاشا بالعراء فليتنى

توفيت فيهم قبل حين وفاتى

إلى الله أشكو لوعه عند ذكرهم

سقتنى بكأس الشكل والفضعات (1)

إذا فخرُوا يوماً أتوا بمحمد

وجبريل والقرآن والسورات

وعدوا عليا ذا المناقب والعللا

وفاطمه الزهراء خير بنات

وحمزه والعباس ذا الدين والتقى

وجعفرها الطيار فى الحجبات
أولئك مشؤمون هنداء وحربها
سميه من نوكى ومن قذرات
هم منعوا الآباء من أخذ حقهم
وهم تركوا الأبناء رهن شتات
سأبكيهم ما حج لله راكب
وما ناح قمرى على الشجرات
فيا عين بكيهم وجودى بعبره
فقد آن للتسكاب والهملات
بنات زياد فى القصور مصونه
وآل رسول الله منتهكات

ص: ١٢٨

بنات زياد فى القصور مصونه

وآل رسول الله منتهكات

وآل زياد فى الحصون منيعه

وآل رسول الله فى الفلوات

ديار رسول الله أصبحن بلقعا

وآل زياد تسكن الحجرات

وآل رسول الله نحف جسمهم

وآل زياد غلظ القصرات

وآل رسول الله تدمى نحرهم

وآل زياد ربه الحجلات

وآل رسول الله تسبى حريمهم

وآل زياد آمنوا السرقات

إذا وتروا مدوا إلى واتريهم

أكفا من الأوتار منقبضات

سأبكيهم ما ذر فى الأرض شارق

ونادى منادى الخير للصلوات

وما طلعت شمس وحن غروبها

وبالليل أبكيهم والغدوات

خالد بن معدان گوید:

جاءوا برأسك يا ابن بنت محمد

مترملا بدمائه ترميلا

قتلوكم عطشاننا ولم يترقبوا

في قتلك التنزيل والتأويلا

وكانما بك يا ابن بنت محمد

قتلوا جهارا عامدين رسولا

ويكبرون بأن قتلت وإنما

قتلوا بك التكبير والتهليلا

سليمان بن قبه الهاشمي كويد :

مررت على أبيات آل محمد

فلم أرها أمثالها يوم حلت

ص: ١٢٩

ألم تر أن الأرض أضحت مريضه

لفقد حسين والبلاد اقشعرت

وإن قتل الطف من آل هاشم

أذل رقاب المسلمين فذلت

وكانوا رجاء ثم عادوا رزیه

لقد عظمت تلك الرزایا وجلت

شاعر اهل البيت (عليهم السلام) معروف به سوسی گوید:

لا عذر للشیعی یرقی دمه

و دم الحسین بکربلاء أریقا

یا یوم عاشوراء لقد خلفتني

ما عشت فی بحر الهموم غریقا

فیک استبیح حریم آل محمد

و تمزقت أسبابهم تمزیکا

أأذوق ری الماء و ابن محمد

لم یرو حتی للمنون أذیکا

آیا «کتاب الله و سنتی» صحیح است؟

ج: همان گونه که در منابع صحیح شیعه و اهل سنت گذشت تنها «کتاب الله و عترتی اهل بیته» وارد شده است و لکن جعلان حدیث برای بستن راه شیعیان، در زمان های بعد این عبارت را تغییر داده اند و گفته اند: پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «کتاب الله و سنتی» و این کار امویان و دشمنان اهل بیت (عليهم السلام) می باشد، و جاعل این تغییر شخصی به نام اسماعیل بن ابی اویس است که از ثوربن زید دیلمی از عکرمه از ابن عباس نقل نموده در حالی که این پدر و فرزند یعنی اسماعیل و ابی اویس در کتب رجال اهل سنت متهم به جعل حدیث می باشند، چنان که ابن معین آنان را دروغگو دانسته، و ابوحاتم رازی در کتاب «جرح و تعدیل» (۱) گوید: حدیث آنان نوشته می شود و لکن به حدیث آنان احتجاج نمی شود و

ابوحاتم از ابن معین نقل کرده که ابواویس مورد اعتماد نیست.

و مهم‌تر این است که حاکم نیشابوری بر ضعف حدیث، این دو نفر اعتراف نموده و در مقام تصحیح سند این حدیث بر نیامده و دلیل دیگر ضعف حدیث فوق، مخالفت آن با حدیث صحیح و مقبول‌الطرفین است و

ص: ۱۳۰

۱- (جرح و تعدیل، ج ۵/۹۲)

ابن‌برسی از علمای اهل سنت گوید: حدیث «و سنتی» ساخته و پرداخته راویان دروغگو و وابستگان به دربار امویان است، و آن‌ها آن را در مقابل حدیث «و عترتی اهل بیتی» قرار داده‌اند.

سپس گوید: و بر خطیبان و امامان مساجد لازم است چنین حدیثی را بر مردم نقل نکنند و به جای آن مردم را با حدیث صحیح آشنا نمایند، چرا که حدیث «عترتی اهل بیتی» را مسلم و ترمذی در صحیح خود نقل کرده‌اند، و بر جویندگان دانش است که به آموزش علم حدیث روی آوردند تا حدیث صحیح را از حدیث ضعیف تمیز بدهند.

مؤلف گوید: مؤید حدیث «عترتی اهل بیتی» آیه تطهیر است که بحث آن مفصل گذشت و مقصود از اهل‌البیت در آیه همان... گونه که اهل سنت نیز گفته‌اند: علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم‌السلام) هستند و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) حتی ام‌سلمه را که خود اهل بهشت نامیده بود در زیر کسا راه نداد و فرمود: اهل‌بیت من این‌ها هستند، و این قصه به نقل شیعه و سنی با سند صحیح گذشت (۱).

آیا رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) جا نشینان خود را معرفی نکرد؟

ج: آری به خدا سوگند رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در خطبه غدیر به طور مفصّل و در مواضع دیگر نیز فراوان خلفای خود را معرفی نمود و در یک کلمه، آن حضرت در مسأله خلافت و امامت بعد از خود، به قدری تأکید نمود که در هیچ موضوع دیگری این اندازه تأکید نکرد، چرا که در اول دعوت خود، هنگام نزول آیه «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» (۲) «یعنی نخست خویشاوندان نزدیک را انداز کن.» مقابل خویشان و نزدیکان خود علی (علیه السلام) را وزیر و خلیفه بعد از خود معرفی نمود، و در آخرین ساعات عمر شریف خود نیز فرمود:

برای من قلم و کاغذ بیاورید تا برای شما چیزی را مکتوب نمایم که بعد از من گمراه نشوید و برخی سخن او را هذیان دانستند و روح مطهر آن حضرت را آزرده و اختلاف پیدا شد و آن حضرت فرمود: مراعات اهل‌بیت من را بکنید، و در سال آخر عمر شریف خود نیز پس از حجه‌الوداع در ماجرای غدیر فرمود: «نزدیک است که من دعوت خدا را اجابت کنم و از بین شما بروم، از این رو دو چیز را جایگزین خود می‌نمایم و اگر شما از آن‌ها پیروی کنید و به آن‌ها تمسک نمایید، هرگز گمراه نخواهید شد، و آن دو چیز: کتاب خدا و عترت و اهل‌بیت من می‌باشند و از همدیگر جدا نخواهند شد تا کنار حوض کوثر مرا ملاقات نمایند» و این روایت به

ص: ۱۳۱

۱- حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ، وَمُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ نُمَيْرٍ - وَاللَّفْظُ لِأَبِي بَكْرٍ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشْرٍ، عَنْ زَكَرِيَّاءَ، عَنْ مُضَيْبِ بْنِ شَيْبَةَ، عَنْ صَيْفِيَةَ بِنْتِ شَيْبَةَ، قَالَتْ: قَالَتْ عَائِشَةُ: خَرَجَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عِدَاةً وَعَلَيْهِ مِرْطٌ مَرْحَلٌ، مِنْ شَعْرِ أَسْوَدَ، فَجَاءَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ فَأَدْخَلَهُ، ثُمَّ جَاءَ الْحُسَيْنُ بْنُ فَدَخَلَ مَعَهُ، ثُمَّ جَاءَتْ فَاطِمَةُ فَأَدْخَلَهَا، ثُمَّ جَاءَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ فَأَدْخَلَهُ، ثُمَّ قَالَ: " {إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا} [الأحزاب: ۳۳] ". (صفه صلاه النبی (صلی الله علیه و آله و سلم)

طور قطع و متواتر در متون فریقین ثبت شده است. و ما بارها در این کتاب از آن یاد نموده‌ایم، و در لوح فاطمه (علیها السلام) و حدیث جابر و سلمان و ابوذر و حذیفه و دیگران از صحابه آمده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نام یکایک ائمه اهل البیت (علیهم السلام) برده است و ما به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱- رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به طور اجمال فرمود: «خلفایی اثنی عشر» و در برخی از روایات که اهل سنت مانند صاحب ینابیع المودّه و دیگران نقل کرده‌اند فرمود: «کلّهم من بنی هاشم» و یا فرمود: «کلّهم من قریش» (۱).

صاحب کتاب ینابیع المودّه گوید: این روایات جز با ائمه ی اهل البیت (علیهم السلام) تطبیق نمی‌کند، چرا که خلفای بنی امیه به دوازده نفر نمی‌رسند و خلفای بنی عباس بیش از دوازده نفر هستند، سپس گوید: «چگونه می‌توان مثل یزید بن معاویه را که قاتل فرزندان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده خلیفه آن حضرت شمرد؟»

و به طور تفصیل نیز در تعداد زیادی از روایات، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به خلفای بعد از خود تصریح نموده است.

۲- مرحوم صدوق در کتاب عیون از امام صادق (علیه السلام) نقل نموده که فرمود: پدرم هنگام رحلت از دنیا جابر بن عبد الله انصاری را خواست و فرمود: صحیفه‌ای که در دست مادر ما فاطمه (علیها السلام) دیدی چگونه بود؟ جابر گفت: من هنگام ولادت امام حسین (علیه السلام) برای تبریک و تهنیت نزد مادر شما رفتم و در دست او نامه ی سفید و نورانی را دیدم و عرض کردم این نامه چیست؟ و آن بانو فرمود: در این نامه نام‌های امامان از فرزندان من نوشته شده است. گفتم: آیا به من می‌دهید تا ببینم؟ فرمود: اگر نهی نشده بودم می‌دادم و لکن نهی شده که به دست تو داده شود و با این نامه تماس پیدا نمی‌کند، مگر پیامبر و یا وصی پیامبر و یا اهل بیت پیامبر، و لکن تو اجازه داری که باطن آن را از ظاهر آن بینی.

جابر گوید: پس من در آن نامه نام پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه بعد از او تا امام زمان (علیهم السلام) را با نام پدر و مادر هر کدام دیدم (۲).

ص: ۱۳۲

۱- (کافی، ج ۸/۱۱۸)

۲- قال فی العیون: حدثنا محمد بن ابراهیم بن اسحاق الطالقانی قال: حدثنا الحسین ابن اسماعیل قال: حدثنا أبو عمرو سعید بن محمد بن نصر القطان قال: حدثنا عبید الله بن محمد السلمی قال: حدثنا محمد بن عبد الرحیم قال: حدثنا محمد بن سعید بن محمد قال: حدثنا العباس بن ابي عمرو عن صدقه بن ابي موسى عن ابي نصره قال: لما احتضر أبو جعفر محمد بن علی الباقر علیهما السلام عند الوفاة دعا بابنه الصادق علیه السلام ليعهد إليه عهدا فقال له اخوه زید بن علی علیه السلام: لو امتثلت فی تمثال الحسن والحسین علیهما السلام لرجوت ان لا- تكون اتیت منكرا فقال له: یا ابا الحسن ان الامانات لیست بالتمثال ولا العهود بالرسوم وإنما هی امور سابقه عن حجج الله عز وجل ثم دعا بجابر بن عبد الله فقال: له جابر حدثنا بما عایت من الصحیفه فقال له جابر: نعم یا ابا جعفر دخلت علی مولاتی فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله لاهنثها بمولودها الحسین

عليه السلام فإذا بيديها صحيفه بيضاء من دره فقلت لها: يا سيده النساء ما هذه الصحيفه التي اراها معك؟ قالت: فيها اسماء الائمة من ولدى قلت لها: ناوليني لانظر فيها قالت: يا جابر لولا النهي لكنت افعل لكنه قد نهى ان يمسه إلا نبي أو وصى نبي أو أهل بيت نبي ولكنه ماذون لك ان تنظر باطنها من ظاهرها قال جابر: فإذا أبو القاسم محمد بن عبد الله المصطفى امه آمنه أبو الحسن علي بن أبي طالب المرتضى امه فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف أبو محمد الحسن بن علي البر عبد الله الحسين بن التقى امهما فاطمه بنت محمد أبو محمد علي بن الحسين العدل امه شهربانو بنت يزدجرد أبو جعفر محمد بن علي الباقر امه ام عبد الله بنت الحسن بن علي بن أبي طالب عليه السلام أبو عبد الله جعفر بن محمد الصادق وامه ام فروه بنت القاسم بن محمد بن أبي بكر أبو إبراهيم موسى بن جعفر امه جارية اسمها حميده المصفاه أبو الحسن علي بن موسى الرضا امه جارية اسمها نجمه أبو جعفر محمد بن علي الزكي امه جارية اسمها خيزران أبو الحسن علي بن محمد بن الامين امه جارية اسمها سوسن أبو محمد الحسن بن علي الرفيق امه جارية اسمها سمانه وتكنى ام الحسن أبو القاسم محمد الحسن هو حجه الله القائم امه جارية اسمها نرجس صلوات الله عليهم اجمعين قال مصنف هذا الكتاب: جاء هذا الحديث هكذا بتسميه القائم عليه السلام والذي اذهب إليه النهي عن تسميته عليه السلام. (عيون اخبار الرضا، ج ٢/٤٨-٤٧ ح ١)

۳- در همان کتاب نیز از جابر نقل شده که در پاسخ امام باقر(علیه السلام) گوید: به خدا سوگند من در دست مادر شما حضرت فاطمه(علیهاالسلام) لوحی سبز رنگی را دیدم و گمان کردم که آن از زمرد باشد و در آن خطوط سفیدی مانند نور خورشید را دیدم و گفتم: پدر و مادرم فدای شما شوند ای دختر رسول خدا، این لوح چیست؟ و فاطمه(علیهاالسلام) فرمود: «این لوحی است که خداوند به رسول خود (صلی الله علیه و آله و سلم) اهدا نموده و در آن نام پدرم و نام شوهرم و نام حسن و حسین من، و نام‌های اوصیای از فرزندانم نوشته شده است و پدرم این لوح را به من داده تا بخشود شوم».

سپس جابر گوید: فاطمه(علیهاالسلام) این لوح را به من داد و من قرائت نمودم و نسخه ای از آن برداشتم تا این که روزی امام باقر(علیه السلام) به من فرمود: آیا آن لوح را می‌آوری؟ و چون آوردم، امام باقر(علیه السلام) نیز صحیفه‌ای را بیرون آورد و من گفتم: این همان لوحی است که من در دست مادر شما دیدم و در آن نوشته شده بود:

«بسم الله الرحمن الرحيم ، هذا كتاب من الله العزيز الحكيم لمحَمَّدٍ نوره و سفيره و حجابہ و دليله نزل به الروح الأمين من عند رب العالمين، عَظْمِ يا مُحَمَّدُ أَسْمَائِي و اشكر نعمائي، و لا تجحد آلائِي إِنْئِي أَنَا اللهُ لا إِلَهَ إِلاَّ أَنَا، قاصم الجبارين و مذل الظالمين و ديان الدين، أَنَا اللهُ لا إِلَهَ إِلاَّ أَنَا فَمَنْ رجا غير فضلي أو خاف غير عذابي عَذَّبْتَهُ عَذَاباً لا أَعذِبُ أَحَداً مِنَ الْعَالَمِينَ، فَإِيَّاي فَاعْبُد و عَلَيَّ فَتَوَكَّلْ، إِنْئِي لَمْ أبعث نبيّاً فأكملت أَيْامه و انقضت مَدَّتَهُ إِلاَّ جعلت له وصيًّا و إِنْئِي فَضَّلْتَكِ عَلَى الْأَنْبياءِ و فَضَّلْتِ وَصِيَّكَ عَلَى الْأَصْياءِ و أكرمتك بشبليكَ بعده و بسبطيكَ الحسن والحسين فجعلت حسناً معدن علمي عند انقضاء مَدَّه ابيه و جعلت حسيناً خازن وحيي و أكرمته بالشهادة و ختمت له بالسعادة فهو أفضل من استشهد و ارفع الشهداء درجةً عندي و جعلت كلمتي التامه معه و الحججه البالغه عنده بعترته أثيب و أعاقب أولهم: عَلَيَّ سَيِّدِ الْعابدين و زين أوليائي الماضين و ابنه شبيهه

جدّه المحمود محمد الباقر لعلمی و المعدن لحکمی سیه لک المرتابون فی جعفر، الرادّ علیه کالرادّ علیّ، حقّ القول منی لأکر منّ مثنوا، ولأسرته فی أشیاعه و أنصاره و أولیائه، انتجت بعده موسی، و بعده فتنه عمیاء حندس، لأنّ خیط فرضی لا ینقطع و حجّتی لا تخفی و إنّ أولیائی لا یشقون، ألا و من جحد واحداً منهم فقد جحد نعمتی، و من غیر آیه من کتابی فقد افتری علیّ، و ویل للمفترین الجاحدین عند انقضاء مده عبدی موسی و حبیبی و خیرتی، إنّ المکذّب بالثامن مکذّب بکلّ أولیائی، و علیّ ولیّی و ناصری و من أضع علیه أعباء النبوه و أمنحه بالاضطلاع، یقتله عفريت مستکبر یدفن بالمدينه الّتی بناها العبد الصالح إلی جنب شرّ خلقی، حقّ القول منی لأقرنّ عینیہ بمحمّد ابنه و خلیفته من بعده فهو وارث علمی و معدن حکمی و موضع سرّی و حجّتی علی خلقی جعلت الجنّه مثنوا و شفّعتہ فی سبعین من أهل بيته کلّهم قد استوجبوا النار، و أختم بالسعاده لابنه علیّ ولیّی و ناصری و الشاهد فی خلقی و أینی علیّ و حیّی، أخرج منه الداعی إلی سبیلی و الخازن لعلمی الحسن، ثمّ أكمل ذلك بابنه رحمه للعالمین، علیه کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب سیدلّ فی زمانه أولیائی و تتهادون رؤوسهم کما تتهادی رؤوس الترك و الدیلم فیقتلون و یحرقون و یكونون خائفین مرعوبین و جلین تصبغ الأرض بدمائهم و یفشو الویل و الرنین فی نسائهم أولئک أولیائی حقاً، بهم أذفع کلّ فتنه عمیاء حندس و بهم أکشف الزلازل و أرفع الآصار و الأغلال أولئک علیهم صلوات من ربّهم و أولئک هم المهتدون».

عبدالرحمان بن سالم گوید: ابوبصیر ناقل این حدیث به من گفت: اگر تو در عمر خود جز این حدیث را نشنیده بودی همین حدیث برای نجات تو کافی می‌بود، پس مواظب باش آن را به غیر اهل آن نگویی (۱).

مؤلف گوید: مضمون حدیث فوق، در کتب معتبره حدیث فراوان ذکر شده است، و ما در کتاب «رهبران معصوم» در ذیل احوالات ائمه (علیهم السلام) این احادیث را نقل کرده ایم، و اگر موجب تطویل نمی‌شد در این کتاب نیز نقل می‌کردیم.

شیخ سلمان قندوزی حنفی در کتاب «ینابیع الموده» گوید: «الموده العاشره فی عدد الأئمه و أنّ المهدی منهم علیهم السلام» سپس روایاتی را از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) نقل نموده که آن حضرت فرموده است: خلفای من دوازده نفر هستند و همه آنان از بنی هاشم و یا قریش می‌باشند» و سپس با سند خود روایات یاد شده را این چنین نقل نموده:

۱- عمر بن قیس گوید: ما نزد عبدالله بن مسعود نشسته بودیم که مردی از اعراب بادیه نشین آمد و گفت: کدامیک از شما عبدالله بن مسعود هستید؟ عبدالله گفت: «من عبدالله بن مسعود هستم» اعرابی گفت: آیا پیامبر

ص: ۱۳۴

۱- ... قال عبد الرحمن بن سالم: قال أبو بصير: لو لم تسمع في دهرک إلا هذا الحديث لكفاك فضنه عن اهله. (عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، ج ۲/۵۰ ح ۲)

شما نفرمود که بعد از او چند نفر، خلیفه او خواهند بود؟ عبدالله گفت: آری او فرمود: خلفای من همانند نقبای بنی اسرائیل دوازده نفر خواهند بود(۱).

۲- شعبی از مسروق نقل نموده که گوید: ما گرد عبدالله بن مسعود جمع شده بودیم و مصاحف و قرآن‌های خود را براو عرضه می‌کردیم که جوانی آمد و گفت: آیا پیامبر شما(صلی الله علیه و آله و سلم) به شما نفرمود پس از او چند نفر خلیفه ی او خواهند بود؟ عبدالله گفت: ای جوان تو نخستین کسی می‌باشی که این سؤال را از من می‌کنی. آری پیامبر ما (صلی الله علیه و آله و سلم) به ما فرمود: خلفای بعد از من همانند نقبای بنی اسرائیل دوازده نفر می‌باشند(۲).

۳- جریر از اشعث از ابن مسعود نقل نموده که گوید: رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: خلفای بعد از من همانند نقبای بنی اسرائیل دوازده نفر می‌باشند(۳).

۴- جابر بن سمره گوید: من با پدرم نزد رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) بودیم که فرمود: «بعد از من دوازده خلیفه برای من خواهد بود» و سپس صدای خود را پنهان نمود و چیزی را فرمود، و من به پدرم گفتم: چه فرمود؟ پدرم گفت: او فرمود: «کلهم من بنی هاشم»(۴).

۵- صاحب ینابیع المودّه سپس از سلیم بن قیس هلالی نقل کرده که گوید: سلمان (رضی الله عنه) فرمود: من خدمت رسول... خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) رسیدم و دیدم آن حضرت امام حسین(علیه السلام) را روی

ص: ۱۳۵

۱- [و] عن الشعبي عن عمر بن قيس [بن عبد الله] قال: كنا جلوسا في حلقة فيها عبد الله بن مسعود فجاء أعرابي فقال: أياكم عبد الله ابن مسعود؟ قال: أنا عبد الله بن مسعود. قال: هل حدثكم نبيكم كم يكون بعده من الخلفاء؟ قال: نعم، اثنا عشر عدد نقباء بنی اسرائیل. (ینابیع المودّه، ج ۲/۳۱۵)

۲- [و] عن الشعبي عن مسروق قال: بينما نحن عند ابن مسعود نعرض مصاحفنا عليه إذ قال له فتى: هل عهد إليكم نبيكم كم يكون من بعده خليفه؟ قال: إنك لحدیث السن و إن هذا شیء ما سألتی أحد قبلك، نعم عهد إلینا نبینا صلی الله علیه و آله و سلم انه يكون بعده اثنا عشر خليفه بعدد نقباء بنی اسرائیل. (همان)

۳- عن جریر عن الأشعث عن ابن مسعود عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال: الخلفاء بعدی اثنا عشر كعدد نقباء بنی اسرائیل. (همان) ۴ عن عبد الملك بن عمير عن جابر بن سمره رضی الله عنه قال: كنت مع أبي عند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فسمعتة يقول: بعدی اثنا عشر خليفه ثم أخفی صوته فقلت لأبي: ما الذى [قال فى] أخفى صوته؟ قال: قال: کلهم من بنی هاشم. و عن سماك بن حرب مثله. (همان)

زانوی خود نشانده و او را می بوسد و می فرماید: تو آقا و سید و فرزند سید و امام و فرزند امام و حجّت (خدا) و فرزند حجّت (خدا) و پدر نه حجّت الهی می باشی که نهمین آنان قائم آنها خواهد بود(۱).

۶- اصبع بن نباته از عبدالله بن عباس نقل نموده که گوید: از رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدم که می فرمود: من و علی و حسن و حسین و نه نفر از فرزندان حسین، پاک و معصوم می باشیم(۲).

۷- و از عبایه بن ربیع نیز نقل نموده که گوید: رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: من و علی سید پیامبران و سید اوصیا می باشیم، و اوصیای بعد از من دوازده نفر هستند، و اول آنان علی(علیه السلام) است و آخر آنان قائم مهدی علیه السلام می باشد(۳).

شیخ سلیمان قندوزی صاحب ینابیع الموده سپس گوید: احادیثی که دلالت می کند که خلفای بعد از پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) دوازده نفر می باشند از طرق کثیره ای نقل شده و تطبیق بر اصحاب آن حضرت نمی شود چرا که آنان دوازده نفر نبوده اند، و بر ملوک بنی امیه نیز تطبیق نمی شود، چرا که آنان نیز بیش از دوازده نفر بوده اند و همه آنان اهل ظلم بوده اند جز عمر بن عبدالعزیز، از سوئی آنان از بنی هاشم نبوده اند و رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) در روایت عبدالملک از جابر فرمود: «کلهم من بنی هاشم» و این که آن حضرت این جمله را آهسته فرمود به خاطر این بود که غیر بنی هاشم دوست نمی... داشتند که خلافت به بنی هاشم برسد.

سپس گوید: تطبیق این روایات بر ملوک بنی عباس نیز امکان ندارد، چرا که آنان اولاً بیش از دوازده نفر بوده اند، و ثانیاً رعایت آیه «قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» را درباره بنی هاشم نکرده اند و ثالثاً به خاطر حدیث کسا [و قرائن دیگری] ما ناچاریم این احادیث را مخصوص به اثنا عشر یعنی ائمه اهل البیت و عترت رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) بدانیم، چرا که آنان اعلم اهل زمان خود و اجل و اورع و اتقی و اعلی و افضل از دیگران از جهت حسب و نسب و کرامت الهی بوده اند و علوم آنان از ناحیه پدران شان به رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) می رسد، و دلیل این که مراد رسول... خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) از دوازده خلیفه ائمه اهل البیت(علیهم السلام) می باشند، حدیث ثقلین است که در آن تصریح شده که تمسک به قرآن و عترت و اهل بیت آن حضرت وسیله نجات این امت است. [و احادیث دیگری مانند حدیث سفینه و

ص: ۱۳۶

۱- عن سلیم بن قیس الهلالی عن سلمان الفارسی رضی الله عنه قال: دخلت علی النبی صلی الله علیه و آله و سلم فاذا الحسین علیه السلام علی فخذیه و هو یقتبیل عینی و یقتبیل فاه و [هو] یقول: أنت سید ابن سید، و أنت امام ابن امام، و أنت حجّه ابن حجّه، و أنت أبو حجج تسعه، تاسعهم قائمهم. (ینابیع الموده، ج ۲/۳۱۶)

۲- [و] عن الأصبع بن نباته عن عبد الله بن عباس رضی الله عنه قال: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول: أنا و علی و الحسن و الحسین و تسعه من ولد الحسین مطهرون معصومون. (همان)

۳- [و] عن عبایه بن ربیع رضی الله عنه مرفوعاً: أنا سید النبیین و علی سید الوصیین. إنَّ أوصیائی بعدی اثنا عشر أولهم علی و آخرهم القائم المهدي. (همان)

حدیث کسا و آیه موَدّت و آیه ولایت و آیه مباحله و آیه تطهیر و احادیثی که ذیل این آیات بیان شده نیز مؤید این معناست (۱) [و این معنا را احدی جز افراد معاند و دشمنان اهل البیت، انکار نمی کند].

بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) چه کسی عالم به احکام دین و اسرار قرآن بوده است؟

ج: تردیدی نیست که علم قرآن و احکام دین بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مخصوص به امیرالمؤمنین علی بن ... ایطالب (علیه السلام) بوده و احدی از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) جز آنچه از آن حضرت شنیده بودند چیزی نمی دانستند از این رو در قضایا و حوادث مورد ابتلا- به امیرالمؤمنین (علیه السلام) مراجعه می کردند و حلال همه مشکلات آن حضرت بوده و خلفای غاصب در موارد فراوانی از علم او استفاده می نمودند و بارها از خلیفه دوّم عمر بن خطاب شنیدند که می گفت:

«لولا- علی لهلك عمر» و این به این خاطر بود که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) علوم خود را به او منتقل نموده بود چنان که در کتاب کافی از سلیم بن قیس هلالی نقل شده که گوید: از امیرالمؤمنین (علیه السلام) شنیدم که می فرمود: هیچ آیه ای بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل نشد، جز آن که آن را برای من خواند و من آن را با خط خود نوشتم و تأویل و تفسیر آن را نیز به من تعلیم نمود و ناسخ و منسوخ و متشابه قرآن را برای من بیان کرد، و از خداوند خواست تا او فهم و حفظ آن را به من تعلیم نماید، از این رو من هیچ آیه ای از کتاب خدا را که آن حضرت به من تعلیم نمود فراموش نکردم، و او هر حلال و حرام و امر و نهی و هر کتابی که بر پیامبران گذشته نازل شده بود را به من یاد داد و من حفظ نمودم و حرفی از آن ها را فراموش نکردم، و سپس رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دست مبارک خود را بر سینه من گذارد و از خداوند خواست تا او قلب من را پر از علم و فهم و حکمت و نور نماید، و من به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) گفتم:

پدر و مادرم فدای شما باد از آن وقتی که شما این دعا را در حق من نمودی، من هرگز چیزی را فراموش نکردم حتی اگر آن را نوشتم، فراموش نکردم، و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: من هراسی از جهل و نسیان تو ندارم (۲).

ص: ۱۳۷

۱- (ینابیع المودّه، ج ۲/۳۱۵ و ج ۳/۲۹۰) و (مجموعه السائل، ج ۲/۶۱-۶۰)

۲- فی الکافی عن علی بن ابراهیم بن هاشم، عن ابيه، عن حماد بن عيسى، عن ابراهيم ابن عمر اليماني، عن ابيان بن ابي عياش، عن سلیم بن قیس الهلالی، قال: قلت لأمیر المؤمنین علیه السلام: إني سمعت من سلمان والمقداد وأبي ذر شيئا من تفسير القرآن وأحاديث عن نبي الله صلى الله عليه وآله غير ما في أيدي الناس، ثم سمعت منك تصديق ما سمعت منهم ورأيت في أيدي الناس أشياء كثيرة من تفسير القرآن ومن الأحاديث عن نبي الله صلى الله عليه وآله أنتم تخالفونهم فيها، وتزعمون أن ذلك كله باطل، أفترى الناس يكذبون على رسول الله صلى الله عليه وآله متعمدين، ويفسرون القرآن بأرائهم؟ قال: فأقبل على فقال: قد سألت فافهم الجواب. إن في أيدي الناس حقا وباطلا وصدقا وكذبا، وناسخا ومنسوخا، وعاما وخاصا، ومحكما ومتشابهها، وحفظا ووهما، وقد كذب على رسول الله صلى الله عليه وآله على عهده حتى قام خطيبا فقال: أيها الناس قد كثرت على الكذابه فمن كذب على متعمدا فليتبوء مقعده من النار، ثم كذب عليه من بعده، وإنما أتاكم الحديث من أربعه ليس لهم

خامس: رجل منافق يظهر الإيمان، متصنع بالإسلام لا يتأثم ولا يتحرج أن يكذب على رسول الله صلى الله عليه وآله متعمداً، فلو علم الناس أنه منافق كذاب، لم يقبلوا منه ولم يصدقوه، ولكنهم قالوا هذا قد صحب رسول الله صلى الله عليه وآله ورآه وسمع منه، وأخذوا عنه، وهم لا يعرفون حاله، وقد أخبره الله عن المنافقين بما أخبره ووصفهم بما وصفهم فقال عز وجل: " وإذا رأيتهم تعجبك أجسامهم وإن يقولوا تسمع لقولهم " ثم بقوا بعده فتقربوا إلى أئمة الضلالة والدعاة إلى النار بالزور والكذب والبهتان فولوهم الأعمال، وحملوهم على رقاب الناس، وأكلوا بهم الدنيا، وإنما الناس مع الملوك والدنيا إلا من عصم الله، فهذا أحد الأربعة. ورجل سمع من رسول الله شيئاً لم يحمله على وجهه ووهم فيه، ولم يتعمد كذباً فهو في يده، يقول به ويعمل به ويرويه فيقول: أنا سمعته من رسول الله صلى الله عليه وآله فلو علم المسلمون أنه وهم لم يقبلوه ولو علم هو أنه وهم لرفضه. ورجل ثالث سمع من رسول الله صلى الله عليه وآله شيئاً أمر به ثم نهى عنه وهو لا يعلم، أو سمعه ينهى عن شيء ثم أمر به وهو لا يعلم، فحفظ منسوخه ولم يحفظ الناسخ، ولو علم أنه منسوخ لرفضه، ولم علم المسلمون إذ سمعوه منه أنه منسوخ لرفضوه. وآخر رابع لم يكذب على رسول الله صلى الله عليه وآله، مبغض للكذب خوفاً من الله و تعظيماً لرسول الله صلى الله عليه وآله، لم ينسه، بل حفظ ما سمع على وجهه فجاء به كما سمع لم يزد فيه ولم ينقص منه، وعلم الناسخ من المنسوخ، فعمل بالناسخ ورفض المنسوخ فإن أمر النبي صلى الله عليه وآله مثل القرآن ناسخ ومنسوخ [وخاص وعام] ومحكم ومتشابه قد كان يكون من رسول الله صلى الله عليه وآله الكلام له وجهان: كلام عام وكلام خاص مثل القرآن وقال الله عز وجل في كتابه: " ما آتاكم الرسول فخذوه، وما نهاكم عنه فانتهوا " فيشبهه على من لم يعرف ولم يدر ما عنى الله به ورسوله صلى الله عليه وآله وليس كل أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله كان يسأله عن الشيء فيفهم وكان منهم من يسأله ولا يستفهمه حتى أن كانوا ليحبون أن يجيئ الأعرابي والطارى فيسأل رسول الله صلى الله عليه وآله حتى يسمعوا. وقد كنت أدخل على رسول الله صلى الله عليه وآله كل يوم دخله وكل ليله دخله فيخيلني فيها أدور معه حيث دار، وقد علم أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله أنه لم يصنع ذلك بأحد من الناس غيرى فربما كان في بيتي يأتيني رسول الله صلى الله عليه وآله أكثر ذلك في بيتي وكنت إذا دخلت عليه بعض منازلته أخلانني وأقام عنى نسائه. فلا يبقى عنده غيرى وإذا أتاني للخلوة معي في منزلي لم تقم عنى فاطمه ولا أحد من بني، وكنت إذا سألته أجابني وإذا سكت عنه وفنيت مسألتي ابتدأني، فما نزلت على رسول الله صلى الله عليه وآله آية من القرآن إلا أقرأنيها وأملاها على فكتبتها بخطي وعلمني تأويلها وتفسيرها وناسخها ومنسوخها، ومحكمها ومتشابهها، وخاصها وعامها، ودعا الله أن يعطيني فهمها، وحفظها، فما نسيت آية من كتاب الله ولا علماً أملاه على وكتبته، منذ دعا الله لي بما دعا، وما ترك شيئاً علمه الله من حلال ولا حرام، ولا أمر ولا نهى كان أو يكون ولا كتاب منزل على أحد قبله من طاعه أو معصيه إلا علمنيه وحفظته، فلم أنس حرفاً واحداً، ثم وضع يده على صدرى ودعا الله لي أن يملا قلبي علماً وفهماً وحكماً ونوراً، فقلت: يا نبي الله بأبي أنت وأمي منذ دعوت الله لي بما دعوت لم أنس شيئاً ولم يفتني شيء لم أكتبه أفتتخوف على النسيان فيما بعد؟ فقال: لا، لست أتخوف عليك النسيان والجهل. (رواه القمى في تفسيره ورواه الكليني في الكافي، ج ١/٦٤ ح ١)

این روایت را عیاشی در تفسیر، و صدوق در اکمال الدین با تفاوت مختصری نقل نموده‌اند، و در پایان آن آمده: که رسول... خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: پروردگارم به من خبر داد که دعای مرا در حق تو و امامان بعد از تو مستجاب نموده است. و من گفتم: یا رسول الله! امامان بعد از من کیانند؟ فرمود: آنان که نامشان را بعد از نام خود و نام من ذکر نموده و فرموده است: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ» پس من گفتم: آنان کیانند؟ فرمود: آنان اوصیای من می‌باشند تا وقتی که در قیامت همه آنان کنار حوض کوثر مرا ملاقات کنند و همه آنان هادین و مهدیین هستند، و یاری نکردن مردم از آنان، به آنها آسیبی نمی‌رساند، چرا که آنان با قرآن هستند و قرآن با آنها می‌باشد، قرآن از آنان جدا نمی‌شود، و آنها نیز از قرآن جدا نخواهند شد، و خداوند به خاطر آنان امت من را یاری می‌کند، و به خاطر آنان خداوند نزولات آسمانی را نازل می‌کند و بلا- از امت من برطرف می‌شود، و دعای آنان مستجاب می‌گردد. گفتم: یا رسول الله نام آنان را به من بگوئید؟ فرمود: این فرزندانم و دست خود را بر سر من گذارد، و سپس فرمود: این فرزندانم و دست خود را بر سر حسین گذارد و فرمود: و سپس فرزند او علی و او در زمان حیات تو به دنیا خواهد آمد و تو سلام مرا به او برسان سلیم گوید: سپس همه دوازده امام از فرزندان خود را کامل نمود، و من گفتم: پدر و مادرم فدای شما باد نام آنان را برای من بپسندید، و او نام همه آنان را برای من برد و سپس فرمود: ای سلیم بن قیس به خدا سوگند مهدی امت محمّد نیز از آنان می‌باشد و او زمین را پر از عدل و داد خواهد نمود پس از آن که پر از ظلم و جور شده باشد، سپس فرمود: به خدا سوگند من می‌شناسم کسانی را که بین رکن و مقام با او بیعت می‌نمایند و نام قبائل و پدرانیشان را نیز می‌دانم(۱).

ص: ۱۳۹

۱- عن سلیم بن قیس الهمدانی قال: سمعت أمير المؤمنين عليه السلام يقول: ما نزلت آية على رسول الله صلى الله عليه وآله الا أقر أننيها واملاها علي، فاكتبها بخطي، وعلمني تأويلها وتفسيرها وناسخها ومنسوخها ومحكمها ومتشابهها، ودعا الله لي أن يعلمني فهمها وحفظها، فما نسيت آية من كتاب الله ولا علم املائه علي فكتبته منذ دعا لي بما دعا وما ترك شيئا علمه الله من حلال ولا حرام ولا امر ولا نهى كان أو لا يكون من طاعه أو معصيه الا علمنيه وحفظته، فلم أنس منه حرفا واحدا، ثم وضع يده علي صدرى ودعا الله أن يملأ قلبي علما وفهما وحكمة ونورا لم أنس شيئا، ولم يفتني شيء لم اكتبه، فقلت: يا رسول الله أو تخوف علي النسيان فيما بعد؟ فقال: لست أتخوف عليك نسيانا ولا جهلا، وقد أخبرني ربي انه قد استجاب لي فيك وفي شركائك الذين يكونون من بعدك، فقلت يا رسول الله ومن شركائي من بعدى؟ قال: الذين قرنهم الله بنفسه وبى فقال: الأوصياء منى إلى أن يردوا علي الحوض كلهم هاد مهتد لا يضرهم من خذلهم، هم مع القرآن والقرآن معهم، لا يفارقهم ولا يفارقونه بهم تنصر أمتي وبهم يمطرون، وبهم يدفع عنهم وبهم استجاب دعائهم، فقلت: يا رسول الله سمهم لي فقال: ابني هذا - ووضع يده علي رأس الحسن عليه السلام -، ثم ابني هذا - ووضع يده علي رأس الحسين عليه السلام -، ثم ابن له يقال له علي وسيولد في حيوتك فأقرأه منى السلام، تكمله اثني عشر من ولد محمد، فقلت له: بابي أنت [وأمي] فسمهم لي، فسماهم رجلا رجلا فيهم والله يا أخي بنى هلال مهدى أمه محمد صلى الله عليه وآله الذي يملأ الأرض قسطا وعدلا كما ملئت جورا وظلما، والله اني لأعرف من يبایعه بين الركن والمقام وأعرف أسماء آبائهم وقبائلهم. (تفسير عیاشی، ج ۱/۱۴)

امام باقر (علیه السلام) می‌فرماید: احدی از مردم ادعای جمع قرآن را همان‌گونه که نازل شده است نمی‌کند مگر آن که کذاب خواهد بود، چرا که جز علی بن ابیطالب و ائمه بعد از آن حضرت (علیهم‌السلام) کسی از همه قرآن [و اسرار و تأویل آن] آگاهی ندارد (۱).

امام صادق (علیه السلام) در تفسیر آیه «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» (۲) «یعنی آری این آیات روشنی است که در سینه کسانی که دانش به آنها داده شده جای دارد» فرمود: مقصود از «أوتوا العلم» ائمه (علیهم‌السلام) هستند (۳).

و فرمود: مقصود از «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرِّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» (۴) «یعنی تفسیر آنها را، جز خدا و راسخون در علم، نمی‌دانند. آنان که به دنبال درک اسرار آیات قرآنند» نیز امیرالمؤمنین و ائمه بعد از او (علیهم‌السلام) هستند (۵).

مؤلف گوید: روایات فراوانی در این معنا نقل شده است و ما به این اندازه بسنده نمودیم. و همین بس که در تفسیر آیاتی از قرآن آمده که مقصود ائمه (علیهم‌السلام) هستند مانند: آیه «... لَيْسَتْ خَلْفَتُهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» (۶) «یعنی به یقین، خلافت روی زمین را به آنان خواهد داد، همان‌گونه که به پیشینیان آنها خلافت بخشید» و در باره آیه «وَ عِلْمَاتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ» (۷) امام صادق فرمود: مقصود از «نجم» رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است و مقصود از «علامات» ائمه (علیهم‌السلام) می‌باشند (۸).

ص: ۱۴۰

۱- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن عمرو بن أبي المقدم عن جابر قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: ما ادعى أحد من الناس أنه جمع القرآن كله كما أنزل إلا كذاب، وما جمعه وحفظه كما نزله الله تعالى إلا علي بن أبي طالب عليه السلام والائمة من بعده عليهم السلام. (کافی ج ۱/۲۲۸)

۲- [عنکبوت/۴۹]

۳- عنه، عن محمد بن علی، عن ابن محبوب، عن عبد العزيز العبدی، عن أبي عبد الله عليه السلام فی قول الله عز وجل: " بل هو آیات بینات فی صدور الذین أوتوا العلم " قال: هم الأئمة علیهم السلام. (کافی، ج ۱/۲۱۴)

۴- [آل عمران/۷]

۵- عنه، عن محمد بن علی، عن ابن محبوب، عن عبد العزيز العبدی، عن أبي عبد الله عليه السلام فی قول الله عز وجل: " بل هو آیات بینات فی صدور الذین أوتوا العلم " قال: هم الأئمة علیهم السلام. (کافی، ج ۱/۲۱۳ ح ۳)

۶- [نور/۵۵]

۷- [نحل/۱۶]

۸- الحسين بن محمد عن معلى بن محمد، عن الوشاء، عن أسباط بن سالم قال: سأل الهيثم أبا عبد الله عليه السلام وأنا عنده عن قول الله عز وجل: " وعلامات وبالنجم هم يهتدون " فقال: رسول الله صلى الله عليه وآله النجم، والعلامات هم الأئمة عليهم السلام. (کافی، ج ۱/۲۰۷)

و در باره آیه «وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ» (۱) امام صادق (علیه السلام) فرمود: مقصود از «الآیات» ائمه هستند، و مقصود از «النذر» پیامبران (علیهم السلام) می باشند (۲). و در باره آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» امام صادق (علیه السلام) فرمود: «صادقین» ائمه هستند و «صدیقین» نیز آنان می باشند، به خاطر طاعتشان (۳). و در باره آیه «فَسِئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (۴) امام باقر (علیه السلام) فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: مقصود از «الذکر» من هستم و «اهل الذکر» ائمه (علیهم السلام) می باشند (۵). و در باره آیه «هَيْلُ يَسْتَتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» (۶) امام باقر (علیه السلام) فرمود: «الذین یعلمون» ما هستیم و «والذین لا یعلمون» دشمنان ما هستند، و «أولو الألباب» شیعیان ما می باشند (۷). و در باره آیه «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُأْذِنُ اللَّهُ» (۸) «یعنی سپس این کتاب آسمانی را به گروهی از بندگان برگزیده خود به میراث دادیم؛ ولی بعضی از آنان برخود ستم کردند، و بعضی از آنان میانه رو بودند، و بعضی به اذن خدا در نیکی ها از همه پیشی گرفتند» امام باقر (علیه السلام) فرمود: «سابق بالخیرات» امام است، و «مقتصد» عارف به امام است، و «ظالم لنفسه» غیر عارف به امام است (۹).

ص: ۱۴۱

۱- [یونس/ ۱۰۱]

۲- الحسین بن محمد، عن معلى بن محمد، عن أحمد بن محمد بن عبد الله، عن أحمد ابن هلال، عن أمية بن علي، عن داود الرقي قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله تبارك وتعالى: "وما تغني الآيات والنذر عن قوم لا يؤمنون" قال: الآيات هم الأئمة، والنذر هم الأنبياء عليهم السلام. (همان)

۳- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن ابن أبي نصر، عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال: سألته عن قول الله عز وجل: "يا أيها الذين آمنوا اتقوا الله وكونوا مع الصادقين" قال: الصادقون هم الأئمة والصدیقون بطاعتهم. (همان، ص ۲۰۸)

۴- [نحل/ ۴۳]

۵- الحسین بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الوشاء، عن عبد الله بن عجلان، عن أبي جعفر عليه السلام في قول الله عز وجل: "فاسألوا أهل الذکر إن كنتم لا تعلمون" قال رسول الله صلى الله عليه وآله: الذکر أنا والأئمة أهل الذکر، وقوله عز وجل: "وإنه لذكر لك ولقومك وسوف تسألون" قال أبو جعفر عليه السلام: نحن قومه ونحن المسؤولون. (کافی، ج ۱/۲۱۰)

۶- [زمر/ ۹]

۷- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن عبد الله بن المغيرة، عن عبد المؤمن بن القاسم الأنصاري، عن سعد، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام في قول الله عز وجل: "هل يستوي الذين يعلمون والذين لا يعلمون إنما يتذكر أولو الألباب" قال أبو جعفر عليه السلام: إنما نحن الذين يعلمون والذين لا يعلمون عدونا وشيعتنا أولو الألباب". (کافی، ج ۱/۲۱۲)

۸- [فاطر/ ۳۲]

۹- الحسین بن محمد، عن معلى بن محمد، عن محمد بن جمهور، عن حماد بن عيسى عن عبد المؤمن، عن سالم قال: سألت أبا جعفر عليه السلام عن قول الله عز وجل: "ثم أورثنا الكتاب الذين اصطفينا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخیرات یاذن الله" قال السابق بالخیرات: الامام، والمقتصد: العارف للامام، والظالم لنفسه: الذى لا یعرف الامام. (کافی، ج ۱/۲۱۴)

ج ۱/۲۱۴

امام صادق (علیه السلام) در تفسیر آیه «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ» (۱) «یعنی کسانی که کتاب آسمانی به آنها داده ایم و آن را چنان که شایسته آن است می خوانند و عمل می کنند؛ آنها به پیامبر اسلام ایمان می آورند» فرمود: مقصود فقط ائمه اهل البیت (علیهم السلام) هستند (۲).

امام صادق (علیه السلام) نیز در تفسیر آیه «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ» (۳) «یعنی در این سر گذشت (عبرت انگیز)، نشانه هایی است برای هوشیاران.» فرمود: «متوسمین» ائمه (علیهم السلام) هستند (۴).

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) «متوسم» بود و من و ائمه دیگر از ذریه من نیز متوسمین هستیم (۵).

امام صادق (علیه السلام) فرمود: مقصود از «والمؤمنون» در آیه «وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ» (۶) «یعنی بگو: عمل کنید! خداوند و فرستاده او و مؤمنان، اعمال شما را می بینند!» ائمه (علیهم السلام) هستند (۷).

حضرت رضا (علیه السلام) فرمود: مقصود از «الأمانات» در آیه «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا» (۸) «یعنی خداوند به شما فرمان می دهد که امانتها را به صاحبانش بدهید» ائمه ی از آل محمد (صلی الله علیه و آله

ص: ۱۴۲

۱- [بقره/۱۲۱]

۲- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن أبي ولاد قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز وجل: "الذين آتيناهم الكتاب يتلونه حق تلاوته أولئك يؤمنون به" قال: هم الأئمة عليهم السلام. (کافی، ج ۱/۲۱۵ ح ۴)

۳- [حجر/۷۵]

۴- محمد بن یحیی، عن الحسن بن علی الكوفي، عن عبيس بن هشام، عن عبد الله بن سليمان، عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عز وجل: "إن في ذلك لآيات للمتوسمين" فقال: هم الأئمة عليهم السلام " وإنها لبسبيل مقيم " قال: لا يخرج منا أبدا. (کافی، ج ۱/۲۱۸ ح ۴)

۵- محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسين، عن محمد بن أسلم، عن إبراهيم بن أيوب عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام في قوله: تعالى "إن في ذلك لآيات للمتوسمين" قال: كان رسول الله صلى الله عليه وآله: المتوسم، وأنا من بعده والأئمة من ذريتي المتوسمون. (همان)

۶- [توبه/۱۰۵]

۷- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن النضر بن سويد، عن يحيى الحلبي، عن عبد الحميد الطائي، عن يعقوب بن شعيب قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز وجل: "اعملوا فسيرى الله عملكم ورسوله والمؤمنون" قال: هم الأئمة. (کافی، ج ۱/۲۱۹ ح ۲)

۸- [نساء/۵۸]

و سلم) هستند، و هر امامی می باید امانت امامت را به امام بعد از خود تحویل بدهد و به غیر از او تحویل ندهد(۱).

امام باقر(علیه السلام) در تفسیر آیه «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»(۲) «یعنی بگو: من هیچگونه اجر و پاداشی از شما بر این دعوت درخواست نمی کنم جز دوست داشتن نزدیکانم [اهل بیتم]» فرمود: مقصود از «قربى» ائمه(علیهم السلام) هستند(۳).

و در تفسیر آیه «وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ»(۴) «یعنی اگر دانش آن را به پیامبر و پیشوایانشان باز می گرداندند، که قدرت تشخیص کافی دارند، واز ریشه های مسائل آگا هند، به آنها اطلاع می دادند» فرمود: مقصود از «أولى الأمر منهم» اهل بیت رسول الله(صلی الله علیه و آله و سلم) می باشند که خداوند آنان را اهل دانسته و اطاعتشان را واجب نموده است(۵).

امام صادق(علیه السلام) در تفسیر آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»(۶) «یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا و پیشوایان معصوم خود را.» فرمود: مقصود از «أولى الأمر» امامان از ما اهل بیت است که اطاعتشان بر مردم واجب می باشند(۷).

ابوذر گوید: از حضرت فاطمه(علیها السلام) شنیدم که فرمود: از پدرم سؤال کردم مقصود از «وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ»(۸) «یعنی بر «اعراف» مردانی هستند که هر یک از آن دو گروه را از چهره هایشان می شناسند»

کیانند؟ فرمود: آنان ائمه بعد از من: علی و حسن و حسین و نه امام از نسل حسین می باشند، و

ص: ۱۴۳

۱- الحسین بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الحسن بن على الوشاء، عن أحمد بن عمر قال: سألت الرضا عليه السلام عن قول الله عز وجل: "إن الله يأمركم أن تؤدوا الأمانات إلى أهلها" قال: هم الأئمة من آل محمد صلى الله عليه وآله أن يؤدى الامام الأمانة إلى من بعده ولا يخص بها غيره ولا يزويها عنه. (كافى، ج ۲۷۶/ح ۳)

۲- [شورى/۲۳]

۳- الحسين بن محمد الأشعري، عن معلى بن محمد، عن الوشاء، عن مثنى، عن زراره، عن عبد الله بن عجلان، عن أبي جعفر عليه السلام فى قوله تعالى: "قل لا أسألكم عليه أجرا إلا المودة فى القربى" قال: هم الأئمة عليهم السلام. (كافى، ج ۴۱۳/ح ۷)

۴- [نساء/۸۳]

۵- وَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ ص أَنَّهُ قَالَ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ - وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ قَالَ هُمُ الْأَئِمَّةُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ ص جَعَلَهُمُ اللَّهُ أَهْلَ الْعِلْمِ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ ثُمَّ أَوْجَبَ طَاعَتَهُمْ فَقَالَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ. (دعائم الإسلام، ج ۱/۲۴)

۶- [نساء/۵۹]

۷- وَ عَنْهُ ص أَنَّهُ قَالَ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ قَالَ هُمُ الْأَئِمَّةُ مِنَّا

وَطَاعَتُهُمْ مَّفْرُوضَةٌ. (همان، ص ۲۵)

۸- [اعراف/۴۶]

آنان رجال اعراف هستند، و هر کس داخل بهشت می شود آنان را می شناسد و آنان نیز او را می شناسند، و هر کس داخل آتش می شود نیز آنان را نمی شناسد و آنان نیز او را نمی شناسند، و خداوند شناخته نمی شود مگر از راه آنان(۱).

مرحوم علی بن ابراهیم قمی در تفسیر آیه «سَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا»(۲) «یعنی به زودی نشانه هایش را به شما نشان می دهد تا آن ها را بشناسید» گوید: مقصود از آیات امیرالمؤمنین و ائمه بعد از او (علیهم السلام) هستند که در رجعت هنگامی که دشمنان آن ها را، می بینند می شناسند. سپس گوید: دلیل بر این معنا سخن امیرالمؤمنین (علیه السلام) است که فرمود: «خداوند آیه ای بزرگتر از من ندارد» و هنگامی که مردم در رجعت به دنیا باز می گردند دشمنان، آنان را می شناسند(۳).

مؤلف گوید: عارف به احکام دینی و اسرار قرآن بعد از پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) کسانی هستند که رسول... خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) درباره آنان فرموده است: «أفضاكم علي»(۴) و یا فرموده است: «لا تعلموهم فإنهم أعلم منكم»(۵) و یا فرموده است: علی مع الحق و الحق معه... (۶) و یا فرموده است: علی مع القرآن و القرآن مع علی(۷) و یا فرموده است: «إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي أهل بيتي ما إن تمسّ بكتفهما لن تضلّوا بعدى أبداً و لن يفترقا حتى يردا علي الحوض»(۸).

علاوه بر همه ی این ها خداوند به ما فرموده است: در هر شبانه روز ده مرتبه در نمازهای واجب خود بگوئید: «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّينَ» «یعنی خدایا ما

ص: ۱۴۴

۱- حدثني علي بن الحسن، قال حدثني هارون بن موسى، قال حدثني أبو عبد الله الحسين بن أحمد بن شيبان القزويني، قال حدثنا أبو عمر أحمد بن علي الفيدى، قال حدثنا سعد بن مسروق، قال حدثنا عبد الكريم بن هلال المكي، عن أبي الطفيل، عن أبي ذر رضي الله عنه، قال سمعت فاطمه عليها السلام تقول: سألت أبي عليه السلام عن قول الله تبارك وتعالى " وعلى الاعراف رجال يعرفون كلا بسيماهم " قال: هم الائمة بعدى علي و سبطاي و تسعه من صلب الحسين، هم رجال الاعراف، لا يدخل الجنة الا من يعرفهم و يعرفونه و لا يدخل النار الا من أنكرهم و ينكرونه، لا يعرف الله الا بسبيل معرفتهم. (كفايه الأثر خزّاز، ص ۱۹۴)

۲- [نمل/۹۳]

۳- قال علي بن ابراهيم في قوله انما امرت ان اعبد رب هذه البلده التي حرمها قال مکه وله كل شيء قال الله عزوجل وامرت ان اكون من المسلمين إلى قوله سيريكم آياته فتعرفونها قال أمير المؤمنين والائمة (ع) إذا رجعوا يعرفهم اعدائهم إذا رأوهم والدليل على ان الايات هم الائمة (ع) قول أمير المؤمنين (ع) ما لله آيه اعظم مني فإذا رجعوا إلى الدنيا يعرفهم اعداؤهم إذا رأوهم في الدنيا. (مختصر بصائر الدرجات، ص ۴۴)

۴- [جامع صغير، ج ۱/۵۸]

۵- [صحيفه الرضا، ص ۲۷۲]

۶- [خصال/۴۹۶]

۷- [مستدرک حاکم، ج ۳/۱۲۴]

را به راه راست هدایت کن، راه کسانی که به آنان نعمت دادی، نه کسانی که مورد غضب تو واقع شده اند و نه راه گمراهان» و صراط مستقیم، پیامبران و اوصیا و شهدا و صالحین هستند و اوصیا ائمه معصومین (علیهم السلام) می باشند.

امام صادق (علیه السلام) فرمود: الصراط المستقیم، امیر المؤمنین (علیه السلام) (۱). و امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود: «إِنَّ هَذَا لَعِلْمًا جَمًّا لَوْ أَصَبْتَ حَمَلَهُ بَلْ أَصَبْتَ لِقْنَا غَيْرَ مَأْمُونٍ عَلَيْهِ مُسْتَعْمَلًا آلَهُ الدِّينِ لِلدُّنْيَا» (۲). و فرمود: «عَلَّمَنِي رَسُولُ اللَّهِ أَلْفَ بَابٍ مِنَ الْعِلْمِ يَفْتَحُ مِنْ كُلِّ بَابٍ أَلْفَ بَابٍ وَ لَمْ يَعْلَمْ ذَلِكَ أَحَدٌ غَيْرِي» (۳) و فرمود: «سَلَوْنِي قَبْلَ أَنْ تَفْقَدُونِي» (۴) و فرمود: «فَلَأَنَا بِطَرَقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مَنِّي بِطَرَقِ الْأَرْضِ» (۵).

از سوئی حکام بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و غاصبین خلافت به قدری نادان و بی کفایت بودند که احکام ضروری اسلام را نمی دانستند و درباره ارث و مسائل فراوان دیگری از نادانی حرف های گوناگونی زده اند و ابوبکر معنای کلامه و معنای آیه «وَ فَاتِكِهَّهَّ وَ أَبًا مَتَاعًا لَكُمْ وَ لِأَنْعَامِكُمْ» (۶) را نمی دانست و چون نتوانست پاسخی بدهد و از امیر المؤمنین (علیه السلام) سؤال کردند آن حضرت تعجب نمود و فرمود: مگر خداوند نمی فرماید: «مَتَاعًا لَكُمْ وَ لِأَنْعَامِكُمْ»؟ و این روشن است که «أَبِيًّا» به معنای علوفه است. و اگر کسی بخواهد به نادانی ها و اجتهادهای باطل و مقابل نصّ آنان پی ببرد باید به کتاب «النصّ و الاجتهاد» مرحوم سید شرف الدین مراجعه کند تا از بدعت ها و جهالت های آنان آگاه شود.

پیروان اهل البیت (علیهم السلام) کیانند؟

ج: در تفسیر آیه «يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَ يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا» (۷) «یعنی می خواهند برای داوری نزد طاغوت و حکام باطل بروند! با این که به آنها دستور داده شده که به طاغوت کافر شوند. اما شیطان می خواهد آنان را در گمراهی دوری بیفکند».

ص: ۱۴۵

۱- [کافی، ج ۱/۴۳۳]

۲- [نهج البلاغه، ج ۴/۳۶]

۳- [خصال/۵۷۲]

۴- [نهج البلاغه، ج ۲/۱۲۹]

۵- [نهج البلاغه، ج ۲/۱۲۹]

۶- [عبس/۳۱-۳۲]

۷- [نساء/۶۰]

امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود: هر حاکمی که به غیر گفته ما اهل بیت حکم کند او طاغوت است و سپس آیه فوق را قرائت نمود و فرمود: به خدا سوگند مخالفین ما طاغوتها را حاکم خود قرار دادند و شیطان آنان را به گمراهی سختی راهنمایی نمود، و از این امت کسی جز شیعیان ما نجات نیافت و غیر از شیعیان ما همه مردم هلاک شدند و هر کسی که به این آیه معرفت نداشته باشد لعنت خدا بر او باد (۱).

امام حسین (علیه السلام) به یکی از شیعیان خود فرمود: ما و شیعیان ما بر فطرت توحید و اسلام هستیم و بقیه مردم از آن بیزارند (۲).

امام باقر (علیه السلام) فرمود: ما و شیعیان ما «اصحاب الیمین» هستیم (۳). [و دیگران اصحاب الشمال می باشند].

امام صادق (علیه السلام) به کسی که می گفت: «اللهم صل علی محمد و اهل بیت محمد» فرمود: کار را بر ما تنگ کردی مگر نمی دانی که «اهل بیت» آن پنج نفر اصحاب کسا هستند؟ و تو بگو: اللهم صل علی محمد و آل محمد» تا ما و شیعیان ما را شامل شود (۴).

ص: ۱۴۶

۱- وَ عَنْ عَلِيٍّ ص أَنَّهُ قَالَ كُلُّ حَيَاكِمٍ يَحْكُمُ بِغَيْرِ قَوْلِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَهُوَ طَاغُوتٌ وَ قَرَأَ قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَ يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا ثُمَّ قَالَ قَدْ وَ اللَّهُ فَعَلُوا تَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَ أَضَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ ضَلَالًا بَعِيدًا فَلَمْ يَنْجُ مِنْ هَيْدِهِ إِلَّا نَحْنُ وَ شِيعَتُنَا وَ قَدْ هَلَكَ غَيْرُهُمْ فَمَنْ لَمْ يَعْرِفْ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ. (دعائم الاسلام، ج ۲/۵۳۰)

۲- وروی ابن بابویه رضی الله عنه باسناده عن صالح بن ميثم الاسدي قال: دخلت على امرأه من بنى والبه قد احترق وجهها من السجود، يقال لها: حبابه قالت: يا بن أخ الا احدثك، كنت زواره لابی عبد الله الحسين عليه السلام فحدث بين عيني وضح فشق ذلك على واحتبست عليه أياما، فسأل عني ما فعلت حبابه الوالبيه؟ فقالوا: انه حدث بين عينيها وضح. فقال ودخل على، فقال: يا حبابه ما أبطأ بك على؟ فقلت: يا بن رسول الله حدث بي هذا وكشفت القناع. ففتل عليه الحسين عليه السلام، وقال: يا حبابه أحدثي لله شكرا فان الله قد دراه عنك قالت: فخررت ساجده لله، فقال: يا حبابه ارفعي رأسك وانظري في مرآتك، فرفعت رأسي ونظرت في المرآه فلم أحس منه شيئا، قالت: فحمدت الله فنظر الى وقال: يا حبابه نحن وشيعتنا على الفطره وسائر الناس منها براء. (دعوات راوندی، ص ۶۶)

۳- قال في زبده البيان: ، قال في مجمع البيان أنه قال الباقر عليه السلام: نحن وشيعتنا أصحاب اليمين (عَنِ الْمُجْرَمِينَ) عن ذنوبهم التي استحقوا بها السلوك والوقوع في النار بقولهم لهم (ما سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ؟ قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ) تركناها (وَلَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ) تركنا إطعامهم (وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ) قالوا المراد ترك الصلاة الواجبه وترك الزكاه والخوض والشروع في الباطل، مع من يفعل ذلك، ويحتمل التعميم إلا أن العقاب إنما يترتب على ترك الواجب وفعل المحرم، ويمكن في الإطعام كونه شاملا للكفارات والإطعام حال الضروره. (زبده البيان، ص ۴۲۱)

۴- وعنه صلى الله عليه وآله وسلم: «من صَلَّى عَلَيَّ، وَلَمْ يَتَّبِعْ بِالصَّلَاةِ عَلَيَّ أَهْلَ بَيْتِي، كَانَ بَيْنَ صَلَاتِهِ عَلَيَّ وَبَيْنَ السَّمَاوَاتِ سَبْعُونَ

حجاباً، ويقول الله له: لا لبيك، ولا سعديك، يا ملائكتي لا تصعدوا دعاءه، حتى يلحق بالنبى صلى الله عليه وآله وسلم عترته، فلا يزال محجوباً حتى يلحق بى أهل بيتى» وينبغى تعميم على وعترته، دون تخصيص بعضهم، فقد قال الصادق عليه السلام لرجل قال: اللهم صل على محمد وأهل بيت محمد: «يا هذا، لقد ضيقت علينا، أما علمت أن أهل البيت خمسة أصحاب الكساء؟! قل: اللهم صل على محمد وآل محمد، فنكون نحن وشيعتنا قد دخلنا فيه». (كشف الغطاء، ص ٣١٢)

یونس بن یعقوب گوید: روز قیامت همه مردم را به اسم مادرانشان صدا می‌زنند جز ما و شیعیان ما را که به نام پدرمان صدا می‌زنند (۱).

امام حسین (علیه السلام) فرمود: احدی بر ملت ابراهیم (علیه السلام) نیست جز ما و شیعیان ما و بقیه مردم از آن بیزارند (۲).

امام باقر (علیه السلام) می‌فرماید: احدی از این امت متدین به دین ابراهیم (علیه السلام) نیست، مگر ما و شیعیان ما، و احدی از این امت هدایت نمی‌یابد مگر به خاطر [ولایت] ما، و احدی از این امت گمراه نمی‌شود مگر به خاطر [نداشتن ولایت] ما (۳).

مؤلف گوید: از روایات فوق روشن می‌شود که اهل نجات، پیروان اهل البیت هستند و آنان شیعیان می‌باشند.

امام باقر (علیه السلام) فرمود: خداوند هرگز جز شیعیان ما را نمی‌آمزد، و تنها شیعیان ما در قیامت رستگارند (۴).

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: روز قیامت حسرت‌های دشمنان ما اهل البیت بزرگ خواهد بود چرا که می‌بینند اعمال نیک و حسنات آنان به نامه‌های شیعیان ما منتقل می‌شود، و گناهان شیعیان ما به دوش آنان قرار می‌گیرد، و این معنای آیه «كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ» (۵) می‌باشد (۶).

ص: ۱۴۷

۱- عَنْهُ عَنِ ابْنِ فَضَالٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ الْبَجَلِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ دُعِيَ الْخَلَائِقُ بِأَسْمَاءِ أُمَّهَاتِهِمْ إِلَّا نَحْنُ وَ شِيعَتُنَا فَإِنَّهُمْ يُدْعَوْنَ بِأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ. (محاسن، ج ۱/۱۴۱ ح ۳۳)

۲- عَنْهُ عَنِ أَبِيهِ عَنْ حَمْرَةَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ حَسَّانَ بْنِ أَبِي عَلِيٍّ الْعَجَلِيِّ عَنْ عِمْرَانَ بْنِ مِيثَمٍ عَنْ حَبَابَةَ الْوَالِيَّةِ قَالَتْ دَخَلْنَا عَلَى امْرَأَةٍ قَدْ صَفَرَتْهَا الْعِبَادَةُ أَنَا وَ عَبَايَةَ بِنْتُ رَبِيعٍ فَقَالَتْ مَنْ الَّذِي مَعَكَ قُلْتَ هَذَا ابْنُ أَخِيكَ مِيثَمٌ قَالَتْ ابْنُ أَخِي وَ اللَّهُ حَقًّا أَمَا إِنِّي سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ (ع) يَقُولُ مَا أَحَدٌ عَلَى مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا نَحْنُ وَ شِيعَتُنَا وَ سَائِرُ النَّاسِ مِنْهَا بُرَّاءٌ. (همان، ص ۱۴۷)

۳- فی البحار: الحسين بن محمد الأشعري، عن معلى بن محمد، عن الوشاء، عن محمد بن الفضيل، عن أبي حمزة قال: سمعت أبا جعفر (عليه السلام) يقول: ما أحد من هذه الأمة يدين بدين إبراهيم (عليه السلام) إلا نحن وشيعتنا ولا هدى من هدى هذه الأمة، إلا بنا ولا ضل من ضل من هذه الأمة إلا بنا. (كافي، ج ۸/۲۵۴ ح ۳۵۹)

۴- بشاره المصطفى: عن عمرو بن محمد العلوي وسعيد بن محمد الثقفي، عن محمد بن علي بن الحسين، عن علي بن العباس، عن جعفر بن محمد الزهري، عن عثمان بن سعيد، عن يونس بن أبي يعفور الجعفي، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام: أنه قال: لن يغفر الله إلا لنا ولشيعتنا، إن شيعتنا هم الفائزون يوم القيامة. (بحار الأنوار، ج ۶۵/۱۲۹ ح ۵۹)

۵- [بقره/۱۶۷]

۶- فی البحار عن تفسير الامان: «ومن الناس من يتخذ من دون الله أندادا» إلى قوله: «وما هم بخارجين من النار» قال الامام عليه السلام: قال الله عزوجل لما آمن المؤمنون وقبل ولايه محمد و علي صلوات الله عليهما العاقلون و صد عنهما المعاندون: «ومن الناس» يا محمد «من يتخذ من دون الله أندادا» أعداء يجعلونهم لله أمثالا «يجبونهم كحب الله» يجبون تلك الأنداد من الأصنام

كحب الله وكحبهم لله «والذين آمنوا أشد حبا لله» من هؤلاء المتخذين الانداد مع الله، لان المؤمنين يرون الربوبية لله وحده لا يشركون به، ثم قال: يا محمد «ولو يرى الذين ظلموا» باتخاذ الاصنام أندادا واتخاذ الكفار والفجار أمثالا لمحمد وعلى «إذ يرون العذاب» حين يرون العذاب الواقع بهم لكفرهم وعنادهم «أن القوه لله» لعلموا أن القوه لله، يعذب من يشاء ويكرم من يشاء، لا قوه للكفار يمتنعون بها عن عذابه «وأن الله شديد العقاب» ولعلموا أن الله شديد العذاب لمن اتخذ الانداد مع الله. ثم قال: «إذ تبرء الذين اتبعوا» لو رأى هؤلاء الكفار الذين اتخذوا الانداد حين يتبرؤ الذين اتبعوا الرؤساء «من الذين اتبعوا» الرعايا والاتباع «وتقطعت بهم الأسباب» فبت حيلتهم ولا يقدر على النجاه من عذاب الله بشئ «وقال الذين اتبعوا» الاتباع: «لو أن لنا كره» يتمنون لو كان لهم كره: رجعه إلى الدنيا «فتتبرء منهم» هناك «كما تبرؤا منا» ههنا، قال الله عزوجل: «كذلك» كما تبرء بعضهم من بعض «يريهم الله أعمالهم حسرات عليهم» وذلك أنهم عملوا في الدنيا لغير الله فيرون أعمال غيرهم التي كانت لله قد عظم الله ثواب أهلها، ورأوا أعمال أنفسهم لا ثواب لها، إذ كانت لغير الله، أو كانت على غير الوجه الذي أمر الله به، قال الله تعالى: «وما هم بخارجين من النار» كان عذابهم سرمدا دائما، وكانت ذنوبهم كفرا لا تلحقهم شفاعه نبي ولا وصى ولا خير من خيار شيعتهم. قال على بن الحسين عليهما السلام: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: ما من عبد ولا- أمه زال عن ولايتنا، وخالف طريقتنا، وسمى غيرنا بأسمائنا وأسماء خيار أهلنا الذي اختاره الله للقيام بدينه ودينه ولقبه بالقائم وهو كذلك يلقيه معتقدا، لا يحمله على ذلك تقيه خوف ولا- تدبير مصلحة دين، إلا بعثه الله يوم القيامة ومن كان قد اتخذ من دون الله وليا، وحشر إليه الشياطين الذين كانوا يغوونه فقال له: يا عبدى أربا معى هؤلاء كنت تعبد؟ وإياهم كنت تطلب؟ فمنهم فاطم ثواب ما كنت تعمل، ولك معهم عقاب أجرامك، ثم يأمر الله تعالى أن يحشر الشيعة الموالون لمحمد [صلى الله عليه وآله وسلم] وعلى عليه السلام ممن كان فى تقيه لا يظهر ما يعتقد وممن لم يكن عليه تقيه، وكان يظهر ما يعتقد فيقول الله تعالى: انظروا حسنات شيعة محمد وعلى فضاعفوها، قال: فتضاعف حسناتهم أضعافا مضاعفة، ثم يقول الله تعالى: انظروا ذنوب شيعة محمد وعلى، فينظرون فمنهم من قلت ذنوبه فكانت مغموره فى طاعته، فهؤلاء السعداء مع الاولياء والاصفياء، ومنهم من كثرت ذنوبه وعظمت، يقول الله تعالى: قدموا الذين كان لا تقيه عليهم من أولياء محمد وعلى، فيقدمون، فيقول الله تعالى: انظروا حسنات عبادى هؤلاء النصاب الذين أخذوا الانداد من دون محمد وعلى ومن دون خلفائهم فاجعلوها لهؤلاء المؤمنين، لما كان من اغتيالهم بهم «لهم خ ل» بوقعتهم فيهم، وقصدتهم إلى أذاهم، يفعلون ذلك، فتصير حسنات النواصب لشيعة الذين لم تكن عليهم تقيه، ثم يقول: انظروا إلى سيئات شيعة محمد وعلى فان بقيت لهم على هؤلاء النصاب بوقعتهم فيهم زيادات فاحملوا على اولئك النصاب بقدرها من الذنوب التي لهؤلاء الشيعة، فيفعل ذلك، ثم يقول عزوجل: اتوا بالشيعة المتقين لخوف الاعداء فافعلوا فى حسناتهم وسيئاتهم وحسنات هؤلاء النصاب وسيئاتهم ما فعلتم بالاولين، فيقول النواصب: يا ربنا هؤلاء كانوا معنا فى مشاهدنا حاضرين، وأقاويلنا قائلين، ولمذاهبنا معتقدين، فيقال: كلا والله يا أيها النصاب ما كانوا لمذاهبكم معتقدين، بل كانوا بقلوبهم لكم إلى الله مخالفين، وإن كانوا بأقوالكم قائلين، وبأعمالكم عاملين للتقيه منكم معاشر الكافرين، قد أعتدنا لهم بأقوابلهم وأفاعيلهم اعتدادنا بأقوابل المطيعين وأفاعيل المحسنين، إذ كانوا بأمرنا عاملين، قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: فعند ذلك تعظم حسرات النصاب إذ كانوا رأوا حسناتهم فى موازين شيعتنا أهل البيت، ورأوا سيئات شيعتنا على ظهور معاشر النصاب، فذلك قوله عزوجل: «كذلك يريهم الله أعمالهم حسرات عليهم». (بحار الانوار، ج ١٨٨/٧ ح ٥١)

مؤلف گوید: در روایات اهل البیت (علیهم السلام) مؤمن به معنای شیعه و پیرو اهل البیت (علیهم السلام) است و دیگران را ناس و یا مخالفین و یا مسلمان می نامند چنان که در حدیث امام عسگری (علیه السلام) آمده: نشانه های مؤمن پنج چیز است:

۱- پنجاه و یک رکعت نماز در شبانه روز، ۲- زیارت اربعین، ۳- انگشتر در دست راست کردن، ۴- روی خاک سجده نمودن، ۵- و بسم الله الرحمن الرحيم را بلند گفتن است (۱).

و از علامات شیعه نیز قنوت قبل از رکوع و زیارت قبور اهل البیت (علیهم السلام) و توسل به آنان به درگاه خداوند و اقامه جلسات عزاء در مصائب آنان، و حزن و اشک در مصائب آن ها، و سرور در شادی شان، و دوستی با دوستان و دشمنی با دشمنان شان، و تراحم و تواصل و تبادل بین خود، و عفت بطن و فرج و کوشش در عبادت و رغبت به آخرت، و زهد در دنیا، و صلابت در دین، و احسان و اطعام و تفقد از برادران دینی، و مفاکحه و دعابه و خوشرویی با برادران مؤمن، و ذکر خداوند در همه حالات، و تهجد و نماز شب، و دوری از جدال غیر احسن، و خیرخواهی از مردم و ... می باشد. ولا حول ولا قوة إلا بالله العلی العظیم.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید من هفتاد خصلت دارم و احدی در آن ها با من شریک نیست و خصلت دوازدهم این است که از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدم که می فرمود: یا علی مثل تو در این امت مثل کشتی نوح است که هر کس سوار بر آن شد نجات یافت، و هر کس تخلف نمود غرق و هلاک شد (۲).

ص: ۱۴۹

۱- (تهذیب شیخ، ص ۵۲-۱۲۲)

۲- فی الخصال: حدثنا أحمد بن الحسن القطان، ومحمد بن أحمد السناني، وعلی بن - موسى الدقاق، والحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام المكتب، وعلی بن عبد الله الوراق رضی الله عنهم قالوا: حدثنا أبو العباس أحمد بن يحيى بن زكريا القطان قال: حدثنا بكر بن عبد الله بن حبيب قال: حدثنا تميم بن بهلول: قال: حدثنا سليمان بن حكيم، عن ثور بن يزيد، عن مكحول قال: قال أمير المؤمنين علی بن - أبي طالب عليه السلام لقد علم المستحفظون من أصحاب النبي محمد صلى الله عليه وآله أنه ليس فيهم رجل له منقبه إلا وقد شرکته فيها وفضلته ولی سبعون منقبه لم يشرکني فيها أحد منهم، قلت: يا أمير المؤمنين فأخبرني بهن، فقال عليه السلام: إن أول منقبه لي أني لم أشرك بالله طرفه عين ولم أعبد اللات والعزى، والثانية أني لم أشرب الخمر قط، والثالثة أن رسول الله صلى الله عليه وآله استوهبني عن أبي في صبائي وكنت أكيله وشريبه ومؤنسه ومحدثه، والرابعة أني أول الناس إيماناً وإسلاماً، والخامسة أن رسول الله صلى الله عليه وآله قال لي: " يا علي أنت مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي "، و السادسة أني كنت آخر الناس عهداً برسول الله ودليته في حفرته، والسابعة أن رسول الله صلى الله عليه وآله و آله أنامني علی فراشه حيث ذهب إلى الغار وسجاني برده، فلما جاء المشركون ظنوني محمداً صلى الله عليه وآله فأيقظوني وقالوا: ما فعل صاحبك؟ فقلت: ذهب في حاجته فقالوا: لو كان هرب لهرب هذا معه، وأما الثامنة فان رسول الله صلى الله عليه وآله و آله علمني ألف باب من العلم يفتح كل باب ألف باب ولم يعلم ذلك أحداً غيري، وأما التاسعة فان رسول الله صلى الله عليه وآله و آله قال لي: " يا علي إذا حشر الله عز وجل الأولين والآخرين نصب لي منبر فوق منابر النبيين، ونصب لك منبر فوق منابر الوصيين

فترتقى عليه "، وأما العاشره فإنى سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: " يا على لا أعطى فى القيامة إلا سألت لك مثله " وأما الحاديه عشره فإنى سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: " يا على أنت أخى وأنا أخوك يدك فى يدى حتى تدخل الجنة "، وأما الثانيه عشره فإنى سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: " يا على مثلك فى أمتى كمثل سفينه نوح من ركبها نجا، ومن تخلف عنها غرق... (خصال صدوق، ص ٥٧٣)

رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) نیز فرمود: مثل اهل بیت من در این امت مثل کشتی نوح است، که هر کس سوار بر آن شد نجات یافت، و هر کس تخلف نمود غرق شد، و نیز مثل آنان مثل باب حطه بنی اسرائیل است، که هر کس از آن باب داخل شد آمرزیده گردید و هر کس تخلف نمود هلاک شد(۱).

مؤلف گوید: از این دو حدیث که مورد قبول فریقین می باشد، بسیار روشن است که فرقه ناجیه از هفتاد و سه فرقه این امت شیعیان امیرالمؤمنین(علیه السلام) و پیروان اهل البیت(علیهم السلام) می باشند چرا که جز شیعه هیچ فرقه دیگری پیرو اهل... البیت(علیهم السلام) و معتقد به امامت آنان نمی باشد.

از این رو ما می گوئیم: الحمد لله الذی جعلنا من المتمسکین بولایه امیرالمؤمنین و اولاده المعصومین(علیهم السلام).

آیا مذاهب دیگر جز مذهب اهل البیت(علیهم السلام) مشروعیت دارند؟

ج: مذهب اهل البیت(علیهم السلام) همان مکتب قرآن و مکتب رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) است و تردیدی در مشروعیت آن نیست چرا که رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) در مواقف زیادی اطاعت اهل بیت خود را بر مردم واجب نمود و در حدیث ثقلین راه نجات امت را مشروط به تمسک و پیروی از قرآن و عترت و اهل بیت خود دانست و فرمود:

«ما إن تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی أبداً» و مفهوم این جمله این است که اگر مردم به قرآن و اهل بیت پیامبر خود(صلی الله علیه و آله و سلم) تمسک نکنند و از آنان پیروی ننمایند قطعاً گمراه خواهند بود، و اگر در بعضی از روایات آمده که فرمود: «از قرآن و اصحاب من پیروی کنید» در ذیل آن نیز آمده: که به آن حضرت گفته شد: اصحاب شما کیانند؟ و رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: اهل بیت من هستند. چنان که امام صادق(علیه السلام) می فرماید: رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: آنچه در کتاب خدا یافتید را باید به آن عمل کنید و عذری برای ترک آن ندارید، و اگر چیزی در کتاب خدا یافت نشد، و در سنت من یافت شد، باز عذری برای شما نخواهد بود، و اگر چیزی را در سنت من نیافتید باید به گفته اصحاب من عمل

ص: ۱۵۰

۱- وفی کتاب سلیم: أن رسول الله صلی الله علیه و آله قال: (إن مثل أهل بیتی فی امتی کمثل سفینه نوح فی قومه، من رکبها نجا ومن تخلف عنها غرق. و کمثل باب حطه فی بنی اسرائیل). (کتاب سلیم، ص ۱۲۷)

کنید، چرا که مثل اصحاب من بین شما مثل ستارگان است که به هر کدام آنان تمسک کنید، هدایت خواهید شد، و رفت و آمد نزد اصحاب من برای شما رحمت خواهد بود. گفته شد: یا رسول الله اصحاب شما کیانند؟ فرود: اصحاب من اهل بیت من هستند (۱).

مرحوم صدوق، محمد بن حسین بن بابویه در پایان حدیث فوق گوید: اهل بیت (علیهم السلام) اختلاف نظر ندارند و مقصود از این که اختلاف آنان رحمت است این است که بسا به صلاح شیعیان خود تقیه می کنند و سخنان مختلفی می گویند تا شیعیان نشان گرفتار نشوند و این برای شیعیان رحمت است.

صاحب احتجاج مرحوم طبرسی گوید: مؤید این تأویل اخبار فراوانی است، و از آن هاست روایت محمد بن سنان از نصر خثعمی که گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که فرمود: کسی که به ما معرفت دارد و می داند که ما جز حق نمی ... گوئیم، و او باید به آنچه از ما می داند اکتفا کند، و اگر دید که خلاف آن از ما نقل می شود، باید بداند که از باب تقیه بوده و ما برای دفاع از شیعیانمان گفته ایم (۲).

مؤلف گوید: در برخی از روایات نیز آمده که مقصود از اختلاف، رفت و آمد شیعیان نزد امام (علیه السلام) می باشد. والله العالم.

آیا ائمه ی چهار مذهب اهل سنت را چه کسی تعیین نموده است؟

ج: تردیدی نیست که آنان از ناحیه پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) تأیید نشده اند چرا که در زمان آن حضرت وجود نداشته اند تا نسبت به آنان سخنی گفته شده باشد، و نویسندگان از برخی از علما شنیدیم که یکی از حکام اهل سنت چون دید تشبث آرا بین علمای اهل سنت زیاد شده و موجب تحیر و نگرانی مردم گردیده است، گفت: «هر عالمی که می خواهد نظرات او مقبول افتد، باید یکصد هزار دینار به حکومت وقت بپردازد و گرنه حق فتوا و نظر نخواهد داشت» و ائمه ی این چهار مذهب مبلغ فوق را پرداختند و فتاوی آنان رسمیت پیدا نمود و دیگران حق فتوا دادن بر خلاف آنان را نداشتند، نامبرده می ... فرمود:

ص: ۱۵۱

۱- و فی الاحتجاج: أن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: ما وجدتم في كتاب الله عز وجل فالعمل لكم به، ولا عذر لكم في تركه، وما لم يكن في كتاب الله عز وجل وكانت في سنة مني فلا عذر لكم في ترك سنتي، وما لم يكن فيه سنة مني فما قال أصحابي فقولوا، إنما مثل أصحابي فيكم كمثل النجوم، بأبها أخذ اهتدى، وبأبى أفاويل أصحابي أخذتم اهتديتم، واختلاف أصحابي لكم رحمه. قيل: يا رسول الله من أصحابك؟ قال: أهل بيتي. (احتجاج، ج ۲/۱۰۵)

۲- قال محمد بن الحسين بن بابويه القمي رضي الله عنه: إن أهل البيت لا يختلفون ولكن يفتون الشيعة بمر الحق، وربما أفتوهم بالتقيه، فما يختلف من قولهم فهو للتقيه، والتقيه رحمه للشيعة، ويؤيد. تأويله رضي الله عنه، أخبار كثيرة. منها: ما رواه محمد بن سنان، عن نصر الخثعمي قال: سمعت أبا عبد الله يقول: من عرف من أمرنا أن لا نقول إلا حقا فليكتف بما يعلم منا، فإن سمع منا

خلاف ما يعلم فليعلم أن ذلك منا دفاع واختيار له. (احتجاج، ج ٢/١٠٦)

این قصه در زمان مرحوم آیت الله سید مرتضی علم الهدی رخ داد و شیعیان فقط تا هشتاد هزار دینار را توانستند جمع کنند، از این رو مذهب آنان رسمی نشد، تا این که در زمان محمدشاه خدابنده که همسر خود را در یک مجلس سه طلاقه نمود و علمای سنی گفتند: باید همسر پادشاه پس از عده با مردی ازدواج کند، و پس از طلاق و گذشتن عده باز با پادشاه ازدواج نماید» و این برای شاه خدابنده سنگین آمد و به آنان گفت: آیا همه علما در این مسأله اتفاق دارند؟ و کسی جز این نگفته است، گفتند: آری. و لکن وزیر او گفت: مذهب دیگری جز مذاهب اهل سنت هست و طبق آن مذهب همسر شما بر شما حرام نشده و طلاق شما صحیح نبوده است» پادشاه گفت: عالم بزرگ آنان را دعوت کنید نزد من بیاید» و عالم بزرگ شیعه در آن زمان مرحوم علامه حلی بود و چون خواستند او را دعوت کنند علمای اهل سنت گفتند:

«آنان رافضی هستند و عقل و درک صحیحی ندارند و صلاح پادشاه نیست که او را دعوت نماید» و لکن پادشاه به حرف آنان توجه نکرد و مجلسی فراهم نمود و از، و مرحوم علامه حلی دعوت کرد و چون مرحوم علامه وارد آن مجلس شد و علمای اهل سنت را دید کفش های خود را برداشت و بر اهل مجلس سلام کرد و لکن جایی برای خود نیافت و به بالای مجلس رفت و در کنار پادشاه نشست - و همان گونه که صاحب روضات نقل نموده - علمای اهل سنت در آن مجلس شروع به اعتراض نمودند و به پادشاه گفتند: ما به شما گفتیم: علمای رافضی ها عقل و فهمی ندارند و اکنون شما دیدید که این عالم رافضی رعایت آداب مجلس شاهانه را نکرد و در مقابل شما سجده نمود و در جای مناسب خود قرار نگرفت و زشت تر این که کفش های خود را همراه خویش آورد و در کنار شما نشست؟

پادشاه گفت: «شاید برای کارهای او حکمتی باشد، و شما از او سؤال کنید تا پاسخ شما را بگوید» پس علامه حلی وقت را غنیمت شمرد و به علمای اهل سنت گفت: «اما سجده در مقابل غیر خداوند را شما می دانید که حرام و شرک به خداوند می باشد، و اما نشستن من در بالای مجلس، به خاطر این بود که جای دیگری برای نشستن من نبود، و اما علت این که کفش های خود را همراه آوردم این بود که شنیده بودم امام مذهب حنفیه در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) کفش های آن حضرت را دزدیده بود و من ترسیدم که پیروان او کفش های مرا نیز به دزدند» پس صدای علما و پیروان مذهب ابوحنیفه بلند شد و گفتند: چقدر نادانی و اطلاع نداری که ابوحنیفه حدود یکصد سال بعد از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به دنیا آمده است و چگونه امکان دارد او کفش های پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را دزدیده باشد؟ علامه فرمود:

شاید من اشتباه کرده باشم او ابوحنیفه نبوده بلکه مالک امام مذهب مالکیه بوده است. و علما و پیروان مذهب مالک گفتند: باز اشتباه کردی، چرا که مالک بعد از مرگ ابوحنیفه به دنیا آمده است. و علامه فرمود: شاید محمدبن ادریس شافعی بوده است و پیروان او نیز گفتند: او بعد از آنان به دنیا آمده. تا این که علامه سخن خود را درباره همه ائمه مذاهب اهل سنت تکرار نمود و همه آنان گفتند: ائمه مذاهب اهل سنت هیچ کدام در زمان پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نبوده اند، تا امکان داشته باشد کفش های آن حضرت را به دزدند.

پس علامه حلّی به پادشاه گفت: آیا شما شنیدید که آنان اعتراف دارند که ائمه مذاهبشان در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) نبوده‌اند؟ و هیچ سفارشی نیز از ناحیه آن حضرت درباره آنان نشده است؟ و تنها کسی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) او را وصیّ خود قرار داده علی بن ابیطالب (علیه السلام) بوده است؟ و پیروان او را این علماء رافضی می‌نامند؟ و سپس مرحوم علامه حقایق شیعیه و پیروان آن حضرت را به طور مستدلّ در مقابل علمای اهل سنت اثبات نمود و گفت: طبق مذهب شیعیه همسر پادشاه بر پادشاه حرام نشده، چرا که طلاق پادشاه صحیح نبوده است و سپس به پادشاه گفت: آیا هنگام طلاق دو شاهد عادل نزد شما بودند و طلاق شما را شنیدند؟ پادشاه گفت: نه، علامه فرمود: «بنابراین طلاق شما صحیح واقع نشده است» و علمای اهل سنت مبهوت شدند و پادشاه، مذهب شیعیه را پذیرفت و رسمیت داد و سکه‌ها را به نام علی (علیه السلام) مسکوک نمودند و کتیبه‌ها را با نام آن حضرت و ائمه دوازده گانه تزئین کردند (۱).

ص: ۱۵۳

۱- فی کتاب شرح مولانا التقیّ المجلسی علی «الفقیه» نقلا عن جماعه من الأصحاب وفي روضات الجنات: أن الشاه خدابنده المذکور غضب يوما علی امرأته فقال لها: أنت طالق ثلاثا. ثم ندم، و جمع العلماء، فقالوا: لابدّ من المحلّل. فقال: عندكم فی کلّ مسئله أقاویل مختلفه أو لیس لكم هنا اختلاف؟ فقالوا: لا. فقال أحد وزرائه: إنّ عالما بالحله و هو يقول ببطلان هذا الطلاق. فبعث كتابه إلى العلامه، و أحضره. فلما بعث اليه، قال علماء العامه: إنّ له مذهبا باطلا، و لا عقل للروافض، و لا يليق بالملك أن يبعث إلى طلب رجل خفيف العقل قال الملك: حتى يحضر. فلما حضر العلامه بعث الملك إلى جميع علماء المذاهب الأربعة، و جمعهم. فلما دخل العلامه أخذ نعليه بيده، و دخل المجلس، و قال: السلام عليكم و جلس عند الملك. فقالوا للملك: ألم نقل لك إنّهم ضعفاء العقول. قال الملك: اسألوا عنه في كلّ ما فعل. فقالوا له: لم ما سجدت الملك و تركت الآداب. فقال: إنّ رسول الله صلى الله عليه و اله كان ملكا و كان يسلم عليه، و قال الله تعالى «فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةٌ» و لا خلاف بيننا و بينكم أنّه لا يجوز السجود لغير الله. ثم قال له: لم جلست عند الملك. قال: لم يكن مكان غيره، و كلما يقوله العلامه بالعربي كان المترجم يترجم للملك. قالوا له: لأيّ شيء أخذت نعلك معك، و هذا ممّا لا يليق بعامل بل إنسان قال: خفت أن يسرقه الحنفيّه كما سرق أبو حنيفه نعل رسول الله. فصاحت الحنفيّه حاشا و كلّا متي كان أبو حنيفه في زمان رسول الله بل كان تولّده بعد المأه من وفاته صلى الله عليه و اله. فقال: فنسيت فلعله كان السارق الشافعي. فصاحت الشافعيّه كذلك، و قالوا: كان تولّد الشافعي في يوم وفات أبي حنيفه، و كان نشوه في المأتين من وفات رسول الله صلى الله عليه و اله و قال: لعله كان مالك. فصاحت المالكيّه كالأولين. فقال: لعله كان أحمد بن حنبل. ففعلت الحنبلية كذلك. فأقبل العلامه إلى الملك. و قال: أيها الملك علمت أنّ رؤساء المذاهب الأربعة لم يكن أحدهم في زمن الرسول صلى الله عليه و اله و لا الصحابه. فهذا أحد بدعهم أنّهم اختاروا من مجتهديهم هذه الأربعة، و لو كان فيهم من كان أفضل منهم بمراتب لا يجوزون أن يجتهد بخلاف ما أفتى واحد منهم فقال الملك: ما كان واحد منهم في زمان رسول الله صلى الله عليه و اله و الصحابه فقال الجميع: لا. فقال العلامه: و نحن معاشر الشيعه تابعون لأمير المؤمنين عليه السلام نفس رسول الله صلى الله عليه و اله و أخيه و ابن عمّه و وصيّه، و على أيّ حال فالطلاق المذمى أوقعه الملك باطل لأنّه لم يتحقّق شروطه، و منها العدلان. فهل قال الملك بمحضرهما قال: لا. ثم شرع في البحث مع العلماء حتى ألزمهم جميعا. فتشيع الملك، و بعث إلى البلاد و الأقاليم حتى يخطبوا بالأئمه الإثني عشر عليهم السلام، و يضربوا السكك على أسمائهم و ينقشوها على أطراف المساجد و المشاهد منهم. (روضات

الجَنّات احوالات علامه حلي باب الحاء، ص ١٧٥)

آیا رهبران چهار مذهب اهل سنت مورد تأیید اهل البیت (علیهم السلام) بوده‌اند؟

ج: تردیدی نیست که پاسخ سؤال فوق منفی می‌باشد چرا که برخی از ائمه مذاهب یاد شده دشمنی سختی با اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) داشته‌اند، مانند ابوحنیفه که می‌گفت: «من در همه چیز با جعفر بن محمد (علیه السلام) مخالفت می‌کنم و چون نمی‌دانم او در حال سجده چشمان خود را می‌بندد و یا باز می‌گذارد؟ من برای این که یقین کنم به مخالفت با او، در حال سجده یکی از چشمان خود را باز می‌گذارم و دیگری را می‌بندم» و این در حالی بود که او دو سال شاگردی امام صادق (علیه السلام) را نموده بود و می‌گفت: «لولا الستنان هلک النعمان».

و نیز معروف است که روزی بهلول نزد ابوحنیفه آمد و از او شنید که به شاگردان خود می‌گوید: من در سه مسأله با جعفر بن محمد (علیه السلام) مخالف هستم: او می‌گوید: «خداوند وجود دارد و لکن با چشم دیده نمی‌شود» و من می‌گویم: «چیزی که وجود دارد باید دیده شود» و او می‌گوید: «شیطان در آتش دوزخ معذب خواهد شد» و من می‌گویم: «شیطان از جنس آتش است و آتش به آتش معذب نمی‌شود» او نیز می‌گوید: «مردم هر کاری را که می‌کنند با اختیار خود می‌کنند» و من می‌گویم: «کارها به دست خداست و مردم اختیاری ندارند».

پس بهلول کلوخی را برداشت و بر سر ابوحنیفه کوفت و فرار کرد، اطرافیان ابوحنیفه او را گرفتند و نزد قاضی بردند، ابوحنیفه نیز نزد قاضی آمد و از بهلول شکایت نمود و گفت: او بدون علت کلوخی را بر سر من زده و فرار کرده و من به شدت متألم و متأذی شده‌ام. بهلول گفت: مگر تو در مجلس درس خود نمی‌گفتی: چیزی که وجود دارد باید دیده شود؟ ابوحنیفه گفت: آری. بهلول گفت: آیا می‌توانی دردی که ادعا می‌کنی به من نشان بدهی؟ ابوحنیفه مبهوت شد، و بهلول گفت: وانگهی تو می‌گفتی: شیطان چون از آتش است با آتش عذاب نمی‌شود، و تو نیز از خاک هستی و نباید با کلوخی اذیت شده باشی، از سوئی تو می‌گفتی: کارها به دست خداوند است، و مردم را اختیاری نیست، و با توجه به این سخن، من کلوخ بر سر تو زده‌ام بلکه خداوند این کلوخ را بر سر تو زده است. و با این سخنان، بهلول تبرئه شد و قاضی ابوحنیفه را محکوم نمود.

مؤید پاسخ فوق این است که ائمه چهار مذهب چون از اهل البیت (علیهم السلام) فاصله گرفتند و تنها روایات نبوی را در اختیار داشتند، و روایات نبوی در فقه چیزی حدود پانصد روایت بود و جوابگوی مسائل فقهی نبود، و آنان ناچار شدند که در مسائل فراوانی به قیاس و استحسان روی بیاورند، و مسائل دین را با فکر خود واریسی کنند، و مورد انتقاد شدید ائمه اهل البیت (علیهم السلام) قرار گرفتند، همان گونه که در تفسیر آیات قرآن از علوم آل محمد (علیهم السلام) استفاده نکردند و آیات قرآن را با فکر خود تفسیر نمودند، و خطاهای فراوانی پیدا کردند که قابل شماره نیست، در حالی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده بود:

«من فسر القرآن برأيه فليتوء مقعده من النار»^(۱) یعنی کسی که آیات [مجمل و متشابه] قرآن را با فکر خود تفسیر کند جایگاه خود را در آتش آماده کرده است. برای مثال نویسنده در یکی از سفرهای حج و یا عمره بیاد دارم که در مسجدالحرام یکی از مبلغین وهابیتون جزوه‌هایی را به من داد، تا مرا هدایت کند، و همراه آن‌ها یک برگه‌ای بود که خلاصه افکار وهابیت در آن نوشته شده بود و من یک نگاه اجمالی به آن نمودم و دیدم نوشته است: «خداوند بر روی یک کرسی بلندی در بالای عرش نشسته است» پس به او گفتم: شیخنا هذا کُفْرٌ. او گفت: هذا ظاهر القرآن يقول الله سبحانه: «الرحمن على العرش استوى» گفتم: شما خدا را جسم دانسته‌ای و او را روی کرسی و صندلی بزرگی قرار داده‌ای، و این شرک است. او گفت: شرک نیست. گفتم:

«آیا آن خدایی که بر روی کرسی قرار دارد و بالای عرش نشسته است، الآن نزد ما هست یا نیست؟ اگر بگویی نیست خلاف صریح قرآن سخن گفته‌ای که می‌فرماید: «هو معكم أينما كنتم» و اگر بگویی هست، او بالای کرسی نشسته است» پس او مبهوت شد و عده‌ای گرد من جمع شدند و گفتند: شما می‌گویید: قرآن تحریف شده است، و من گفتم: ما چنین چیزی را نمی‌گوئیم. سپس گفتم: مشکل اصلی شما این است که شما قرآن را با فکر خودتان معنا می‌کنید، و این سبب شده که شما اشتباه و انحراف فراوانی دارید، و لکن ما قرآن را با نظر اهل‌البیت (علیهم‌السلام) - که عالم به علوم قرآن هستند - معنا می‌کنیم و آنان درباره آیه «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى»^(۲) می‌فرمایند: مقصود این است که خداوند بر عالم وجود مستولی و حاکم است و بر آن احاطه دارد ...

نظر امام صادق (علیه السلام) درباره ابوحنیفه

در کتاب احتجاج^(۳) نقل شده که روزی ابوحنیفه وارد بر امام صادق (علیه السلام) شد و آن حضرت به او فرمود: تو کیستی؟ ابوحنیفه گفت: «من مفتی عراق هستم» امام (علیه السلام) فرمود: بر چه مبنایی فتوا می‌دهی؟ ابوحنیفه گفت: بر مبنای قرآن. امام (علیه السلام) به او فرمود: آیا تو ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه قرآن را می‌شناسی؟ ابوحنیفه گفت: آری. امام (علیه السلام) فرمود: معنای آیه «وَقَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لِيَالِي وَ أَيَّاماً آمِنِينَ»^(۴): چیست؟ و امنیت آن مربوط به کجا می‌باشد؟ ابوحنیفه گفت: بین مکه و مدینه است. امام (علیه السلام) فرمود: مقصود از آیه «وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا»^(۵) چیست؟ ابوحنیفه گفت: مقصود کعبه و بیت‌الحرام است. امام (علیه السلام) اهل مجلس را سوگند داد و فرمود: آیا شما از ناامنی جانی و مالی بین مکه و مدینه اطلاع دارید؟ و آیا می‌دانید که ابن‌زبیر و ابن‌جبیر در کعبه پنهان شدند و امنیت پیدا نکردند و با منجیق آنان را دستگیر کردند؟ اهل مجلس گفتند: آری. و ابوحنیفه خجل شد و گفت:

ص: ۱۵۵

۱- [المنحول غزالی، ص ۴۲۷]

۲- [طه/۵]

۳- (احتجاج، ص ۱۹۶، طبع نجف)

۴- [سبأ/۱۸]

«من اطلاعی از کتاب خداوند ندارم، و اهل قیاس هستیم.» امام (علیه السلام) به او فرمود: اگر تو اهل قیاس هستی بگو بدانم گناه قتل بزرگتر است یا گناه زنا؟ ابوحنیفه گفت: گناه قتل بزرگتر است. امام (علیه السلام) فرمود: پس چگونه است که خداوند برای اثبات قتل به دو شاهد عادل اکتفا نموده و برای اثبات زنا فرموده: باید چهار نفر شهادت بدهند؟ و باز بگو بدانم، آیا فضیلت نماز بیشتر است یا فضیلت روزه؟ ابوحنیفه گفت: فضیلت نماز بیشتر است، امام (علیه السلام) فرمود: پس برای چه حائض نماز خود را قضا نمی کند و لکن روزه خود را قضا می کند؟ سپس فرمود:

بگو بدانم قذارت و خباثت منی بیشتر است و یا قذارت بول؟ ابوحنیفه گفت: قذارت بول بیشتر است. امام (علیه السلام) فرمود: اگر چنین است، برای چه برای منی باید همه بدن غسل داده شود، و برای بول همان محل خروج بول شسته می شود؟ ابوحنیفه گفت: من اهل قیاس نیستم، بلکه اهل رأی و نظر هستم. امام (علیه السلام) فرمود: بگو بدانم چه می گویی درباره همسر مرد آزاد و همسر غلامی، اگر هر کدام دارای فرزندی باشند و مسافرت کنند و سقف بر سر آنان (یعنی آن دو زن) فرود آید و به میرند و ما ندانیم کدام فرزند، فرزند عبد است و کدام فرزند، فرزند مرد آزاد است؟ ابوحنیفه گفت: من صاحب رأی نیستم بلکه صاحب حدود هستم. امام (علیه السلام) فرمود:

اگر اعوری (یعنی کسی که یک چشم دارد) چشم انسان سالمی را کور کند، و یا کسی که یک دست دارد، دست انسان سالمی را قطع کند، حکم آن چیست؟ ابوحنیفه گفت: من فقط عالم به احکام پیامبران (علیهم السلام) هستم. امام (علیه السلام) فرمود: بگو بدانم آیا خداوند شک داشته که به موسی و هارون فرموده: فرعون را با قول لئین دعوت کنید، شاید او متذکر شود و یا بترسد؟ چنان که می فرماید: «لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى» (۱) «یعنی شاید متذکر شود، یا از مجازات الهی بترسد» ابوحنیفه گفت: من چیزی نمی دانم.

پس امام صادق (علیه السلام) به او فرمود: تو به آیات کتاب خدا تمسک می کنی و لکن عالم به آن نیستی، و تو فراوان قیاس می کنی، و اول کسی که قیاس نمود ابلیس بود، و دین خدا مبنی بر قیاس نیست، و تو صاحب رأی هستی، در حالی که خداوند به پیامبر خود (صلی الله علیه و آله و سلم) فقط حق رأی داده و رأی او را صواب قرار داده و او خطا نمی کند، چنان که می فرماید: «لَتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ» (۲) «یعنی تا به آنچه خداوند به تو آموخته، در میان مردم قضاوت کنی».

تا این که به او فرمود: اگر نمی گفتید: ابوحنیفه وارد بر جعفر فرزند رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شد و او چیزی از ابوحنیفه سؤال نکرد من هرگز از تو سؤال نمی کردم، و اکنون به تو می گویم: اگر اهل قیاسی قیاس کن [تا همانند ابلیس از درگاه خدا رانده شوی]. ابوحنیفه گفت: به خدا سوگند پس از این قیاس نخواهم

ص: ۱۵۶

۱- [طه/۴۴]

۲- [نساء/۱۰۵]

نمود» امام (عليه السلام) فرمود: هرگز حبّ ریاست نمی گذارد که تو از این کار دست برداری چنان که افراد دیگری قبل از تو نیز گرفتار حبّ ریاست شدند و دست از این عمل برداشتند(۱).

ص: ۱۵۷

۱- وفي الاحتجاج: روى أن الصادق عليه السلام قال لأبى حنيفة لما دخل عليه: من أنت؟ قال أبو حنيفة: قال عليه السلام: مفتى أهل العراق؟ قال: نعم. قال: بما تفتيهم؟ قال: بكتاب الله. قال: عليه السلام: وأنتك لعالم بكتاب الله، ناسخه ومنسوخه، ومحكمه و متشابهه؟ قال: نعم. قال: فأخبرني عن قول الله عز وجل: (وقدرنا فيها السير سيروا فيها ليالى وأياما آمين) أى موضع هو؟ قال أبو حنيفة: هو ما بين مكة والمدينه، فالتفت أبو عبد الله إلى جلسائه. وقال: نشدتكم بالله هل تسرون بين مكة والمدينه ولا تأمنون على دمائكم من القتل، وعلى أموالكم من السرقة؟ فقالوا: اللهم نعم. فقال أبو عبد الله: ويحك يا أبا حنيفة! إن الله لا يقول إلا حقا أخبرني عن قول الله عز وجل: (ومن دخله كان آمنا) أى موضع هو؟ قال: ذلك بيت الله الحرام، فالتفت أبو عبد الله إلى جلسائه وقال: نشدتكم بالله هل تعلمون: إن عبد الله بن الزبير وسعيد بن جبیر دخلاه فلم يأمنوا القتل؟ قالوا: اللهم نعم. فقال أبو عبد الله عليه السلام: ويحك يا أبا حنيفة! إن الله لا يقول إلا حقا. فقال أبو حنيفة: ليس لى علم بكتاب الله، إنما أنا صاحب قياس. قال أبو عبد الله: فانظر فى قياسك إن كنت مقيسا أيما أعظم عند الله القتل أو الزنا؟ قال: بل القتل. قال: فكيف رضى فى القتل بشاهدين، ولم يرض فى الزنا إلا بأربعة؟ ثم قال له: الصلاة أفضل أم الصيام؟ قال: بل الصلاة أفضل. قال عليه السلام: فيجب على قياس قولك على الحايض قضاء ما فاتها من الصلاة فى حال حيضها دون الصيام، وقد أوجب الله تعالى عليها قضاء الصوم دون الصلاة. قال له: البول أقدر أم المنى؟ قال البول أقدر. قال عليه السلام: يجب على قياسك أن يجب الغسل من البول دون المنى، وقد وجب الله تعالى الغسل من المنى دون البول. قال: إنما أنا صاحب رأى. قال عليه السلام: فما ترى فى رجل كان له عبد فتزوج وزوج عبده فى ليلة واحده، فدخلا بامرأتهما فى ليلة واحده ثم سافرا وجعلا امرأتهما فى بيت واحد وولدتا غلامين فسقط البيت عليهم، فقتل المرأتين وبقي الغلامان أيهما فى رأيك المالك وأيهما المملوك وأيهما الوارث وأيهما الموروث؟ قال: إنما أنا صاحب حدود. قال: فما ترى فى رجل أعمى فقأ عين صحيح وأقطع قطع يد رجل، كيف يقام عليهما الحد. قال: إنما أنا رجل عالم بمباعد الأنبياء. قال: فأخبرني عن قول الله لموسى وهارون حين بعثهما إلى فرعون: (لعله يتذكر أو يخشى) ولعل منك شك؟ قال: نعم. قال: وكذلك من الله شك إذ قال: (لعله)؟ قال أبو حنيفة: لا علم لى. قال عليه السلام: تزعم أنك تفتى بكتاب الله ولست ممن ورثه، وتزعم أنك صاحب قياس وأول من قاس إبليس لعنه الله ولم بين دين الإسلام على القياس، وتزعم أنك صاحب رأى وكان الرأى من رسول الله صلى الله عليه وآله صوابا، ومن دونه خطأ، لأن الله تعالى قال: (فاحكم بينهم بما أراك الله) ولم يقل ذلك لغيره، وتزعم أنك صاحب حدود، ومن أنزلت عليه أولى بعلمها منك، وتزعم أنك عالم بمباعد الأنبياء، ولخاتم الأنبياء أعلم بمباعتهم منك، لولا أن يقال: دخل على ابن رسول الله فلم يسأله عن شىء ما سألتك عن شىء، فقس إن كنت مقيسا. قال أبو حنيفة: لا- أتكلم بالرأى والقياس فى دين الله بعد هذا المجلس. قال: كلا إن حب الرياسة غير تارك كما لم يترك من كان قبلك تمام الخبر. (احتجاج، ج ۲ ص ۱۱۵)

و در احتجاج روایت شده که ثوری و شریک و حسن بن صالح و ابن ابی لیلی (از علمای اهل سنت) جمع شدند و ابوحنیفه را دعوت نمودند و به او گفتند: نظر تو درباره کسی که پدر خود را کشته، و به مادر خود تجاوز نموده، و روی سر پدر خود شراب خورده چیست؟ ابوحنیفه گفت: او مؤمن است. پس ابن ابی لیلی قاضی گفت: پس از این من هیچ شهادتی را درباره تو نمی‌پذیرم. و ثوری گفت: من تا ابد با تو سخن نخواهم گفت. و شریک گفت: من اگر قدرت پیدا کنم گردن تو را می‌زنم. و حسن بن صالح گفت: من بر خود حرام می‌دانم که تا ابد به تو نگاه کنم.

و از امام مالکیه نقل شده که گوید: مولودی در اسلام متولد نشده که برای اسلام از ابوحنیفه خطرناکتر باشد، تا این که گوید: فتنه ابوحنیفه برای امت اسلام از فتنه ابلیس زیانبارتر است.

اوزاعی گوید: ابوحنیفه دستگیره‌های اسلام را یکی پس از دیگری پاره کرد. و از عبدالرحمان بن مهدی نقل است که گوید: هیچ فتنه‌ای بعد از فتنه دجال بزرگتر از فتنه ابوحنیفه نیست. ابو صالح فراء گوید: از یوسف بن اسباط شنیدم که می‌گفت: ابوحنیفه بیش از چهارصد حدیث بر خلاف رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) وضع نمود، و چون از او سؤال کردند و پاسخ داد و به او گفتند: بر خلاف گفته تو از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) چیزهای دیگری نقل شده؟ او گفت: از این حرف‌ها به من نزنید (۱).

ص: ۱۵۸

۱- و روی فی الاحتجاج: أنه اجتمع الثوری و شریک و الحسن بن صالح و ابن ابی لیلی فبعثوا إلی ابی حنیفه فأتاهم فقالوا له: ما تقول فی رجل قتل أباه، و نکح أمه، و شرب الخمر فی رأس أبیه؟ فقال: مؤمن. فقال له ابن ابی لیلی: لا قبلت لك شهادة أبدا و قال الثوری لا کلمتک أبدا. و قال شریک: لو کان لی من الأمر شیء لضربت عنقک و قال له الحسن و جهی من وجهک حرام أن أنظر إلی وجهک أبدا و روی أيضا عن الإمام مالک قال: ما ولد فی الإسلام مولود أضر علی أهل الإسلام من ابی حنیفه و قال: کانت فتنه ابی حنیفه أضر علی هذه الأمه من فتنه إبلیس و أخرج عن الأوزاعی قال: عمد أبو حنیفه إلی عری الإسلام فنقضه عروه عروه و عن عبد الرحمن ابن مهدی قال: ما علم فی الإسلام فتنه بعد فتنه الدجال أعظم من رأی ابی حنیفه و أخرج عن ابی صالح الفراء قال: سمعت یوسف بن أسباط یقول: رد أبو حنیفه علی رسول الله صلی الله علیه و آله أربعمائه حدیث أو أكثر وأنه سئل عن مسأله فأجاب فیها ثم قیل له: یروی عن النبی (ص) فیها کذا و کذا قال: دعنا من هذا و فی روایه قال: حکک هذا بدنب خنزیره. (احتجاج، ج ۲/۱۱۱)

و بعد از ابوحنیفه، مالک بن انس نیز- در مورد فضیلت خلفا گوید: افضل خلفای راشدین به ترتیب ابوبکر و عمر و عثمان هستند و آنان بر همه صحابه فضیلت دارند، و اما علی (علیه السلام) یکی از صحابه است و هیچ فضیلتی بر صحابه ندارد (۱)!!!

مؤلف گوید: این نظر یکی از ائمه مذاهب اربعه است! آیا چنین کسی لیاقت امامت و پیشوایی دارد؟ در حالی که با بی شرمی کامل حقایق فراوانی را در مورد امیرالمؤمنین (علیه السلام) انکار می نماید، و حتی آن حضرت را در فضیلت، در ردیف ابوبکر و عمر و عثمان نمی داند؟ و به همین خاطر امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: من همواره از اول عمر مظلوم بوده ام و یا می... فرماید: «الدهر أنزلني أنزلي حتى قالوا معاوية و علي» یعنی روزگار مرا پائین آورد و پائین آورد تا مرا با معاویه مقایسه کردند!!!

آیا وجوب اطاعت از پیشوای فاسق و نادان نقض غرض و خلاف حکمت الهی نیست؟

ج: پاسخ این سؤال را خداوند به صورت استفهام تقریری - که هر عقلی آن را تأیید می کند - داده است و می فرماید: «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا- أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» (۲) «یعنی آیا کسی که مردم را به حق دعوت می کند سزاوارتر به اطاعت است و یا کسی که خود نیازمند به هدایت یافتن است و از پیش خود راهی به حق پیدا نمی کند مگر او را راهنمایی کنند؟ چه می شود شما را که به ناحق حکم می کنید؟!»

مؤلف گوید: این آیه پاسخ کسانی است که می گویند: «امت از ترس فتنه و اختلاف، فرد بی کفایتی مانند ابوبکر را بر علی (علیه السلام) مقدم داشتند» گرچه این بهانه‌ی دروغیست و آنان که چنین کاری را کردند، به خاطر حب ریاست و دشمنی با امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود و گرنه هیچ فتنه و اختلافی وجود نداشت و آنان خود با این عمل، اختلاف و فتنه را ایجاد کردند، و امت را از صراط مستقیم دین خارج نمودند، و چون این عمل خلاف عقل و وجدان بود و کسی پذیرای آن نبود، خداوند را متهم به خلاف حکمت نمودند، و این عمل را به او نسبت دادند، و عالم آنان ابن ابی الحدید گفت:

ص: ۱۵۹

۱- قال صاحب کتاب «موقف الخلفاء العباسيين من أئمة المذاهب الأربعة»: فإذا تأملنا آراء مالک فيما يتعلق بقضیه التفضیل بین الخلفاء الراشدين، نجد الإمام ینفرد عن غیره، فهو یری أنهم ثلاثة لا أربعة، و هو يجعل خلافة الراشدين فی أبی بکر و عمر و عثمان، و يجعلهم فی مرتبه دونها سائر الناس. و أما علی فإنه فی نظره واحد من جمله الصحابه، لا یزید عنهم بشیء. (وضوء النبی (صلی الله علیه و آله و سلم)، للسید علی الشهرستانی، ج ۱ ص ۳۵۵؛ به نقل از: موقف الخلفاء العباسيين، ص ۱۷۰)

۲- [یونس/۳۵]

«الحمد لله الذي قدّم المفضل على الفاضل لمصلحه يراها» و معلوم است که این یک تهمت آشکاری است به خداوند چرا که خداوند هرگز در مضيقه نبوده که ناچار شود مفضل را بر فاضل مقدم بدارد و کار خلاف حکمتی را انجام بدهد، و بر خلاف آنچه در قرآن به پیامبر خود (صلی الله علیه و آله و سلم) دستور داده عمل کند؟! شما به آیات قرآن بنگرید تا به این حقیقت پی ببرید.

خداوند در آیه ۱۵۳ سوره انعام می فرماید: «وَ أَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَ لَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» «یعنی این راه مستقیم من است؛ از آن پیروی کنید؛ و از راه های پراکنده و انحرافی پیروی نکنید، که شما را از راه خدا، دور می سازد؛ این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می کند، تا پرهیزگاری پیشه کنید.»

و در آیه ۱۵ لقمان می فرماید: «وَ إِنْ جَاهَدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَ صَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَ اتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنْابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» «یعنی هر گاه پدر و مادر، تلاش کنند که تو، چیزی را همتای من قرار بدهی، که از آن آگاهی نداری (بلکه می دانی باطل است)، از ایشان اطاعت مکن، ولی با آن دو، در دنیا بطرز شایسته ای رفتار کن؛ و از راه کسانی پیروی کن که به سوی من توبه و انابه می کنند؛ و بازگشت همه شما به سوی من خواهد بود و من شما را از آنچه انجام می داده اید، باخبر می سازم.»

و در آیه ۱۴۲ اعراف می فرماید: «وَ قَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ أَخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَ أَصْلِحْ وَ لَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ» «یعنی موسی به برادرش هارون گفت: «در میان قومم جانشین من باش. و امور آنها را اصلاح کن. و از روش مفسدان، پیروی منما.»

و در آیه ۱۰۳ آل عمران می فرماید: «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَ لَا تَفَرَّقُوا وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَ كُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» «یعنی همگی به ریسمان خدا [قرآن، و هر گونه وسیله وحدت الهی]، چنگک به زنید، و پراکنده نشوید؛ و نعمت بزرگ خدا را بر خود، به یاد آرید که چگونه دشمن یکدیگر بودید، و او میان دل های شما، الفت برقرار ساخت، و به برکت نعمت او، شما برادر شدید! و شما بر لب حفره ای از آتش بودید، و خدا شما را از آن نجات داد؛ این چنین، خداوند آیات خود را برای شما آشکار می سازد؛ تا شاید هدایت شوید.»

و در آیه ۱۲۴ بقره می فرماید: «وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» «یعنی یاد کنید هنگامی را که پروردگار ابراهیم، او را با دستوراتی آزمود؛ و او به طور کامل از عهده آنها برآمد. و خداوند به او فرمود: «من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم.» ابراهیم گفت: «از دودمان من نیز (امامانی قرار بده)» و خداوند فرمود: «پیمان من، به ستمکاران نمی رسد.»

و در آیه ۶ حجرات می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْحَبُوا عَلَيَّ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ» «یعنی ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد، درباره آن تحقیق کنید، مبادا به گروهی از روی ناآگاهی آسیب برسانید و از کرده خود پشیمان شوید.»

از آیات فوق ظاهر می‌شود که انسان فاسق و نادان، هادی به صراط مستقیم نیست، و اگر حتی پدر و مادر - که حق بزرگی بر فرزند دارند - بخواهند فرزند خود را از مسیر حق جدا کنند و او را به شرک دعوت نمایند، اطاعت و پیروی از آنان صحیح نخواهد بود، و خداوند به موسی فرمود: برادر خود را جانشین خویش قرار بده و به او بگو: در راه صلاح قرار بگیرد و از مفسدین پیروی نکند، و به پیامبر خود فرمود: به مردم بگو: همگی به ریسمان الهی و صراط مستقیم چنگ بزنید و متفرق نشوید، و ابراهیم (علیه السلام) را آزمود و چون در آزمون سر بلند در آمد، به او فرمود: من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم، و چون ابراهیم شاد شد و گفت: آیا ذریه من نیز امام خواهند بود؟ خطاب آمد: امامت به ستمکاران نمی‌رسد، و آن حق افراد پاک و معصوم می‌باشد، و اگر فاسقی برای شما خبری بیاورد، باید سخن او را نپذیرید، تا به صدق کلام او پی ببرید، و گرنه گرفتار جهالت و ندامت خواهید شد.

مؤلف گوید: با توجه به این که صراط در قرآن به معنای دستورات دین و رهبران و حجج الهی آمده و پیامبر و ائمه صلوات الله علیهم اجمعین همان گونه که گذشت صراط مستقیم دین نامیده شده‌اند، و مقصود از صراط مستقیم در آیه «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» به قرینه آیه «وَمِنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ» (۱)

پیامبران و اوصیا و شهدا و صالحین می‌باشند، و انحراف از این صراط سبب ضلالت و گمراهی خواهد بود، کسانی که بعد از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به خاطر حب ریاست و اهداف مادی و دشمنی با آل پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) افراد بی‌کفایت و فاقد شرائط امامت و رهبری را در مسند امامت و خلافت از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نشانند، بزرگترین خیانت را به اسلام و مسلمین مرتکب شدند و مردم را از صراط مستقیم دین منحرف نمودند و زحمات پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را از بین بردند، و تا قیامت هر ظلم و جنایت و تجاوز و گناه و انحرافی انجام شود، به عهده آنان نیز خواهد بود، از این رو همان گونه که خواهد آمد عذاب آنان در قیامت بیش از هر جانی دیگری می‌باشد، و آنان مانند عجل و سامری می‌باشند و مردم به منزله ی گوساله پرستان می‌باشند که به سخن وصی موسی، هارون گوش نکردند و به دنبال سامری و گوساله او رفتند و گوساله پرست شدند، پس از آن که خدا پرست بودند.

این امت نیز پس از توحید و یگانه پرستی، به دستورات پیامبر خود (صلی الله علیه و آله و سلم) و وصی او گوش نکردند و وصی او علی بن ابیطالب (علیه السلام) را کنار زدند و از عجل و سامری این امت پیروی نمودند و از صراط مستقیم دین خارج گردیدند، و محبت عجل و سامری در دل‌های آنان وارد شد، تا جایی که

سخنان آنان را بر سخنان پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مقدم داشتند، و بدعت‌های بی‌شماری که آنان در دین خدا وارد نمودند پذیرفتند و بر سخن رسول خدا مقدم داشتند !!!

با توجه به آنچه گفته شد، آیا اعتقاد به این که اطاعت از هر حاکم سلطه‌گر و ظالمی واجب است؟ و آیا آیه «یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِی شَیْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكُمْ خَیْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِیلاً» (۱) «یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا و پیشوایان معصوم خود را. و هر گاه در امری نزاع داشتید، آن را به خدا و پیامبر باز گردانید و از آنها داوری بطلبید اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید. این کار برای شما بهتر، و عاقبت و پایانش نیکوتر است؟» آیا این آیه بر چنین چیز خلاف عقلی دلالت می‌کند؟!!!

پیروان مذاهب چهارگانه، در قیامت چه دلیلی برای حقایق این مذاهب دارند؟

ج: در حدیث ثقلین رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) راه نجات را منحصر به تمسک به قرآن و اهل بیت خود (علیهم السلام) نمود و فرمود: اِنِّی تَارِکٌ فِیْکُمْ الثَّقَلِینِ کِتَابَ اللَّهِ وَ عِترتی أَهْلِ بَیتِی ما إِن تَمَسَّکْتُمْ بِهَما لِن تَضَلُّوا بَعْدَی اَبْداً...» و منطوق این حدیث متواتر این است که اگر امت به قرآن و عترت تمسک کنند، هرگز گمراه نخواهند شد، و مفهوم آن این است که اگر به قرآن و عترت تمسک نکردند قطعاً گمراه خواهند شد، و معلوم است که مذاهب چهارگانه اهل سنت به سخنان و معارف اهل بیت (علیهم السلام) توجه نکرده‌اند، و در مسائل اعتقادی و فقهی و ... راه‌های دیگری را پیموده‌اند که مورد تأیید اهل بیت (علیهم السلام) نبوده است.

از سوئی اهل سنت راه اجتهاد را مسدود نموده و می‌گویند: مردم باید از یکی از این مذاهب پیروی کنند، و حق ندارند مذهب دیگری را انتخاب نمایند، و هیچ عالمی نیز حق ندارد فتوایی بر خلاف نظر یکی از ائمه مذاهب اربعه بدهد، و عالم و عامی باید مقلد یکی از این چهار مذهب باشند، در حالی که همان‌گونه که گذشت از ناحیه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هیچ توصیه‌ای نسبت به آن‌ها نرسیده است.

از این رو یک عالم شیعی به یک عالم سنی پس از درگیری زیاد گفت: اگر خداوند روز قیامت به تو بگوید: عبادات و اعمالی که انجام داده‌ای را از چه کسی گرفتی؟ تو می‌گویی فتوای ابوحنیفه و یا امام یکی از مذاهب دیگر چنین بود، و اگر خداوند به تو بگوید: ابوحنیفه و امامان دیگر مذاهب را چه کسی تأیید نموده بود؟ تو پاسخی نخواهی داشت، اما اگر خداوند چنین سؤالی را از من بکند، من می‌گویم: امام صادق (علیه السلام) و یا یکی از ائمه دیگر ما این‌گونه به من فرموده بودند، و اگر به من بگوید: امام صادق و ائمه دیگر را چه کسی تأیید نموده بود؟ من می‌گویم: جدشان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: از آنان پیروی کنید تا گمراه نشوید ...

ص: ۱۶۲

آری عوام اهل سنت اگر در اثر تبلیغات و بی‌اطلاعی، فکر کرده باشند که رهبران مذاهب چهارگانه مورد تأیید پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده‌اند و ذره‌ای دشمنی با اهل بیت (علیهم السلام) نداشته و یا آنان را دوست می‌داشته‌اند و لکن امام واجب‌الإطاعه خود نمی‌دانسته‌اند، راهی برای نجات آنان هست، و لکن افراد آگاه و علمای اهل سنت که دانسته از ائمه ی اهل‌البیت (علیهم السلام) جدا شده‌اند، راهی برای نجات خود ندارند، چرا که بدون ولایت امیرالمؤمنین و ائمه بعد از آن حضرت در قیامت احدی راه نجات نخواهد داشت، بلکه انکار امامت برخی از ائمه اهل‌البیت (علیهم السلام) نیز به منزله انکار همه آنان می‌باشد، و این یک اصل مسلمی است، همان‌گونه که در مباحث پیشین گذشت.

بنابراین فرقه ناووسیّه که شش امامی هستند و به امامت اسماعیل بن جعفر بن محمد (علیه السلام) معتقد شدند و معتقد به امامت موسی بن جعفر (علیه السلام) نیستند و یا می‌گویند: اسماعیل و یا پدر او امام جعفر صادق (علیه السلام) مهدی آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) است، و فساد اعتقادشان با رحلت اسماعیل از دنیا ظاهر شد، و معلوم گردید که امام کاظم (علیه السلام) امام بعد از پدر خود می‌باشد، و نیز فرقه واقفیه که امامت حضرت رضا (علیه السلام) را انکار کردند و علی بن ابی حمزه بطائنی و امثال او که به خاطر اموالی که از موسی بن جعفر (علیه السلام) نزد آنان بود و حضرت رضا (علیه السلام) از آنان مطالبه نمود و آنان انکار کردند، موفّق به امامت حضرت رضا (علیه السلام) نشدند و یا فرقه زیدیه که امامت حضرت باقر (علیه السلام) را نپذیرفتند و زید بن علی بن الحسین را امام خود دانستند، همگی در امامت گرفتار انحراف شدند، چرا که با ادله قاطع - همان‌گونه که گذشت - ثابت شد که ائمه و خلفای بعد از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دوازده نفر هستند و اول آنان علی بن ابیطالب (علیه السلام) است و آخر آنان مهدی آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌باشد (۱).

خلاصه سخن این که شیعه امامیه معارف خود را از ائمه اهل‌البیت (علیهم السلام) گرفته است، چرا که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به امت خود امر نموده که در همه چیز به آنان اقتدا کنند، و از آنها پیروی نمایند و مقتضای حدیث ثقلین که مورد اتفاق فریقین است همین معنا می‌باشد و این حدیث را، احمد بن حنبل در مسند خود (۲) و سنن ترمذی (۳) و مسلم در صحیح خود (۴)، و دارمی در سنن خود (۵) و حاکم در

ص: ۱۶۳

۱- وروی سعد بن عبد الله، عن محمد بن عیسی بن عبید، عن یونس بن عبد الرحمن، عن الحسین بن ثویر بن اُبی فاخته، عن اُبی عبد الله علیه السلام قال: لا تعود الامامه فی أخوین بعد الحسن والحسین علیهما السلام، ولا یکون بعد علی بن الحسین علیه السلام إلا فی الاعقاب وأعقاب الاعقاب. وما جرى بین محمد بن الحنفیه وعلی بن الحسین علیه السلام ومحاكمتهما إلى الحجر معروف لا نظول بذكره هاهنا. وأما الناووسیه الذین وقفوا علی اُبی عبد الله جعفر بن محمد علیه السلام (وقالوا: هو المهدی). قد بینا أيضا فساد قولهم بما علمناه من موته واشتهار الامر فيه، ولصححه إمامه ابنه موسی بن جعفر علیهما السلام، وبما ثبت من إمامه الاثنی عشر علیهم السلام، ویؤكد ذلك ما ثبت من صححه وصیته إلى من أوصی إلیه، وظهور الحال فی ذلك. (غیبت شیخ طوسی، ص ۱۹۶)

۲- (مسند احمد بن حنبل، ج ۳ ص ۱۴ ح ۱۷)

۳- (سنن ترمذی، ج ۵ ص ۶۶۲)

۴- (صحیح مسلم، ج ۴ ح ۱۸۷۳)

۵- (سنن دارمی، ج ۲ ص ۴۳۲)

مستدرک(۱)، و صاحب جامع صغیر در جامع خود(۲) و قندوزی حنفی در ینابیع المودّه(۳)، نقل کرده‌اند، و متن حدیث با رها قبلاً گذشت. و قندوزی حنفی در ینابیع المودّه از عمر بن خطاب نقل نموده که گوید: رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلّم) هنگامی که بین اصحاب خود مؤاخات و برادری برقرار نمود فرمود:

این علی(علیه السلام) در دنیا و آخرت برادر و خلیفه من بین اهل من، و وصی من در بین ائمتّم می‌باشد، و او وارث علم من، و قاضی دیون من است، و مال من مال اوست و مال او مال من است، و نفع او نفع من و ضرر او ضرر من است، و هر کس او را دوست بدارد مرا دوست داشته است و هر کس با او دشمن باشد با من دشمن خواهد بود(۴).

مؤلف گوید: با توجه به سخنان فراوان رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلّم) در این موضوع، برای کسانی که از اهل بیت و عترت آن حضرت علیهم السلام فاصله گرفته‌اند هیچ عذری در قیامت نخواهد بود، و چون آن حضرت می‌دانستند که ائمتّم، از اهل بیت او فاصله می‌گیرند، سه مرتبه فرمود: «أذکرکم الله فی اهل بیته، أذکرکم الله فی اهل بیته، أذکرکم الله فی اهل بیته»(۵).

شیخ طوسی رحمه الله از ابولیلای غفّاری از رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلّم) نقل نموده که فرمود: «ستکون من بعدی فتنه فإذا کان ذلک فألزموا علیاً فإنه الفاروق بین الحق و الباطل(۶). سپس شیخ طوسی گوید: به همین خاطر شیعیان به علی(علیه السلام) اقتدا نمودند و به آل او و فرزندان او تمسک کردند، و بر کشتی نجات اهل بیت علیهم السلام وارد شدند، چرا که رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلّم) فرمود: مثل اهل بیت من در این ائمتّم مثل کشتی نوح است که هر کس داخل آن شد، نجات یافت و هر کس تخلف نمود، هلاک گردید. سپس گوید:

و اما اهل سنت از خلفا [ی غاصب] پیروی نمودند و به سخنان آنان اعتماد کردند. و احادیث جمیع صحابه و تابعین را صحیح دانستند [و همه اصحاب رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلّم) را عادل پنداشتند] تا این که

ص: ۱۶۴

۱- (مستدرک حاکم، ج ۳/۱۰۹)

۲- (جامع صغیر، ج ۱/۴۰۲)

۳- (ینابیع المودّه، ص ۱۸۶)

۴- [و عن] عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم لما عقد المواخاه بين أصحابه [و] قال هذا على أخى فى الدنيا و الآخرة، و خلیفتى فى أهلى و وصیى فى أمتى، و وارث علمى، و قاضى دینی، ما له منى مالی منه، نفعه نفعى، و ضرره ضررى، من أحبه فقد أحببته، و من أبغضه فقد أبغضته. (ینابیع المودّه، ج ۲ ص ۲۸۹)

۵- (صحیح مسلم، ج ۴/۱۸۷۳)

۶- (خلاف شیخ طوسی، ج ۱/۲۹)

گوید: و عوامل دیگری را نیز برای اختلاف و جدائی امت ایجاد نمودند و اختلاف و تفرقه و جدائی را بین امت به نهایت رساندند، مانند این که: از نقل روایات رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) جلوگیری کردند، چنان که ابن سعد در طبقات خود گوید:

در زمان عمر بن خطاب مردم احادیث فراوانی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل می کردند و عمر به آنان گفت: احادیث مکتوب خود را بیاورید و چون آوردند، دستور داد تا همه آنها را سوزانند (۱).

و این عمل تا یکصد سال ادامه داشت، تا عمر بن عبدالعزیز آمد و دستور تدوین حدیث را صادر نمود.

و در تذکره الحفاظ ذهبی (۲) آمده که ابوبکر بعد از رحلت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مردم را جمع نمود و به آنان گفت: شما احادیث مختلفی را از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل می کنید، و بعد از شما دیگران می آیند و اختلاف شدیدتر می شود بنابراین دیگر حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل نکنید، و اگر کسی از شما سؤالی کرد بگوید: کتاب خدا بین ما و شما می باشد و شما حلال آن را حلال بدانید و حرام آن را حرام بدانید.

و در این بین گروهی از صحابه مانند ابوذر و سلمان و مقداد، به امام و آقای خود علی بن ابیطالب (علیه السلام) اقتدا نمودند و شدیداً با این فکر مبارزه کردند و گفتند: «کتاب خدا عدل و همتایی دارد و آن عترت و اهل البیت (علیهم السلام) هستند» و این سبب شد که عثمان ابوذر را به ربه تبعید نمود، و او در سال ۳۱ هجری در ربه بیابان مرگ شد، و نیز میثم تمیم و رشید حجری و غیر آنان در زمانهای بعد به دست معاویه و عمال او کشته شدند، و با کشته شدن آنان راه برای دشمنان اسلام - مانند یهود که دشمنی سختی با اسلام و مسلمین داشتند - باز شد، و کسانی مانند کعب بن ماعه یهودی معروف به کعب... الأخبار، و تمیم داری راهب نصرانی احادیث فراوانی را به اسم اسلام بین مسلمانان وارد نمودند و کسانی مانند انس بن مالک و ابی هریره و عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر و معاویه و ... آنها را منتشر کردند (۳).

ص: ۱۶۵

۱- قَالَ ابْنُ سَعْدٍ فِي طَبَقَاتِهِ: أَخْبَرَنَا زَيْدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ عُبَيْدِ الدَّمَشَقِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْعَلَاءِ قَالَ: سَأَلْتُ الْقَاسِمَ يُمْلِي عَلَيَّ أَحَادِيثَ، فَقَالَ: إِنَّ الْأَحَادِيثَ كَثُرَتْ عَلَى عَهْدِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، فَأَنْشَدَ النَّاسَ أَنْ يَأْتُوهُ بِهَا، فَلَمَّا أَتَوْهُ بِهَا أَمَرَ بِتَحْرِيقِهَا، ثُمَّ قَالَ: مَثَلَهُ كَمَثَلِ أَهْلِ الْكِتَابِ. قَالَ: فَمَنْعَنِ الْقَاسِمِ يَوْمَئِذٍ أَنْ أَكْتُبَ حَدِيثًا " (طبقات ابن سعد، ج ۵/۱۸۸)

۲- (تذکره الحفاظ ذهبی، ج ۱/۳-۲)

۳- فی تهذیب التهذیب: ان منع الخلفاء من تدوین حدیث الرسول الأکرم (صلی الله علیه و آله) کان له الأثر الحساس و الهام فی ایجاد شقه الخلاف بین الطائفتین. یقول ابن سعد فی طبقاته «ان الأحادیث کثرت علی عهد عمر بن الخطاب، فأنشد الناس أن یأتوه بها، فلما أتوه أمر بتحریقها. و استمر الحال حتی رأس المائه الهجریه فی عهد عمر بن عبد العزیز الذی أمر بتدوین الحدیث، و کان بذلك ابن شهاب أول من دون الحدیث ثم کثر التدوین و التصنیف بعده. هذا و قد روی الذهبی فی تذکره الحفاظ «ان أبا بکر جمع الناس بعد وفاه نبیهم فقال: انکم تحدثون عن رسول الله (صلی الله علیه و آله) أحادیث تختلفون فیها، و الناس بعدکم أشد اختلافًا، فلا- تحدثوا عن رسول الله (صلی الله علیه و آله) شیئا فمن سألکم فقولوا بیننا و بینکم کتاب الله،

فاستحلوا حلاله و حرموا حرامه». و وقف أمام هذا التيار جمع من الصحابه كأبى ذر الغفارى و سلمان الفارسى و المقداد اقتداء بإمامهم و سيدهم و مولاهم على بن أبى طالب (عليه السلام)، و عارضوا الفكره معارضه شديده، و أكدوا بأن للكتاب عدل و هو العتره و كان الأمر أن أبعدت السلطه الحاكمه آنذاك أبا ذر من بلد الى بلد حتى لقي حتفه طريدا فريدا بالربذه سنه ٣١ هجرية. و لهذا السبيل قتل و صلب ميثم التمار، و رشيد الهجرى و غيرهم فى زمان معاويه و بأمر منه. فخنق الجائرون من الحكام صوت المعارضه الإسلاميه من الصحابه و التابعين الأجلاء و قضت عليهم قضاء وقتيا، و فتحت الأبواب على مصراعيها لبعض اليهود المتمزتين، و الذين يحملون بغضا دينا للإسلام و المسلمين. فتمكن كعب بن ماتع اليهودى الملقب بكعب الأخبار، و تميم الدارى الراهب النصرانى فى روايه أحاديث كثيره باسم الإسلام، فروى عنهما بعض مشاهير الصحابه كأنس بن مالك و أبى هريره و عبد الله بن عمر بن الخطاب و عبد الله بن الزبير و معاويه و عبد الله بن عباس و نظرائهم من الصحابه و التابعين». و كان ذلك أن تأثر البعض من السياسيين - المخضرمين - فى أيام الأمويين و العباسيين بثقافه أهل الكتاب و تطبعوا بطابعهم فى خلق الأحاديث و الروايات، و جعل قصص غريبه على لسان النبى الأمى و الصحابه. (تهذيب التهذيب، ج ١/٥١١ و ج ٨/٤٣٨؛ خلاف شيخ طوسى، ج ١/٣٠١)

مؤلف گوید: سخت تر از آنچه گذشت احادیث مجعوله‌ای است که در زمان عثمان و معاویه، جعّالان حدیث برای محبوبیت غاصبین خلافت و گرفتن جوایز جعل نمودند، و تفصیل آن در مباحث پیشین گذشت، از این رو احادیث نبوی نوعاً ضعیف و مجعول است و آنچه برای شیعه مانده و در فقه و کلام و تاریخ و معارف دیگر اسلام از آن‌ها استفاده می‌شود، سخنان اهل... البیت (علیهم‌السلام) است که با زحمات فراوانی روایت و علمای شیعه آن‌ها را نگهداری و تدوین نموده‌اند جزاهم الله سبحانه خیر الجزاء.

فقه مذاهب اربعه چه اساس و پایه‌ای دارد؟

ج: همان گونه که گذشت مرحوم علامه حلی در کتاب تحریر الأحکام گوید: فقه اهل سنت به خاطر نداشتن نصوص از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و دوری از نصوص و روایات اهل البیت (علیهم‌السلام) اکثراً مبتنی بر قیاس و استحسان است، و لکن فقه شیعه به خاطر ارتباط با اهل البیت (علیهم‌السلام) اکثر نزدیک به تمام آن همراه با نصوص اهل البیت (علیهم‌السلام) می‌باشد و سخنان آنان سخنان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) محسوب می‌شود، چرا که آن حضرت امت خود را ارجاع به اهل بیت خویش داد و فرمود:

«ما إن تمسّکتُم بهم لن تضلّوا بعدی أبداً» و روایات اهل البیت (علیهم‌السلام) خصوصاً و یا عموماً، تصریحاً و یا تلویحاً همه ی فروع فقهی را تامین می‌کند، بنابراین مبنای اجتهاد در فقه امامیه و فقه اهل سنت که فقه ائمه چهار مذهب است متفاوت می‌باشد، و اجتهاد علمای اهل سنت اجتهاد شخصی و مربوط به فهم کلام ائمه مذاهب اربعه است، و لکن اجتهاد علمای امامیه، اجتهاد در فهم نصوص شرعیّه یعنی روایات ائمه ی معصومین (علیهم‌السلام) است که اقوالشان به منزله اقوال رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌باشد و... (۱)

ص: ۱۶۶

مرحوم شیخ طوسی در کتاب خلاف گوید: اختلاف علمای اهل سنت در فقه به خاطر اختلاف ائمه مذاهب اربعه می باشد، و لکن اختلاف علمای شیعه به واسطه اختلاف نصوص از ائمه اهل البیت (علیهم السلام) است

مؤلف گوید: چه قدر فرق است بین سخنان ائمه اهل البیت (علیهم السلام) و سخنان ائمه مذاهب اربعه اهل سنت؟! آری فقیه شیعی در استنباط خود می گوید: امام باقر و یا امام صادق (علیهما السلام) چنین می فرماید و لکن فقیه سنی می گوید: ابوحنیفه و یا مالک بن انس و یا احمد بن حنبل و یا محمد بن ادریس چنین گفته است، و چون باب اجتهاد را مسدود می داند، حق ندارد فتوایی بر خلاف یکی از ائمه مذاهب اربعه بدهد، در حالی که ائمه مذاهب یاد شده همان گونه که گذشت، اکثراً مستند فتاوی خود را، قیاس و استحسان و رأی شخصی خود قرار داده اند!!

و در تفسیر آیات قرآن نیز مفسرین آنان در اثر جدائی از ائمه اهل البیت (علیهم السلام) همان گونه که گذشت به ظواهر آیات تمسک می کنند و قرآن را با رأی خود تفسیر می نمایند، برای مثال در تفسیر آیه «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» (۱) «یعنی خدای رحمان بر تخت فرمانروایی عالم استیلا دارد و امور جهان هستی را تدبیر می کند و سامان می دهد.» می گویند: خداوند در بالای عرش بر روی یک کرسی و صندلی بزرگی نشسته است، و در تفسیر آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (۲) «یعنی اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا و پیشوایان معصوم خود را» می گویند: «هر حاکم و صاحب قدرتی گر چه ظالم و جائز باشد اطاعت از او واجب است ولو مانند یزید بن معاویه قاتل فرزندان پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) باشد» و این نتیجه جدائی آنان از اهل البیت (علیهم السلام) است.

آیا نسبت‌هایی که اهل سنت به شیعیان می دهند صحیح است؟

۱- آنان می گویند: شما اهل بدعت هستید چنانکه گفتن «أشهد أن علياً ولي الله» در اذان و اقامه نماز، بدعت است و...

در پاسخ این گوینده باید گفت: اولاً اکثر فقهای ما این جمله را جزء اذان نمی دانند.

و ثانیاً خداوند در آیه ۵۵ مائده شهادت به ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) داده و فرموده است: «إِنَّمَا وَثَّقْتُكُمْ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ» «یعنی سرپرست و ولی شما، تنها خدا و پیامبر او و کسانی هستند که ایمان آورده اند و نماز را بر پا می دارند، و در حال رکوع، زکات می دهند.» و روایات در صحاح اهل سنت تصریح دارد که مقصود از آیه فوق علی بن ابیطالب (علیه السلام) است که در حال رکوع نماز خود، انگشتر خویش را به سائل عطا نمود چنان که طبری و بیضاوی در تفسیر خود (۳) (۴) و

ص: ۱۶۷

۱- [طه/۵]

۲- [نساء/۵۹]

۳- (تفسیر طبری، ج ۶ ص ۱۸۶)

۴- (تفسیر بیضاوی، ج ۱ ص ۳۴۵)

سیوطی در درالمنثور(۱) بیان کرده‌اند و شاعر رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) حسان بن ثابت نیز آن را به نظم درآورده و گفته است:

أبا حسن؟ نفديك نفسی ومهجتي

وكل ب-طیء ف-ی الهدی ومسارع

أیذهب م-دحی والمحبين ضایعا؟

وما الم-دح فی ذات الإله بضایع

فأنت ال-ذی أعطیت إذ أنت راکع

فدتك نف-وس الق-وم یا خیر راکع

بختمک المی-مون یا خ-یر سید

ویا خیر شار ثم یا خ-یر ب-ای-ع

فأن-زل ف-یک الله خ-یر ولای-ه

وبینها فی مح-کمات الش-رای-ع(۲)

وثالثاً سلمان پس از نزول این آیه در اذان خود پس از شهادت به رسالت پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) شهادت به ولایت امیرالمؤمنین(علیه السلام) داد و عمر از او نزد رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) شکایت کرد و آن حضرت عمل سلمان را تأیید نمود و فرمود: سلمان بدعت در دین انجام داده است بلکه فرمود: هر گاه شهادت به رسالت من دادید، شهادت به ولایت علی(علیه السلام) نیز بدهید.

وانگهی خوب بود شما سری به احوال خود بزنید و با خود بگوئید: ما نیز در اذان نماز صبح جمله «الصلوة خیر من النوم» را زیاد کرده‌ایم و جمله «حی علی خیر العمل» را از اذان و اقامه حذف نموده‌ایم؟ چنان که گذشت و در کنز العمال(۳)، و سنن بیهقی(۴)، و موطأ مالک(۵) آمده و در شرح تجرید قوشجی(۶) مبحث امامت نیز آمده که عمر بالای منبر گفت: «أیها الناس ثلاث کتبی علی عهد رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) و أنا أنهی عنهنّ و أحرمنهنّ و أعاقب علیهنّ و هی: متعه النساء و متعه الحجّ و حی علی خیر العمل» و لذا امام شافعی در کتاب «الأمم» به نقل دلائل الصدق ج ۳/۹۷، گوید:

«أکره فی الأذان «الصلوة خیر من النوم لأبنا محذوره لم یذکره» یعنی من از گفتن «الصلوة خیر من النوم» در اذان کراهت دارم چرا که ابومحذوره [یکی از روات اهل سنت] آن را ذکر نکرده است.

- ١- (دز المنثور، ج ٢ ص ٢٩٣)
- ٢- (الغدیر، ج ٢/٥٨)
- ٣- (کنز العمال، ج ٤/٢٦٦)
- ٤- (سنن بیهقی، ج ١/٤٢٥-٤٢٤)
- ٥- (موطأ مالک، ج ١/٩٣)
- ٦- (شرح تجرید قوشجی، ص ٤٨٤)

وولایت امیرالمؤمنین علیه السلام به قدریبا اهمیت است که امام باقر(علیه السلام) در تفسیر آیه «قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَاحِدِهِ»(۱) فرمود: مقصود از «واحد» ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب(علیه السلام) است(۲).

۲- می گویند: برای چه شیعیان منتظر ظهور مهدی آل محمد(صلی الله علیه و آله و سلم) هستند؟

ج: روایات فراوانی در کتب فریقین هست که رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) و اوصیای آن حضرت فرموده اند: حضرت مهدی(علیه السلام) امام دوازدهم و از فرزندان امام حسین(علیه السلام) می باشد و غیبت او طولانی خواهد شد، به قدری که برخی از منتقدان به امامت او، از آمدنش مأیوس می شوند، از این رو در ذیل برخی از روایات یاد شده آمده است: «لو لم یبق من الدنیا إلّا یوم واحد لطوّل الله ذلک الیوم حتی یخرج فیہ ولدی المهدی فینزل روح الله عیسی بن مریم فیصلی خلفه و تشرق الأرض بنوره...»(۳) و در کتب اهل سنت نیز این روایات فراوان نقل شده و به نظر نویسندگان روایات اهل سنت درباره حضرت مهدی(علیه السلام) بیش از روایات شیعه است.

و در صحیح ابی داوود(۴)، و ینابیع المودّه(۵)، و نورالابصار(۶) و کتب فراوان دیگر اهل سنت از رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده که فرمود: «لو لم یبق من الدهر إلّا یوم لبعث الله رجلاً من أهل بیتی یملاً عدلاً کما ملئت جوراً»(۷)

بنابراین اعتقاد به چنین مصلح جهانی در آخر الزمان مورد اتفاق مسلمین است بلکه همه ادیان آسمانی مانند یهود و نصارا و ادیان دیگر چنین اعتقادی را دارند، چنان که در عهد عتیق مانند مزامیر داوود، مزور شماره

ص: ۱۶۹

۱- [سبأ/۴۶]

۲- فی الکافی عن الحسین بن محمد، عن معلی بن محمد، عن الوشاء، عن محمد بن الفضیل، عن أبی حمزه قال: سألت أبا جعفر علیه السلام عن قول الله تعالی: " قل إنما أعظکم بواحدہ " فقال: إنما أعظکم بولایه علی علیه السلام هی الواحدہ التي قال الله تبارک و تعالی " إنما أعظکم بواحدہ ". (کافی، ج ۱/۴۲۰)

۳- حدّثنا جعفر بن محمّد بن مسرور قال: حدّثنا الحسین بن محمّد بن عامر، عن المعلی بن محمّد البصری، عن جعفر بن سلیمان، عن عبد الله الحکم، عن أبیه، عن سعید بن جبیر، عن عبد الله بن عتیاس قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: إنّ خلفائی و اوصیائی، و حجج الله علی الخلق بعدی اثنا عشر: أولهم أخی و آخرهم ولدی، قیل: یا رسول الله و من أحوک؟ قال: علی بن أبی طالب، قیل: فمن ولدک؟ قال: المهدیّ الذی یملاًها قسطاً و عدلاً کما ملئت جوراً و ظلماً، و الذی بعثنی بالحقّ نبیاً لو لم یبق من الدنیا إلّا یوم واحد لطول الله ذلک الیوم حتی یخرج فیہ ولدی المهدیّ فینزل روح الله عیسی بن مریم فیصلی خلفه و تشرق الأرض بنوره و ینبغ سلطانه المشرق و المغرب. (کمال الدین، ص ۲۸۰)

۴- (صحیح ابی داوود، طبع مصر، ج ۲/۲۰۷)

۵- (ینابیع المودّه، ص ۴۳۲)

۶- (نورالابصار، باب ۲/ص ۱۵۴)

۷- (بحارالانوار، ج ۳۶/۳۶۸)

۹۷ و ۹۶، و کتاب دانیال نبی باب ۱۲، این بشارت داده شده است، و در عهد جدید نیز در انجیل متی، باب ۲۴، و انجیل مرقوس باب ۱۳، و انجیل لوقا باب ۲۱، به نقل از کتاب «موعودی که جهان در انتظار اوست» این بشارت ثبت شده است. و ما در کتاب «دوله المهدی» و کتاب «انتظار مهدی» و کتاب «بشارت‌های مهدویت» این موضوع را تفصیلاً بیان نموده‌ایم. مراجعه شود.

مؤلف گوید: شاید سؤال کننده به خاطر اعتقاد فاسد خود که می گوید: «أولى الأمر» در آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^(۱) هر کسی است که بر مردم حاکم باشد، و قدرت امر و نهی داشته باشد گرچه انسان فاسد و مفسدی باشد» خود را نیازمند به مصلح جهانی نمی داند و هر که حاکم باشد به نظر او امام زمان و واجب‌الاطاعه خواهد بود، گرچه مانند یزید بن معاویه قاتل فرزندان پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده باشد، و لکن ما و هیچ انسان عاقلی این تفکر را عقلانی نمی داند، و خداوند هرگز امر به اطاعت از حاکم ظالم و ستمگر نمی کند، چرا که خلاف حکمت و نقض غرض می باشد، همان گونه که گذشت.

۳- می گویند: رجعت اعتقاد فاسدی است و چه نیازی به آن هست؟

ج: مسأله رجعت و بازگشت اولیای خدا و خلص از مؤمنین و خلص از کفار و دشمنان خدا به دنیا همان گونه که در روایات آمده برای عزت اولیای دین و مؤمنین و ذلت کفار و دشمنان خدا می باشد و در روایات ما به آن تصریح شده است و در آن زمان - بعد از حکومت حضرت مهدی (علیه السلام) همه معصومین (علیهم السلام) به دنیا باز می گردند و حکومت خواهند نمود و خداوند در آیات قرآن به آن اشاره نموده است چنان که می فرماید: «وَ يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ حَتَّى إِذَا جَاؤُا قَالِ أَا كَذَّبْتُمْ بِآيَاتِي وَ لَمْ تُحِيطُوا بِهَا عِلْمًا أَمَا ذَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»^(۲) «یعنی به خاطر آور روزی را که ما از هر امتی، گروهی را از کسانی که آیات ما را تکذیب می کردند محشور می کنیم؛ و آنها را نگه می داریم تا به یکدیگر ملحق شوند. تا زمانی که به پای حساب می آیند، خداوند به آنان می گوید: «آیا آیات مرا تکذیب کردید در حالی که احاطه علمی بر آن نداشتید؟! بگویند شما چه اعمالی انجام می دادید؟!»

و معلوم است که این آیه نمی تواند مربوط به قیامت باشد، چرا که می فرماید: روزی که ما از هر امتی گروهی از تکذیب کنندگان آیات خود را باز می گردانیم. و نمی فرماید: همه آنان را باز می گردانیم در حالی که درباره قیامت می فرماید: «وَ يَوْمَ نَسِيزُ الْجِبَالَ وَ تَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَ حَشَرْنَا هُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا»^(۳) «یعنی روزی را به خاطر بیاور که ما کوهها را به حرکت درمی آوریم؛ و تو زمین را آشکارا و هموار می بینی؛ و همه مردم را محشور می کنیم، و احدی از ایشان را فروگذار نخواهیم کرد.» یعنی قیامت روزی است که ما کوهها را به حرکت درمی آوریم و تو زمین را صاف و آشکار خواهی دید، و ما همه مردم را به دنیا باز می گردانیم و احدی را فروگذار نمی کنیم.

ص: ۱۷۰

۱- [نساء/۵۹]

۲- [نمل/۸۴-۸۳]

۳- [کهف/۴۷]

و اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) که قرین قرآن و راسخون فی العلم می باشند این حقیقت را برای ما روشن نموده اند و می ... فرمایند: «لیس منّا من لم یؤمن بکرتنا و یستحلّ متعتنا» (۱). یعنی کسی که رجعت ما را نپذیرد و متعه ما را حلال نداند از ما نخواهد بود. و یا امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) می فرمایند: «ایام الله ثلاثه: یوم القائم (علیه السلام) و یوم الکزه و یوم القیامه» (۲). یعنی ایام الله [و حوادث بزرگ و مهم] سه روز است، ۱- روز قیام حضرت مهدی (علیه السلام) ۲- روز رجعت ۳- روز قیامت .

و مرحوم صدوق رجعت را از اعتقادات امامیه دانسته است. و مرحوم طریحی در مجمع البحرین گوید: رجعت به معنای بازگشت بعد از مرگ است پس از ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) و از ضروریات مذهب امامیه می باشد و برای آن شواهدی از قرآن و روایات اهل البیت (علیهم السلام) وجود دارد و قابل انکار نیست و معصومین ما (علیهم السلام) فرموده اند: کسی که به رجعت ما ایمان نداشته باشد، و به متعه ما اقرار نکند از ما نیست و لکن اهل تسنن آن را انکار نموده اند و ابن اثیر در نهاییه گوید: رجعت مذهب قومی از عرب جاهلی و گروهی از فرق مسلمین و اهل بدعت است مانند رافضی ها (۳).

مؤلف گوید: ما بحث رجعت را در کتابی به نام «حکومت های جهانی صالحین» بیان نمودیم و آستانه مقدسه حضرت معصومه (علیها السلام) در قم آن را به چاپ رسانده، از این رو در این کتاب به همین اندازه بسنده می کنیم.

۴- اهل تسنن می گویند: شیعه معتقد به تحریف قرآن است!!

در پاسخ این اتهام باید بگوییم: اولاً مشهور بین علمای شیعه عدم تحریف قرآن است و اگر کسی احیاناً قائل به خلاف این بوده باشد سخن او مربوط به نقیصه و یا تقدیم و تأخیر است و گرنه آنچه الآن بین مسلمانان موجود است جز قرآن نیست، آری اختلافاتی در قرائت بین قراء وجود دارد و آن نوعاً سبب اختلاف معنا نمی شود و آنچه از اسرار و بطون و تأویلات قرآن در روایات آمده منافات با معنای ظاهری قرآن ندارد بنابراین نسبت تحریف قرآن به شیعه، یک نسبت ظالمانه است و اگر کسی سخنان علمای اهل سنت را در تحریف قرآن ببیند از این نسبت شگفت زده می شود. (۴)

ص: ۱۷۱

۱- [فقیه، ج ۳/۴۵۸]

۲- [الصراط المستقیم، ج ۲/۲۶۴، بحار الانوار، ج ۱۳/۱۲]

۳- وقد أنکرها الجمهور حتی قال فی النهایه: الرجعه مذهب قوم من العرب فی الجاهلیه و طائفه من فرق المسلمین و أهل البدع و الاهواء و من جملتهم طائفه من الرافضه. (ایضاح فضل بن شاذان، ص ۳۸۱)

۴- اهل سنت از ابن عباس نقل کرده اند که گوید: عمر بن خطاب گفت: آیه رجم از قرآن بود و ما به آن عمل می کردیم و ... (صحیح بخاری، ج ۸/۲۶، صحیح مسلم، ج ۵/۱۱۶) سیوطی از لیث بن سعد نقل نموده که گوید: اول کسی که قرآن را جمع نمود ابوبکر بود و کاتب او زید بود ... تا این که گوید: عمر آیه رجم را برای ابوبکر آورد و او آن را نوشت به خاطر این که یک نفر بود. (اتقان، ج ۱/۱۰۱) طبرانی نیز با سند خود از عمر نقل نموده که گفت: قرآن یک میلیون و یک هزار و بیست آیه بوده است. (اتقان، ج ۱/۱۲۱) و از این سخن عمر معلوم می شود که بیش از دو ثلث قرآن به دست ما نرسیده است و از این

گونه سخنان فراوان در کتب عامه دیده می شود و دلالت بر تحریف دارد و هرگز قابل اعتماد نیست، در حالی که آنان ما را متهم به تحریف می کنند!!

آری آن قرآنی که همراه با همه اسرار و بطون و تأویلات می‌باشد و امیرالمؤمنین (علیه السلام) آن را بدون کم و کاست از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شنید، وبعد از رحلت آن حضرت عبا به دوش نگرفت تا آن را جمع آوری نمود، نزد اهل بیت (علیهم السلام) محفوظ مانده و الآن در دست مبارک امام زمان (علیه السلام) می‌باشد و آیه شریفه «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (۱) «یعنی ما قرآن را نازل کردیم؛ و ما بطور قطع آن را حفظ می‌کنیم» مربوط به همین قرآن است از این رو هنگامی که امام زمان علیه السلام قیام می‌کند حافظین قرآن به خاطر اختلاف نظم و قرائات و تأویلات و بطونی که در قرآن آن حضرت دیده می‌شود - گرفتار مشکل سختی می‌شوند. از سوئی امیرالمؤمنین (علیه السلام). این قرآن موجود را تأیید نمود و فرمود: آنچه در دست شماست جز قرآن نیست و اگر به آن عمل کنید نجات خواهید یافت.

و نیز فرمود: «اعملوا أنّ هذا القرآن هو الناصح الذی لا یغشّ و الهادی الذی لا یضلّ» (۲) یعنی بدانید که این قرآن ناصح و خیرخواهیست که خیانت نمی‌کند، و هادی و راهنمایی است که کسی را گمراه نمی‌کند. و ضمن سخنان مفصّلی فرمود: «إنّ الله سبحانه لم یعظ أحداً بمثل هذا القرآن فإِنَّه حبل الله المتین و سببه المبین» (۳) یعنی حقاً خداوند احدی را به مثل این قرآن موعظه نکرد، و آن ریسمان محکم الهی، و وسیله آشکاری است، برای نجات بندگان خدا.

و در سخن دیگری فرمود: «ثمّ أنزل علیه الكتاب نوراً لا تطفأ مصابحه و سراجاً لا یخبو توقده و منهاجاً لا یضلّ نهجه ... و فرقاناً لا یخمد برهانه» (۴) یعنی خداوند کتابی را بر پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرو فرستاد، که آن نوری است که هرگز خاموش نمی‌شود، و چراغی است که هرگز بی‌فروغ نمی‌گردد و راهنمایی است که هرگز پیروانش را گمراه نمی‌کند، و آن مایه جدائی حق از باطل است، و هیچگاه دچار خمودی نمی‌شود.

از این سخنان ظاهر می‌شود که قرآن موجود، کلام الهی و نور و برهان و سراج منیر و هادی و راهنمای مردم است، و هرگز کسی را گمراه نمی‌کند، و مردم موظفند به آن تمسک کنند و از آن پیروی نمایند و اگرچنین نبود آن حضرت مردم را امر به توجّه به قرآن نمی‌کرد و آن را مبین احکام الهی معرّفی نمی‌نمود.

ص: ۱۷۲

۱- [حجر/۹]

۲- نهج البلاغه صبحی صالح خطبه ۱۷۶.

۳- همان.

۴- نهج البلاغه خطبه ۱۹۸.

از سوئی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در حدیث ثقلین مردم را امر به تمسک به قرآن و اهل بیت و عترت خود نموده است و معلوم است که مقصود آن حضرت همین قرآنی است که در دست مردم می باشد.

و یا ائمه ما (علیهم السلام) فرموده اند: احادیث را بر قرآن عرضه کنید و اگر خلاف قرآن بود آن ها را به دیوار بزنید. (۱)

مؤلف گوید: ما بحث تحقیقی تحریف را در کتاب «در پناه قرآن» بیان کرده ایم مراجعه شود.

۵- می گویند: برای چه شما مسائل سیاسی را داخل در دین کرده اید؟ مگر سیاست از دین است؟

ج: آری در اسلام سیاست از مسائل اساسی دین است، و رسول خدا و امیرالمؤمنین (صلوات الله علیهما و علی اولادهما) سیاست را - که به معنای تدبیر صحیح در مسائل اجتماعی و روابط خارجی و حقوقی است - داخل در دیانت می دانستند و همه امور سیاسی و روابط خارجی و امور اجتماعی را خود تنظیم می نمودند و گرنه تشکیل حکومت انجام نمی گرفت، بلکه رسول... خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) سران قدرت های بزرگ عالم را دعوت به اسلام نمود و نمایندگان فراوانی را به اطراف عالم فرستاد.

آری اگر سیاست به معنای مکر و حيله و تزویر و شیطنت باشد البته از دیانت هر مسلمانی دور است و دین از چنین سیاستی جدا خواهد بود، و سؤال کننده خود می داند که این گونه سیاست ها در اسلام نیست و سیاست به معنای تدبیر صحیح و مطابق با دستورات قرآن و نظر پیامبر خدا و اهل بیت او (علیهم السلام) از دیانت است.

البته همه علمای اهل سنت چنین سخن عامیانه ای را نگفته اند چنان که ابوالحسن ماوردی در کتاب «احکام سلطانی» گوید: امامت و خلافت از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) باید همراه با حراست و حفظ دین و تأمین امت باشد و چنین امامت و مدیریت به اجماع امت واجب می باشد.

سپس گوید: «دلیل این معنا عقل و شرع است و دلیل عقلی آن این است که مردم باید از پیشوا و رهبر خود اطاعت نمایند تا نظام دیانت و زندگی برقرار بماند، و دلیل شرعی آن آیه قرآن است که خداوند می فرماید: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (۲) «یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا و پیشوایان معصوم خود را» و خداوند اطاعت اولی الامر را به همین علت بر مردم واجب نموده است» (۳)

ص: ۱۷۳

۱- - کافی ج ۱- کتاب فضل العلم روایت ۴.

۲- [نساء/۵۹]

۳- قال الماوردی فی احکام السلطانیة: الباب الأول: فی عقید الإمامة الإمامة: مَوْضُوعُهُ لِخِلَافَةِ النَّبِيِّ فِي حِرَاسَةِ الدِّينِ وَسِيَاسَةِ الدُّنْيَا، وَعَقْدُهَا لِمَنْ يَقُومُ بِهَا فِي الْأُمَّةِ وَاجِبٌ بِالْإِجْمَاعِ وَإِنْ شَدَّ عَنْهُمْ الْأَصَمُّ. هَلْ الْخِلَافَةُ وَاجِبَةٌ بِالشَّرْعِ أَمْ بِالْعَقْلِ؟ وَاخْتَلَفَ فِي وَجُوبِهَا هَيْلٌ وَجَبَتْ بِالْعَقْلِ أَوْ بِالشَّرْعِ؟ فَصَالَتْ طَائِفَةٌ: وَجَبَتْ بِالْعَقْلِ لِمَا فِي طِبَاعِ الْعُقَلَاءِ مِنَ التَّسَلُّيمِ لِزَعِيمِ يَمْنَعُهُمْ مِنَ التَّظَلُّمِ،

وَيَفْصَلُ بَيْنَهُمْ فِي التَّنَازُعِ وَالتَّخَاصُمِ، وَلَوْلَمَا الْوَلَمَاءُ لَكَانُوا فَوْضَى مُهْمَلِينَ، وَهَمَجًا مُضَاعِينَ، وَقَدْ قَالَ الْأَفْوَهُ الْأَوْدِيُّ، وَهُوَ شَاعِرٌ جَاهِلِيٌّ "مِنَ الْبَسِيطِ": لَا يَضِلُّحُ النَّاسُ فَوْضَى لَا سِرَاهُ لَهُمْ... وَلَا سِرَاهُ إِذَا جُهِلَهُمْ سَادُوا وَقَالَتْ طَائِفَةٌ أُخْرَى: بَلْ وَجِبَتْ بِالشَّرْعِ دُونَ الْعَقْلِ؛ لِأَنَّ الْإِمَامَ يَقُومُ بِأُمُورٍ شَرْعِيَّةٍ قَدْ كَانَ مُجَوِّزًا فِي الْعَقْلِ أَنْ لَا يَرِدَ التَّعَبُّدُ بِهَا، فَلَمْ يَكُنِ الْعَقْلُ مُوجِبًا لَهَا، وَإِنَّمَا أُوجِبَ الْعَقْلُ أَنْ يَمْنَعَ كُلَّ وَاحِدٍ نَفْسَهُ مِنَ الْعُقَلَاءِ عَنِ التَّظَالُمِ وَالتَّقَاطُعِ، وَيَأْخُذَ بِمَقْتَضَى الْعَدْلِ فِي التَّنَاصُفِ وَالتَّوَاصُلِ، فَيَتَيَدَبَّرُ بِعَقْلِهِ لَا بِعَقْلِ غَيْرِهِ، وَلَكِنْ حَيَاءُ الشَّرْعِ بِتَفْوِيضِ الْأُمُورِ إِلَى وَجْهِهِ فِي الدِّينِ، قَالَ اللَّهُ -عَزَّ وَجَلَّ: {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ} [النساء: ٥٩]. فَفَرَضَ عَلَيْنَا طَاعَةَ أُولِي الْأَمْرِ فِيْنَا، وَهُمْ الْمَائِمَةُ الْمُتَيَّمُونَ عَلَيْنَا. (الأحكام السلطانية (ماوردي)، باب اول، ص ١٥)

مؤلف گوید: دانشمند فوق سخن خوبی را مطرح کرده و لکن در مصداق خطا نموده و فکر کرده «أولی الأمر» هر کسی است که پیشوایی و امامت را به دست گرفته باشد، و نمی‌داند که اگر آن پیشوا از طرف خداوند تعیین نشده باشد آخر الامر در جاهایی گرفتار خطا خواهد شد. و امت را نیز گرفتار دست سیاستمداران شیطانی خواهد نمود چنانکه تاکنون بوده است، و قدرت‌های شرق و غرب، سران کشورهای اسلامی را فریب داده‌اند و بر آنان سلطه پیدا کرده‌اند، جز علمای شیعه که به خاطر پیروی از ائمه اهل‌البیت (علیهم‌السلام) چنین فریبی را نخورده‌اند.

۶- می‌گویند: برای چه شیعیان خلافت و امامت را تعیینی و از طرف خداوند می‌دانند؟

ج: به همان دلیل که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) باید از ناحیه خداوند تعیین شود امام و خلیفه بعد از او نیز باید از ناحیه خداوند تعیین گردد چرا که امامت همان ادامه حرکت نبوت است و باید همان شرایط

نبوت را - بدون کم و کاست - دارا باشد، و شرایط رهبری همان گونه که گذشت در هر دو یکسان است و انتخاب مردم در هیچ کدام دخالتی ندارد، و اهل سنت که ابوبکر و عمر و عثمان را خلفای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌دانند ناچارند خلافت وجدان و عقلانیت خود سخن بگویند و خلافت را انتخاب مردمی بدانند، و این اختلاف بین ما و آنان برطرف نخواهد شد تا امام دوازدهم شیعیان که منصوب از ناحیه خداوند است، قیام نماید و عالم را از فساد غاصبین خلافت نجات دهد تا بر احدی این مسأله مبهم نماند.

از سوئی همان گونه که گذشت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) خلفا و جانشینان خود را در مواقع فراوانی تعیین نموده و اسناد آن در کتب شیعه و اهل سنت موجود است و حدیث غدیر برای اثبات این معنا کافیهست و زیباترین سخن در این مسأله سخن امام زمان (علیه السلام) است که می‌فرماید: «تنها خداوند از باطن و ضمائر افراد آگاه است و تنها او می‌داند چه کسی شایسته این مقام است، از این رو می‌فرماید: «وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ» (۱) «یعنی تنها پروردگار تو هر چه را بخواهد می‌آفریند، و هر که را بخواهد

ص: ۱۷۴

برمی‌گزینند؛ و مردم در برابر او اختیاری ندارند» و به همین علت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از ابتدای دعوت و نزول آیه «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» (۱) تا آخرین ساعت عمر شریف خود این مسأله را یادآوری نمود و نجات و سعادت امت خویش را در پیروی از قرآن و اهل بیت خود معرفی کرد و فرمود: من از دنیا می‌روم و برای نجات و هدایت شما دو چیز گرانسنگ را جایگزین خود می‌نمایم: کتاب خدا و عترت و اهل بیت خویش را، و تا زمانی که شما به این دو چیز تمسک و توسل نمائید، و از آن‌ها پیروی کنید، هرگز گمراه نخواهید شد [و گرنه قطعاً گمراه می‌شوید] و این دو چیز با همدیگر هادی شمایند [تا کسی نگوید: کتاب خدا برای نجات و هدایت ما کافیهست] چرا که عترت با قرآن است و مبین و مفسر قرآن است و قرآن نیز بدون عترت نجات‌بخش نخواهد بود زیرا علوم قرآن و اسرار و بطون و ناسخ و منسوخ آن را جز عترت و اهل بیت (علیهم السلام) احدی از آن‌ها آگاهی ندارد، و خداوند همان گونه که امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید:

«قرآن را در سه بخش محکم و متشابه و مجمل قرار داد تا مردم به این وسیله ولی و نماینده او را بشناسند» و این ظریف‌ترین راه برای شناسائی امام و خلیفه بعد از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است، و چون امت به این نکته توجه نکردند و از عترت و اهل بیت (علیهم السلام) جدا شدند گمراه و منحرف گردیدند و اختلاف و فرقه‌گرایی فراوانی پیدا نمودند، چرا که اهل بیت (علیهم السلام) کشتی نجات آنان بودند و آنان داخل این کشتی نشدند و هلاک گردیدند.

۷- آیا مقام امامت از مقام نبوت و رسالت بالاتر است؟

ج: آری فرق است بین نبی و رسول و امام، چرا که نبی به معنای خبیر است و ملازم با رسول نیست، بلکه اعم از رسول است، و امکان دارد کسی نبی باشد و وحی الهی بر او نازل بشود و لکن مأمور به ابلاغ نباشد و رسول کسی است که وحی بر او نازل می‌شود و مأمور به رسالت و ابلاغ به مردم است چنان که خداوند می‌فرماید: «مَا عَلَي الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ» (۲) «یعنی پیامبر وظیفه ای جز رساندن پیام الهی ندارد» و رسول نیز اعم از امام است و ممکن است کسی رسول باشد و امام نباشد، پس امامت مقام فوق رسالت است، چرا که امام دارای اختیارات و تصرفات گسترده‌تر از مقام نبی و رسول است و می‌تواند در همه امور امت مانند سلاطین دخالت کند و تشکیل حکومت بدهد و نظام جامعه را به دست بگیرد، از این رو خداوند می‌فرماید: «وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (۳) «یعنی بیاد آور زمانی را که خداوند ابراهیم (علیه السلام) را با کلماتی آزمود [و او را مأمور به قربانی نمودن فرزندش اسماعیل کرد] و ابراهیم در این آزمون سربلند درآمد، و خداوند به او فرمود: اکنون من تو را امام قرار دادم و ابراهیم به خدای خود گفت: آیا ذریه من نیز امام خواهند بود؟ و خداوند به او فرمود: عهد امامت به ستمکاران نمی‌رسد».

ص: ۱۷۵

۱- [شعراء/ ۲۱۴]

۲- [مائده/ ۹۹]

۳- [بقره/ ۱۲۴]

مؤلف گوید: توضیح و تفصیل معنای امامت در قصه طالوت و جالوت در تفسیر اهل البیت (علیهم السلام) ذیل آیه فوق بیان شده است مراجعه شود.

۸- شفاعت چیست و برای کیست و دلیل آن چیست؟

ج: شفاعت یک اصل قرآنی و روایی و مورد اتفاق مسلمانان است و آن واسطه‌گری یک شخص آبرومند در گاه خداوند برای نجات و آمرزش یک مسلمان مؤمن گنهکار است، مشروط به آن که مانعی از شفاعت مانند ترک نماز و دشمنی با اهل بیت (علیهم السلام) و امثال این‌ها در او نباشد، گر چه گناهان کبیره‌ای را انجام داده باشد، بلکه به اعتقاد برخی شفاعت برای ترفیع مقام نیز خواهد بود.

و لکن شفاعت قیود و شرائطی دارد، ۱- شفیع باید از ناحیه خداوند مأذون باشد چرا که خداوند می‌فرماید: «يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلًا» (۱) یعنی در آن روز، شفاعت هیچ کس سودی نمی‌بخشد، جز کسی که خداوند رحمان به او اجازه داده، و از گفتار او راضی باشد. و یا می‌فرماید: «لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا» (۲) یعنی آنان هرگز مالک شفاعت نیستند؛ مگر کسانی که نزد خداوند رحمان، عهد و پیمانی گرفته باشند. ۲- گنهکار باید لایق شفاعت باشد و با شفاعت کننده رابطه ایمانی و دوستی داشته باشد، تا از این فیض الهی برخوردار گردد، مانند این که به ذریه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) احسان و اکرامی نموده باشد، و یا از ضعفای شیعه و دوستان اهل بیت (علیهم السلام) دستگیری نموده باشد و یا آنان را دوست داشته باشد، و اگر منکر قیامت و یا تارک نماز و یا از ستمکاران باشد، شفاعت به او نمی‌رسد، چرا که خداوند درباره منکران قیامت و بی‌نمازها می‌فرماید: «فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ» (۳) و «مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ» (۴) یعنی برای ستمکاران نه دوستی وجود دارد، و نه شفاعت کننده ای که شفاعتش پذیرفته شود» ۳- شفاعت یک نوع ترحم و تفضل الهی است، و به افراد بی‌رحم و بی‌گذشت و اهل نقاش و سختگیری نمی‌رسد، چرا که معصومین (علیهم السلام) فرموده‌اند «إِرحم تُرحم» و «أحسن يُحسن إليك» و «قل خيراً تُذكر بخيراً» (۵) و کسی که رحم در وجود او نباشد مورد ترحم واقع نمی‌شود، ۴- شفاعت به مخالفین اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نمی‌رسد، چرا که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «... و ویل للمخالفین لهم من أمتی، اللهم لا تنلهم شفاعتی» (۶) یعنی وای بر مخالفین اهل بیت من از این امت، خدایا شفاعت مرا به آنان نرسان. امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: کسی که نماز خود را سبک بشمارد و یا شراب بنوشد به شفاعت من نمی‌رسد و از حوض کوثر سیراب نمی

ص: ۱۷۶

۱- [طه/۱۰۹]

۲- [مریم/۸۷]

۳- [مدثر/۴۸]

۴- [مؤمن/۱۸]

٥- [امالی صدوق، ص ٢٧٨]

٦- [کافی، ج ١/٢٠٨]

شود (۱). و فرمود: کسی که عذر، عذرخواهی را نپذیرد خواه راستگو باشد و خواه دروغگو، به شفاعت من نمی‌رسد (۲).

۹- می‌گویند: درخواست شفاعت از پیامبران و اوصیا شرک به خدا می‌باشد.

ج: درخواست شفاعت از اولیای خداوند هرگز شرک به خداوند نیست، چرا که درخواست چیزی از دیگری اگر به قصد پرستش او نباشد شرک نخواهد بود و إلاً باید اظهار نیاز به مردم و درخواست حاجت از آنان شرک باشد، و شاید مقصود از سؤال فوق این باشد که خداوند می‌فرماید: «قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعاً» (۳) «بگو: تمام شفاعت تنها از آن خداست» یعنی ای رسول من به آنان بگو: شفاعت کلاً مخصوص به خداوند است. پس کسی که از غیر خداوند درخواست شفاعت کند برای خدا شریک قرار داده است.

در پاسخ این توهم باید گفته شود: اولاً در صورتی شرک خواهد بود که شفاعت کننده بدون اذن خداوند شفاعت کند و گرنه اگر همه شفاعت کنندگان، همان گونه که خداوند می‌فرماید: «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ» (۴) با اذن خداوند شفاعت کنند هرگز شرک نخواهد بود، ثانیاً درخواست شفاعت از دیگری به معنای پرستش او نیست، و درخواست کننده، تنها او را واسطه کار خود قرار داده است و هرگز او را خالق و مستقل در انجام امور ندانسته و هرگز قصد او پرستش شفیع نبوده تا شرک در افعال و یا شرک در عبادت انجام داده باشد.

مؤلف گوید: همه مشکل مخالفین ما از اهل تسنن این است که خود را از اهل البیت علیهم السلام محروم نموده‌اند و آیات قرآن را با فکر خود معنا می‌کنند و چنین سؤالاتی را مطرح می‌نمایند و می‌گویند: «شما نباید به امامان خود احترام بگذارید، و آنان را به درگاه خداوند واسطه کنید، و از آنان چیزی را درخواست نمایید» و یا می‌گویند: «احترام به قبور آنان شرک می‌باشد» و یا «بوسیدن درب حرم‌ها و شبکه‌های ضریح‌ها شرک است» در حالی که خداوند به ملائکه می‌گوید: بر آدم سجده کنید و معلوم است که این سجده پرستش آدم نیست بلکه به معنای احترام به آدم است، و یا درباره حضرت یعقوب و فرزندانش هنگامی که به مصر آمدند می‌فرماید: «وَرَفَعَ أَبُوتَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّدًا» (۵) «یعنی یوسف پدر و مادر خود را بر تخت نشاند؛ و همگی به احترام او در پیشگاه خداوند به سجده افتادند» یعنی حضرت یوسف پدر و مادر خود را بالای تخت برد و آنان در مقابل یوسف سجده نمودند، و معلوم است که این سجده، سجده پرستش نبوده بلکه احترام به

ص: ۱۷۷

۱- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن أبي عمير، عن الحسن العطار، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لا ينال شفاعتي من استخف بصلاته ولا يرد على الحوض، لا والله لا ينال شفاعتي من شرب المسكر ولا يرد على الحوض لا والله. [کافی، ج ۶/۴۰۰]

۲- یا علی: من لم يقبل العذر من متصل صادقاً كان أو كاذباً لم ينل شفاعتي. (فقیه، ج ۴/۳۵۳)

۳- [زمر/۴۴]

۴- [بقره/۲۵۵]

۵- [یوسف/۱۰۰]

یوسف بوده است. و یا برادران یوسف به پدر خود گفتند: «قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ» (۱) «گفتند: پدر! از خدا آمرزش گناهان ما را بخواه، که ما خطاکار بودیم.» و حضرت یعقوب فرمود: این عمل شرک است بلکه فرمود: «قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» (۲) «گفت: بزودی برای شما از پروردگار آمرزش می طلبم، که او آمرزنده و مهربان است.» یعنی من در همین زودی برای شما استغفار خواهم نمود.

و یا خداوند به پیامبر خود می فرماید: «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا» (۳) «یعنی اگر این مخالفان، هنگامی که به خود ستم کردند (و فرمانهای خدا را زیرپا گذاردند)، نزد تو می آمدند، و از خدا طلب آمرزش می کردند، و پیامبر هم برای آنها استغفار می کرد، خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند.» یعنی اگر مردمی که به خود ستم نموده اند نزد تو بیایند و از خداوند درخواست آمرزش کنند و رسول من نیز برای آنان درخواست آمرزش نماید خداوند را توبه پذیر و مهربان خواهند یافت. و لکن اهل سنت به این آیات توجه ندارند و می گویند: «درخواست های شما از امامان شرک است چرا که آنان الآن خاک می باشند و از خاک کاری بر نمی آید» نویسنده می گوید: من به آنان گفتم: آنان شهید هستند و خداوند شهدا را زنده می داند و از شخص زنده می توان سؤال نمود و آنان چیزی در جواب من نگفتند.

۱۰- می گویند: برای چه امامان اهل البیت (علیهم السلام) را معصوم می دانید؟

ج: عصمت و پاکی ائمه معصومین اهل البیت (علیهم السلام) را دوست و دشمن اعتراف داشته اند، و احدی از دشمنان آنان نتوانسته اند نقطه ابهامی نسبت به آنان به دست آورند، از سویی خداوند عصمت آنان را تأیید نموده و می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» (۴) «یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید! از مخالفت فرمان خدا بپرهیزید، و باصادقان و راستگویان باشید.» و مقصود از صادقین آنان هستند، چرا که آنان در تمام افعال و اقوال و اخلاق خود، راستگو و راست کردار و صادق بوده اند از این رو خداوند به مؤمنان می فرماید: از [عقوبت] خدا بترسید و همواره با صادقین باشید. و جز آنان احدی نیست که از جمیع جهات صادق و راستگو و راست کردار باشد، و اگر سؤال کننده به این سخنان اعتماد نمی کند، ما به او می گوئیم: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز عترت و اهل بیت خود را معصوم و پاک و راستگو و راست کردار دانسته و آنان را قرین قرآن قرار داده و به امت خود فرموده است: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ عِترتِي أَهْلَ بَيْتِي، مَا إِنْ تَمَسَّكُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا بَعْدِي أَبَدًا، وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ» (۵) و بدون شک قرآن از هر گونه انحراف و اشتباهی درامان می باشد و خود می فرماید: «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ

ص: ۱۷۸

۱- [یوسف/۹۷]

۲- [یوسف/۹۸]

۳- [نساء/۶۴]

۴- [توبه/۱۱۹]

حَمِيدٍ» (۱) و در این حدیث، پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) که سخن او جز وحی الهی نیست اهل بیت خود (علیهم السلام) را هم تراز و عِدْل قرآن قرار داده است و می فرماید: «این دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا در قیامت نزد کوثر بر من وارد شوند» و اگر قرآن که شکی در آن نیست - از باطل و انحراف از حق دور است - اهل البیت (علیهم السلام) نیز چنین خواهند بود.

از سوئی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ضمانت نموده که اگر امت او تا هر زمان به قرآن و اهل بیت او تمسک نمایند و از آن‌ها پیروی کنند گمراه نخواهند شد، و مفهوم آن این است که اگر امت از قرآن و عترت پیروی نکنند گمراه خواهند شد. و از این سخن ظاهر می شود که جز آنان کسی معصوم از خطا نیست و تنها عترت و اهل البیت (علیهم السلام) معصوم می باشند.

آری مقصود از عترت و اهل البیت اصحاب کسا و نه نفر از فرزندان امام حسین (علیهم السلام) می باشند و مقصود از عترت جز آنان نیستند، چرا که اولاً به نام آنان در روایات تصریح شده است و ثانیاً برخی از فرزندان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) غیر معصوم بوده اند بلکه برخی مانند جعفر کذاب از مسیر دین خارج شده اند.

۱۱- می گویند: برای چه نام آل پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را در صلوات می آورید؟

ج: روایات زیادی در کتب شیعه و اهل سنت درباره برکات و ثواب صلوات بر محمد و آل محمد (علیهم صلوات الله) وارد شده است و در هیچ کدام آن‌ها صلوات بدون ذکر آل محمد (صلوات الله علیه و آله و سلم) نیامده است. و از عجائب این است که در روایات اهل سنت آمده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «صلوات ناقص بر من نفرستید» و باز آنان بر ما خورده می گیرند و می گویند: «برای چه شما نام آل پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را در صلوات خود می آورید؟» و اگر آنان به آیه مودت عمل کرده بودند، چنین چیزی را نمی گفتند، چرا که این سخن شباهت به سخن ناصبی‌ها دارد. صاحب کتاب ینابیع از جواهر العقدين و صواعق المحرقة نقل نموده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «صلوات ناقص بر من نفرستید» اصحاب گفتند: یا رسول الله صلوات ناقص چیست؟ فرمود: این است که بگوئید: «اللهم صلّ علی محمد» و سپس سکوت کنید. سپس فرمود: شما باید بگوئید: اللهم صلّ علی محمد و آل محمد (۲).

و عجیب تر این است که امام شافعی می گوید:

يَا أَهْلَ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ حَبِّم

فَرَضَ مِنَ اللَّهِ فِي الْقُرْآنِ أَنْزَلُهُ

ص: ۱۷۹

۱- [فصلت/۴۲]

۲- و فی جواهر العقدين و الصواعق المحرقة: روی عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال: لا تصلّوا علی الصلاه البتراء. قالوا:

و ما الصلاة البتراء يا رسول الله؟ قال: تقولون: اللهم صلّ على محمد و تسكتون، بل قولوا: اللهم صلّ على محمد و على آل محمد. (ينابيع، ج ۱/۳۷؛ صواعق، باب ۱۱ ص ۱۴۶؛ دز المنثور، ج ۵ در تفسیر آیه صلوات)

يَا أَهْلَ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ حَبِيبِ

فَرَضَ مِنْ اللَّهِ فِي الْقُرْآنِ أَنْزَلَهُ

كِفَاكُم مِّنْ عَظِيمِ الْقَدْرِ أَنْكُم

مِن لَّمْ يَصِلْ عَلَيْكُم لَّا صَلَاةَ لَهُ (۱)

یعنی ای اهل بیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) خداوند محبت شما را در قرآن نازل نموده (و فرموده است: «قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَلَيْهِ أَجْرٌ إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» (۲)) یعنی بگو: من هیچگونه اجر و پاداشی از شما بر این دعوت درخواست نمی کنم جز دوست داشتن نزدیکانم [اهل بیت] و بر عظمت و مقام والای شما همین بس که هر نماز گذاری اگر در تشهد نماز خود بر شما صلوات نفرستد نماز او نماز نخواهد بود.

مؤلف گوید: ما روایات صلوات را به طور مفصل در آخر کتاب «کشکول عجایب» آورده ایم و در «تفسیر اهل البیت (علیهم السلام)» نیز در ذیل آیه صلوات آن روایات نقل شده است، و در پایان یادآور می شویم که در روایات آمده: ثواب لعنت بر دشمنان آل محمد (صلوات الله علیهم اجمعین) بیش از ثواب صلوات بر آنان است، از این رو می گوئیم: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ أَفْضَلَ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَوْلِيَائِكَ وَ الْعَنِ أَعْدَائِهِمْ جَمِيعاً بَعْدَ مَا أَحَاطَ بِهِ عِلْمُكَ.

۱۲- بداء چیست و دلیل آن کدام است؟

ج: لغت «بداء» در فارسی به معنای ظهور و آشکار شدن است و بدای خداوند در احکام به معنای ظهور بعد از جهل نیست بلکه به معنای حکمت جدید و مصلحت جدید است چرا که ممکن است حکمی تا زمانی مصلحت داشته باشد و پس از آن زمان حکم دیگری دارای مصلحت و حکمت باشد مانند این که قبله مسلمانان تا زمانی بیت المقدس بود و در سال دوم هجری مصلحت الهی و حکمت او این بود که کعبه و مسجد الحرام قبله مسلمین باشد، و بدای خداوند درباره سرنوشت هر انسان و هر امتی این است که اگر آن انسان و یا آن امت به صلاح و درستی گرایش پیدا کند، خداوند نیز سرنوشت نیک و عافیت و عاقبت نیکی را برای آنان قرار می دهد، همان گونه که می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (۳) یعنی خداوند سرنوشت هیچ قومی و ملتی را تغییر نمی دهد مگر آن که آنان آنچه را در وجود خودشان است تغییر دهند. یعنی خداوند سرنوشت هیچ ملت و قومی را تغییر نمی دهد تا آن ملت خود سرنوشت خویش را (به خوبی و یا به بدی) تغییر دهد.

ص: ۱۸۰

۱- صواعق، باب ۱۱، ص ۱۴۸

۲- [شوری/۲۳]

۳- [رعد/۱۱]

و یا می فرماید: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (۱) یعنی «اگر اهل معاصی ایمان و تقوا پیدا کنند، ما برکات آسمان و زمین را به روی آنان می گشاییم، و لکن آنان آیات ما را تکذیب نمودند و ما آنان را به خاطر اعمالشان مؤاخذه کردیم».

و در روایات نیز نمونه های فراوانی برای این موضوع آمده است مانند این که ائمه (علیهم السلام) می فرمایند: بسا کسی سه سال از عمر او باقی مانده باشد و در اثر صله رحم خداوند سی سال به عمر او بیفزاید، و یا سی و سه سال از عمر او باقی باشد و در اثر قطع رحم خداوند سی سال از عمر او را کم کند (۲). و یا در روایتی آمده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «بسا انسانی به خاطر گناه از رزق مقدر خود محروم می ماند. و یا فرمود: دعا تقدیر خداوند را تغییر می دهد، و یا فرمود: احسان و نیکی عمر را زیاد می کند (۳).

خداوند درباره حضرت یونس (علیه السلام) که به خاطر کم صبری گرفتار شکم نهنگ شد می فرماید: «فَلَوْ لَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ لَلَبَثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» (۴) یعنی اگر او از تسبیح کنندگان نبود، تا روز قیامت در شکم آن ماهی می ماند! و اگر یونس در شکم آن ماهی خدای خود را تسبیح نمی کرد تا قیامت در شکم آن نهنگ می ماند و چون او اهل تسبیح بود و گفت: «لَا إِلَهَ إِلاَّ أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» (۵) یعنی خداوند! جز تو معبودی نیست؛ و تو منزهی! من از ستمکاران بودم.» و خداوند او را نجات داد و فرمود: «فَأَسْتَجِبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْعَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ» (۶) یعنی ما دعای او را به اجابت رساندیم؛ و از آن اندوه نجاتش بخشیدیم؛ و این گونه نیز مؤمنان را نجات می دهیم.» یعنی ما به خاطر اعتراف یونس به خطای خود، دعای او را اجابت نمودیم و (این اختصاص به یونس ندارد) هر کس از مؤمنان از گناه خود پشیمان شود و توبه کند ما دعای او را مستجاب می کنیم و او را از غم و اندوه نجات می دهیم.

مؤلف گوید: معنای آیه «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» (۷) یعنی خداوند هر چه را بخواهد محو، و هر چه را بخواهد ثابت نگه می دارد؛ و «ام الكتاب» [لوح محفوظ] نزد اوست.

ص: ۱۸۱

۱- [اعراف/۹۶]

۲- وعنه، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن محمد بن عبيد الله قال: قال أبو الحسن الرضا (عليه السلام): يكون الرجل يصل رحمه فيكون قد بقي من عمره ثلاث سنين فيصيرها الله ثلاثين سنة ويفعل الله ما يشاء. (كافي،

ج ۲/۱۵۰ ح ۳)

۳- حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ، أَخْبَرَنَا سَيْفِيَانُ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عِيسَى، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي الْجَعْدِ الْأَشْجَعِيِّ، عَنْ ثَوْبَانَ مَوْلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، رَفَعَهُ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «لَا يَرُدُّ الْقَدَرُ إِلاَّ الدُّعَاءَ، وَلَا يَزِيدُ فِي الْعُمْرِ إِلاَّ الْبِرَّ، وَإِنَّ الْعَبْدَ لَيُحْرَمُ الرَّزْقَ بِالذَّنْبِ يُصِيبُهُ». (مسند احمد، ج ۳۷/۹۵)

۴- [صافات/۱۴۴-۱۴۳]

۵- [انبیاء/۸۷]

٦- [انباء/٨٨]

٧- [رعد/٣٩]

ج: ازدواج موقت همانند ازدواج دائم در قرآن به آن تصریح شده و خداوند می فرماید: «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَ بَيْنَكُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا» (۱) «یعنی زنانی را که متعه [ازدواج موقت] می کنید، واجب است مهر آنها را پردازید. و گناهی بر شما نیست در آنچه بعد از تعیین مهر، با یکدیگر توافق کرده اید. بعداً می توانید با توافق، آن را کم یا زیاد کنید. خداوند، دانا و حکیم است» و این آیه را رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه اهل البیت (علیهم السلام) و همه مسلمانان مربوط به ازدواج موقت دانسته اند و مفسران شیعه و سنی نیز می گویند: این آیه درباره نکاح موقت نازل شده است، چنان که سیوطی در درالمنثور و طبری در تفسیر خود این گونه گفته اند، و در صحاح اهل سنت و مسانید و جوامع روایی آنان نیز به این معنا اعتراف شده است، و مسلم بن حجاج در صحیح خود از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده که گوید: «خرج منادی رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) فقال: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَدْ أَذِنَ لَكُمْ أَنْ تَسْتَمْتَعُوا. یعنی متعه النساء» (۲).

یعنی جابر گوید: منادی پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بین ما آمد و گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به شما اجازه داد که نکاح متعه یعنی ازدواج موقت را می توانید انجام بدهید.

بنابراین مشروعیت ازدواج موقت مورد اتفاق مسلمانان و مطابق با قرآن و فرموده رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده است و تنها کسی که آن را تحریم نموده عمر بن خطاب می باشد، و او نیز اعتراف نموده که این عمل و حج تمتع و حی علی خیر العمل را رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) حلال می دانست و من آنها را حرام کردم و اگر کسی مرتکب آنها شود او را کیفر خواهم نمود (۳).

و در صحیح مسلم از جابر بن عبدالله انصاری نقل شده که گوید: ما در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) متعه نساء و متعه حج را انجام می دادیم تا این که عمر از آن نهی نمود و ما آنها را ترک کردیم (۴).

ص: ۱۸۲

۱- [نساء/۲۴]

۲- (صحیح مسلم، ج ۴/۱۳۰ ط مصر)

۳- وروی القوشجی فی "شرح التجرید"، آخر "مباح-ث الإمام-ه"، أن عمر صعد المنبر وقال: "أيها الناس! ثلاث كنّ على عهد رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) أنا أنهی عنهنّ وأحرّمهنّ وأعاقب علیهنّ وهی: متعه النساء، ومتعه الحجّ، وحی علی خیر العمل". (دلائل الصدق لنهج الحق، محمد حسن المظفر، ج ۷ ص ۳۰۰) (شرح تجرید قوشجی، ص ۴۸۴)

۴- حَدَّثَنِي حَامِدُ بْنُ عُمَرَ الْبُكْرَاوِيُّ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ، عَنْ عَاصِمٍ، عَنْ أَبِي نَضْرَةَ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ فَأَتَاهُ آتٍ فَقَالَ: إِنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ وَابْنَ الزُّبَيْرِ اخْتَلَفَا فِي الْمُتَعَتَيْنِ، فَقَالَ جَابِرٌ: فَعَلْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ثُمَّ نَهَانَا عَنْهُمَا عُمَرُ، فَلَمْ نَعُدْ لَهُمَا. (صحیح مسلم، ج ۲/۹۱۴، سنن بیهقی، ج ۷/۲۰۶)

البته معلوم است که عقد موقت برای ضرورت‌هایی است که بر مسلمانان پیش می‌آید که اگر از این راه خود را تأمین نکنند نوعاً گرفتار حرام و زنا می‌شوند و یا در تنگنا قرار می‌گیرند، از این رو امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: «لولا أن عمر نهى عن المتعه ما زنى إلا شقى» (۱).

و در روایتی آمده که به عبدالله بن عمر گفته شد: آیا تو متعه را حلال می‌دانی؟ او گفت: آری، سؤال کننده گفت: مگر پدرت آن را حرام نکرد؟ عبدالله گفت: چیزی را که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) حلال دانسته با گفته پدر من حرام نمی‌شود.

و از هارون الرشید نقل شده که او از عمل عمر خشمگین بوده و با عصبانیت می‌گفته است: «متعتان کانتا محللتان فی زمن رسول الله و أنا أحرّمهما و أعاقب علیهما» و سپس در پاسخ او می‌گفته: «من أنت یا جُعَل» (۲).

۱۴- می‌گویند: برای چه شیعیان بر خوراکی و پوشاکی سجده نمی‌کنند؟

ج: به خاطر این که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «جعلت لی الأرض مسجداً و طهوراً» (۳) یعنی خداوند برای من زمین را محل سجده و پاک کننده قرار داد.

مرحوم صدوق در کتاب علل الشرایع از هشام بن حکم نقل نموده که گوید: به امام صادق (علیه السلام) گفتم: به من خبر دهید از چیزهایی که سجده بر آنها جایز است، و از چیزهایی که سجده بر آنها جایز نیست؟ امام (علیه السلام) فرمود: سجده بر زمین و آنچه از زمین می‌روید جایز است، جز خوراکی‌ها و پوشاکی‌ها. گفتم: فدای شما شوم علت آن چیست؟ فرمود: سجود خشوع در پیشگاه خداوند است و سزاوار نیست بر خوراکی‌ها و پوشاکی‌ها سجده شود، چرا که مردم دنیا، بنده خوراکی‌ها و پوشاکی‌ها هستند، و سجده کننده نباید پیشانی خود را در حال سجده بر معبود اهل دنیا که آنان را فریب داده قرار بدهند، و سجده بر زمین افضل است به خاطر این که ابلغ در تواضع و خضوع مقابل خداوند می‌باشد. [یعنی سزاوار است بنده بالاترین و شریف‌ترین جای بدن خود را در حال سجده بر پائین‌ترین چیز قرار بدهد که آن زمین است] (۴).

ص: ۱۸۳

- ۱- (تفسیر درالمنثور سیوطی، ج ۲/۱۴۰ در ذیل آیه متعه)
- ۲- ولأجل صراحة قول عمر فی التشريع خلافاً لرسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)، قال المأمون - وهو یحکی کلامه -: من أنت یا جُعَل حتی تنهی عما فعله. (دلایل الصدق لنهج الحق، محمد حسن المظفر، ج ۷ ص ۳۰۱)
- ۳- [صحیح بخاری کتاب الصلاة، ص ۹۱]
- ۴- العلل: عن علی بن أحمد، عن محمد بن جعفر الأسدی، عن محمد بن إسماعیل البرمکی، عن علی بن عباس، عن عمر بن عبد العزيز، عن هشام بن الحكم قال: قلت لأبی عبد الله علیه السلام: أخیرنی عما یجوز السجود علیه و عما لا یجوز؟ قال: السجود لا یجوز إلا علی الأرض أو ما أنبتت الأرض إلا ما اکل أو لبس، فقلت له: جعلت فداک ما العله فی ذلك؟ قال: لان السجود هو الخضوع لله عز وجل، فلا ینبغی أن یکون علی ما یؤکل ویلبس، لان أبناء الدنیا عیبید ما یأکلون ویلبسون، والساجد فی سجوده

فى عباده الله عز وجل، فلا ينبغي أن يضع جبهته فى سجوده على معبود أبناء الدنيا الذين اغتروا بغرورها، والسجود على الأرض أفضل، لأنه أبلغ فى التواضع والخضوع لله عز وجل. [بحار الأنوار، ج ٨٥/١٤٧، از علل الشرايع]

و شاید سؤال کننده می خواهد بگوید: سجده بر خاک و بر تربت شهدا نوعی پرستش محسوب می شود و آن شرک خواهد بود. و پاسخ او این است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: سجده بر روی خاک بکنید و فرمود: در مقابل خاک و برای خاک سجده کنید و گرنه سجده ملائکه در مقابل آدم (علیه السلام) شرک خواهد بود در حالی که ملائکه در مقابل خدا و برای خدا سجده کردند و برای آدم سجده نکردند، مانند این که مردم برای خدا مقابل کعبه نماز می خوانند و هرگز کعبه را معبود خود قرار نمی دهند، بلکه عبادت و سجده آنان برای خداوند است و کعبه را قبله خود قرار می دهند نه این که کعبه معبود آنان باشد.

و اگر بگویند: چرا شیعیان بر هر چیزی سجده نمی کنند؟ پاسخ این است که عبادات توقیفی است و حدّ و حدود معینی دارد و اولیای دین، به ما فرموده اند بر هر چیزی سجده نکنید و ما باید از آنان اطاعت کنیم، از سوئی سیره رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و اصحاب و اهل بیت او این بوده که بر خوراکی ها و پوشاکی ها سجده نمی کرده اند (۱).

۱۵- می گویند: چرا شیعیان در دیوار حرم ها را می بوسند و از آن ها تبرک می جویند؟

ج: سؤال کننده فکر کرده که آنان می خواهند امامان خود را پرستند، در حالی که چنین نیست و آنان هرگز امامان خود را نمی پرستند بلکه آنان را از مقرّبین و آبرومندان درگاه الهی می دانند و به این خاطر به آنان ابراز علاقه و محبت می نمایند و این شرک و پرستش غیر خدا نخواهد بود.

از سوئی تبرک جستن چیز تازه ای نیست، چرا که ابن حجر گوید: در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مردم بچه های خود را نزد آن حضرت می آوردند و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دستی بر سر و صورت آنان می کشید و تبرک می شدند. «إِنَّ النَّبِيَّ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) كَانَ يُؤْتِي بِالصَّبِيَّانِ فَيَبْرِكُ عَلَيْهِمْ» (۲).

و در صحیح بخاری آمده که اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) برای تبرک آب وضوی آن حضرت را می گرفتند. «و إِذَا تَوَضَّأَ كَادُوا يَقْتُلُونَ عَلِيَّ وَضُوَّهُ» (۳).

ص: ۱۸۴

۱- أَنبَأَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْمُؤَمَّلِ، ثنا أَبُو عُمَرَ عَمْرُو بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْبَصِيرِيُّ، ثنا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْوَهَّابِ، أَنَا يَعْلَى، ح وَأَنْبَأَ أَبُو الْحُسَيْنِ بْنُ بِشْرَانَ الْعَيْدَلِيُّ بِبَغْدَادَ أَنْبَأَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرٍو الرَّزَّازُ، ثنا عَبَّاسُ بْنُ مُحَمَّدٍ، ثنا يَعْلَى بْنُ عُبَيْدٍ، ثنا الْأَعْمَشُ، عَنْ أَبِي سَيْفِيَّانَ، عَنْ حَاجِبٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو سَعِيدٍ قَالَ: "دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ يُصَلِّي عَلَيَّ حَصِيرٍ" (سنن بیهقی، ج ۲/۵۹۰، اخبار مکه، ج ۲/۱۵۱)

۲- (الاصابه، ج ۱/۷)

۳- (صحیح بخاری، ج ۳/۱۹۵)

و در کتاب تبرک الصحابه محمّدطاهر مکی آمده که امّ ثابت گوید: رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلّم) بر من وارد شد و از دهانه مشکی که آویزان بود ایستاده آب نوشید، و من برای تبرک دهانه مشک را بریدم، و نگهداشتم(۱).

و در کتاب موطأ مالک آمده: «کان رسول الله(صلی الله علیه و آله و سلّم) إذا صلّى الغداه جاء خدم المدینه بآئیتهم فیها الماء فما یؤتی بإناءٍ إلّا غمس یده فیها فرّبما جاؤوه فی الغداه الباردة فیغمس یده فیها»(۲). یعنی هر روز صبح خادمان مدینه ظرف... های آب خود را نزد رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلّم) می آوردند تا آن حضرت دست مبارک خود را داخل آن ها نماید و تبرک شود و در روزهایی که هوا سرد بود نیز این عمل انجام می گرفت و آن حضرت امتناع نمی کرد. و چه نیکو گفته عاشق شیرین سخن:

أسال العشق دمع العین سیلا

و شنّ علی الحشا رجلا و خیلا

فصیرنی الهوی صباحا و لیلا

أمّر علی الدیار دیار لیلی

أقبل ذا الجدار و ذا الجدارا

أشمّ تراب من للعقل تسبی

فینعش نشره المسکی لّبی

و أستلم السلام بكلّ شعب

و ما حبّ الدیار شغفن قلبی

و لکن حبّ من سکن الدیارا

و له-قدّس سرّه-وقد شطّرها:

أمّر علی الدیار دیار لیلی

فألقي العاشقین بها حیاری

و أطلب غفله الرقباء عنّی

فألثمّ ذا الجدار و ذا الجدارا

و ما حبّ الديار شغفن قلبى

و إن حازت محاسن لا تبارى

و كانت كالجنان مزخرفات

و لكن حبّ من سكن الديارا

ص: ١٨٥

١- (تبرّك الصحابه فصل اول، ص ٢٩)

٢- (موطأ مالك، ج ١/١٣٨)

مؤلف گوید: به نظر من اگر این وهابی‌ها در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌بودند، این عمل را شرک می‌دانستند!!

۱۶- آیا پدران رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) اهل ایمان بوده‌اند؟

ج: آری جمیع پدران رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) تا حضرت ابراهیم (علیه السلام) موحد و معتقد به آئین ابراهیمی بوده‌اند و احدی از آنان مشرک و بت پرست نبوده و برای این ادعا ادله فراوانی وجود دارد که مشاهده می‌کنید:

۱- سخنان عبدالمطلب با ابرهه، که آمده بود کعبه را خراب کند و چون شتران عبدالمطلب را گرفته بود عبدالمطلب به او فرمود: «أنا ربّ الإبل و للبيت ربّ يمنعہ [یحمیہ] (۱). یعنی، من مالک شترهای خود هستم و برای این کعبه نیز مالکی است و او خود از خانه خویش حمایت خواهد نمود.

و سپس عبدالمطلب دست به دعا بلند نمود و گفت:

(یا رب لا أرجو لهم سواک * یا رب فامنع منهم حماکا)

(إن عدو البيت من عاداکا * إمنعهم أن یخربوا فناکا)

و دعای او را خداوند مستجاب نمود و بوسیله ی ابابیل لشگر ابرهه را هلاک کرد و این سخنان گواه روشنی است بر ایمان عبدالمطلب (علیه السلام)، از این رو یعقوبی در تاریخ خود درباره ایمان او می‌گوید: «رفض عباده الأصنام و وحّد الله عزّوجلّ» (۲). یعنی عبدالمطلب (علیه السلام) از پرستیدن بت‌ها دوری نمود و خداوند یگانه را پرستید.

حلبی در سیره خود گوید: هنگامی که «سیف بن ذی یزن» پادشاه حبشه شد، عبدالمطلب (علیه السلام) با گروهی بر او وارد شد، و سخنان شیوایی را در مقابل او ایراد نمود، و پادشاه حبشه به او گفت: پیامبر عظیم الشانی از خاندان تو به دنیا آمده و سپس گفت: نام او محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) است، و پدر و مادر او در کودکی از دنیا می‌روند، و جدّ او (عبدالمطلب) و عموی او (ابوطالب) او را تکفل می‌نمایند.

«اسمه محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) يموت أبوه و أمه و يكفله جدّه وعمّه» و سپس در اوصاف او گفت: «يعبد الرحمان و يدحض الشيطان و يخمد النيران و يكسر الأوثان، قوله فصل و حكمه عدل، و يأمر بالمعروف و يفعله و ينهى عن المنكر و يبطله» (۳).

ص: ۱۸۶

۱- (کامل ابن اثیر، ج ۱/۲۶۱)

۲- (همان)

۳- (سیره حلبی، ج ۱/۱۳۷-۱۳۶ ط مصر، و ط بیروت، ص ۱۱۵-۱۱۴)

یعنی نام او محمّد است و پدر و مادر او از دنیا می‌روند و جدّ او وعمویش او را تکفّل می‌کنند، و او خدای رحمان را پرستش می‌کند و شیطان را از خود دور می‌نماید، و آتشکده‌ها و بت‌ها را از بین می‌برد، و سخن او حق و حکم او عدل است، به کار نیک امر می‌کند و آن را انجام می‌دهد و از کار بد نهی می‌کند و آن را باطل می‌نماید. و سپس به عبدالمطلب گفت: تو جدّ او هستی و تردیدی در آن نیست» پس عبدالمطلب سجده شکر نمود و گفت: «إِنَّهٗ كَانَ لِي ابْنٍ وَ كُنْتُ بِهِ مُعْجَبًا وَ عَلَيْهِ رَقِيقًا وَ إِنِّي زَوْجَتُهُ كَرِيمَةً قَوْمِي آمَنَهُ بِنْتُ وَهْبِ بْنِ عَبْدِمَنَافِ بْنِ زَهْرَةَ فَجَاءَتْ بِغُلَامٍ فَسَمَّيْتُهُ مُحَمَّدًا مَاتَ أَبُوهُ وَ كَفَّلْتُهُ أَنَا وَ عَمَّهُ [یعنی اباطالب] (۱).

یعنی من فرزندی داشتم که مورد علاقه شدید من بود، و یکی از دختران پاک قوم خود را به نام آمنه بنت وهب به او تزویج نمودم و او فرزندی آورد و من نام او را محمّد قرار دادم و در کودکی پدر و مادر او از دنیا رفتند و من و عموی او ابوطالب او را تکفّل نمودیم .

مؤلف گوید: از سخنان عبدالمطلب ظاهر می‌شود که او ابوطالب شایسته تربیت و تکفّل رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) بوده‌اند و از سخنان آنان نیز ظاهر می‌شود که علاقه شدیدی به آن حضرت داشته‌اند و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) نیز همان گونه که در روایات دیگر خواهد آمد آنان را شدیداً دوست می‌داشته است. و در کتاب «الحجّه» (۲) آمده که حضرت ابوطالب (علیه السلام) آثار نبوت را در وجود فرزند برادر خود دیده است.

اشعار حضرت ابوطالب در توصیف رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) که گوید:

أتعلم ملك الحبش أن محمدا نبيا

كموسى و المسيح ابن مريم

أتى بالهدى مثل الذى أتيا به

فكل بأمر الله يهدى و يعصم

و إنكم تتلونه فى كتابكم

بصدق حديث لا حديث الترجم

فلا تجعلوا لله ندا فأسلموا

فإن طريق الحق ليس بمظلم

١- (سیره حلبی، ج ١/١٣٧ ط مصر)

٢- (الحجّه، ص ٥٧)

و در تاریخ ابن کثیر(۱)، و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید(۲)، آمده که ابوطالب(علیه السلام) درباره حضرت محمد(صلی الله علیه و آله و سلم) گوید:

أَلَمْ تَعَلَّمُوا أَنَا وَجَدْنَا مُحَمَّدًا

رَسُولًا كَمُوسَى خُطَّ فِي أَوَّلِ الْكُتُبِ

وَ أَنَّ عَلَيْهِ فِي الْعِبَادِ مَحَبَّةً

وَلَا حَيْفَ فِي مَنْ خَصَّهُ اللَّهُ بِالْحُبِّ(۳)

و در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید آمده که ابوطالب گوید:

لَقَدْ أَكْرَمَ اللَّهُ النَّبِيَّ مُحَمَّدًا

فَأَكْرَمَ خَلْقَ اللَّهِ فِي النَّاسِ أَحْمَدًا

و شَقَّ لَهُ مِنْ اسْمِهِ لِيَجْلَهُ

فَذُو الْعَرْشِ مَحْمُودٌ وَ هَذَا مُحَمَّدٌ

و در تاریخ ابن کثیر(۴)، و شرح نهج البلاغه(۵)، و فتح الباری(۶) آمده که ابوطالب گوید:

وَ اللَّهُ لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ بِجَمْعِهِمْ

حَتَّى أَوْسَدَ فِي التَّرَابِ دَفِينًا

فَانْفِذْ لِأَمْرِكَ مَا عَلَيْكَ مَخَافَهُ

وَ ابْشِرْ وَ قَرِّبْ ذَاكَ مِنْهُ عَيْونَا

وَ دَعْوَتِنِي وَ زَعَمْتَ أَنَّكَ نَاصِحِي

وَ لَقَدْ صَدَقْتَ وَ كُنْتَ قَبْلَ أَمِينَا

وَ عَرَضْتَ دِينَنَا قَدْ عَلِمْتَ بِأَنَّهُ

مِنْ خَيْرِ أَدْيَانِ الْبَرِيَّةِ دِينَا

لولا الملامه أو حذارى سبه

لوجدتنى سمحا بذاك مينا

ص: ١٨٨

-
- ١- (تاريخ ابن كثير، ج ١/٤٢)
 - ٢- (شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج ١٤/٧٢)
 - ٣- ديوان أبى طالب : ص ٣٢ ، السيره النبويه : ج ١ ، ص ٣٥٣.
 - ٤- (تاريخ ابن كثير، ج ٣/٤٢)
 - ٥- (شرح نهج البلاغه، ج ١٤/٥٥)
 - ٦- (فتح البارى، ج ٧/١٥٣)

از اشعار فوق به خوبی ظاهر می شود که ابوطالب (علیه السلام) به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ایمان آورده بوده و ایمان خود را کتمان می کرده و به شدت از آن حضرت حمایت می نموده است، همانند حضرت خدیجه که او نیز همه چیز خود را فدای ایمان و حمایت از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نمود، و هنگامی که ابوطالب و خدیجه از دنیا رفتند رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هراس پیدا نمود و جبرئیل به او گفت: حامیان تو رفتند و تو باید به مدینه هجرت کنی.

مؤلف گوید: با توجه به اشعار یاد شده و قرائن فراوان دیگری که خواهد آمد چگونه می توان گفت: ابوطالب مشرک از دنیا رفته است در حالی که او هنگام مرگ به عده ای سفارش می کند که از دین احمد حمایت کنید، و خود را فدای او نمایید، چنان که مرحوم ابن شهر آشوب در کتاب متشابهات قرآن ذیل آیه «وَلْيُضَيِّرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْضُرُهُ» «یعنی خداوند کسانی که او را یاری کنند و از آیینش دفاع نمایند را یاری می کند» (۱) اشعار ذیل را از او نقل کرده است.

أوصى بنصر النبي الخير مشهده

عليا ابني و عم الخير عباسا

وحمزه الأسد المخشى جانبه

وجعفران تذودوا دونه الناسا

وهاشما كلها أوصى بنصرته

ان يأخذوا دون حرب القوم امراسا

كونوا فدى لكم نفسى وما ولدت

من دون أحمد عند الروع أتراسا

بكل أبيض مصقول عوارضه

تخاله فى سواد الليل مقباسا

ابوطالب (علیه السلام) به خاطر حمایت از اسلام و حفظ رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) سه سال در شعب در کنار آن حضرت ماند و سختی ها را تحمل کرد در حالی که می توانست خود را در آسایش کامل قرار بدهد، و علاوه بر آن از فرزند خود علی (علیه السلام) نیز خواست که دست از یاری آن حضرت برندارد و به فرزند خود گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به نیکی دعوت می کند و تو باید همواره ملازم و حامی و همراه او باشی (۲).

از این رو ابن ابی الحدید در این باره این اشعار را سروده است:

و لولا أبو طالب و ابنه

لما مثل الدين شخصا فقاما

ص: ١٨٩

١- [حج/٤٠]

٢- (شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج ١٤/٥٣)

و لو لا أبو طالب و ابنه
لما مثل الدين شخصا فقاما
فذاك بمكة آوى و حامى
و هذا يثرب جس الحماما
تكفل عبد مناف بأمر
و أودى فکان على تماما
فقل فى ثبير مضى بعد ما
قضى ما قضاہ و أبقى شما ما
فلهذا فاتحا للهدى
و لله ذا للمعالي ختاماً
و ما ضر مجد أبى طالب
جهول لغا أو بصير تعامى
كما لا يضر إياه الصباح
من ظن ضوء النهار الظلاما

وصیت نامه ابوطالب (علیه السلام) حاکی از ایمان قوی او به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است از این رو مشهور از مورخین اهل سنت به اسلام و ایمان ابوطالب اعتراف کرده‌اند. چنان که در کتاب «تاریخ الخميس» (۱)، و سیره حلبی (۲) آمده که ابوطالب به مردم مکه این چنین وصیت نمود:

«یا معشر قریش کونوا له و لاه و لحزبه حماةً و الله لا یسلک أحد منکم سبیلہ إلا رشد، و لا یأخذ أحد یهدیه إلا سعده و لو کان لنفسی مدةً و لأجلی تأخر لكففت عنه الهزائر و لدفعت عنه الدواهی ثم هلک». یعنی، ای خویشان من و ای جماعت قریش همگی دوست محمّد باشید و از حزب او یعنی اسلام حمایت کنید، به خدا سوگند احدی از او پیروی نمی‌کند مگر آن که سعادت‌مند می‌شود، و احدی راه او را انتخاب نمی‌کند مگر آن که خوشبخت خواهد شد، و اگر اجل من به تأخیر می‌افتاد من سختی‌ها را از او برطرف می‌کردم و این آخرین سخنان ابوطالب (علیه السلام) بود و پس از آن از دنیا رحلت نمود.

از سوئی ابوطالب علاقه شدیدی به رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) داشت و آن حضرت نیز علاقه شدیدی به عموی خود ابوطالب(علیه السلام) داشت .

در کتاب تاریخ خمیس(۳) و کتاب استیعاب(۴) آمده که رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) به فرزند ابوطالب، عقیل فرمود: «إِنِّي أَحَبُّكَ حَبِّينَ حَبًّا لِقَرَابَتِكَ مِنِّي وَ حَبًّا لِمَا كُنْتَ أَعْلَمُ حَبِّ عَمِّي إِيَّاكَ» یعنی من تو را دو

ص: ۱۹۰

۱- (تاریخ الخمیس، ج ۱/۳۰۱ ط بیروت)

۲- (سیره حلبی، ج ۱/۳۹۱ ط مصر)

۳- (تاریخ خمیس، ج ۱/۱۶۳ ط بیروت)

۴- (استیعاب، ج ۱/۵۰۹)

چندان دوست می‌دارم، یکی به خاطر خویشاوندی که با من داری، و دیگری به خاطر این که می‌دانم عمویم ابوطالب تو را دوست می‌داشته است. و در سیره حلبی (۱) آمده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) پس از رحلت ابوطالب (علیه السلام) از دنیا فرمود: «ما نالت قریش منی شیئاً أکرهه، حتی مات ابوطالب» یعنی تا ابوطالب زنده بود کفار قریش نتوانستند مرا در سختی و فشار قرار بدهند.

البته معلوم است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به خاطر ایمان ابوطالب او را دوست می‌داشته است نه برای خویشی با او چنان که ابولهب نیز خویش آن حضرت بود و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) او را دوست نمی‌داشت، چرا که خداوند می‌فرماید: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» (۲) یعنی «محمد فرستاده خداست؛ و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند» و یا می‌فرماید: «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ» (۳) «یعنی هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند نمی‌یابی که با دشمنان خدا و پیامبرش دوستی کنند، هر چند پدران یا پسران یا برادران یا خویشاوندانشان باشند؛ آنان کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه دل‌هایشان نوشته.»

۱۷- می‌گویند: شما معتقدید که حضرت جبرائیل در ابلاغ رسالت خود خیانت کرده است؟

ج: اولاً این نسبت را وهابی‌های اهل سنت به ما می‌دهند و یکی از آنان در مسجد الحرام به من می‌گفت: شما در پایان نماز که دست‌های خود را سه مرتبه بالا می‌برید می‌گوئید: «خان الأمين - خان الأمين - خان الأمين» من گفتم: ما چنین چیزی را نمی‌گوئیم، بلکه سه مرتبه «الله اکبر» می‌گوئیم و این تهمت است که شما به ما می‌زنید و من فکر می‌کنم آنان ما را یهودی می‌دانند و یهود چنین نسبتی را به امین وحی الهی می‌داده‌اند و می‌گفته‌اند: جبرئیل در ابلاغ رسالت خیانت نمود و باید نبوت را در فرزندان اسرائیل یعنی یعقوب قرار می‌داد و خیانت کرد و در فرزندان اسماعیل قرار داد، از این رو یهود دشمن جبرائیل هستند و فخررازی در تفسیر خود (۴) این مطلب را بیان کرده است و می‌گوید: یهود جمله خان الأمين را شعار خود قرار داده بودند، از این رو خداوند در پاسخ آنان می‌فرماید: «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ» (یعنی روح الامین آن را بر قلب پاک تو نازل کرده، تا از بیم دهندگان باشی.) (۵) و یا می‌فرماید: «قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ» (۶) «یعنی بگو: کسی که دشمن جبرئیل باشد دشمن خداست؛ چرا که او به فرمان خدا، قرآن را بر قلب

ص: ۱۹۱

۱- (سیره حلبی، ج ۱/۳۹۱ ط مصر)

۲- [فتح/۲۹]

۳- [مجادله/۲۲]

۴- (تفسیر فخررازی، ج ۱/۴۳۶ ط مصر)

۵- [شعراء/۱۹۴-۱۹۳]

۶- [بقره/۹۷]

تو نازل کرده است» یعنی این قرآن را روح الامین بر قلب تو نازل نمود تا مردم را انذار و بیدار باش بدهی. و هر کس دشمن جبرئیل باشد [خیانت نموده چرا که] او با اذن خداوند این قرآن را بر قلب تو نازل نموده است.

و عجیب این است که علمای وهابی این نسبت را به ما می دهند و می گویند: شما می گوئید: جبرئیل خیانت نموده چرا که باید وحی و نبوت را بر علی (علیه السلام) نازل می کرد و خیانت نمود و بر محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل نمود. و ما می ... گوئیم: «إِنَّ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ».

۱۸- آیا تشیع در این قرون اخیر پیدا شده و در صدر اول خبری از آن نبوده است؟

ج: مرحوم علامه مجلسی در کتاب شریف بحار الأنوار (۱) گوید: در اخباری وارد شده که شیعه و مؤمن داخل آتش نمی شود، چرا که شیعه کسی است که در اعمال خود از علی (علیه السلام) پیروی می کند.

جابر بن عبدالله انصاری گوید: ما نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بودیم که علی بن ابیطالب (علیه السلام) وارد شد، و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: برادرم بر شما وارد شد، و سپس رو به کعبه نمود، و دست خود را به کعبه زد و فرمود: سوگند به خدایی که جان من به دست اوست، علی و شیعیان او در قیامت رستگارند ... (۲).

و در روایات دیگری آمده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در تفسیر آیه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» (۳) «یعنی کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالحه انجام دادند، بهترین خلق خدا هستند.» می فرماید: یا علی تو و شیعیان تو روز قیامت راضی و مرضی خداوند هستی (۴).

ص: ۱۹۲

۱- فی البحار: ... و أما أصحاب الكبائر من الإمامية فلا خلاف بين الإمامية في أنهم لا يدخلون في النار، و أما أنهم هل يدخلون النار أم لا؟ فالأخبار مختلفه فيهم اختلافًا كثيرًا، و مقتضى الجمع بينها أنه يحتمل دخولهم النار و أنهم غير داخلين في الأخبار التي وردت أن الشيعة و المؤمن لا يدخل النار، لأنه قد ورد في أخبار آخر أن الشيعة من شايع عليًا في أعماله، و أن الإيمان مركب من القول و العمل. (بحار الأنوار، ج ۲۹/۳۴)

۲- و في المختصر: عن جابر بن عبد الله قال كنا عند النبي (ص) إذ قبل علي بن ابي طالب عليه السلام فقال النبي صلى الله عليه واله وسلم قد اتاكم اخي ثم التفت الى الكعبه فضربها بيده ثم قال والذي نفسي بيده ان هذا و شيعته هم الفائزون يوم القيامة انه اولكم ايمانًا معي و اوفاكم بعهد الله و اقومكم بامر الله و اعد لكم في الرعيه و اقسمكم بالسويه و اعظمكم عند الله مزيه فنزلت (ان الذين امنوا و عملوا الصالحات اولئك خير البريه) قال: فكان اصحاب محمد صلى الله عليه واله إذا جاء علي (ع) قالوا قد جاء خير البريه. (المحاضر حسن بن سليمان حلي، ص ۹۴)

۳- [بينه/۷]

۴- روى العلامة الاميني في (الغدیر) فقال... قال النبي (صلى الله عليه و آله): أنت يا علي و شيعتك... قال: و روى الخوارزمي في مناقبه ص ۶۶ عن جابر قال: كنا عند النبي (صلى الله عليه و آله) فأقبل علي بن ابي طالب فقال رسول الله: قد اتاكم اخي ثم

التفت إلى الكعبه فضربها بيده ثم قال: و الذى نفسى بيده إن هذا وشيعته هم الفائزون يوم القيامة، ثم قال: إنه أولكم إيماناً معى، وأوفاكم بعهد الله، وأقومكم بأمر الله، وأعدلكم فى الرعيه، وأقسمكم بالسويه، وأعظمكم عند الله مزيه، قال: وفى ذلك الوقت نزلت فيه: (إن الذين آمنوا وعملوا الصالحات أولئك هم خير البريه) وكان أصحاب النبى (صلى الله عليه و آله) إذا أقبل على قالوا: قد جاء خير البريه. (الغدیر، ج ٢/٥٧)

صاحب مناقب گوید: ابن مردویه از علی (علیه السلام) نقل نمود که فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به من فرمود: مقصود از آیه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْمَعْرِيَّةِ» تو و شیعیان تو می باشید، و وعده گاه من و شما حوض کوثر خواهد بود (۱).

و از روایات فوق ظاهر می شود که لقب شیعه را رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به پیروان علی (علیه السلام) داده است. جلال الدین سیوطی نیز در تفسیر درالمنثور ذیل آیه فوق در جلد ۶ تفسیر خود روایت فوق را نقل کرده است. بنابراین شیعه ساخته و پرداخته علمای امامیه در زمانه های اخیر نیست که دشمنان اهل البیت (علیهم السلام) این گونه سخنان تهمت آمیزی را به علمای شیعه نسبت می دهند. بلکه از روایت جابر جعفی از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر آیه «وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِأِبْرَاهِيمَ» (۲) ظاهر می شود که این لقب برای پیروان امیرالمؤمنین (علیه السلام) از زمان ابراهیم (علیه السلام) بلکه قبل از خلقت بنی آدم ثابت بوده است، چرا که امام صادق (علیه السلام) در تفسیر آیه فوق می فرماید: هنگامی که خداوند ابراهیم (علیه السلام) را خلق نمود پرده از مقابل چشم او برداشت و ابراهیم (علیه السلام) نوری را در کنار عرش دید و گفت: خدایا این نور چیست؟ و خداوند متعال فرمود: این نور محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) برگزیده خلق من است، سپس ابراهیم (علیه السلام) نور دیگری را در کنار آن نور دید، و گفت: خدایا این نور چیست؟ و به او گفته شد: این نور علی بن ابیطالب (علیه السلام) است و او ناصر دین من می باشد، سپس ابراهیم (علیه السلام) در کنار آن دو نور سه نور دیگر را دید و گفت: خدایا این انوار چیست؟ و به او گفته شد: اینها یکی نور فاطمه (علیها السلام) است که او و دوستانش از آتش، مفظوم و جدا می باشند، و آن دو نور دیگر نور فرزندان او حسن و حسین (علیهما السلام) می باشند.

سپس ابراهیم (علیه السلام) گفت: خدایا من نه نور دیگر را اطراف این انوار می بینم؟ خطاب شد: ای ابراهیم اینها ائمه (علیهم السلام) هستند و فرزندان علی و فاطمه می باشند. ابراهیم (علیه السلام) گفت: خدایا من انوار بی شماری را می بینم که اطراف آنان جمع شده اند، و عددشان را جز تو کسی نمی داند؟ خطاب شد: ای ابراهیم اینها شیعیان علی (علیه السلام) هستند. ابراهیم گفت: نشانه شیعیان او چیست؟ خطاب شد: نشانه آنان پنجاه و

ص: ۱۹۳

۱- [۱] وأخرج ابن مردويه عن ابن عباس، قال: لما نزلت: (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ) قال رسول الله صلى الله عليه وآله لعلی: هو أنت وشيعتك، تأتي أنت وشيعتك يوم القيامة راضيين مرضيين وأخرج ابن مردويه عن علی قال: قال لي رسول الله صلى الله عليه وآله: ألم تسمع قول الله: (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ) ؟ أنت وشيعتك، وموعدي وموعدكم الحوض إذا جثت الامم للحساب تدعون غزا محجلين . (مناقب ملا حيدر شيرواني، ص ۷۸)

۲- [صافات/ ۸۳]

یک رکعت نماز در شبانه روز، و بلند گفتن بسم الله الرحمن الرحيم و قنوت قبل از رکوع و انگشتر در دست راست کردن می... باشد. و ابراهیم (علیه السلام) گفت: «خدایا مرا از شیعیان امیرالمؤمنین (علیه السلام) قرار بده» سپس امام صادق (علیه السلام) فرمود: به همین علت خداوند در قرآن فرمود: «وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ» (۱).

و در روایتی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آمده که فرمود: هنگامی که نام پیامبران پیشین را می برید، نخست بر من صلوات بفرستید و سپس بر آنان، و هنگامی که نام پدرم ابراهیم را می برید، اول بر او صلوات بفرستید و سپس بر من. اصحاب گفتند: یا رسول الله برای چه اول بر ابراهیم صلوات بفرستیم؟ فرمود: به خاطر این که در شب معراج در آسمان سوّم برای من منبری از نور قرار داده شد و من در عرشه آن نشستم و ابراهیم یک درجه پائین تر از من نشست و همه انبیای دیگر اطراف من نشستند، ناگهان علی را دیدم که بر ناقه ای از نور سوار بود و صورت او همانند ماه نورانی بود و اصحاب او مانند ستارگان اطراف او بودند، از این رو ابراهیم به من گفت: ای محمّد این کدامیک از پیامبران بزرگ و یا کدام ملک مقرب الهی است؟ گفتم: او نه پیامبر بزرگ است و نه ملک مقرب، بلکه او برادر من علی بن ابیطالب (علیه السلام) است. ابراهیم گفت: آنهایی که همانند ستارگان اطراف او جمع شده اند کیانند؟ گفتم: آنان شیعیان اویند، سپس ابراهیم گفت: اللهم اجعلنی من شیعه علی. از این رو جبرئیل آیه «وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ» را برای من آورد (۲).

ص: ۱۹۴

۱- و من الأخبار الداله على القول المشهور و الظاهره فيه تمام الظهور على الوجه الذى قدمناه ما ورد فى كتاب تأويل الآيات الباهره نقلا من تفسير محمد بن العباس بن ماهيار بسنده فيه إلى أبى بصير قال: «سأل جابر الجعفى أبا عبد الله (عليه السلام) عن تفسير قوله عز و جل «وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ» فقال ان الله لما خلق إبراهيم كشف له عن بصره فنظر فرأى نورا إلى جنب العرش فقال إلهى ما هذا النور؟ فقال له هذا نور محمد (صلى الله عليه و آله) صفوتى من خلقى. و رأى نورا إلى جنبه فقال إلهى و ما هذا هذا النور؟ فقيل له هذا نور على بن أبى طالب (عليه السلام) ناصر دينى. و رأى إلى جنبهم ثلاثه أنوار فقال إلهى و ما هذه الأنوار؟ فقيل له هذا نور فاطمه (عليها السلام) فطمت محبيها من النار و نور ولديها الحسن و الحسين (عليهما السلام) فقال إلهى و أرى أنوارا تسعه قد حفوا بهم؟ قيل يا إبراهيم هؤلاء الأئمة (عليهم السلام) من ولد على و فاطمه. فقال إلهى أرى أنوارا قد احدقوا بهم لا يحصى عددهم إلا أنت؟ قيل يا إبراهيم هؤلاء شيعتهم شيعه على (عليه السلام). فقال إبراهيم (عليه السلام) و بم تعرف شيعته؟ قال بصلاته الإحدى و الخمسين و الجهر بسم الله الرحمن الرحيم و القنوت قبل الركوع و التختم باليمين. فعند ذلك قال إبراهيم اللهم اجعلنى من شيعه أمير المؤمنين (عليه السلام) قال فأخبر الله فى كتابه فقال و ان من شيعته لإبراهيم». (الحدائق الناضره، ج ۱/۱۷۱)

۲- فى الخبر إذا ذكرتم الأنبياء الأولين فصلوا على ثم صلوا عليهم وإذا ذكرتم أبى إبراهيم فصلوا عليه ثم صلوا على قالوا: يا رسول الله بما نال إبراهيم ذلك؟ قال (صلى الله عليه و آله): اعلّموا أن ليله عرج بى السماء فرقيت السماء الثالثه، نصب لى منبر من نور فجلست على رأس المنبر، و جلس إبراهيم تحتى بدرجه، و جلس جميع الأنبياء الأولين حول المنبر، فإذا بعلى قد أقبل وهو راكب ناقه من نور، و وجهه كالقمر و أصحابه حوله كالنجوم، فقال إبراهيم: يا محمد هذا أئى نبى معظم و أى ملك مقرب، قلت: لا- نبى معظم ولا- ملك مقرب، هذا أخى و ابن عمى و صهرى و وارث علمى على بن أبى طالب (عليه السلام) قال: و ما هؤلاء

الذین حوله كالنجوم؟ قلت: شیعته. فقال إبراهيم: اللهم اجعلنی من شیعه علی، فأتی جبرائیل بهذه وإن من شیعته لإبراهیم.
(الفیروزآبادی). (عروه الوثقی سید یزدی ط نجف، ج ۲ ص ۶۲۰)

و در حدیث «الأربعمأة» آمده که امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: خداوند توجهی به زمین نمود و ما را اختیار کرد و برای ما نیز شیعیانی اختیار نمود که ما را یاری کنند و در شادی ما شاد باشند و در حزن ما محزون باشند، و اموال و نفوس خود را در راه ما بذل کنند و چنین کسانی از ما هستند و به ما باز می‌گردند، و هیچ شیعه‌ای نیست که مرتکب گناه شود جز آن که قبل از مرگ به وسیله بلایی گناه او پاک خواهد شد، و آن بلا یا در مال اوست و یا در فرزند و یا در جان اوست، تا این که چون خدای خود را ملاقات می‌کند گناهی بر او نباشد و بسا گناهی از او باقی می‌ماند و به واسطه سختی جان دادن پاک خواهد شد.

تا این که فرمود: میت از شیعیان ما صدیق و شهید خواهد بود، چرا که ولایت ما را تصدیق نموده و برای خدا با دوستان ما دوست و با دشمنان ما دشمن بوده و به خدا و رسول او ایمان داشته است. چنان که خداوند می‌فرماید: «وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ» (۱). «یعنی کسانی که به خدا و پیامبرانش ایمان آوردند، آنها صدیقان و شاهدان نزد پروردگارشانند؛ و برای آنان است پاداش اعمال شان (و نور ایمان شان)؛ و کسانی که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند، آنها اهل دوزخند.» (۲).

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) چه کسانی را خلیفه خود قرار داد؟

ج: اهل تسنن خلفای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را چهار نفر می‌دانند و آنان را خلفای راشدین نامگذاری کرده‌اند در حالی که این نام - جز درباره امیرالمؤمنین (علیه السلام) که آنان او را چهارمین خلیفه آن حضرت می‌دانند صادق نیست، چنان که لقب صدیق نیز برای اولی و لقب فاروق برای دومی صحیح نیست و این القاب مانند لقب «امیرالمؤمنین» مخصوص به علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌باشد و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) این القاب را به علی (علیه السلام) اختصاص داده و در روایات آنان نیز موجود است.

از سوئی چگونه ابوبکر می‌تواند صدیق باشد که اولاً اسلام او و اسلام دومی متأخر از علی (علیه السلام) بوده و ثانیاً اگر صدیق مبالغه در صدق هم باشد او به پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) چندین بار تهمت زده

ص: ۱۹۵

۱- [حدید/۱۹]

۲- إن الله تبارك وتعالى اطلع إلى الارض فاخترنا واختر لنا شعيه ينصروننا و يفرحوا لفرحنا ويحزنون لحزننا و يبذلون أموالهم وأنفسهم فينا، اولئك منا وإلينا مامن الشيعة عبد يقارف أمرا نهينا عنه فيموت حتى يبتلى ببليه تمحص بها ذنوبه إما في ماله، وإما في ولده، وإما في نفسه حتى يلقي الله عزوجل وماله ذنب، و إنه ليبقى عليه الشيء من ذنوبه فيشدد به عليه عند موته. الميت من شيعتنا صدیق شهيد، صدق بأمرنا، وأحب فينا، وأبغض فينا يريده بذلك الله عزوجل، مؤمن بالله و برسوله، قال الله عزوجل: «والذين آمنوا بالله ورسوله اولئك هم الصديقون والشهداء عند ربهم لهم اجرهم ونورهم» (بحار الأنوار، ج ۱۰/۱۱۴ و ج ۶۸/۱۸)

و به اسم آن حضرت حدیث جعل نموده است، مانند حدیث جعلی او که گفت: رسول خدا فرموده است: نحن معاشر الأنبياء لا نورث و ما تركناه صدقه» و این حدیث را احدی جز او به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت نداده است و حضرت زهرا و امیرالمؤمنین (علیهما السلام) آن را کذب و دروغ دانستند، چنان که قرآن نیز آن را دروغ نامیده است، چرا که خلاف آیات ارث و فرائض صریح قرآن است، و اما این که دومی را «فاروق» گفته‌اند: اولاً همان گونه که گذشت این لقب را رسول... خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به علی (علیه السلام) داده بود، و ثانیاً دومی بارها اعتراف به نادانی خود کرده، و بیش از هفتاد مرتبه از او شنیده شده که گفته است: «لولا علی لهلك عمر» و چنین کسی چگونه می‌تواند فاروق بین حق و باطل باشد؟! و چگونه می‌توان به کسی که حق و باطل را نشناخته است، فاروق گفت؟! از سوئی در هیچ روایتی نیامده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده باشد: خلفای من چهار نفر هستند، و لکن آن حضرت - همان گونه که در صحیح مسلم (۱) از جابر بن سمره نقل شده - فرموده است:

«لا يزال الإسلام عزيزاً إلى إثنى عشر خليفة» یعنی اسلام همواره در عزت به سر خواهد برد تا دوازده خلیفه از خلفای من حاکم باشند [و مردم را در مسیر حق رهبری کنند] جابر گوید: سپس رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) جمله‌ای را فرمود که من نشنیدم، و از پدرم سؤال کردم و او گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: همه خلفای من از قریش [و یا فرمود: همه آنان از بنی هاشم] هستند.

مؤلف گوید: هیچ گونه شک و تردیدی نسبت که این دوازده خلیفه تنها با ائمه اهل البیت تطبیق می‌کند، و در روایات فراوانی - همان گونه که گذشت - از صحابه بزرگ رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مانند سلمان و ابوذر و مقداد و حذیفه و جابر بن عبدالله انصاری نقل شده و همه آن‌ها صحیح و مستند است و در کتب معتبره شیعه وارد شده که خلفای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و امامان بعد از آن حضرت دوازده نفر هستند و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نام یکایک آنان را برده است و در لوح معروف به لوح فاطمه (علیها السلام) که مرحوم شیخ مفید در کتاب اختصاص نقل نموده و در کتب صدوق و کافی مرحوم کلینی و کتب شیخ طوسی و کتب دیگر از مصادر معتبر روایی نیز نقل شده است.

و در کتب متأخره نیز فراوان نقل شده و ما در بیشتر کتاب‌های خود آن روایات را ترجمه کرده‌ایم و در این کتاب نیز فراوان نقل شد و خوانندگان محترم می‌توانند به کتاب «رهبران معصوم» که احوالات چهارده معصوم علیهم السلام به فارسی نوشته شده مراجعه فرمایند و یا به کتاب «منتهی الآمال» مرحوم محدث بزرگوار قمی و یا سیره پیشوایان و غیره مراجعه کنند و اگر می‌خواهند از منابع عربی استفاده کنند به کتاب‌های «کفایه الأثر»، «تذکره الخواص»، «وفیات الأعیان» و «اعیان الشیعه» مراجعه نمایند.

لوح حضرت فاطمه علیها السلام، چیست

ص: ۱۹۶

محمد بن يحيى ومحمد بن عبد الله، عن عبد الله بن جعفر، عن الحسن بن زريف وعلى بن محمد، عن صالح بن أبي حماد، عن بكر بن صالح، عن عبد الرحمن بن سالم، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال أبي لجابر بن عبد الله الأنصارى إن لى إليك حاجه فمتى يخف عليك أن أخلو بك فأسألك عنها، فقال له جابر: أى الأوقات أحببته فخلا به فى بعض الأيام فقال له: يا جابر أخبرنى عن اللوح الذى رأيت فى يد أمى فاطمه عليها السلام بنت رسول الله صلى الله عليه وآله وما أخبرتك به أمى أنه فى ذلك اللوح مكتوب؟ فقال جابر: أشهد بالله أنى دخلت على أمك فاطمه عليها السلام فى حياه رسول الله صلى الله عليه وآله فهنيتها بولاده الحسين ورأيت فى يديها لوحا أخضر، ظننت أنه من زمرد ورأيت فيه كتابا أبيض، شبه لون الشمس، فقلت لها: بأبى وأمى يا بنت رسول الله صلى الله عليه وآله ما هذا اللوح؟ فقالت: هذا لوح أهداه الله إلى رسول الله صلى الله عليه وآله فيه اسم أبى واسم بعلى واسم ابنى واسم الأوصياء من ولدى وأعطانيه أبى ليشرنى بذلك، قال جابر فأعطتني أمك فاطمه عليها السلام فقرأته واستنسخته، فقال له أبى: فهل لك يا جابر: أن تعرضه على قال: نعم، فمشى معه أبى إلى منزل جابر فأخرج صحيفه من رق، فقال: يا جابر انظر فى كتابك لأقرأ [أنا] عليك، فنظر جابر فى نسخته فقرأه أبى فما خالف حرف حرفا، فقال جابر: فأشهد بالله أنى هكذا رأيت فى اللوح مكتوبا.

«بسم الله الرحمن الرحيم هذا كتاب من الله العزيز الحكيم لمحمد نبيه ونوره وسفيره وحجابه ودليله نزل به الروح الأمين من عند رب العالمين، عظم يا محمد أسمائى واشكر نعمائى ولا تجحد آلائى، إنى أنا الله إله إلا أنا قاصم الجبارين ومديل المظلومين وديان الدين، إنى أنا الله لا إله إلا أنا، فمن رجا غير فضلى أو خاف غير عدلى، عذبتة عذابا لا أعذبه أحدا من العالمين إياى فاعبد وعلى فتوكل، إنى لم أبعث نبيا فأكملت أيامه وانقضت مدته إلا جعلت له وصيا وإنى فضلتك على الأنبياء وفضلت وصيك على الأوصياء وأكرمتك بشبليك وسبطيك حسن وحسين، فجعلت حسنا معدن علمى بعد انقضاء مده أبيه وجعلت حسينا خازن وحيى وأكرمتة بالشهادة وختمت له بالسعادة، فهو أفضل من استشهاد وأرفع الشهداء درجه، جعلت كلمتى التامه معه وحجتى البالغه عنده، بعترته أثيب وأعاقب، أولهم على سيد العابدين وزين أوليائى الماضين وابنه شبه جده المحمود محمد الباقر علمى والمعدن لحكمتى سيهلك المرتابون فى جعفر، الراد عليه كالراد على، حق القول منى لأكرم من مثوى جعفر ولاسرته فى أشياعه وأنصاره وأوليائه، أتحت بعده موسى فتنه عمياء حنسد لان خيط فرضى لا ينقطع وحجتى لا تخفى وأن أوليائى يسقون بالكأس الأوفى، من جحد واحدا منهم فقد جحد نعمتى ومن غير آيه من كتابى فقد افترى على، ويل للمفتريين الجاحدين عند انقضاء مده موسى عبدى وحيبى وخيرتى فى على وليى وناصرى و من أضع عليه أعباء النبوه وأمتحنه بالاضطلاع بها يقتله عفريت مستكبر يدفن فى المدينه التى بناها العبد الصالح إلى جنب شر خلقى حق القول منى لأسرته بمحمد ابنه وخليفته من بعده ووارث علمه، فهو معدن علمى وموضع سرى وحجتى على خلقى لا يؤمن عبد به إلا جعلت الجنه مثواه وشفعتة فى سبعين من أهل بيته كلهم قد استوجبوا النار وأختم بالسعادة لابنه على وليى وناصرى والشاهد فى خلقى وأمينى على وحيى، أخرج منه الداعى إلى سبيلى والخازن لعلمى الحسن وأكمل ذلك بابنه " م ح م د " رحمه للعالمين، عليه كمال موسى وبهاء عيسى وصبر أيوب فيذل أوليائى فى زمانه وتتهادى رؤوسهم كما تتهادى رؤوس الترك والديلم فيقتلون ويحرقون ويكونون خائفين، مرعوبين، وجلين، تصبغ الأرض بدمائهم ويفشو الويل والرنا فى نساءهم أولئك

أوليائي حقا، بهم أَدفع كل فتنة عمياء حنّس وبهم أكشف الزلازل وأدفع الأَصار والاعلال أولئك عليهم صلوات من ربهم ورحمه وأولئك هم المهتدون.»

قال عبد الرحمن بن سالم: قال أبو بصير: لو لم تسمع في دهرك، إلا هذا الحديث لكفاك، فصنه إلا عن أهله. (١)

مرحوم کلینی در کتاب کافی در باب «ما جاء فی الإثنی عشر و النصّ علیهم» روایات فراوانی را درباره تصریح رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به ائمه دوازده گانه، نقل نموده طالبین مراجعه فرمایند (٢).

آیا توسل و کمک خواستن از غیر خداوند شرک است؟

ج: تردیدی نیست که کمک خواستن از غیر خدا اگر به عنوان واسطه باشد و ما مسئول را مستقل در تاثیر ندانیم شرک نخواهد بود، چرا که واسطه‌های رحمت و نعمت‌های الهی را ما خالق و رازق و آفریننده نمی‌دانیم بلکه آنان را واسطه‌های نعمت‌های خداوند می‌دانیم و خدا را بالإصالة شکر می‌کنیم و واسطه‌ها را بالواسطه شاکر می‌باشیم و کسی که شکر واسطه‌های نعمت‌های خدا را نکند شکر خدا را نکرده است، چنان که در روایت امام سجاد (علیه السلام) آمده: «من لم يشکر المخلوق لم يشکر الخالق» (٣) و این مسأله در امور روزانه مردم جاری است و در مهمّات مانند طلب رحمت و مغفرت الهی با وساطت اولیای خداوند نیز جاری می‌باشد و این راهی است که خداوند به ما یاد داده و می‌فرماید:

«وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَعْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا» (٤) یعنی «ای رسول من اگر گنهکاران که به خود ظلم کرده‌اند نزد تو بیایند و از خداوند استغفار کنند و رسول من نیز برای آنان استغفار نماید قطعاً خداوند را توبه‌پذیر و مهربان خواهند یافت.»

و در آیه دیگری از قول فرزندان یعقوب می‌فرماید: «قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ» (٥) یعنی «برادران یوسف به پدر خود گفتند: برای ما از خداوند درخواست آمرزش کن چرا که ما از خطاکاران بودیم» [و به پدر و مادر و برادر خود ظلم کردیم] و اگر این عمل شرک می‌بود باید حضرت یعقوب درخواست آنان را نمی‌پذیرفت و می‌فرمود: شما مشرک هستید، در حالی که در جواب فرزندان خود فرمود:

«سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ» (٦) یعنی «من در همین نزدیکی برای شما از خداوند استغفار خواهم نمود و او بسیار بخشنده و مهربان است.» آری اگر کسی واسطه را مستقل در تاثیر بداند و یا او را

ص: ۱۹۸

۱- (کافی ج ۵/۲۷/ح ۳)

۲- (کافی، ج ۱/۵۲۵/ حدیث ۱ تا حدیث ۲۰)

۳- (میزان الحکمه، ج ۲/۱۴۹۳)

۴- [نساء/۶۴]

٥- [٩٧/يوسف]

٦- [٩٨/يوسف]

بپرستد، مانند مشرکین که بت‌های خود را می‌پرستیدند او مشرک خواهد بود، و لکن کمک خواستن ما از پیامبر و امام این... گونه نیست، چرا که ما هرگز آنان را نمی‌پرستیم و مستقل در تأثیر نمی‌دانیم، و شفاعت آنان همان گونه که خداوند می‌فرماید - با اذن خداوند است و آنان مستقل در انجام آن نیستند، و خود فرموده‌اند:

«لا- مؤثر فی الوجود إلّا الله» و خداوند درباره همه مردم می‌فرماید: «يا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» «یعنی ای مردم! شما همگی نیازمند به خدایید؛ تنها خداوند است که بی‌نیاز و ستوده است» (۱) و یا می‌فرماید: «وَمَا النَّصِيرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ» (۲)

و در روایتی آمده که امام صادق (علیه السلام) در تفسیر آیه «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ» «یعنی بیشتر آنها به خدا ایمان نمی‌آورند، مگر آنکه ایمان خود را با شرک آلوده می‌کنند» (۳) فرمود: برخی خدا را فراموش می‌کنند و می‌گویند: «لولا فلان لهلكت و لولا فلان لضاع عيالي...» (۴) یعنی اگر فلانی نبود، من هلاک شده بودم و اگر فلانی نبود زن و بچه‌ی من ضایع می‌شدند، و این شرک افعالی خواهد بود. از این رو شخصی به دنبال سخن فوق به امام (علیه السلام) عرض کرد: آیا اگر بگویند: «لولا- مَنْ اللهُ عَلَيَّ بِفَلَانٍ لَهْلَكْتُ» باز هم مشرک خواهد بود؟ امام صادق (علیه السلام) فرمود: اگر این چنین و امثال آن را بگویند، و مردم را واسطه نعمت‌های خداوند بدانند، مشرک نخواهد بود.

از این رو ما همواره به دستور خداوند در نمازهای خود می‌گوییم: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» یعنی ما تنها تو را عبادت می‌کنیم و تنها از تو کمک می‌خواهیم. و یا خداوند می‌فرماید: «وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ» (۵) یعنی با نماز و صبر (یعنی روزه) از خداوند هر چه می‌خواهید بخواهید. و یا می‌فرماید: «قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِيكُمْ مِنْ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً وَ لَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَ لَا نَصِيرًا» (۶) یعنی «بگو اگر خداوند به شما اراده‌ی سوئی بکند و شما را کیفر بدهد، و یا بخواهد رحمتی بر شما وارد کند، چه کسی می‌تواند مانع او شود؟ والبته برای مردم جز خداوند ولی و یاور پییدا نخواهد شد.»

مؤلف گوید: اهل سنت به ما می‌گویند: «شما از امامان خود درخواست حاجت و شفاعت می‌کنید و به این خاطر مشرک هستید» در حالی که ما آنان را واسطه بین خود و خداوند قرار می‌دهیم و هرگز آنان را خالق و رازق و مؤثر در عالم وجود و مستقل در تأثیر نمی‌دانیم، بلکه می‌گوییم: «یا وجهاً عندالله اشفع لنا عندالله» و یا می‌گوییم: «یا أولیاءالله انّ بینی و بین الله ذنوباً لا یأتی علیها إلّا رضاکم فبحق من ائتمنکم علی سرّه و استرعاکم

ص: ۱۹۹

۱- [فاطر/۱۵]

۲- [آل عمران/۱۲۶]

۳- [یوسف/۱۰۶]

۴- (تفسیر صافی، ج ۳/۵۳ از تفسیر عیاشی)

۵- [بقره/۴۵]

أمر خلقه و قرن طاعتكم بطاعته لَمَّا استوهبتم ذنوبی» و یا می گوئیم: «اشفعوا لی عندالله - فَإِنَّ لَكُمْ عندالله شأنًا من الشأن» و امثال این عبارات.

بنابراین نسبتی که آنان به ما می دهند، یا از روی دشمنی با ما و خاندان نبوت (علیهم السلام) است، و یا به خاطر دوری آنان از معارف اهل البیت (علیهم السلام) می باشد، و در هر صورت این تهمت ها را باید روز قیامت پاسخ بدهند.

آیا خواندن و صدا زدن دیگران شرک است؟

ج: اهل سنت باز در این مسأله به خاطر دوری از تفاسیر اهل البیت (علیهم السلام) گرفتار شبهه شده اند و می گویند: آیه «وَ أَنْ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا» (۱) «یعنی مساجد از آن خداست، پس هیچ کس را با خدا نخوانید.» و آیه «وَ لَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَ لَا يَضُرُّكَ» (۲) «یعنی جز خدا، چیزی را که نه سودی به تو می رساند و نه زیانی، مخوان (و پرستش مکن)» ظاهر این آیات این است که خواندن و صدا زدن غیر خدا شرک است. در حالی که مردم همواره همدیگر را صدا می زنند و از همدیگر کمک می خواهند، و خداوند از قول حضرت نوح (علیه السلام) می فرماید: «رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَ نَهَارًا» (۳) «یعنی نوح به خدای خود گفت: پروردگارا من شبانه روز قوم خود را صدا زدم و آنان رابه دین تو دعوت نمودم» و معلوم است که این دعا و خواندن پرستش نیست، آری در آیه «فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا» دعا و خواندن به معنای پرستش است و لکن لغت دعا و خواندن همه جا به معنای پرستش نیست و اساساً لغت دعا و خواندن با لغت عبادت متفاوت است و خواندن در برخی از موارد به معنای پرستش است، نه در همه ی موارد مانند «آلَهُتُّهُمْ الَّتِي يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» (۴) «یعنی معبودهایی را که غیر از خدا می خوانند» که به معنای پرستش است و آیه «رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَ نَهَارًا» (۵) به معنای خواندن و صدا زدن است و تعجب است که اهل سنت توجه به این موارد نکرده اند و به ما نسبت شرک می دهند؟!!

و عجیب تر این است که می گویند: «کسانی را که شما صدا می زنید، خاک شده اند و از خاک کاری بر نمی آید» در حالی که خداوند درباره شهدا می فرماید: «آنان زنده هستند و در پیشگاه خداوند روزی می خورند» از سویی ما امامان خود را شهید، بلکه مقام آنان را بالاتر از شهدای دیگر می دانیم، و البته مخالفین ما باید به پذیرند که درخواست از کسی که خداوند او را زنده می داند، صحیح است، و می توان با او سخن گفت، بلکه ما معتقدیم که صدا زدن و سخن گفتن با مطلق اموات نیز صحیح است، چرا که ارواح آنان باقیست و اولیای دین ما به

ص: ۲۰۰

۱- [جن/۱۸]

۲- [یونس/۱۰۶]

۳- [نوح/۵]

۴- [هود/۱۰۱]

۵- [نوح/۵]

زیارت اهل قبور می‌رفته‌اند، و به آنان می‌فرموده‌اند: «أنتم لنا فَرَطٌ و إنا إنشاء الله بكم لاحقون» امیرالمؤمنین (علیه السلام) در بازگشت از صفین در مقابل قبرستان کوفه ایستاد و فرمود:

ای ساکنین خانه‌های وحشت، و بیابان بدون درخت و گیاه، و قبرهای تاریک و ای خاک نشینان غریب، و ای کسانی که در تنهایی و وحشت به سر می‌برید، شما قبل از ما از دنیا رفتید و ما به شما ملحق خواهیم شد، و خبری که ما برای شما داریم این است که خانه‌های شما مسکن دیگران شد، و همسران شما با دیگران ازدواج نمودند، و اموال شما تقسیم شد، اکنون شما بگویید برای ما از آن عالم چه خبری دارید؟ سپس آن حضرت روی مبارک به اصحاب خود نمود، و فرمود: اگر آنان اجازه سخن می‌داشتند به ما می‌گفتند: «إِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى» یعنی بهترین زاد و توشه برای این عالم تقواست (۱).

اصحاب پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) کیانند؟

ج: علت طرح این سؤال این است که اهل سنت برای اصلاح عمل غاصبین خلافت می‌گویند: «همه اصحاب پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) عادل بوده‌اند» تا کسی نتواند در کار غاصبین و منافقین زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و بعد از آن حضرت خدشه‌ای وارد کند، و آنان را زیر سؤال ببرد، و عجیب این است که اهل سنت باز برای تصویب خطاهای غاصبین خلافت، گفته‌اند: «پیامبران و اوصیا لازم نیست معصوم و عادل باشند» و با این سخن به جمیع پیامبران خدا نسبت گناه و معصیت داده‌اند، تا غاصبین خلافت را نسبت به اعمال ناپسند و گناهانی که مرتکب شده‌اند معذور بدانند، بلکه می‌گویند:

هر کس بر مسند حکومت و پیشوایی قرار گرفت، بر مردم واجب است که از او اطاعت کنند، به خاطر این که خداوند فرموده است: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» و «أُولَى الْأَمْرِ» هر کسی است که به هر وسیله به قدرت و حکومت رسیده باشد و می‌گویند: چنین کسی به خاطر به دست گرفتن زمام امور مسلمین، هر خطایی بکند بخشوده است و خداود او را مؤاخذه نمی‌کند!!!

به یاد دارم که در مکه در روز ششم ذی‌الحجه که ایرانیان تظاهرات خیابانی برای براهت از مشرکین داشتند شیخ عربی از علمای وهابی به من پر خاش کرد و گفت: «شما برای حج نیامده‌اید، بلکه برای اغتشاش و اختلاف و جدال آمده‌اید، و این اعمال حرام است» و من پاسخ او را دادم تا ساکت شد، و لکن نمی‌دانستم معاویه را دوست می‌دارند، از این رو در بین صحبت‌ها از معاویه و اعمال او نکوهش نمودم، ناگهان دیدم او خشمگین شد و گفت: برای چه به معاویه توهین کردی؟ گفتم: مگر شما او را دوست می‌دارید؟ گفت: آری گفتم:

ص: ۲۰۱

۱- وقال عليه السلام وقد رجعت من صفين فاشرف على القبور بظاهر الكوفة: يا أهل الديار الموحشه والمحال المقفروه، والقبور المظلمه، يا أهل الثربه، يا أهل الغربه [يا أهل الوحده] يا أهل الوحشه، أنتم لنا فرط سابق ونحن لكم تبع لاحق، أما الدور فقد سكنت، وأما الأزواج فقد نكحت، وأما الأموال فقد قسمت. هذا خير ما عندنا فما خبر ما عندكم؟ ثم التفت إلى أصحابه فقال: أما لو أذن لهم في الكلام لأخبروكم أن خير الزاد التقوى. (نهج البلاغه، ج ۴/۳۱)

آیا شما اطلاع دارید که معاویه با علی بن ابیطالب (علیه السلام) به جنگ برخاست؟ او گفت: آری. گفتیم: به نظر شما کدامیک بر حق بوده‌اند؟ پس مقداری فکر کرد و گفت: علی کرم الله وجهه بر حق بوده است. گفتیم: بنابراین معاویه بر باطل و گمراهی بوده است. او گفت: معاویه نیز بر حق بوده است. گفتیم: حرف عجیبی می‌زنی چگونه می‌شود دو نفر همدیگر را به خوبی شناخته باشند و شمشیر به روی همدیگر بکشند و هر دو بر حق باشند؟! او گفت: معاویه از صحابه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است و صحابه کلاً عادل هستند. گفتیم: آیا منافقین، در بین صحابه نبوده‌اند؟ گفت: آری. گفتیم: پس چگونه تو همه صحابه را عادل می‌دانی، و یا می‌گویی نفاق منافات با عدالت ندارد؟! پس او مبهوت ماند و چیزی نگفت. و ما این مناظره را به طور کامل در کتاب «میزان الحق» در بخش مناظرات آورده‌ایم مراجعه شود.

و اما نظر شیعه درباره صحابه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) این است که آنان کسانی هستند که آن حضرت را درک نموده و مسلمان شده‌اند و لکن همه آنان در ایمان خود صادق نبوده بلکه زیادی از آنان منافق بوده‌اند چنان که آیات قرآن و سخنان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و تاریخ شاهد بر آن است.

آیا اعتقاد به ولایت تکوینی نسبت به ائمه اهل البیت علیهم السلام شرک است؟

ج: تردیدی نیست که پیامبران الهی با اذن خداوند کارهای اعجاز آمیزی را انجام می‌داده‌اند، مانند این که حضرت عیسی (علیه السلام) مرده را زنده می‌کرد و یا کور مادرزادی را با اذن خداوند شفا می‌داده چنان که خداوند از قول او می‌فرماید: «أَنْتَى أَخْلَقُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْرِ كَهَيْئَتِهِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ وَ أُخِي الْمُوتَى بِإِذْنِ اللَّهِ ...» (۱) یعنی «من با اذن خدا مجسمه‌ای از گل می‌سازم و در آن می‌دمم و مرغ زنده ای می‌شود و نابینا و مبتلای به پستی را شفا می‌دهم و مرده‌ها را با اذن خداوند زنده می‌کنم.

و درباره موسی (علیه السلام) نیز خداوند می‌فرماید: «وَ إِذِ اسْتَسْقَى مُوسَى لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَا عَشْرَةَ عَيْنًا» (۲) یعنی ای رسول من، بیاد بیاور زمانی را که موسی برای قوم خود طلب آب نمود، و ما به او گفتیم: عصای خود را بر آن سنگ بزن و چون موسی چنین کرد، دوازده چشمه از آن سنگ جاری شد.

و درباره سلیمان (علیه السلام) نیز می‌فرماید: «وَ وَرَثَ سُلَيْمَانَ دَاوُدَ وَ قَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَ أَوْتَيْنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ» (۳) یعنی «سلیمان وارث داوود شد و به مردم گفت: خداوند به ما زبان مرغان را آموخت، و از هر نعمتی چیزی به ما داده شد و این فضیلت آشکاری است.»

ص: ۲۰۲

۱- [آل عمران/۴۹]

۲- [بقره/۶۰]

۳- [نمل/۱۶]

مؤلف گوید: بالاتر از این‌ها را خداوند به حضرت محمد و اهل بیت او (علیهم‌السلام) داده و لکن این معجزات و قدرت‌های تکوینی با اذن خداوند و عطای او بوده است، نه آن که آنان مستقل در تأثیر و قدرت برانجام این گونه کارها باشند، و به این معنا هرگز شرک نخواهد بود.

آری اگر کسی بگوید: پیامبران و اولیای خدا، به طور استقلال و بدون اذن خداوند چنین کارهایی را کرده‌اند، او مشرک خواهد بود، و هرگز شیعه چنین چیزی را نمی‌گوید و اعتقاد به آن ندارد.

بنابراین نسبتی که علمای اهل سنت به ما می‌دهند و می‌گویند: شما امامان خود را شریک خدا قرار داده اید جز تهمت نخواهد بود، و شاید علت این نسبت این باشد که اهل سنت امامان شیعه را مانند بقیه مردم می‌دانند، و معتقد به این نیستند که آنان نیز همانند پیامبران (علیهم‌السلام) هستند و خداوند به آنها قدرت اعجاز و ولایت تکوینی داده است، و چون می‌بینند شیعیان چنین معجزاتی را به امامان خود نسبت می‌دهند، آنان را مشرک می‌دانند، چرا که به مقام امامان شیعه معرفت ندارند.

مناظرات صحابه با ابوبکر و عمر در مسأله خلافت چه بوده است؟

ج: در کتاب «الیقین» سید بن طاووس از فهرست شیخ طوسی از عباد بن یعقوب رواجی عامی المذهب نقل شده که او در کتاب خود به نام «اخبار المهدی» و کتاب «المعرفه» با سند خود از بریده نقل نموده که گوید: هنگامی که مردم با ابوبکر بیعت نمودند من نزد عمران بن حصین رفتم و گفتم: ای عمران آیا می‌بینی که مردم آنچه از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیده بودند را فراموش کردند؟! چرا که آن حضرت در خانه یکی از انصار بود و هر کس بر او وارد می‌شد و سلام می‌کرد آن حضرت سلام او را پاسخ می‌داد و می‌فرمود: بر علی نیز به نام امیرالمؤمنین سلام کن و احدی از این دستور امتناع نکرد مگر عمر که گفت: آیا این دستور از طرف خداست و یا از طرف رسول خداست؟ و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به او فرمود:

«آری از خدا و از رسول خداست»؟ عمران گفت: این را بیاد دارم. پس بریده به عمران گفت: برخیز تا نزد ابوبکر برویم و این قصه را برای او بیان نماییم و از او سؤال کنیم با توجه به این قصه برای چه او خود را در مسند خلافت و امارت قرار داده است؟ جز آن که بگوید: از ناحیه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دستور و پیمانی به او سپرده شده است و اگر چنین ادعایی بکند او اهل دروغ و افترای بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نیست.

بریده گوید: پس من و عمران وارد بر ابوبکر شدیم و قصه سلام بر علی (علیه السلام) را به عنوان امیرالمؤمنین مطرح کردیم و به او گفتیم: تو نیز از کسانی بودی که بر علی (علیه السلام) به نام امیرالمؤمنین سلام کردی و ابوبکر گفت: من نیز این قصه را به یاد دارم. پس بریده به او گفت: بنابراین احدی از مسلمانان سزاوار نیست بر علی (علیه السلام) امیر باشد بعد از آن که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) او را امیرالمؤمنین نامیده است، و اگر تو از ناحیه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بعد از این قصه دستور و

عهدی داری و یا او تو را به این عمل امر کرده است، ما تو را تصدیق می‌کنیم و گر نه چنین منصبی شایسته تو نیست. ابوبکر گفت:

«لا والله ما عندی عهد من رسول الله و لا امرنی به، و لكنّ المسلمین رأوا رأياً فتابعتمهم [به] علی رأیهم» پس بریده به او گفت: به خدا سوگند تو و هیچ مسلمان دیگری حق ندارد با فرموده رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مخالفت کند. ابوبکر گفت: اکنون می‌گویم عمر بیاید و پاسخ شما را بدهد، و چون عمر آمد ابوبکر به او گفت: این دو نفر چیزی را از من سؤال کرده‌اند که من شاهد آن بوده‌ام و سپس سخنان بریده و عمران را بازگو نمود، و عمر گفت: من نیز آنچه آنان گفته‌اند را از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدم و لکن نزد من راهی برای خروج از این مشکل وجود دارد. بریده گفت:

چه راهی؟ عمر گفت: این که، نبوت و حکومت نباید در یک خانواده جمع شود. پس بریده که مردی دانا و فهمیده و صاحب سخن بود این سخن را غنیمت شمرد و گفت: ای عمر، خداوند عزوجلّ خلاف سخن تو را فرموده است، مگر این آیه را نشنیده‌ای که خداوند می‌فرماید: «أَمْ يَحْسِبُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا» (۱) «یعنی آیا آنان نسبت به مردم [پیامبر و خاندانش]، بر آنچه خدا از فضلش به آنان بخشیده، حسد می‌ورزند؟! ما به خاندان ابراهیم، که یهود از آنها هستند نیز، کتاب و حکمت دادیم؛ و حکومت عظیمی در اختیار آنها [پیامبران بنی اسرائیل] قرار دادیم.» و در این آیه خداوند برای آل ابراهیم نبوت و حکومت و سلطنت را جمع نموده است.

پس عمر غضب نمود و چشمان او آتشین شد و به بریده و عمران گفت: «شما آمده‌اید بین امت تفرقه و اختلاف ایجاد کنید» و عمر تا آخر عمر، از این قصه عصبانی بود (۲).

ص: ۲۰۴

۱- [نساء/۵۴]

۲- فی کتاب الیقین لابن طاووس: فیما ذکره من الروایه عن رجالهم من کتاب (المعرفه) تألیف ابی سعید عباد بن یعقوب الرواجنی من أمر النبی صلی الله علیه و آله بالتسلیم علی علی علیه السلام بامرہ المؤمنین. ذکر جدی أبو جعفر الطوسی فی کتاب (الفهرست) عن هذا عباد بن یعقوب ما هذا لفظه: (عباد بن یعقوب الرواجنی عامی المذهب، له کتاب أخبار المهدي)، أخبرنا أحمد بن عبدون عن أبي بكر الدوري عن أبي الفرج علي بن الحسين الكاتب قال: حدثنا علي بن العباس المقانعي قال: حدثنا عباد بن يعقوب عن مشيخته). أقول أنا: إذا كان عباد بن يعقوب عامی المذهب فهو ابلغ في الحججه فيما نرويه عنه. وأنا أروى كلما يرويه جدی أبو جعفر الطوسی رضی الله بطرق کثیره وقد ذکرناها فی کتاب (الاجازات لما یخصنی من الاجازات). ونحن ذاکرون من هذا الكتاب (المعرفه) للرواجنی فی مناظره ابی بکر ومعاتبته علی تعدیه علی مولانا علی علیه السلام بعدما کان قد عرفه من أمر النبی صلی الله علیه و آله [لهم] بالتسلیم علیه بامرہ المؤمنین، باسناده ما هذا لفظه: حدثنا أبو محمد هارون بن موسى بن أحمد التلعکبری وأبو المفضل محمد بن عبد الله بن محمد بن عبد المطلب الشیبانی رضی الله عنهما قالوا: حدثنا أبو عبد الله محمد بن القاسم بن زکریا بن یحیی المحاربی المعروف بالسورانی قدل: حدثنا أبو سعید عباد بن یعقوب الأسدی. وحدثنا أبو المفضل قال: أخبرنا أبو الحسن علی بن العباس بن الولید البجلی المقانعی إجازة قال: حدثنا أبو سعید عباد بن یعقوب الأسدی

الرواجنى قال: قال أخبرنى السرى بن عبد الله السلمى قال: أخبرنا على بن خروار قال: دخلت أنا والعلاء بن هلال الخفاف على أبى إسحاق السبيعى حين قدم من خراسان، فجرى الحديث فقلت: يا أبا إسحاق، أحدثك بحديث حدثنيه أخوك أبو داود عن عمران بن حصين الخزاعى وبريده بن حصيب الأسلمى؟ قال: نعم. فقلت: حدثنى أبو داود أن بريده أتى عمران بن حصين فدخل عليه فى منزله حين بايع الناس أبا بكر فقال: يا عمران، ترى القوم نسوا ما سمعوا من رسول الله صلى الله عليه وآله فى حائط بنى فلان - أهل بيت من الأنصار - فجعل لا يدخل عليه أحد من المسلمين فيسلم عليه إلا رد عليه السلام ثم قال له: سلم على أمير المؤمنين على بن أبى طالب. فلم يرد على رسول الله صلى الله عليه وآله يومئذ أحد من الناس إلا عمر فإنه قال: عن أمر الله أو عن أمر رسول الله؟ قال رسول الله صلى الله عليه وآله: بل من الله ومن رسوله. قال عمران: قد أذكر ذا. فقال بريده: فانطلق بنا إلى أبى بكر فنسأله عن هذا الأمر، فإن كان عنده عهد من رسول الله صلى الله عليه وآله وعهده إليه بعد هذا الأمر أو أمر أمر به، فإنه لا يخبرنا عن رسول الله صلى الله عليه وآله بكذب ولا يكذب على رسول الله صلى الله عليه وآله. فانطلقنا فدخلنا على أبى بكر فذكرنا ذلك اليوم وقلنا له: فلم يدخل أحد من المسلمين فسلم على رسول الله صلى الله عليه وآله إلا قال له: (سلم على أمير المؤمنين على)، وكنت أنت ممن سلم عليه بإمره المؤمنين؟ فقال أبو بكر: قد أذكر ذلك. فقال له بريده: لا ينبغي لأحد من المسلمين أن يتأمر على أمير المؤمنين على عليه السلام بعد أن سماه رسول الله صلى الله عليه وآله بأمر المؤمنين. فإن كان عندك عهد من رسول الله صلى الله عليه وآله وعهده إليك أو أمرك به بعد هذا فأنت عندنا مصدق. فقال أبو بكر: لا والله، ما عندى عهد من رسول الله ولا أمر أمرنى به، ولكن المسلمين رأوا رأيا فتابعتهم [به] على رأيهم. فقال له بريده: والله ما ذلك لك ولا للمسلمين خلاف رسول الله صلى الله عليه وآله. فقال أبو بكر: أرسل لكم عمر. فجاءه، فقال له أبو بكر: إن هذين سألتنى عن أمر قد شهدته وقص عليه كلامهما. فقال عمر: قد سمعت ذلك، ولكن عندى المخرج من ذلك. فقال له بريده: عندك؟ قال: عندى. قال: فما هو؟ قال: لا تجتمع النبوه والملك فى أهل بيت واحد. قال: فاغتنمها بريده - وكان رجلا مفوها جريا على الكلام - فقال: يا عمر، ان الله عز وجل قد أبى ذلك عليك، أما سمعت الله فى كتابه يقول: ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مَلَكًا عَظِيمًا﴾، فقد جمع الله لهم النبوه والملك. قال: فغضب عمر حتى رأيت عينيه توقدان، ثم قال: (ما جئتما إلا لتفرقا جماعه هذه الأمة وتشتتا أمرها). فما زلنا نعرف منه الغضب حتى هلك. (اليقين سيد بن طاووس حسنى، ص ٢٧٤-٢٧١)

در کتاب «الصراط المستقیم» علی بن یوسف عاملی در تفسیر آیه «و أقيموا الشهادة لله» از امام صادق (علیه السلام) شده که فرمود: شما با دو شاهد حق خود را دریافت می‌کنید، در حالی که جدّ ما امیرالمؤمنین (علیه السلام) هفتاد هزار نفر در غدیر شهادت به حق او دادند و نتوانست حق خود را دریافت نماید!

سپس گوید: تردیدی بین شیعیان نیست که دوازده نفر از مهاجرین و انصار عمل ابوبکر را - که خود را در منصب امامت و خلافت قرار داده بود - انکار کردند و او را محکوم نمودند.

سپس از کتاب «ابطال الاختیار» حسین بن جبر نقل نموده که ابان بن عثمان گوید: به امام صادق (علیه السلام) گفتم: آیا در بین اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) کسانی بودند که عمل ابوبکر را انکار و محکوم نموده باشند؟ امام صادق (علیه السلام) فرمود: آری و تعدادی از آنان را این چنین نامبرد: خالد بن سعید

ص: ۲۰۵

بن العاص، سلمان، ابوذر، مقداد، عمار، بریده اسلمی، قیس بن سعد بن عبادہ، ابوہیثم بن تیہان، سهل بن حنیف، خزیمہ بن ثابت ذالشہادتین، ابی بن کعب و ابوایوب انصاری.

سپس فرمود: این گروه از امیرالمؤمنین (علیه السلام) مشورت کردند که ابوبکر را از منبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) پایین بیاورند و امیرالمؤمنین (علیه السلام) به آنان فرمود: «شما اگر چنین کاری را بخواهید بکنید، گروه معدودی هستید و مانند نمک در غذا و سرمه در چشم می مانید، و اگر با شمشیرهای خود به کمک من بیاید کاری از پیش نمی برید، چرا که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به من خبر داد که امت به تو خیانت خواهند نمود و من به آن حضرت گفتم: من در آن حال چه باید بکنم؟ و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

اگر یارانی یافتی با آنان جنگ کن و گر نه دست بازدار و خون خود را حفظ کن تا زمانی که با مظلومیت در قیامت ملاقات کنی. سپس فرمود: چون رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از دنیا رحلت نمود و من او را تجهیز نمودم و قرآن را جمع آوری کردم، دست فاطمه و فرزندان او را گرفتم و درب خانه های مهاجرین و انصار رفتم و آنان را نسبت به حق خود سوگند دادم و دعوت نمودم که مرا یاری کنند، و کسی مرا اجابت نکرد، مگر چهار نفر: مقداد، سلمان، ابوذر و عمار. و اهل بیت من نیز چون کینه و دشمنی آنان را با من و خدا و رسول و اهل بیت او دیدند، راهی جز سکوت نداشتند و شما بروید نزد ابوبکر و آنچه درباره من از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیده اید را به او بگوئید تا حجت بر او تمام شود و مستحق عقوبت الهی گردد».

پس آن دوازده نفر به مسجد آمدند و اطراف منبر جمع شدند و چون ابوبکر بالای منبر رفت، خالد بن سعید برخاست و پس از حمد و ثنای الهی گفت: ای جمعیت انصار شما به یاد دارید که ما در جنگ با یهود بنی قریظه خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بودیم و علی (علیه السلام) مردان آنان را کشت و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ای جماعت قریش، من به شما وصیتی دارم، آن را حفظ کنید، و امانتی پیش شما می سپارم، ضایع نکنید. سپس فرمود: آگاه باشید که علی امام شما و خلیفه من بین شما می باشد، و این چیزی است که جبرئیل از ناحیه خداوند به من وصیت نموده است، سپس فرمود: آگاه باشید که اهل بیت من وارث و جانشین من و قائم به امر امت من می باشند. تا این که فرمود: خدا یا هر کس وصیت مرا درباره آنان رعایت نکند، تو او را از بهشت محروم کن.

سپس سلمان برخاست و گفت: ای ابوبکر اگر برای تو مشکلی [در امر دین] پیدا شود چه خواهی کرد؟ و اگر از تو چیزی را که نمی دانی سؤال کنند به چه کسی پناه می بری؟ آیا در بین این مردم داناتر از تو و نزدیکتر به رسول خدا نیست که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در زمان حیات و قبل رحلت از دنیا به ما سفارش نمود که دین خود را از او بگیرید و شما سخن آن حضرت را نادیده گرفتید و وصیت او را فراموش کردید؟! ای ابوبکر اگر خلافت را به اهل آن باز گردانی نجات خواهی یافت، در حالی که تو همانند ما آنچه

باید از رسول خدا درباره علی بشنوی شنیدی و دیدی آنچه را که ما دیدیم، و من از تو خیرخواهی می‌کنم و تو را نصیحت می‌نمایم، و اگر نصیحت مرا بپذیری نجات خواهی یافت.

سپس ابوذر برخاست و گفت: ای جماعت قریش شما می‌دانید که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به ما و شما فرمود: خلافت بعد از من مربوط به علی و امامان بعد از او از فرزندان حسین (علیهم السلام) می‌باشد و شما دستور آن حضرت را رها کردید و آخرت خود را به دنیای فانی فروختید، آیا نمی‌دانید که با همین عمل ائمت‌های پیشین بعد از ایمان، کافر شدند و به وبال و کیفر گناه خود رسیدند؟ [و شما نیز با این عمل همانند آنان خواهید شد؟].

سپس مقداد برخاست و گفت: ای ابوبکر از کاری که نمی‌توانی انجام بدهی دوری کن، و در خانه خود بنشین و برای خطای خود گریه کن، چرا که چیزی نمی‌گذرد که دنیای تو پایان می‌پذیرد، و تو می‌دانی که علی (علیه السلام) صاحب و مالک این امر است و خلافت از آن اوست و تو باید چیزی را که خدا و رسول او برای علی (علیه السلام) تعیین کرده‌اند به او واگذار کنی.

سپس عمار برخاست و گفت: ای جماعت قریش شما می‌دانید که اهل بیت پیامبر شما اسبق و سزاوارتر از شما هستند، پس چیزی که خدا و رسول او برای آنان قرار داده‌اند را تحویل آنان بدهید، و از دین خود بازگشت نکنید و مرتد نشوید و گرنه بد عاقبت خواهید شد.

سپس بریده برخاست و گفت: ای ابابکر آیا فراموش کرده‌ای و یا خود را به فراموشی زده‌ای و یا می‌خواهی به خود خیانت کنی؟ آیا به یاد نداری که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) تا هفت سال در زمان حیات خود دستور داد که ما بر علی (علیه السلام) به عنوان امیرالمؤمنین سلام بکنیم؟ و چون می‌دید ما به دستور او عمل می‌کنیم خشنود می‌شد؟ امروز نیز اگر شما خلافت و امارت را به او واگذار کنید، برای شما وسیله نجات خواهد بود، و من از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدم که فرمود: هنگامی که من در قیامت ائمت خود را از کوثر سیراب می‌کنم، گروهی از اصحاب من از کوثر دور می‌شوند [و من می‌گویم: این‌ها اصحاب من هستند] و جبرئیل می‌گوید: تو نمی‌دانی آنان بعد از تو چه کردند؟ آنان بعد از تو ائمت تو را گمراه کردند و به اهل بیت تو ظلم نمودند. پس من می‌گویم: هلاک شوند و از رحمت خدا دور باشند.

صاحب کتاب «الصراط المستقیم» گوید: مرحوم صدوق نقل نموده که بریده در پایان سخن خود گفت: من از رسول... خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدم که می‌فرمود: «ای مردم، این علی برادر و وصی و خلیفه بعد از من است، و او بهترین کسی است که من جانشین خود قرار می‌دهم، پس او را یاری کنید و از او حمایت نمایید و با او مخالفت ننمائید چرا که او هرگز شما را به گمراهی نمی‌برد و از راه خدا و هدایت بیرون نمی‌کند.

سپس قیس بن سعد برخاست و گفت: ای ابوبکر از خدا بترس و اوّل کسی مباش که به پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره اهل بیت او ظلم کنی، و خلافت را به کسی که سزاوارتر از تو به آن است بازگردان تا چون رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را ملاقات می‌کنی او از تو راضی باشد.

سپس خزیمه برخاست و گفت: ای مردم آیا شما به یاد دارید که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شهادت من را به جای دو نفر می پذیرفت؟ پس ابوبکر از روی غضب گفت: «بر هر چه می خواهی شهادت بده» پس خزیمه گفت: من شهادت می... دهم که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: این علی بعد از من امام شما و خلیفه من بین شما می باشد، پس او را بر دیگران مقدم کنید تا او شما را به راه هدایت ببرد، و بر او مقدم نشوید که به راه هلاکت خواهید رفت، و مثل علی بین شما مثل کشتی نوح است که هر کس سوار آن شد، نجات یافت و هر کس تخلف نمود، سقوط کرد و هلاک شد.

سپس هیثم برخاست و گفت: من شهادت می دهم که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دست علی را گرفت و فرمود: ای مردم این علی برادر و پسر عم من است و اوست که بلا و اندوه را از صورت من برطرف می کند، و خداوند او را برای همسری دخترم فاطمه انتخاب نموده است، و کسی که درباره مقام او شک کند درباره خدا شک نموده است، و کسی که پیرو او باشد، پیرو سنت رسول خدا خواهد بود، پس شما از او پیروی کنید تا در اختلافات، حق را برای شما بیان کند و شما را هدایت نماید.

سپس سهل برخاست و گفت: من شهادت می دهم که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: علی بعد از من امام شما می باشد، و در حیات و ممات من او وصی و قاضی دین من و عمل کننده به وعده های من می باشد، و او اول کسی است که در کنار حوض کوثر با من مصافحه می نماید، پس خوشا به حال کسی که از او پیروی کند و او را یاری نماید، و وای بر کسی که از امر او تخلف نماید و او را یاری نکند.

سپس ابی بن کعب برخاست و گفت: من دیدم که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) علی (علیه السلام) را به مردم معرفی نمود و او را امام آنان قرار داد، و گروهی گفتند: «او می خواهد با این کار دوست و دشمن خود را شناسائی کند چرا که علی دوست اوست» و چون این خبر به گوش او رسید خشمگین شد و دست علی (علیه السلام) را گرفت و فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه و امامه و حجّه الله علیه» یعنی هر که من مولای اویم پس علی مولا- و امام و حجت خدا بر اوست، سپس فرمود: خداوند متعال آسمان ها را خلق نمود و سکان و نگهبانانی مانند ستارگان برای آنها قرار داد و اگر ستارگان از بین بروند اهل آسمان ها نیز از بین می روند، و خداوند برای اهل زمین نیز نگهبانانی قرار داد و آنان اهل بیت من هستند و چون آنان هلاک شوند اهل زمین نیز هلاک خواهند شد.

سپس ابویوب انصاری برخاست و گفت: ای جمعیت مهاجرین و انصار آیا نشنیده اید که خداوند می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا» یعنی کسانی که اموال یتیمان را به ظلم و ستم می خورند، در حقیقت، آتش می خورند؛ و بزودی در شعله های آتش دوزخ می سوزند. (۱) و یا می فرماید: «إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا» (۲) یعنی ما برای ستمکاران آتشی آماده کرده ایم که سرا پرده اش آنان را از هر سو احاطه کرده است؟» سپس گفت: «آیا شما می خواهید به ایتامی نزدیک تر از ایتام

رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) ظلم کنید؟ چرا توجه نمی کنید که دیروز ایتم آل محمد جدّ خود را از دست داده اند و امروز شما می خواهید حق آنان را غصب کنید؟!» و سپس گریه گلوی او را گرفت، و ابوبکر روی منبر درماند و بیچاره شد و عمر او را از منبر پایین آورد و به او گفت: ای ناپاک اگر تو حرف صحیحی نداری بزنی، برای چه خود را در این مقام قرار دادی؟ به خدا سوگند من فکر کردم تو را خلع کنم و خلافت را به دوش سالم مولای حدیفه قرار بدهم.

و سپس هر دو از مسجد خارج شدند و پس از سه روز خالد بن ولید به آنان گفت: بنی هاشم به خلافت طمع پیدا کرده اند و سالم با هزار نفر و معاذ بن جبل با هزار نفر با شمشیرهای برهنه وارد مسجد شدند در حالی که علی(علیه السلام) با گروهی از اصحاب خود در مسجد نشسته بود. پس عمر گفت: «اگر یکی از شما سخنان روز قبل را بزند، من گردن او را می زنم» تا این که خالد بن سعید با او مقابله نمود و امیرالمؤمنین(علیه السلام) خالد بن سعید را نشانده، و سلمان تکبیر گفت. سپس گفت: من از رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدم که می فرمود: این علی برادر و پسر عم من روزی در مسجد با گروهی از اصحاب خود می نشیند که ناگهان جماعتی از سگ های اهل آتش اراده قتل آنان را می کنند، و من شک ندارم که آن سگ ها شما هستید» پس عمر به او حمله کرد و علی(علیه السلام) عمر را بر زمین زد و فرمود: ای پسر صهاک زنازاده اگر عهد کتاب خدا و عهد رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) بر من نبود می دانستی که کدامیک از من و تو ضعیف تر و بی پناه تریم و سپس به اصحاب خود فرمود: به خانه های خود بروید، و سوگند یاد نمود که جز برای زیارت و یا قضاوت به مسجد قدم نگذارد(۱).

ص: ۲۰۹

۱- قال فی «الصراط المستقیم»: قال الله تعالی: (وأقیموا الشهاده لله) وقال رسول الله صلی الله علیه و آله: الشهود کعام الظالمین وروی عن الصادق علیه السلام إن أحدکم يأخذ حقه بشاهدین وجدی أمير المؤمنین علیه السلام شہد له بحقه یوم الغدیر سبعون ألفاً ولم یقدر علی أخذه وفی روایه سته وثمانون ألفاً. ولا خفاء ولا تناکر بین الشیعہ أن اثنی عشر رجلاً من المهاجرین والأنصار أنکروا علی أبی بکر مجلسه، وقد أسنده الحسین بن جبر فی کتابه إبطال الاختیار إلی أبان بن عثمان قال: قلت للصادق علیه السلام: هل کان فی أصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله من أنکر علی أبی بکر جلوسه مجلس رسول الله صلی الله علیه و آله؟ قال: نعم وعد منهم: خالد ابن سعید بن العاص، وسلمان، وأبو ذر، والمقداد، وعمار، وبریده الأسلمی وقیس بن سعد بن عبادہ، وأبو الهیثم بن التیهان، وسهل بن حنیف، وخزیمه ابن ثابت ذا الشهادتین، وأبى بن کعب، وأبو ایوب الأنصاری. فاستشاروا علیاً فی مکالمته وإسقاطه عن منبر رسول الله صلی الله علیه و آله فقال: لو فعلتم لما کنتم إلا حزبا، وکالمح فی الزاد، وکحل فی العین، ولو أتیتمونی شاهی سیوفکم لما ألبأونی إلی البیعه وهددونی بالقتل، وذلك أن رسول الله صلی الله علیه و آله أوعز إلی أن الأمه تغدر بی قلت: فما أصنع؟ قال: إن وجدت أعوانا فجاهد، وإلا کف یدک، وأحقن دمک، حتی تلحق بی مظلوما، فلما قبض رسول الله صلی الله علیه و آله و جهزته وجمعت القرآن أخذت بید فاطمه وولدیها، وناشدتهم حقی، ودعوتهم إلی نصرتی، فما أجابنی إلا أربعه: المقداد، وسلمان، وأبو ذر، وعمار، وأبى علی أهل بیتی إلا السکوت لما علموا من وغاره فی صدور القوم، وبغضهم لله ورسوله وأهل بیه. فانطلقوا إلی الرجل وعرفوه ما سمعتم من رسول الله صلی الله علیه و آله لیكون أو کد للحجه، وأبلغ للعقبه، فمضوا وأحدقوا بالمنبر. فلما صعّد قام خالد بن سعید فحمد الله وأثنى علیه وقال: معاشر الأنصار قد علمتم أن

رسول الله قال: ونحن محتوشوه في بنى قريظه وقد قتل على رجالهم: يا معشر قريش إني موصيكم بوصيه فاحفظوها ومودعكم أمرا فلا- تضيعوه، ألا- وإن عليا إمامكم، وخليفتي فيكم، بذلك أوصاني جبرائيل عن ربي، ألا وإن أهل بيتي الوارثون لأمرى، القائمون بأمر أمتي، اللهم من حفظ فيهم وصيتي فاحشره في زمرتي، ومن ضيع فيهم وصيتي، فاحرمه الجنة. قال جامع الكتاب: ودعاء النبي صلى الله عليه وآله مستجاب لأنه بأمر شديد القوى حيث قال: (وما ينطق عن الهوى). وقام سلمان وقال: إذا نزل بك الأمر ماذا تصنع؟ وإذا سئلت عما لا تعلم إلى من تفرع؟ وفي القوم من هو أعلم منك، وأقرب من رسول الله صلى الله عليه وآله قدمه في حياته وأوعز إلينا قبل وفاته، فتركتهم قوله، وتناسيتهم وصيته، فلو رددت الأمر إلى أهله كان لك النجاه، وقد سمعت، كما سمعنا، ورأيت كما رأينا، وقد منحت لك نصحي، وبذلت لك ما عندي، فإن قبلت أرشدت. وقام أبو ذر وقال: يا معشر قريش قد علمتم قول النبي صلى الله عليه وآله لنا: إن الأمر من بعدى لعلى، ثم الأئمة من ولد الحسين، فتركتهم قوله، وابتعتم دنيا فانيه، ولذلك الأمم كفرت بعد إيمانها، فعمال قليل يذوقون وبال أمرهم. وقام المقداد وقال: أربيع على ظلعك والزم بيتك، وابك على خطيئتك فعمال قليل تضمحل عنك دنياك وقد علمت أن عليا صاحب الأمر، فأعطه ما جعله الله له ورسوله. وقام عمار وقال: يا معشر قريش قد علمتم أن أهل بيت نبيكم أقدم سابقه منكم، فأعطوهم ما جعله الله ورسوله لهم، ولا ترتدوا فتنقلبوا خاسرين. وقام بريده وقال: يا أبا بكر نسيت أم تناسيت، أم خادعت نفسك أما علمت أن النبي صلى الله عليه وآله أمر بالسلام على علي سبع سنين في حياته بإمره المؤمنين، وكان يتهلل وجهه، لما يراه من طاعتنا لابن عمه، فلو أعطيتموه الأمر لكان لكم النجاه، إني سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: بينا أنا على الحوض أسقى إذ يزر جر بطائفه من أصحابي، فيقول جبرائيل: إنك لا تدري ما أحدثوا بعدك، فتنوا أمتك وظلموا أهل بيتك، فأقول: بعدا وسحقا. وزاد ابن بابويه في حديث بريده: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: أيها الناس هذا أخى ووصيى وخليفتى من بعدى، وخير من أخلفه فوازره وانصروه، ولا تتخلفوا عنه، فإنه لا يدخلكم في ضلاله ولا يخرجكم من هدى. وقام قيس بن سعد وقال: يا أبا بكر اتق الله ولا تكن أول من ظلم محمدا في أهله، ورد هذا الأمر إلى من هو أحق به منك، تلقى رسول الله وهو راض عنك. وقام خزيمه وقال: أأستم تعلمون أن رسول الله صلى الله عليه وآله كان يقبل شهادتى وحدى؟ قال أبو بكر مغضبا: اشهد بما تشهد، فقال: أشهد على رسول الله صلى الله عليه وآله أنه قال: هذا على إمامكم بعدى، وخليفتى فيكم، فقدموه يسلك بكم طريق الهدى ولا تتقدموه يسلك بكم طريق الردى، مثله فيكم كمثل سفينه نوح، من ركبها نجى، ومن تخلف عنها هوى. وقام الهيثم وقال: أشهد على رسول الله صلى الله عليه وآله أنه خرج علينا آخذنا بيد على بطنى؟؟ وهو يقول: أيها الناس هذا على أخى وابن عمى، وكاشف الكرب عن وجهى، ومن اختاره الله بعلا لابنتى، الشاك فيه كالشاك فى الله، والتابع له كالتابع لسنه رسول الله فاتبعوه يهدكم إلى الذى تختلفون فيه من الحق. وقام سهل وقال: أشهد أن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: هذا على إمامكم بعدى ووصيى فى حياتى، وبعد وفاتى، قاضى دينى، ومنجز وعدى، وأول من يصفحنى على حوضى، فطوبى لمن اتبعه ونصره، وويل لمن تخلف عنه وخذله. وقام أبى وقال: رأيت رسول الله صلى الله عليه وآله وقد أقام عليا للناس علما وإماما فقالت طائفه: إنما أقامه ليعلم من كان عدوه ومواليه أن عليا مولاه فبلغه ذلك فخرج كالمغضب فأخذ بيد على عليه السلام ثم قال: من كنت مولاه فعلى مولاه، وإمامه وحجه الله عليه إن الله تعالى خلق للسموات سكانا وحرسا هى النجوم، فإذا هلكت هلكت من فى السماء، وخلق لأهل الأرض حرسا هم أهل بيتى فإذا هلكوا هلكت من فى الأرض. وقام أبو أيوب وقال: يا معشر المهاجرين والأنصار أما سمعتم الله يقول: (إن الذين يأكلون أموال اليتامى ظلما إنما يأكلون فى بطونهم نارا وسيصلون سعيرا، وقال: إنا أعتدنا للظالمين نارا أحاط بهم سرادقها) أفتريدون أن تظلموا أيتاما أقرب من أيتام رسول الله صلى الله عليه وآله بالأمس مات جدكم، واليوم غضبتموهم ثم خنفته العبره. وأفحم أبو بكر على المنبر فأنزله عمر، وقال له: يا لكع إذا كنت لا تقوم بحجه فلم أقمت نفسك هذا المقام؟ والله لقد هممت أن أخلعك

وأجعلها في سالم مولى حذيفه، وانطلقا فلم يدخلوا مسجدا رسول الله عليه السلام إلا بعد ثلاثه أيام فجاءهم خالد وقال قد طمعت فيه بنو هاشم، وجاء سالم بألف رجل، ومعاذ بألف رجل، فخرجوا إلى المسجد شاهرين سيوفهم، وعلى عليه السلام جالس في نفر من أصحابه فقال عمر: إن تكلم أحدكم بما تكلم به أمس أخذت الذي فيه عيناه، فكان بينه وبين خالد بن سعيد كلام فأجلسه على، وكبر سلمان وقال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: هذا أخي وابن عمي جالس في مسجدي في نفر من أصحابه إذ يثب إليه جماعه من كلاب أهل النار، يريدون قتلهم، فلا نشك أنكم هم، فهم به عمر فجلد على به الأرض فقال له على عليه السلام: يا بن صهاك لولا كتاب من الله سبق، وعهد من رسول الله تقدم لأريتك أيننا أقل ناصرا وأضعف جندا ثم قال عليه السلام لأصحابه: انصرفوا وحلف أن لا يدخل المسجد إلا لزياره أو حكمه. (كتاب الصراط المستقيم، ج ٢/٨٣-٧٩؛ نهج... الايمان ابن جبر، ص ٥٧٨؛ كتاب الاربعين محمد طاهر قمى شيرازي، ص ٢٣٨)

مناظرات زیبایی بین شیعیان و اهل سنت رخ داده که یادآوری آن‌ها تاثیرگذار است، برخی از این مناظرات بین علمای طرفین رخ داده و برخی بین مردم عادی و برخی بین عوام شیعه و علمای اهل سنت انجام گرفته است و لکن دیده نشده که عوام اهل سنت با عالم شیعی مناظره نموده باشند و اگر بوده مناظره نبوده بلکه مکابره بوده است و به نظر نویسنده - که بارها با علمای اهل سنت مناظره داشته‌ام - خداوند کمک می‌کند و آنچه صلاح گفتن است را بر زبان ما جاری می‌نماید و شیعیان را از خطرهای بزرگ حفظ می‌کند، و این چیزی است که نویسنده مشاهده نموده است والله الموفق للصواب و ينصر من نصر دينه.

۱- نقل شده که یکی از علمای سنی به مرحوم علامه طباطبایی صاحب تفسیر المیزان گفته بود من بر شما ثابت می‌کنم که علی (علیه السلام) خلیفه چهارم است. مرحوم علامه فرموده بود: مگر شما علی (علیه السلام) را مسلمان می‌دانید؟ عالم سنی گفته بود: برای چه او را مسلمان ندانیم؟ علامه فرموده بود: اگر او را مسلمان می‌دانستید، نباید درب خانه او را آتش می‌زدید و فرزند او را می‌کشید و همسر او را اذیت می‌کردید؟! و آن عالم سنی با درماندگی گفته بود به من مهلت بدهید تا در این باره مطالعه کنم.

۲- یکی از علمای شیعه بین اهل سنت گرفتار می‌شود و آنان در مقام آزار به او بوده و به دنبال بهانه‌ای می‌گشته‌اند، تا او را اذیت نمایند، از این رو به او می‌گویند: بگو بدانیم: آیا فاطمه (علیها السلام) افضل بوده و یا عایشه؟ آن عالم می‌گوید: عایشه افضل بوده است. می‌گویند: برای چه؟ او می‌گوید: به خاطر این که خداوند می‌فرماید: «فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا» یعنی خداوند مجاهدان را بر کسانی که از جهاد خودداری کرده‌اند، با پاداش مهمی برتری بخشیده است. (۱) و عایشه از مدینه برای جنگ با وصی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به بصره رفت و لشگری را آماده کرد و با علی (علیه السلام) جنگید، و عده فراوانی به خاطر او کشته شدند، و لکن فاطمه (علیها السلام) پس از پدر خود چون ابوبکر فدک را از او گرفت، نزد ابوبکر رفت و مطالبه فدک را نمود و چون فدک را به او بازنگرداندند به خانه بازگشت تا درب خانه او را آتش زدند و او را بین در و دیوار آزدردند و فرزند او کشته شد و بیمار گردید و در خانه بود تا از دنیا رحلت نمود!!

ص: ۲۱۱

۳- یکی از علمای شیعی بین اهل سنت گرفتار شد و چاره‌ای جز تقیّه نداشت و علمای سنی برای این که راهی برای آزار به او پیدا کنند گفتند: خلفای بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کیانند؟ عالم شیعی گفت: «ابوبکر، عمر، علی» علمای سنی گفتند: چرا عثمان را نگفتی؟ او گفت: مردم عثمان را عزل کردند. علمای سنی گفتند: مگر عزل به دست مردم است؟ عالم شیعی گفت: اگر عزل به دست مردم نیست، باید نصب نیز به دست مردم نباشد.

۴- نویسنده گوید: به یکی از علمای اهل سنت گفتم: مگر پیامبر ما (صلی الله علیه و آله و سلم) نفرمود: امت من هفتاد و سه فرقه می‌شوند و یک فرقه آنان اهل نجات هستند و بقیه اهل آتش خواهند بود؟ آن عالم سنی گفت: آری. گفتم: آن یک فرقه ناجیه کیانند؟ او گفت: ما هستیم گفتم: دلیل تو چیست؟ و چون او ناتوان ماند من گفتم: آن فرقه ناجیه ما شیعیان هستیم. او گفت: دلیل آن چیست؟ من گفتم: دلیل آن حدیث سفینه است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرماید: «مَثَلُ اهل بیتی كَمَثَلِ سفینه نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق» و جز شیعیان هیچ فرقه دیگری پیرو اهل بیت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نیستند.

۵- بین یک عالم سنی و یک عالم شیعی درباره خلافت بحث طولانی شد و هیچکدام سخن دیگری را نپذیرفتند و قرار گذاردند که از خانه خارج شوند، و از اوّل کسی که به او برخورد می‌کنند سؤال کنند: آیا بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) خلافت حق علی (علیه السلام) بوده و یا حق ابوبکر؟ و چون از خانه خارج شدند، اولین نفری که دیدند یک دیوانه بود و چون سؤال خود را مطرح کردند او گفت: شما فردا صبح هنگامی که خورشید طلوع می‌کند از او بپرسید آیا تو به خاطر علی (علیه السلام) بعد از غروب کردن طلوع نمودی؟ و یا به خاطر ابوبکر؟ و هر جوابی که او داد صحیح خواهد بود.

۶- مؤلف گوید: به یکی از اهل سنت گفتم: آیا رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نفرمود: «خلفای من دوازده نفر هستند و همه آنان از بنی هاشم‌اند و یا فرمود: همه آنان از قریش می‌باشند؟ او گفت: آری. گفتم: آن دوازده خلیفه کیانند؟ اگر بنی امیه را شماره کنی به دوازده نفر نمی‌رسند و اگر بنی عباس را شماره کنی بیش از دوازده نفر هستند، و اگر از اول شروع کنی و تا دوازده نفر شماره کنی، علاوه بر آن که بیش از دوازده می‌شوند کسانی مانند یزید بن معاویه بین آنان هست که قاتل فرزندان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده‌اند و هرگز شایسته نیست که آنان خلیفه آن حضرت باشند! پس او ساکت ماند و چیزی نگفت.

۷- علمای سنی به یک عالم شیعی که در حال تقیّه بود گفتند: تو ابوبکر را افضل می‌دانی یا رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را؟ عالم شیعی گفت: ابوبکر افضل بوده است علمای سنی گفتند: برای چه؟ او گفت: به خاطر این که ابوبکر مصلحت اندیشی نمود و امت را سرگردان نکرد و برای خود جانشینی تعیین نمود و لکن پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) [به اعتقاد شما] مردم را به حال خود واگذار کرد و کسی را به جای خود تعیین نکرد و مردم را گرفتار اختلاف و فرقه‌گرایی نمود. پس علمای سنی مبهوت شدند و چیزی نگفتند.

۸- یکی از علمای سنی به یک عالم شیعی گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ابوبکر را به جای خود خلیفه خویش قرار داد. عالم شیعی در پاسخ او گفت: «إِنَّ الرَّجُلَ لِيَهْجُر» و این پاسخ، عالم سنی را متحیر و مبهوت نمود و گفت: هذا تشنیع لطیف. و مراد عالم شیعی اشاره به سخن عمر بود که در جلسه بیماری رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آن حضرت را متهم به هذیان نمود و این جمله را گفت.

۹- مؤلف گوید: روزی در مکه به یک عالم سنی گفتم: برای من سؤالی پیش آمده مرا راهنمایی کن او گفت: سؤال تو چیست؟ گفتم: سبب چیست که در آیه غار خداوند می فرماید: «إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ» (۱) یعنی در آن هنگام که آن دو در غار بودند، و او به همسفر خود می گفت: «غم مخور، خدا با ماست». آنگاه، خداوند، آرامش خود را بر او فرستاد» در حالی که آنان دو نفر بودند و باید می فرمود: «و أنزل الله سكينته عليهما» از سویی ابوبکر بیشتر نیاز به سکینه داشت، چرا که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به او فرمود: «لا تحزن إن الله معنا» و با این نهی نیز اضطراب ابوبکر برطرف نشد؟ و اگر بگویی سکینه را خداوند فقط بر پیامبران خود نازل می کند، سخن تو خلاف قرآن خواهد بود که در قرآن آمده: «فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ...» (۲) یعنی خداوند آرامش و سکینه خود را بر پیامبرش و مؤمنان نازل فرمود» و اگر ابوبکر ایمان می داشت باید خداوند بر او نیز سکینه و آرامش را نازل می نمود؟ پس آن عالم سنی مبهوت ماند و چیزی نگفت.

۱۰- یکی از علمای اهل سنت جریان بیرون آوردن تیر از پای امیرالمؤمنین (علیه السلام) در حال نماز و عدم التفات آن حضرت را افسانه دانسته بود، و در پاسخ او یکی از شیعیان امیرالمؤمنین (علیه السلام) گفته بود: مگر تو قرآن نخوانده ای که خداوند می فرماید: «فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ» (۳) یعنی «هنگامی که زنان مصر یوسف را دیدند بی اختیار دست های خود را بریدند»، در حالی که زنان مصر جمال یک مخلوق را دیدند و از خود بی خود شدند، و امیرالمؤمنین (علیه السلام) جلال و عظمت الهی را دید و غرق لذت مناجات با او شد و متوجه بیرون آوردن تیر از پای خود نگردید. و با این جواب عالم سنی مبهوت و درمانده شد (۴).

۱۱- از عجائب است که اهل سنت نیز همانند ما روایات انتظار فرج و آمدن امام زمان (علیه السلام) را نقل کرده اند جز آن که می گویند او به دنیا نیامده و منتظر ولادت و فرج او هستند، و لکن باید از آنان سؤال شود: شما که در تفسیر آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (۵) می گوید: همه رؤسای کشورهای

ص: ۲۱۳

۱- [توبه/۴۰]

۲- [فتح/۲۶]

۳- [یوسف/۳۱]

۴- (ارشادالقلوب ج ۲/۲۱۷، کشف الیقین ص ۱۱۸)

۵- [نساء/۵۹]

اسلامی [گر چه فاسق و فاجر و ظالم باشند] اولی الامر می باشند و اطاعت از آنان واجب است، برای چه منتظر فرج و آمدن امام زمان علیه السلام هستید(۱)؟!

۱۲- از خلیل بن احمد که اهل لغت و نحو و صاحب کتاب «العین» می باشد، و نزد شیعه و سنی مقبول القول است پرسیدند: دلیل تو بر این که علی (علیه السلام) «إمام الكلّ فی الكلّ» است چیست؟ او گفت: «افتقار الكلّ إلیه فی الكلّ، و استغناؤه عن الكلّ فی الكلّ، دلیل علی أنه إمام الكلّ فی الكلّ»(۲).

۱۳- در همین قرن ما، مناظره ای بین آلوسی از علمای سنی و مرحوم شیخ محمدحسن مظفر صاحب کتاب «دلائل الصدق» برقرار شد و علمای طرفین و مردم از شیعه و سنی جمع شدند و آلوسی به نمایندگی از اهل سنت به مرحوم مظفر گفت: شما درباره امر پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به ابابکر که به جای من نماز بخوان چه می گویند؟ مرحوم مظفر نیز به نمایندگی از شیعه بدون تأمل گفت: «إنّ الرجل لیهجر» و آلوسی سکوت نمود فکأنما ألقم حجراً. و با همین سؤال و جواب ختم جلسه اعلام شد(۳).

۱۴- نویسنده نیز در مدینه کنار روضه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به یکی از علمای اهل سنت گفتم لیش أنتم تقدّمون الثلاثة علی علیّ امیر المؤمنین (علیه السلام)؟ او گفت: قدّمهم الرسول (صلی الله علیه و آله و سلم) من گفتم: این قدّمهم الرسول؟ او گفت: صلی ابوبکر مقام رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) من گفتم: یا شیخ صلاه ابی بکر فی مقام رسول الله صامت لا یدلّ علی کون ابی بکر خلیفه رسول الله، و الّا کلّ من صلی فی مقام رسول الله عند ما کان فی سفراته یكون خلیفته و أنتم لا تقولون بهذا سپس گفتم: یا شیخ أظنّ أنّک رجل منصف و أنا أسألک عن شیءٍ أجبنی بالإنصاف ثم قلت له: ایّ الأمرین أوضح فی مسألتنا؟ صلاه ابی بکر، أو قول النبی (صلی الله علیه و آله و سلم) لعلی (علیه السلام): «أنت منی بمنزله هارون من موسی إلاّ أنّه لا نبی بعدی»؟ فسکت و لم یأت بشیءٍ...

۱۵- بعد از جنگ جمل شخصی به عایشه گفت: آیا تاکنون تو دیده ای مادری شانزده هزار نفر از فرزندان خود را به قتل برساند؟! و عایشه با شنیدن این سخن گریه کرد(۴).

۱۶- عجیب این است که به نظر اهل سنت تنها پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) حق تعیین خلیفه برای خود نداشته است و لکن همه خلفای غاصب حق چنین کاری را داشته اند و برای خود خلیفه و جانشین تعیین نموده اند، از این رو عایشه به عمر گفت: «لا تدع أُمَّه محمّد بلا راعٍ»(۵)!!

ص: ۲۱۴

۱- [کشف الغمه، ج ۲/۲۰۷؛ بحار الأنوار، ج ۷۵/۲۰۸]

۲- (مقدمه کتاب «ترتیب العین»، ص ۲۸)

۳- (نهج الحق، ص ۳۳۲؛ الطرائف، ج ۲/۴۳۲؛ بحار الأنوار، ج ۳۰/۵۳۵)

۴- (بحار الأنوار، ج ۳۲/۱۹۰؛ کشف الغمه، ج ۱/۲۴۲)

۱۷- مرحوم آیت الله بهجت می فرماید: احتیاط، در انتخاب و اختیار مذهب امامیه است چرا که مودت ذی القربی در قرآن منصوص و صریح است، و ما تابع قرآن هستیم، لذا هر کس مودت ذی القربی را دارد ما او را دوست می داریم، و هر کس این محبت را ندارد ما او را دوست نمی داریم، و اختلاف ما و اهل سنت با حکمیت قرآن حل می شود، و اما در فروع، ما فقه اهل... البیت (علیهم السلام) را انتخاب نموده ایم به خاطر حدیث متواتر ثقلین و اهل سنت نیز باید آن را بپذیرند، از این رو مرحوم شیخ جواد بلاغی می فرمود: احتیاط در اختیار مذهب امامیه است (۱).

۱۸- مرحوم آیت الله بهجت می فرماید: در مجالس عید الزهرا (علیها السلام) شایسته است که فضائل و مناقب اهل البیت (علیهم السلام) به ویژه در خصوص حضرت زهرا (علیها السلام) فضائلی بیان شود و از برگزاری مجالس خنده بدون ذکر فضائل دوری شود، چرا که با کلمات مهممل ممکن است برخی به شک و تردید بیفتند به خصوص در زمان ما که اهل تسنن در میان ما هستند، و چه بسا وسائل ضبط و استراق سمع داشته و از گفتار و کردار و افراد و صحنه ها عکس برداری کنند، و این باعث اذیت و آزار و یا قتل شیعیان در بلاد دیگر گردد و ما مسبب و شریک جرم باشیم. سپس می فرماید: مرحوم آیت الله بروجردی نیز همین راه را می رفتند و می فرمودند: باید در این مجالس مشترکات میان ما و عامه بیان گردد و از بیان مطاعن و لعن و سب پرهیز شود، و چه خوب است که حدیث ثقلین در این گونه مجالس بیان گردد (۲).

۱۹- از مرحوم آیت الله بهجت نیز در کتاب یاد شده آمده که می فرماید: آیا کسی تا به حال دیده و یا شنیده شده که امتی از پیامبر خود مقدس تر باشد؟ آری بزرگان عامه به نظرشان رسیده که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) هنگام وفات می... خواهد تمام شیرهایی که دوشیده - با نصب علی (علیه السلام) به خلافت - از بین ببرد، از این رو بزرگان امت جلوی دهانش را گرفتند و گفتند: «إِنَّ الرَّجُلَ لِيَهْجُرَ» یعنی این مرد هذیان می گوید (۳)!!!

۲۰- سخنان معاویه بن یزید پس از هلاکت پدر خود یزید بن معاویه بن ابی سفیان: مرحوم محمد طاهر قمی شیرازی در کتاب اربعین خود گوید: زیادی از مورخین گویند: معاویه بن یزید بن معاویه پس از مرگ پدر [و بیعت مردم با او] خود را از خلافت خلع نمود و بالای منبر رفت و پس از سکوتی طولانی حمد و ثنای الهی را به بهترین حمد و ثنا انجام داد و سپس بر رسول خدا و آل او درود فرستاد و بهترین صلوات را بر آنان نثار نمود (صلوات الله علیهم اجمعین) و سپس گفت:

ای مردم من رغبتی به امارت و خلافت ندارم و چنین خلافتی را بر شما دوست نمی دارم، چرا که این خلافت برای ما و شما یک بلیه و امتحان سختی می باشد [و من نمی خواهم خود را گرفتار آن بکنم] و جد من معاویه این خلافت را از کسی که سزاوار به آن بود [یعنی علی بن ابیطالب (علیه السلام)] غصب نمود و با او به

ص: ۲۱۵

۱- (کتاب ۶۰۰ نکته از درس مرحوم آیت الله بهجت، ج ۱/۲۱۳)

۲- (کتاب ۶۰۰ نکته، ج ۱/۱۳۸ نکته ۱۹۸)

۳- (الغدیر، ج ۵/۳۴۰؛ طبقات ابن سعد، ج ۲/۲۴۲)

نزاع پرداخت، در حالی که او دارای قرابت با رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و مقام و منزلت بزرگ، و سوابق نیک بود و اعظم از جمیع مهاجرین در فضیلت و صاحب فضل و دانش و شجاعت و سبقت در ایمان و شرافت عالی بود. تا این که گفت:

در فضیلت کسی به او نمی‌رسید، و او پسر عم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و داماد و برادر و همسر دختر او فاطمه (علیها السلام) بود، و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دختر خود را به او تزویج نموده بود، و او پدر حسن و حسین دو سبط رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از شجره طیبه و طاهره و زکیه بود، و شما می‌دانید که جدّ من معاویه چه ستم‌هایی بر او روا داشت، و شما مردم نیز ستم‌هایی به او کردید و با این ظلم‌ها جدّ من توانست حکومت کند، و چون امر الهی رسید، و گرفتار دست اجل شد، با دست خالی و گناهان فراوان داخل قبر گردید، و به کرده‌های خویش رسید و کیفر خطاهای خویش را مشاهده نمود، و پس از او خلافت به پدر من یزید رسید، و او نیز به راه پدر خود ادامه داد، به راستی پدر من یزید با آن اعمال زشت و گناهی که داشت، شایسته‌ی خلافت و رهبری امت حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) نبود، او بر مرکب هوا و هوس سوار بود و اعمال زشت خود را پسندیده می‌دید، و بر خدای خود جرأت پیدا کرده بود، و بر آل رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) ظلم نمود و حرمت آنان را شکست، و به همین خاطر عمر او کوتاه شد، و به نتیجه اعمال خود رسید، و در گودال قبر با کیفر و تبعات کارهای خود قرین گردید، و در نهایت از اعمال خویش نادم شد، و لکن سودی برای او نداشت و ما گرفتار حزن از بد عاقبتی او شدیم، ای کاش من می‌دانستم که در قبر به او چه گفتند و او در جواب آنان چه گفت؟ و چگونه به کیفر اعمال خود رسید.

و سپس گریه طولانی و شدیدی کرد و صدای گریه او بلند شد، و گفت: سپس من گرفتار این خلافت شدم در حالی که بیشتر شما از من راضی نیستید، و من حاضر نیستم [مانند پدر و جدّ] گناهان شما را بر دوش بگیرم، و خدای متعال نخواهد که من چنین روزی را تحمل کنم، و اکنون به شما می‌گویم: این شما و این امارت، پس هر که را می‌خواهید برای خود معین کنید، و من بیعت خود را از شما برداشتم والسلام.

و مروان بن حکم که زیر منبر نشسته بود، به او گفت: آیا این روش، روش عمریه است که تو انجام دادی؟ و او در جواب مروان گفت: آیا تو می‌خواهی از راه دین مرا فریب بدهی؟ به خدا سوگند من شیرینی خلافت بر شما را بخشیده‌ام، تا تلخی آن را نچشم، و تو مرا با عمر مقایسه نکن، او خلافت را شورایی کرد تا کسی که شکی در عدالت او نبود [یعنی علی بن ابیطالب (علیه السلام)] را از آن محروم نماید، و این ظلمی بود که در حق او نمود. سپس گفت:

به خدا سوگند اگر خلافت نعمت باشد، پدر من به وبال گناه و مظلّمه آن رسید، و اگر شری باشد بس است که او به آثار آن رسیده باشد، و ما نباید خود را گرفتار آن بکنیم. و سپس از منبر پائین آمد و مادر و خویشانش نزد او آمدند و چون او را گریان دیدند، مادر او گفت: ای کاش لکه حیض شده بودی و من این سخنان را از تو

نمی شنیدم. و او در جواب مادر خود گفت: به خدا سوگند ای کاش همین گونه شده بود. سپس گفت: وای بر من اگر خدایم به من ترحم ننماید.

سپس بنی امیه به معلم او عمر قصوص گفتند: تو این افکار را به او تلقین کرده‌ای و او را از خلافت منصرف نموده‌ای و محبت علی و فرزندان او (علیهم السلام) را در دل او جای داده‌ای، و بر دشمنی بنی امیه او را واداشته‌ای تا آنان را ظالم بدانند، و چنین سخنانی را بگویند!! و او در پاسخ آنان گفت: به خدا سوگند من چنین نکردم بلکه جبلت او بر محبت علی (علیه السلام) بود. و از او نپذیرفتند و او را زنده به گور کردند و معاویه بن یزید پس از خلع خود از خلافت، چهل روز یا نود روز زنده ماند و بیست و یک سال و یا هجده سال عمر کرد و فرزندی از او نماند و از دنیا رفت رحمه الله علیه و رضوانه (۱).

ص: ۲۱۷

۱- ثم أقول: وممن قال بالفضيل من بنی امیه معاویه بن یزید بن معاویه بن ابي سفيان. قال أبو البقاء الشافعي في كتاب حياه الحيوان: بويح له - یعنی: معاویه بن یزید - بالخلافه يوم موت ابيه، فأقام فيها أربعين يوما، وقيل: أقام فيها خمسة أشهر وأياما وخلع نفسه. وذكر غير واحد أن معاویه بن یزید، لما خلع نفسه صعد المنبر، فجلس طويلا ثم حمد الله تعالى وأثنى عليه بأبلغ ما يكون من الحمد والثناء، ثم ذكر النبي صلى الله عليه وآله بأحسن ما يذكر به. ثم قال: أيها الناس ما أنا بالراغب في الائتمار عليكم، ما أكرهه منكم، واني أعلم أنكم تكرهونا أيضا، لأننا بلينا بكم وبليتم بنا، الا أن جدی معاویه نازع هذا الأمر من كان بهذا أولى منه ومن غيره، لقربته من رسول الله صلى الله عليه وآله، وعظيم فضله وسابقته، أعظم المهاجرين قدرا، وأشجعهم قلبا، وأكثرهم علما، وأولهم ايمانا، وأشرفهم منزله، وأقدمهم صحبه، ابن عم رسول الله صلى الله عليه وآله، وصهره وأخوه، وزوجه رسول الله صلى الله عليه وآله ابنته، وجعله لها بعلا باختياره لها، وجعلها له زوجه باختيارها له، أبو سبطيه سيدا شباب أهل الجنة وأفضلا هذه الامه بعد الرسول صلى الله عليه وآله، وابنا فاطمه البتول عليها السلام، من الشجره الطيبه الطاهره الزكيه، فركب جدی منه ما تعلمون، وركبتم منه ما لا تجهلون، حتى انتظمت لجدی الامور. فلما جاء القدر المحتوم، واخترمته أيدي المنون، بقي مرتها بعمله، فريدا في قبره، ووجد ما قدمت يداه، ورآى ما ارتكبه واعتداه، ثم انتقلت الخلافه الى یزید ابي، فتقلد أمرکم لهواء كان أبوه فيه، لقد كان ابي یزید بسوء فعله واسرافه على نفسه غير خلیق بالخلافه على امه محمد صلى الله عليه وآله، فركب هواء واستحسن خطأه، وأقدم على ما أقدم من جرأته على الله تعالى، وبغیه على من استحل حرمة من أولاد رسول الله صلى الله عليه وآله، فقلت مدته، وانقطع أثره، وضاجع عمله، وصار حليف حفرتة، رهين خطيئته، وبقيت أوزاره وتبعاته، وحصل على ما قدم وندم حيث لا ينفعه الندم، وشغلنا الحزن له عن الحزن عليه، فليت شعری ماذا قال وما قيل له، فهل عوقب باساءته، وجوزى بعمله، وذلك ظنى. ثم اختنقته العبره، فبكى طويلا وعلا نحيبه، ثم قال: وصرت أنا ثالث القوم، والساخط على أكثر من الراضى، وما كنت لأتحمل آثامكم، ولا أرانى الله تعالى جلت قدرته متقلدا أو زاركم، وألقاه بتبعاتكم، فشانكم أمرکم، فخذوه ومن رضيتم به عليكم فولوه، فقد خلعت بيعتى عن أعناقكم، والسلام. فقال له مروان بن الحكم وكان تحت المنبر: أسنه عمریه يا أبا لیلی، فقال: عد عنى أعن دینی تخذ عنى، فوالله ما ذقت حلاوه خلافتكم فأتجرع مرارتها، ائتنى برجال مثل رجال عمر، على أنه ما كان خبر جعلها شورى وصرفها عمن لا يشك فى عدالته ظلما، والله لئن كانت الخلافه نعيما لقد نال أبى منها مغرما ومأثما، ولئن كانت شرا فحسبه منها ما أصابه. ثم نزل، فدخل عليه أقاربه وامه، فوجدوه يبكى، فقالت له امه: ليتك كنت حيضه

ولم أسمع بخبرك، فقال: وددت والله ذلك، ثم قال: ويلي ان لم يرحمني ربي. ثم ان بنى اميه قالوا لمؤدبه عمر القصوص: أنت علمته هذا ولقنته اياه، وصددته من الخلافه، وزينت له حب على وأولاده، وحملته على ما وسمنا به من الظلم، وحسنت له البدع حتى نطق بما نطق وقال بما قال، فقال: والله ما فعلته ولكنه مجبول ومطبوع على حب على رضى الله عنه، فلم يقبلوا منه ذلك، وأخذوه ودفنوه حيا حتى مات. وتوفى معاويه بن يزيد بعد خلع نفسه بأربعين ليله، وقيل: تسعين ليله، وكان عمره ثلاثا وعشرين سنه، وقيل: احدى وعشرين سنه، وقيل: ثمانيه عشر سنه، ولم يعقب رحمه الله عليه ورضوانه. (كتاب اربعين محمد طاهر شيرازى، ص ٥٠٣)

مؤلف گوید: قصه معاویه بن یزید، در حیاہ العیون ابوالبقای شافعی ذکر شده است.

۲۱- صاحب حدائق گوید: شهید ثانی در مسالک از یکی از علمای اهل سنت نقل کرده که گوید: شخصی متعه‌ای انجام داده بود، به او گفتند: از چه راهی آن را حلال دانستی؟ او گفت: عمر آن را حلال دانسته است. به او گفتند: عمر آن را حرام کرد و مجازاتی برای آن قرار داد، چگونه او آن را حلال کرد؟ آن شخص گفت: عمر گفته: «متعتان کانتا علی عهد رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) محللتان و أنا أحرّمهما و أعاقب علیهما، و هما متعه الحجّ و متعه النساء» و من روایت او را در حلال بودن در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌پذیرم و لکن نهی او را نمی‌پذیرم (۱).

۲۲- در کتاب طرائف المقال سید علی بروجردی (۲) آمده که مرحوم علامه حلی در مجلس محمّدشاه خدابنده بعد از اتمام مناظره و اثبات حقایق مذهب امامیه، خطبه‌ی بلیغی خواند و پس از حمد و ثنای الهی بر محمّد و آل او صلوات فرستاد، و سید موصلی از علمای اهل سنت گفت: دلیل شما بر جواز صلوات بر غیر پیامبران چیست؟ و علامه بدون درنگ گفت: خداوند می‌فرماید: «الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ * أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ» (۳) «یعنی کسانی که هر گاه مصیبتی به ایشان می‌رسد، می‌گویند: «ما از آن خداییم؛ و به سوی او بازمی‌گردیم.» آنها کسانی هستند که صلوات و رحمت خدا شامل حالشان شده».

سید موصلی گفت: چه مصیبتی به اهل بیت رسیده که مستحق صلوات باشند؟ و علامه فرمود: بزرگترین مصیبت آنان این است که یکی از فرزندان آنان مثل تو جهال و منافقین را که مستوجب لعنت و نکال هستند را

ص: ۲۱۸

۱- (حدائق، ج ۱۱۶/۲۴)

۲- ومن اللطائف أنه ناظر أهل الخلاف في مجلس السلطان خدا بنده، وبعد اتمام المناظره و بیان حقیقه المذهب الاثنا عشریه، خطب الشيخ قدس الله روحه اللطيفه خطبه بليغه مشتمله على حمد الله والصلاه على رسول الله والائمة. فلما استمع ذلك السيد الموصلي الذي هو من جمله المسكوتين بالمناظره، قال: ما الدليل على جواز توجه الصلاه على غير الانبياء فقرأ الشيخ في جوابه بلا انقطاع الكلام (الذين إذا أصابتهم مصيبة قالوا انا لله وانا إليه راجعون أولئك عليهم صلوات من ربهم ورحمه) فقال الموصلي على طريق المكابره: ما المصيبه التي أصابت إليهم حتى أنهم يستوجبون بها الصلاه؟ فقال الشيخ: من أشنع المصائب وأشدّها أن حصل من ذراريهم مثلك الذي يرجح المنافقين الجهال المستوجبين اللعنه والنكال على آل رسول الملك المتعال، فضحك الحاضرون وتعجبوا من بداهه آيه الله في العالمين. (طرائف المقال، ج ۴۳۹/۲)

۳- [بقره/۱۵۷-۱۵۶]

بر آل رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) ترجیح می‌دهد، و حاضرین در آن مجلس از ظرافت کلام علامه تعجب نمودند و خندیدند.

۲۳- مرحوم سید بن طاووس در کتاب ظرائف گوید: از ظرائف و عجائب مخالفین اهل البیت (علیهم السلام) این است که آنان زیارت قبور ائمه اهل البیت (علیهم السلام) را انکار می‌کنند و به شیعیان آنان توهین می‌نمایند و در کتب صحاح خود ضد آن را روایت می‌کنند، و از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کرده‌اند که آن حضرت امر به زیارت قبور همه مؤمنین نموده، و آنان از زیارت قبور اهل بیت پیامبر خود نهی می‌کنند. و نیز زیارت قبور ائمه چهار مذهب خود را جایز می‌دانند و به زیارت قبر ابوحنیفه و مالک و شافعی و احمد بن حنبل و جماعتی از پیروان آنان می‌روند، در حالی که از ناحیه رسول... خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هیچگونه سفارشی درباره آنان نقل نشده است و از زیارت ائمه اهل البیت (علیهم السلام) نهی می‌کنند و شیعیان را بر این عمل مذمت و نکوهش می‌نمایند، در حالی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فراوان نسبت به آنان در حیات و مماتشان سفارش نموده است و [علمای وهابی] حاضر نیستند به اندازه‌ای که به ائمه مذاهب اربعه احترام می‌کنند به ائمه اهل البیت (علیهم السلام) احترام نمایند، و این یا به خاطر دشمنی با پیامبر و اهل بیت او (علیهم السلام) است و یا به خاطر حسد و گمراهی آنان است.

و نیز آنان به زیارت قبر پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌روند و از زیارت قبور اهل بیت و عترت او خودداری می‌کنند. [بلکه آن را شرک می‌دانند و شیعیان را به این خاطر مشرک معرّفی می‌نمایند و می‌گویند: شما حاجت خود را از آنان طلب می‌کنید] در حالی که ما آنان را واسطه‌های رحمت الهی می‌دانیم و از خود آنان حاجت طلب نمی‌کنیم. [۱]

۲۴- در سال ۱۳۵۳ شمسی به حج تمتع مشرف شدم و حج من نیابتی بود و زائر بودم و همراه زوار به مدینه رفتم و همگی داخل روضه‌النبی (صلی الله علیه و آله و سلم) شدیم و زوار از شوق و علاقه‌ای که داشتند زن و مرد آنان خود را به دیوار خانه پیامبر رساندند و آن را می‌بوسیدند و گریه می‌کردند، و چون یکی از علمای سنی این منظره را دید و راهی برای جلوگیری از زوار ایرانی را نداشت، رو به من کرد و گفت:

«أنت شیطان» گفتم برای چه مرا شیطان می‌نامی؟ او گفت: «به خاطر این که تو این‌ها را به اعمال شرک آمیز واداشته‌ای» به او گفتم: من از شعور تو تعجب می‌کنم، چرا که تو می‌دانی این مردم در مسیر راه که می‌آمدند، دیوارهای زیادی بود و آن‌ها را نبوسیدند، و تو می‌دانی که این دیوار را به خاطر علاقه‌ای که به صاحب آن یعنی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دارند می‌بوسند و این‌ها مشرک نیستند. او گفت:

آری بوسیدن این سنگ‌ها و دیوارها شرک است. پس من به او گفتم: آیا تو حجرالأسود را نبوسیده‌ای؟ گفت: آری. گفتم: پس تو نیز مشرکی. او گفت: بوسیدن حجرالأسود شرک نیست. گفتم: آیا تو فرزند خود را نبوسیده‌ای؟ گفت: آری. گفتم: پس تو مشرکی. او گفت: بوسیدن فرزند شرک نیست. گفتم: آیا تو همسر خود را

نبوسیده‌ای؟ پس او صدای خود را پائین آورد، چرا که اگر می‌گفت: نبوسیده‌ام همه می‌دانستند که او دروغ می‌گوید، و اگر می‌گفت: بوسیده‌ام، من به او می‌گفتم: انت اول مشرک، از این رو نزاع خاتمه یافت و من نجات پیدا کردم.

۲۵- مناظرات مرحوم صدوق در مجلس رکن الدوله

رکن الدوله اوصاف مرحوم صدوق شیخ المحدثین محمد بن بابویه قمی را شنیده بود از این رو با احترام او را دعوت نمود و به او گفت: علمای شیعه در اینجا راجع به طعن بر مخالفین خود اختلاف دارند و برخی می‌گویند: طعن بر آنان واجب است، و برخی می‌گویند: حرام است، نظر شما چیست؟ مرحوم صدوق فرمود:

أَيُّهَا الْمَلِكُ! خداوند اقرار به توحید خود را نمی‌پذیرد مگر با انکار و نفی هر معبود دیگری، از این رو می‌فرماید: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و جمله «لا-إله» نفی هر معبود غیر او می‌باشد، و جمله «إِلَّا اللَّهُ» اثبات ذات مقدس اوست، و هم چنین اقرار به نبوت حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را نمی‌پذیرد مگر با انکار نبوت هر مدّعی نبوتی، مانند مسیلمه و سَیْجَاح و اسود عنسی و امثال این‌ها که ادّعی نبوت و پیامبری نموده‌اند و نیز اقرار به امامت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) را نمی‌پذیرد مگر با انکار امامت هر کسی که خود را بعد از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) امام و خلیفه آن حضرت دانسته است.

پس رکن الدوله گفت: این سخن حقی است و سپس مردی که بالای سر پادشاه بود، اجازه خواست و گفت: أَيُّهَا الشَّيْخُ! چگونه ممکن است این امت اجتماع بر ظلامت و گمراهی پیدا کنند در حالی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده است: «لَا تَجْتَمِعُ أُمَّتِي عَلَى ضَلَالَةٍ».

مرحوم صدوق فرمود: اگر این حدیث صحیح باشد، باید معنای امت معلوم شود، چرا که امت در لغت به معنای جماعت آمده و اقلّ جماعت را اهل لغت سه نفر و کمتر گفته‌اند، بلکه به یک زن و یک مرد نیز امت گفته‌اند، خداوند می‌فرماید: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً» بنابراین امکان دارد که مقصود رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از امت علی (علیه السلام) و پیروان او باشد.

سؤال کننده گفت: «مقصود پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بیش از آنان است و جمعیت فراوان مقصود اوست» مرحوم صدوق در جواب او فرمود: ما جمعیت فراوان را در قرآن مورد مذمت یافته‌ایم و جمعیت کم را مورد ستایش یافته‌ایم، مانند «اکثرهم لا- یعقلون، اکثرهم لا- یسعون، و لا- یتفکرون و ...» پادشاه گفت: «با قرب عهد به زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نمی‌توان گفت: اکثر مردم مرتد شده‌اند».

مرحوم صدوق فرمود: چگونه نمی‌توان چنین گفت در حالی که خداوند می‌فرماید: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ» (۱) «یعنی محمد فقط فرستاده خداست؛ و پیش از او، فرستادگان دیگری نیز بودند؛ آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، شما به گذشته و دوران جاهلیت باز

برمی گردید؟!» سپس گفت: ارتداد این امت از دین عجیب تر از ارتداد قوم موسی نیست که هارون را به جای خود قرار داد و به میقات رفت و مردم به حرف هارون گوش نکردند و سخنان سامری را پذیرفتند، در حالی که موسی (علیه السلام) برای شب با خدای خود - برای گرفتن الواح تورات - وعده کرده بود و خداوند [برای امتحان بنی اسرائیل] ده شب به آن افزود و بنی اسرائیل به خاطر این ده شب به موسی بدبین شدند و از سامری پیروی نمودند و گوساله پرست شدند، بنابراین تعجب ندارد که سامری این امت [عمر] نیز با فاصله کمی مردم را از راه حق بازداشته باشد، و همان گونه که هارون نتوانست از سامری پیروان او جلوگیری کند علی (علیه السلام) نیز نتوانست از سامری این امت جلوگیری نماید، چرا که به فرموده رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) که فرمود:

«یا علی أنت منی بمنزله هارون من موسی إلیا أنه لا نبی بعدی» علی (علیه السلام) در این امت به منزله هارون است نسبت به موسی جز آن که بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) پیامبری نخواهد بود. پس پادشاه سخن مرحوم صدوق را تحسین کرد و از او پذیرفت. تا این که مرحوم صدوق به پادشاه فرمود: این مردم که قائل به امامت سامری این امت هستند، و گمان کرده اند که «پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) جانشینی برای خود معین نکرده است» و لکن آنان ابوبکر را جانشین آن حضرت نمودند و اگر تعیین جانشین از ناحیه آن حضرت صحیح نبوده، باید از ناحیه آنان نیز صحیح نباشد، و در این میان باید دید آیا عمل پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که برای خود جانشین تعیین نمود صحیح بوده و یا عمل آنان که برای آن حضرت جانشین دیگری تعیین نمودند صحیح بوده؟ پادشاه گفت: البته عمل پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) صحیح بوده است.

سپس مرحوم صدوق فرمود: چگونه می توان گفت: پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به فکر صلاح امت خود نبوده و کسی را به جای خود امام و خلیفه خویش تعیین نکرده است؟ در حالی که ما صحیح نمی دانیم کسی بیل و فانوسی را کرایه کرده باشد و هنگام مرگ وصیت نکند که بیل و فانوس را به صاحب آن ها تحویل بدهند؟ و پادشاه سخن او را تحسین نمود.

سپس مرحوم صدوق فرمود: در این باره سخن دیگری هست و آن این است که آنان گمان کرده اند پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) کسی را جانشین خود قرار نداده و لکن خود خلاف آن را عمل کرده اند، چرا که اولی، دومی را جانشین خود نمود، و دومی نه کار اولی را انجام داد و نه کار رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را، بلکه خلافت را شورایی (از بین شش نفر) تعیین نمود (۱).

ص: ۲۲۱

۱- «وصف للملك ركن الدولة ابن بويه الديلمي الشيخ الأجل محمد بن بابويه و مجالسه و أحاديثه، فأرسل إليه علي وجه الكرامه، فلما حضر قال له: أيها الشيخ قد اختلف الحاضرون في القوم الذين يطعن عليهم الشيعة، فقال بعضهم: يجب الطعن، و قال بعضهم: لا يجوز، فما عندك في هذا؟ فقال الشيخ: أيها الملك، إن الله لم يقبل من عباده الإقرار بتوحيد حتى ينفوا كل إله و كل صنم عبد من دونه، ألا- ترى أنه أمرهم أن يقولوا: لا- إله إلا- الله «لا إله» غيره و هو نفى كل إله عبد دون الله، و «إلا الله» إثبات الله عز و جل، و هكذا لم يقبل الإقرار من عباده بنوه محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) حتى نفوا كل من كان مثل

مسيلمه و سجاح و الأسود العنسى و أشباههم. و هكذا لا يقبل القول بإمامه أمير المؤمنين على بن أبى طالب (عليه السلام) إلا بعد نفى كل ضد انتصب للأمه دونه. فقال الملك: هذا هو الحق، ثم سأله الملك فى الإمامه سؤالات كثيرة أجابه عنها (إلى أن قال:) و كان رجل قائماً على رأس الملك يقال له: أبو القاسم، فاستأذن فى الكلام فأذن له، فقال: أيها الشيخ، كيف يجوز أن تجتمع هذه الأمه على ضلاله مع قول النبى (صلى الله عليه و آله و سلم): «أمتى لا تجتمع على ضلاله»؟ قال الشيخ: إن صح هذا الحديث يجب أن يعرف فيه ما معنى الأمه؛ لأن الأمه فى اللغه هى الجماعه، و قال قوم: أقل الجماعه ثلاثه، و قال قوم: بل أقل الجماعه رجل و امرأه، و قال الله تعالى إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً فسمى واحداً أمه، فما ينكر أن يكون النبى (صلى الله عليه و آله و سلم) قال هذا الحديث و قصد به عليا (عليه السلام) و من تبعه. فقال: بل عنى سواه من هو أكثر عدداً. فقال الشيخ: وجدنا الكثير مذموماً فى كتاب الله، و القله محموده و هو قوله تعالى لا- خَيْرَ فِى كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ ثُمَّ سَاقِ الْآيَاتِ. فقال الملك: لا- يجوز الارتداد على العدد الكثير مع قرب العهد بموت صاحب الشريعة. فقال الشيخ: و كيف لا يجوز الارتداد عليهم مع قوله تعالى وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ و ليس ارتدادهم فى ذلك بأعجب من ارتداد بنى إسرائيل حين أراد موسى (عليه السلام) أن يذهب إلى ميقات ربه، فاستخلف أخاه هارون، و وعد قومه بأن يعود بعد ثلاثين ليلة فأتى الله بعشر فلم يصبر قومه إلى أن خرج فيهم السامرى و صنع لهم عجلاً، و قال هذا إلهكم و إله موسى و استضعفوا هارون خليفته و أطاعوا السامرى فى عباده العجل، فرجع موسى إليهم و قال بِئْسَ مَا خَلَفْتُمُونِي. و إذا جاز على بنى إسرائيل و هم أمه نبى من أولى العزم أن يرتدوا بغييه موسى (عليه السلام) بزياده أيام حتى خلفوا وصيه، و فعل سامرى هذه الأمه مما هو دون عباده العجل، و كيف لا يكون على معذورا فى تركه قتال سامرى هذه الأمه؟ و إنما على (عليه السلام) من النبى (صلى الله عليه و آله و سلم) بمنزله هارون من موسى إلا- أنه لا- نبى بعده، فاستحسن الملك كلامه. فقال الشيخ: أيها الملك زعم القائلون بإمامه سامرى هذه الأمه: أن النبى (صلى الله عليه و آله و سلم) لا يستخلف، و استخلفوا رجلاً و أقاموه، فإن كان ما فعله النبى (صلى الله عليه و آله و سلم) على زعمهم من ترك الاستخلاف حقاً، فالذى أتته الأمه من الاستخلاف باطل، و إن كان الذى أتته الأمه صواباً، فالذى فعله النبى (صلى الله عليه و آله و سلم) خطأ بمن يلصق الخطأ بهم أم به؟ فقال الملك: بل بهم. [فقال الرجل ظ] و كيف يجوز أن يخرج النبى (صلى الله عليه و آله و سلم) من الدنيا و لا- يوصى بأمر الأمه؟ و نحن لا نرضى من أكار فى قريه إذا مات و خلف مسحاه و فأسا لا يوصى بهما إلى من بعده؟ فاستحسنه الملك. فقال الشيخ: و هنا كلمه أخرى: زعموا أن النبى (صلى الله عليه و آله و سلم) لم يستخلف فخالفوه باستخلافهم، لأن الأول استخلف الثانى، ثم لم يقتد الثانى به و لا بالنبى (صلى الله عليه و آله و سلم) حتى جعل الأمر شورى فى قوم معدودين، و أى بيان أوضح من هذا؟. (الهدايه للصدوق، ص ١٤٣؛ مواقف الشيعة، ج ١٣/٣-١١)

مؤلف گوید: مناظرات علمای شیعه با اهل سنت فراوان است و ما بخشی از آنها را در کتاب «میزان الحق» و بخشی را در کتاب «امام صادق (علیه السلام)» و کتاب «پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله و سلم)» و کتاب «شهید خراسان» و کتاب «کشکول عجائب» و کتاب «رهبران معصوم (علیهم السلام)» و برخی را در این کتاب ذکر نمودیم و امیدواریم سبب عبرت و هدایت بندگان خدا شود. ان شاء الله تبارک و تعالی.

اعترافات ابوبکر و عمر در مورد غصب خلافت چه بوده است؟

۱- مرحوم سید بن طاووس در کتاب «الیقین» گوید: تقدّم غاصبین خلافت بر امیرالمؤمنین (علیه السلام) به خاطر نصّی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) برای خلافت آنان نبوده بلکه علت آن سخنی است که ابن عباس از عمر نقل نموده که گفت: علی (علیه السلام) از ابوبکر و من سزاوارتر به خلافت بود و لکن تقدّم ابوبکر به این خاطر بود که ما ترسیدیم عرب به سبب کشتارهایی که علی (علیه السلام) در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) داشته و برای خشنودی خدا و رسول او گروهی را کشته [چنان که خود در خطبه ۱۶ نهج البلاغه بیان نموده] مردم عرب او را نپذیرند و بر او اجتماع نمایند (۱).

۲- ابوبکر و عمر و عثمان هیچ کدام ادعا نکردند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آنان را برای خلافت تعیین نموده است و اما ابوبکر نمی گفت: «أقيلوني أقيلوني لست بخيركم و عليّ فيكم» و یا عمر به ابی عبيده بن جراح نمی گفت: «دست خود را باز کن تا من با تو بیعت کنم.» و یا عمر نمی گفت: «كانت بيعه ابى بكر فلتة و قى الله شرّها فمن عاها إلى مثلها فاقتلوه» و اگر نصّی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) برای آنان بود این سخنان را نمی گفتند (۲).

ص: ۲۲۳

۱- فصل أول أنا: فهل ترى إلا أن الذی جرى من التقدم علی مولانا علی علیه السلام ما كان لبيان النص عليه بالخلافه، وإنما كان لأجل ما قاله عمر في حديث عبد الله بن عباس عنه الذی يأتي ذكره في الكتاب، فيما روينا عن الحافظ أحمد بن مردويه أن عمر قال لعبد الله بن العباس: إن عليا عليه السلام أحق بالأمر من أبي بكر ومنه، واعتذر عمر في التقدم علی علی علیه السلام بأنهم خافوا أن العرب لا تجتمع عليه لأجل ما وترهم في حياه النبي صلى الله عليه وآله ومجاهدته لهم وإيثاره برضا الله ورضا رسوله علی رضاهم، ولأمر قد ذكر مولانا علی علیه السلام في خطبه (۱۶) وكشف عن حججه ودعواهم. (كتاب اليقين سید بن طاووس، ص ۲۷۴)

۲- ثم انا لم نر في زماننا هذا أحدا من أهل العلم ممن له تحصيل يدعى النص علی هذين الرجلين وانما يثبتون امامه أبى بكر من جهة الاختيار فذلك يبين لك عن بطلان هذه الدعوى. والذی يدل علی بطلان النص علی أبى بكر أيضا قوله حين احتج علی الأنصار - علی ما رواه - (الأئمة من قريش) ولو كان منصوبا عليه لكان ادعاؤه النص أولى. وقوله أيضا: بايعوا ائى هذين الرجلين شئت! - یعنی أبأ عبيده وعمر - ولو كان منصوبا عليه لما جاز له ذلك. وقوله - أيضا - : أقيلوني أقيلوني يدل علی بطلان النص عليه لانه لو كان منصوبا عليه لما جاز له ان يقول هذا القول. ويدل أيضا علی بطلان النص عليه قول عمر لأبى عبيده: امدد يدك أباعك! حتى قال له أبو عبيده: مالك في الإسلام فهه غيرها. وقوله أيضا حين حضرته الوفاة: إن استخلف فقد استخلف من هو خير منى - یعنی أبأ بكر - وإن أترك فقد ترك من هو خير منى - یعنی رسول الله صلى الله عليه وآله -

ولم ينكر عليه ذلك أحد من الصحابه. وقوله أيضا: كانت بيعه أبي بكر فلتته وقى الله شرها فمن عادها الى مثلها فاقتلوه، ولو كان منصوصا عليه لما احتاج الى البيعه ولا لو بويع لكانت بيعته فلتته وكل ذلك يكشف عن بطلان النص عليه. (الرسائل العشر شيخ الطوسي، ص ١٢٣)

مؤلف گوید: سخن ابوبکر که گفته: «أقيلوني أقيلوني لست بخيركم و عليّ فيكم» از روی حقیقت نبوده، او می خواسته انعکاس مردم را بیابد و خود را معذور بدارد و نظر مردم را به خود جلب کند و حکومت خود را استحکام بخشد و لذا عثمان تا آخر اصرار بر خلافت خود داشت و می گفت: «لباسی را که خدا بر تن من پوشانده از خود خلع نمی کنم» در حالی که هر دو، طالب ریاست بودند و می دانستند که غاصب خلافت هستند و رسول خدا درباره آنان دستوری نداده است چرا که اگر پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آنان را منصوب نموده بود از مردم درخواست اقاله نمی کردند. از این رو هنگامی که ابوبکر این سخن را گفت، به او گفته شد: نیازی به اقاله مردم نیست، اگر مایل به خلافت نیستی در خانه خود بنشین و خلافت را به کسی که خدا و رسول، او را تعیین کرده اند تسلیم کن... (۱).

ص: ۲۲۴

۱- فی عیون المعجزات : روت الشیعه باسرههم ان امیر المؤمنین (ع) لما قعد أبو بکر مقعده ودعا الی نفسه بالامامه احتج علیه بما قاله رسول الله (ص) فیه فی مواطن کثیره من ان علیا (ع) خلیفته ووصیه ووزیره وقاضی دینه و منجز وعده وانه (ص) امرهم باتباعه فی حیاته وبعد وفاته وکان من جواب ایی بکر انه قال ولیتکم ولست بخیرکم اقیلونی فقیل له یا امیر المؤمنین من یقیلک الزم بیتک وسلم الامر الی الذی جعله الله تعالی ورسوله (ص) له ولا یغرنک من قریش اوغادها فانهم عبید الدنیا یزیلون الحق عن مقره طمعا منهم فی الولایه بعدک ولینالوا فی حیاتک من دنیاک فتلجلج فی الجواب وجعل یعده بتسلیم الامر الیه فقال له امیر المؤمنین (ع) یوما ان اریتک رسول الله (ص) وامرک باتباعی وتسلیم الامر الی اما تقبل قوله فتبسم ضاحکا متعجبا من قوله وقال نعم فاخذه بیده وادخله المسجد وهو مسجد قبا بالمدینه فاراه رسول الله (ص) یقول له یا ابا بکر انسیت ما قلت فی علی (ع) فسلم الیه الامر واتبعه ولا تخالفه فلما سمع ذلك أبو بکر وغاب رسول الله (ص) عن بصره بهت وتحیر واخذته (الافکل) وعزم علی تسلیم الامر الیه فدخل فی رأیه الثانی وقال له ماروته اصحاب الحدیث ولس هذا موضعه. (عیون المعجزات، حسین بن عبدالوهاب، ص ۳۵)

۳- ابوبکر هنگام مرگ گفت: ای کاش سه کار را نکرده بودم، ۱- ای کاش تعرّض به خانه فاطمه (علیها السلام) ۲- ای کاش فجاجه ی سلمی را آتش زده بودم، ۳- ای کاش در روز سقیفه بین ساعده خلافت را به گردن عمر و یا ابوعبیده می انداختم و خود وزیر یکی از آن دو می شدم (۱).

و از ابن عباس و کعب الأحبار نقل شده که گویند: عبدالله بن عمر گفت: هنگامی که مرگ پدرم فرا رسید ساعتی بی هوش می شد و ساعتی به هوش می آمد و چون به هوش آمد به من گفت: «علی بن ابیطالب را قبل از مرگ نزد من حاضر کن» گفتم: در این حال با علی بن ابیطالب چه کار داری؟ در حالی که خلافت را شورائی قرار دادی و دیگران را با او شریک نمودی؟ عمر گفت: از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدم که می فرمود: در دوزخ تابوتی هست که دوازده نفر از اصحاب من در آن قرار می گیرند و سپس رو به ابوبکر نمود و فرمود: تو بترس که اول نفر آنان باشی، و سپس رو به معاذبن جبل نمود و فرمود: تو نیز بترس که دومین آنان باشی، و سپس رو به من نمود و فرمود: ای عمر تو نیز بترس که سومین آنان باشی، پس بی هوش شد و چون به

ص: ۲۲۵

۱- وفی «الغدیر» عن عبد الرحمن بن عوف قال: إنه دخل علی أبی بکر الصدیق رضی الله عنه فی مرضه الذی توفی فیہ فأصابه مهتما، فقال له عبد الرحمن: أصبحت والحمد لله بارئاً فقال أبو بکر رضی الله عنه: أتراه؟ قال نعم: إنی ولیت أمرکم خیرکم فی نفسی فکلکم ورم أنفه من ذلك یرید أن یكون الأمر له دونه، ورأیتم الدنیا قد أقبلت ولما تقبل وهی مقبله حتی تتخذوا ستور الحریر، ونضائد الدیاج، وتألّموا الاضطجاع علی الصوف الأذری كما یألم أحدکم أن ینام علی حسک، والله لإن یقدم أحدکم فتضرب عنقه فی غیر حد خیر له من أن ینخوض فی غمره الدنیا، وأنتم أول ضال بالناس غدا فتصدونهم عن الطریق یمینا وشمالاً، یا هادی الطریق إنما هو الفجر أو البحر. فقلت له: خفض علیک رحمک الله، فإن هذا یهیضک فی أمرک، إنما الناس فی أمرک بین رجلین: إما رجل رأى ما رأیت فهو معک. وإما رجل خالفک فهو مشیر علیک وصاحبک كما تحب، ولا نعلمک أردت إلا خیراً، ولم تزل صالحاً مصلحاً، وإنک لا تأسی علی شیء من الدنیا. قال أبو بکر رضی الله عنه: أجل أنى لا آسى علی شیء من الدنیا إلا- علی ثلاث فعلتھن وددت أنى ترکتھن. وثلاث ترکتھن وددت أنى فعلتھن. وثلاث وددت أنى سألت عنھن رسول الله (صلی الله علیه وسلم). فأما الثلاث اللاتی وددت أنى ترکتھن: فوددت أنى لم أکشف بیت فاطمه عن شیء وإن کانوا قد غلقوه علی الحرب. ووددت أنى لم أکن حرقت الفجاجه السلمی وأنى کنت قتلته سریحاً، أو خلیته نجیحاً. ووددت أنى یوم سقیفه بنی ساعده کنت قدذت الأمر فی عنق أحد الرجلین - یرید عمر وأبا عبیده - فكان أحدهما أمیراً وکنت وزیراً وأما اللاتی ترکتھن فوددت أنى یوم أتیت بالأشعث بن قیس أسیراً کنت ضربت عنقه، فإنه تخیل إلی أنه لا یری شراً إلا أعان علیه. ووددت أنى حین سیرت خالد بن الولید إلی أهل الرده کنت أقمت بذى القصة فإن ظفر المسلمون ظفروا، وإن هزموا کنت بصدد لقاء أو مدد. ووددت أنى إذا وجهت خالد بن الولید إلی الشام کنت وجهت عمر بن الخطاب إلی العراق، فکنت قد بسطت یدى کلتهما فی سبیل الله. ومد یدیه. ووددت أنى کنت سألت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) لمن هذا الأمر؟ فلا ینازعه أحد، ووددت أنى کنت سألته هل للأنصار فی هذا الأمر نصیب؟ ووددت أنى کنت سألته عن میراث ابنه الأخ والعمه فإن فی نفسی منهما شیئاً. (الغدیر، ج ۷/۱۷۰)

هوش آمد گفت: ای فرزندانم، علی را نزد من بیاور چرا که من تابوت را دیدم. و در آن جز ابوبکر و معاذ بن جبل کسی نبود و من شک ندارم که سومین آنان خواهم بود.

عبدالله عمر گوید: پس من نزد علی بن ابیطالب (علیه السلام) رفتم و گفتم: ای پسر عم رسول خدا، پدرم ناراحت است و شما را می‌طلبد، پس امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمد و چون وارد بر پدرم شد، پدرم به او گفت: ای پسر عم رسول خدا، آیا از من نمی‌گذری و مرا به خاطر خود و همسر خود حلال نمی‌کنی؟ تا من به جای آن خلافت را تسلیم به تو بکنم؟ پس علی (علیه السلام) فرمود: «آری و لکن باید مهاجرین و انصار را جمع کنی و حقی که غصب نموده‌ای و قراری که بین خود و رفیق خود گذرانده‌ای را بیان کنی و به حق ما اقرار نمایی تا من از تو بگذرم و تو را عفو نمایم و از ناحیه دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز برای تو ضمانت عفو نمایم».

عبدالله عمر گوید: پدرم با شنیدن این سخنان روی خود را به دیوار نمود و گفت: «النار یا امیرالمؤمنین و لا العار» پس علی صلوات الله علیه برخاست و خارج شد، و من به پدرم گفتم: علی (علیه السلام) با انصاف با تو عمل کرد، و پدرم گفت: پسر من او می‌خواهد ابوبکر را از قبر خارج کند و او و پدر تو را آتش بزند، و قریش کلاً ولایت او را بپذیرند و به خدا سوگند چنین چیزی هرگز نخواهد شد. و پس از مرگ عمر امیرالمؤمنین (علیه السلام) به عبدالله عمر فرمود: تو را به خدا سوگند می‌دهم پدرت هنگامی که من از نزد او خارج شدم چه گفت؟ عبدالله گفت:

حال که مرا سوگند دادی پدرم بعد از خارج شدن شما گفت: «اصلح قریش (یعنی امیرالمؤمنین (علیه السلام)) [اگر حاکم شود] مردم را به راه نورانی اسلام و کتاب خدا و سنت رسول او (صلی الله علیه و آله و سلم) و ادار خواهد نمود. امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: تو به پدر خود چه گفتی؟ عبدالله گفت: من به پدرم گفتم: پس چرا او را به جای خود قرار نمی‌دهی؟ امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: او چه گفت؟ عبدالله گفت: پدرم به من گفت: این را پنهان کن.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در زمان حیات و هنگام مرگ خود این خبر را به من داد. سپس امیرالمؤمنین (علیه السلام) به عبدالله عمر فرمود: تو را به خدا سوگند می‌دهم، اگر من بگویم او در جواب تو چه گفته است مرا تصدیق می‌کنی؟ عبدالله گفت: آری. امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: او در پاسخ تو که گفتی: پس چرا او را به جای خود قرار نمی‌دهی؟ گفت: مانع من آن صحیفه‌ای است که ما بین خود نوشتیم و پیمان بستیم (که هرگز نگذاریم خلافت به علی برسد و آن را در کعبه قرار دادیم. پس

عبدالله ساکت شد، و امیرالمؤمنین (علیه السلام) به او فرمود: تو را به حق رسول خدا سوگند برای چه سکوت کردی؟... (۱).

سخنان غاصبین خلافت هنگام مرگ چه بوده است؟

ج: در کتاب سلیم بن قیس آمده: «ما قال أصحاب الصحیفه الملعونه عند موتهم»

سپس از ابان نقل نموده که گوید: از سلیم بن قیس شنیدم که می گفت: من از عبدالرحمان بن غنم ازدی پدر زن معاذ که افقه علمای شام و کوشاترین آنان بود شنیدم که گفت معاذ بن جبل [که یکی از اصحاب صحیفه بود] در زمان عمر با طاعون مرد و تنها من هنگام احتضار نزد او بودم و از او شنیدم که چهار مرتبه هنگام مرگ گفت: «ویل لی، ویل لی، ویل لی، ویل لی» پس من با خود گفتم: اصحاب طاعون هنگام مرگ هذیان می گویند

ص: ۲۲۷

۱- وفی مدینه المعاجز: روی فی حدیث وفاه عمر بن الخطاب، عن ابن عباس و كعب الأحبار- و الحدیث طویل- و فیه: انه قال عبد الله بن عمر: و لمّا دنت وفاه أبي كان يغمى عليه تاره و يفیق اخرى، فلما أفاق قال: يا بنی ادرکنی بعلی ابن ابي طالب قبل الموت، فقلت: و ما تصنع بعلی بن ابي طالب، و قد جعلتها شوری، و أشركت عنده غيره؟ قال: يا بنی، سمعت رسول الله- (صلى الله عليه و آله)- يقول: إنّ فی النار تابوتا يحشر فيه اثنا عشر رجلا من أصحابی، ثمّ التفت إلى ابي بكر، و قال: احذر أن تكون أولهم، ثمّ التفت إلى معاذ بن جبل و قال: إياك يا معاذ أن تكون الثاني، ثمّ التفت إلىّ ثمّ قال: يا عمر إياك أن تكون الثالث، و قد اغمى عليه فأفاق. ثمّ قال: علی بابنی، و رأيت التابوت و ليس فيه إلّا أبو بكر و معاذ بن جبل و أنا الثالث لا أشكّ فيه. قال عبد الله: فمضيت إلى علی بن ابي طالب و قلت: يا ابن عمّ رسول الله إنّ ابي يدعوك لأمر قد أحزنه، فقام علی- (عليه السلام)- معه، فلمّا دخل عليه قال له: يا ابن عمّ رسول الله ألا تعفو عني و تحللي عنك، و عن زوجتك فاطمه، و اسلم إليك الخلافه؟ فقال له علی: نعم غير أنّك تجمع المهاجرين و الأنصار، و اعط الحقّ الذي خرجت عليه من ملكه، و ما كان بينك و بين صاحبك من معاهدتنا، و أقرّ لنا بحقنا، و أعفو عنك، و احللك، و أضمن لك عن ابنه عمی فاطمه. قال عبد الله: فلما سمع ذلك ابي حوّل وجهه إلى الحائط، و قال: النار يا امیر المؤمنین و لا العار، فقام علی- (صلوات الله عليه)- و خرج من عنده، فقال له ابنه: لقد أنصفك الرجل يا أبت، فقال له: يا بنی إنّه أراد أن ينشر أبا بكر من قبره، و يضرم له و لأبيك النار، و تصبح قریش موالین لعلی بن ابي طالب، و الله لا كان ذلك أبدا. قال: ثمّ إنّ عليّا قال لعبد الله بن عمر: ناشدتك بالله يا عبد الله بن عمر ما قال لك حين خرجت من عنده؟ قال: أما إذا ناشدتنی الله و ما قال لي بعدك فإنّه قال: إنّ أصلع قریش يحملهم علی المحجّه البيضاء، و أقامهم علی كتاب ربّهم و سنّه نبیهم. قال: يا ابن عمر فما قلت له عند ذلك؟ قال: قلت له: فما يمنعك أن تستخلفه؟ قال: و ما ردّ عليك؟ قال: ردّ علیّ: اکتمه. قال علیّ- (عليه السلام)-: فإنّ رسول الله- (صلى الله عليه و آله)- أخبرني به فی حياته، ثمّ أخبرني فی ليله و فاته، فأنشدتك الله يا ابن عمر إن أنا أخبرتك به لتصدّقني، قال: إذا سألت، قال: إنّه قال لك حين قلت له: فما يمنعك أن تستخلفه؟ قال: يمنعني الصحیفه التي كتبناها بيننا و العهد فی الكعبه، فسكت ابن عمر، فقال له علیّ: سألتك بحقّ رسول الله- (صلى الله عليه و آله)- لما سكتّ عني. (مدینه المعاجز سيد هاشم بحرانی، ص ۹۷)

و حرف‌های عجیبی می‌زنند، پس به او گفتم: خدا تو را رحمت کند هذیان می‌گویی؟ او گفت: «من هذیان نمی‌گویم» گفتم: پس برای چه می‌گویی «ویل لی و ویل لی...»؟ او گفت:

«به خاطر دوستی با دشمن ولیّ خدا» گفتم: دشمن ولیّ خدا کیست؟ او گفت: مقصودم دوستی من با ابوبکر و عمر می‌باشد که دشمن ولیّ خدا و وصیّ رسول خدا علی بن ابیطالب بودند. پس من گفتم: تو هذیان می‌گویی؟ او گفت: به خدا سوگند ای فرزند غنم من هذیان نمی‌گویم، و اکنون رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) و علی بن ابیطالب (علیه السلام) نزد من حاضراند و می‌گویند: ای معاذ بن جبل ما تو و یارانت را که گفتید: «اگر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) بمیرد و یا کشته شود ما هرگز نمی‌گذاریم علی (علیه السلام) جانشین او باشد» را به آتش بشارت می‌دهیم و اصحاب صحیفه تو بودی و ابابکر و عمر و ابو عبیده و سالم» پس من به معاذ گفتم:

ای معاذ این قصّه در چه زمانی بود؟ معاذ گفت: در حجه الوداع بود و ما گفتیم: تا زنده هستیم بر علیه علی قیام خواهیم نمود تا او به خلافت نرسد، و چون رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) از دنیا رحلت نمود من به رفقای خود گفتم: من قوم خود انصار را با خود همراه می‌کنم و شما قریش [یعنی مهاجرین] را با خود همراه کنید. سپس من در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) برای عمل به این عهدنامه بشیر بن سعید و اسد بن حضیر [که از خوارج شدند] را دعوت نمودم و آنان با من بیعت کردند که با ما متعهد باشند. عبدالرحمان بن غنم گوید: من باز به معاذ گفتم: آیا هذیان می‌گویی؟ و او گفت: صورت من را به خاک گذار و پیای می‌گفت: ویل لی و واثورا تا از دنیا رفت (۱).

سلیم گوید: ابن غنم به من گفت: به خدا سوگند من قصّه معاذ را به احدی قبل از تو نگفتم جز به دو نفر و من از سخنان معاذ وحشت نمودم و چون به حج رفتم کسی که مرگ ابی عبیده بن جراح و سالم غلام ابی

ص: ۲۲۸

۱- ما قاله أصحاب الصحیفه الملعونه عند موتهم فی کتاب سلیم : سمعت أبان قال: سمعت عبد الرحمن بن غنم الأزدي ثم الثمالي ختن معاذ بن جبل - وكانت ابنته تحت معاذ بن جبل - وكان أفضه أهل الشام وأشدهم اجتهادا. قال: مات معاذ بن جبل بالطاعون، فشهدته يوم مات - وكان الناس متشاغلين بالطاعون - قال: فسمعته حين احتضر وليس في البيت معه غيري - وذلك في خلافة عمر بن الخطاب - يقول: ويل لي ويل لي ويل لي ويل لي فقلت في نفسي: أصحاب الطاعون يهدون ويتكلمون ويقولون الأعاجيب. فقلت له: تهذي رحمك الله؟ فقال: لا. فقلت: فلم تدعو بالويل؟ قال: لمواتي عدو الله على ولي الله فقلت له: من هو؟ قال: لمواتي عدو الله عتيقا وعمر على خليفه رسول الله ووصيه على بن أبي طالب. فقلت: إنك لتهجر؟ فقال: يا بن غنم، والله ما أهرج هذا رسول الله وعلى بن أبي طالب يقولان: يا معاذ بن جبل، إِبْرَئِيلُ بِالنَّارِ أَنْتَ وَأَصْحَابُكَ الَّذِينَ قَتَلْتُمْ: (إن مات رسول الله أو قتل زوينا الخلافة عن علي فلن يصل إليها)، أنت وعتيق وعمر وأبو عبیده وسالم. فقلت: يا معاذ، متى هذا؟ فقال: في حجة الوداع، قلنا: (نتظاهر على على فلا- ينال الخلافة ما حيننا). فلما قبض رسول الله قلت لهم: (أنا أكفيكم قومي الأنصار، فاكفوني قريشا). ثم دعوت على عهد رسول الله إلى الذي تعاهدنا عليه بشير بن سعید وأسید بن حضیر، فبايعاني على ذلك. فقلت: يا معاذ، إنك لتهجر؟ قال: (ضع خدي بالأرض). فما زال يدعو بالويل والثبور حتى قضى. (کتاب سلیم بن قیس تحقیق

حذیفه را دیده بود را دیدم و به او گفتم: مگر سالم در یمانہ کشته نشد؟ او گفت: آری و لکن ما در حالی که او رمقی داشت او را بردیم. سپس آن شخص به من گفت: ابو عبیدہ و سالم نیز هنگام مرگ همان سخنان را بدون کم و کاست گفتند و مردند(۱).

ابان بن عثمان گوید: سلیم به من گفت: من کلّ سخنان ابن غنم را برای محمد بن ابی بکر گفتم و او به من گفت از من نشنیده بگیر که من نیز گواهی می‌دهم که پدرم ابوبکر نیز همان سخنان را هنگام مرگ می‌گفت و عایشه گفت: پدرم هذیان می‌گوید. محمد بن ابی بکر گوید: من در زمان خلافت عثمان عبدالله بن عمر را دیدم و آنچه پدرم هنگام مرگ گفته بود را به او گفتم و از او خواستم که کتمان کند. عبدالله بن عمر گفت: تو نیز از من نشنیده بگیر و کتمان کن و به خدا سوگند پدر من نیز همان سخنان را هنگام مرگ گفت» و لکن عبدالله عمر ترسید که من سخنان او را به علی (علیه السلام) بگویم، از این رو گفت: پدرم هذیان می‌گفت.

محمد بن ابی بکر گوید: سپس من نزد امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمدم و آنچه از پدرم شنیده بودم و آنچه عبدالله عمر از پدر خود شنیده بود را به آن حضرت خبر دادم و امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: آنچه تو و عبدالله عمر درباره پدرتان و ابی عبیدہ و سالم و معاذ گفتید، صادق‌تر از شما رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آن را به من خبر داده.

عبدالرحمان بن غنم گوید: من به محمد بن ابی بکر گفتم: آیا مرگ پدر تو را جز تو و برادرت عبدالرحمان و عایشه و عمر کسی مشاهده نمود؟ محمد بن ابی بکر گفت: نه، گفتم آیا آنان نیز همان سخنانی که تو از او شنیدی را از او شنیدند؟ او گفت: بخشی از آن را شنیدند و گریه کردند و گفتند: او هذیان می‌گوید. و اما کل آنچه من از او شنیدم را آنان نشنیدند. سپس گفت: ابوبکر هنگام مرگ، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و علی (علیه السلام) را مشاهده نمود. من گفتم: آیا اطرافیان او در آن هنگام از او چیزی را شنیدند؟ محمد بن ابی بکر گفت:

پدرم هنگام مرگ، یا ویلا- و یا ثورا می‌گفت و عمر به او گفت: ای خلیفه رسول الله برای چه یا ویلا و یا ثورا می‌گویی؟ و پدرم به او گفت: این‌ها رسول خدا و علی (علیهما السلام) هستند که مقابل من ایستاده‌اند و به من بشارت عذاب و آتش می‌دهند و علی (علیه السلام) آن صحیفه و عهدنامه‌ای که ما در کعبه گذاردیم (و پیمان بستیم که هرگز نگذاریم علی جانشین پیامبر شود) را با خود آورده و می‌گوید: به جان خودم سوگند تو به آن عهدنامه عمل کردی و با رفقای خود بر علیه ولی خدا قیام نمودید و من به تو بشارت می‌دهم که در

ص: ۲۲۹

۱- کلام ابی عبیدہ بن الجراح و سالم مولی ابی حذیفه عند الموت عند موتهم قال سلیم: قال لی ابن غنم: ما حدثت به أحدا قبلک قط - لا والله غیر رجلین، فإنی فزعت مما سمعت من معاذ. فحجبت فلقیت الذی ولی موت ابی عبیدہ بن الجراح و سالم مولی ابی حذیفه، فقلت: أو لم یقتل سالم یوم الیمامه؟ قال: بلی، و لکن احتملناه و به رمق. قال: فحدثنی کل واحد منهما بمثله سواء، لم یزد ولم ینقص أنهما قالا کما قال معاذ. (همان ص ۳۴۶-۳۴۷)

اسفل السافلین دوزخ جای خواهی داشت. و چون عمر این سخنان را از او شنید خارج شد و گفت: «او هذیان می گوید» و پدرم گفت:

کجا می روی به خدا سوگند من هذیان نمی گویم؟ پس عمر گفت: تو یار غار پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هستی. پدرم گفت: هنوز هم این سخنان را می گوئی؟ مگر من نگفتم که محمد (و نگفت رسول خدا) در غار به من گفت: «من اکنون کشتی جعفر و اصحاب او را می بینم که روی دریا در حرکت است» و من به او گفتم: آن کشتی را به من نشان ده و او دست خود را به صورت من کشید و من کشتی جعفر را مشاهده کردم، و در آن وقت یقین کردم که محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) ساحر است و چون در مدینه این خبر را به تو دادم هر دو او را ساحر دانستیم؟ پس عمر به اطرافیان خود گفت:

پدر شما هذیان می گوید، سخنان او را کتمان کنید، و به کسی خبر ندهید، و گر نه بنی هاشم به شما شتمات می کنند، سپس عمر و برادرم عبدالرحمان و عایشه رفتند تا برای نماز وضو بگیرند، و پدرم چیزهای دیگری گفت که آنان نشنیدند، و چون خلوت شد من به پدرم ابابکر گفتم: پدر بگو «لا إله إلا الله» و پدرم گفت: «نمی توانم بگویم و هرگز نخواهم گفت، تا داخل آن تابوت شوم» و چون نام تابوت را برد من گمان کردم هذیان می گوید، و به او گفتم: کدام تابوت؟ او گفت: «همان تابوتی که از آتش است و قفلی از آتش بر آن زده شده، و در داخل آن دوازده نفر جای دارند، من و عمر و ده نفر دیگر در آن قرار خواهیم گرفت، و آن تابوت در داخل چاهی است در جهنم و سنگی بر در آن چاه قرار دارد، و هنگامی که خداوند اراده می کند جهنم را شعله ور کند، آن سنگ را کنار می زند تا جهنم شعله ور شود» گفتم: هذیان می گویی؟ گفت: نه بخدا هذیان نمی گویم خدا لعنت کند ابن صهّاک (یعنی عمر) را او مرا از ذکر (یعنی امیرالمؤمنین) بازداشت و چه بد رفیقی بود برای من خدا او را لعنت کند [و این اشاره به آیه «و یوم یعضّ الظالم علی یدیه یقول یا لیتنی یا لیتنی مع الرسول سیلاً یا ویلتی لیتنی لم أتخذ فلاناً خلیلاً لقد أضلنی عن الذکر بعد إذ جاءنی...» (۱) «یعنی روزی که ستمکار دستان خود را از شدت حسرت به دندان می گزد و می گوید: «ای کاش با رسول خدا راهی برگزیده بودم! ای وای بر من، کاش فلان شخص گمراه را به دوستی انتخاب نکرده بودم! او مرا از یادآوری حق گمراه ساخت بعد از آن که یاد حق به سراغ من آمده بود.» می باشد و سیل و ذکر امیرالمؤمنین (علیه السلام) است و ظالم ابوبکر است و فلاناً عمر می باشد]

محمد بن ابی بکر سپس گوید: پدرم گفت: صورت مرا به زمین بچسبان و من صورت او را به زمین چسباندم و او پیایی یا ویلا- و یا ثورا می گفت تا مرد و من چشمان او را بستم و سپس عمر وارد شد و گفت: آیا پدرت بعد از رفتن من چیزی نگفت؟ و من سخنان پدرم را به او گفتم و عمر گفت: خدا رحمت کند خلیفه رسول الله را و تو باید آنچه پدرت گفته است را کتمان کنی، چرا که گفته های او هذیان است و شما خانواده معروف هستید به این خصلت، و عایشه نیز حرف عمر را تصدیق کرد و همگی به من گفتند: احدی نباید از این سخنان اطلاع پیدا کند، و گر نه پسر ابوطالب و اهل بیت او به ما شتمات خواهند نمود.

سلیم گوید: من به محمد بن ابی بکر گفتم: تو فکر می کنی چه کسی علی (علیه السلام) را از احوال این پنج نفر و سخنان شان هنگام مرگ آگاه نموده است؟ محمد بن ابی بکر گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) او را آگاه نموده است، چرا که علی (علیه السلام) هر شب رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را در خواب می بیند و سخن او در خواب همانند سخن او در بیداری می باشد، و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: کسی که در خواب مرا ببیند مانند این است که در بیداری مرا دیده باشد و شیطان تا قیامت نمی تواند در خواب و بیداری به شکل من و اوصیای من در آید.

سلیم گوید: من به محمد بن ابی بکر گفتم: این سخن را چه کسی برای تو حدیث نمود؟ او گفت: علی (علیه السلام) گفتم: به من نیز همین گونه فرمود، سپس گفتم: شاید ملکی از ملائکه به او خبر داده است؟ محمد گفت: شاید چنین باشد. گفتم: آیا ملائکه برای غیر پیامبران نیز خبر می آورند؟ محمد گفت: مگر این آیه را قرائت نکرده ای که خداوند می فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ وَلَا مُحَدَّثٍ؟» گفتم: آیا امیر المؤمنین (علیه السلام) محدث است و ملائکه برای او حدیث می کنند؟ محمد گفت: آری، فاطمه (علیها السلام) نیز مُحدّثه بود در حالی که پیامبر نبود، و مریم و مادر موسی و ساره همسر ابراهیم نیز محدثه بودند و ملائکه را می دیدند، و ملائکه به ساره بشارت اسحاق و یعقوب را دادند در حالی که ساره پیامبر نبود. سلیم گوید: هنگامی که محمد بن ابی بکر در مصر کشته شد و خبر آن به امیر المؤمنین (علیه السلام) رسید، من به امیر المؤمنین (علیه السلام) تسلیم گفتم و سخنان محمد بن ابی بکر و عبدالرحمان بن غنم را [درباره قصه مردن ابوبکر] به عرض آن حضرت رساندم و آن حضرت فرمود: خدا رحمت کند محمد بن ابی بکر را او راست گفته و او شهید و زنده است و نزد خداوند روزی می خورد (۱).

ص: ۲۳۱

۱- فی کتاب سلیم: کلام ابی بکر عند الموت قال أبان: قال سلیم: فحدثت بحديث ابن غنم هذا كله محمد بن أبي بكر. فقال: اکتّم علی، وأشهد أن أبی عند موته قال مثل مقالتهم، فقالت عائشه: إن أبی لیهجر. کلام عمر عند الموت قال محمد: فلقيت عبد الله بن عمر فی خلافه عثمان فحدثته بما قال أبی عند موته وأخذت علیه العهد والميثاق ليکتّم علی. فقال لی ابن عمر: اکتّم علی، فوالله لقد قال أبی مثل مقاله أبيک ما زاد ولا نقص. ثم تدارکها عبد الله بن عمر وتخوف أن أخبر بذلك علی بن أبی طالب علیه السلام، لما قد علم من حبی له وانقطاعی إليه، فقال: إنما کان أبی یهجر توثیق أمير المؤمنین علیه السلام لهذا الحديث فأتیت أمير المؤمنین علیه السلام فحدثته بما سمعت من أبی وبما حدثني ابن عمر عن أبيه، فقال أمير المؤمنین علیه السلام: قد حدثني بذلك عن أبيه وعن أبيک وعن أبی عبیده وعن سالم وعن معاذ من هو أصدق منك ومن ابن عمر. فقلت: من هو ذاک یا أمير المؤمنین؟ فقال: بعض من يحدثني. قال: فعلمت من عنی. فقلت: صدقت یا أمير المؤمنین، إنما حسبت إنسانا حدثك، وما شهد أبی - وهو يقول هذا - غیري. قال سلیم: فقلت لعبد الرحمن بن غنم: مات معاذ بالطاعون، فبم مات أبو عبیده بن الجراح؟ قال: بالدبيله. * ۲ * بعض ما جرى عند موت أبی بکر فليقت محمد بن أبی بکر فقلت: هل شهد موت أبيک غير أخيك عبد الرحمن وعائشه وعمر؟ قال: لا. قلت: وهل سمعوا منه ما سمعت؟ قال: سمعوا منه طرفا فبكوا وقالوا: يهجر. فأما كل ما سمعت أنا فلا - أبو بکر يشاهد رسول الله وعليهما السلام عند الموت قلت: والذى سمعوا منه ما هو؟ قال: دعا بالويل والثبور، فقال له عمر: يا خليفه رسول الله، ما لك تدعو بالويل والثبور؟ قال: هذا رسول الله وعلى معه يبشرنى بالنار ومعه

الصحيفه التي تعاهدنا عليها في الكعبه وهو يقول: (لعمري لقد وفيت بها فظاهرت على ولي الله أنت وأصحابك، فأبشر بالنار في أسفل السافلين). فلما سمعها عمر خرج وهو يقول: إنه ليهجر. قال: لا والله ما أهجر، أين تذهب؟ قال عمر: أنت ثاني اثنين إذ هما في الغار. قال: الان أيضا؟ أو لم أحدثك: أن محمدا - ولم يقل رسول الله - قال لي وأنا معه في الغار: (إني أرى سفينة جعفر وأصحابه تعوم في البحر). فقلت: أرنيتها. فمسح وجهي فنظرت إليها فاستيقنت عند ذلك أنه ساحر فذكرت لك ذلك بالمدينه فاجتمع رأيي ورأيك على أنه ساحر؟ فقال عمر: (يا هؤلاء إن أباكم يهجر فاخبوه واكتموا ما تسمعون منه لا يشمت بكم أهل هذا البيت). ثم خرج وخرج أخى وخرجت عائشه ليتوضأوا للصلاه، فأسمعني من قوله ما لم يسمعوا. إقرار أبي بكر بدخوله في تابوت جهنم فقلت له لما خلوت به: يا أبة، قل: (لا إله إلا الله). قال: (لا أقولها أبدا ولا أقدر عليها حتى أرد النار فأدخل التابوت. فلما ذكر التابوت ظننت أنه يهجر. فقلت له: أى تابوت؟ فقال: تابوت من نار مقفل بقفل من نار، فيه اثنا عشر رجلا، أنا وصاحبي هذا. قلت: عمر؟ قال: نعم، فمن أعنى؟ وعشره في جب في جهنم عليه صخره إذا أراد الله أن يسعر جهنم رفع الصخره. لعن عمر على لسان أبي بكر قلت: تهذى؟ قال: (لا والله ما أهذى. لعن الله ابن صهاك. هو الذى صدنى عن الذكر بعد إذ جاءنى فبئس القرين، لعنه الله، الصق خدى بالأرض)، فألصقت خده بالأرض فما زال يدعو بالويل والثبور حتى غمضته. ثم دخل على عمر وقد غمضته، فقال: هل قال بعدى شيئا؟ فعرفته ما قال. فقال عمر: يرحم الله خليفه رسول الله، اكتبه فإن هذا هذيان، وأنتم أهل بيت معروف لكم فى مرضكم الهذيان فقالت عائشه: صدقت وقالوا لى جميعا: لا يسمعن أحد منكم من هذا شيئا فيشمت به ابن أبي طالب وأهل بيته. قال سليم: فقلت لمحمد: من تراه حدث أمير المؤمنين عليه السلام عن هؤلاء الخمسه بما قالوا؟ فقال: رسول الله صلى الله عليه وآله، وإنه يراه فى منامه كل ليله، وحديثه إياه فى المنام مثل حديثه إياه فى الحياه واليقظه، فإن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: (من رآنى فى المنام فقد رآنى، فإن الشيطان لا- يتمثل بى فى نوم ولا- يقظه ولا- بأحد من أوصيائى إلى يوم القيامه). قال سليم: فقلت لمحمد بن أبى بكر: من حدثك بهذا؟ قال: على عليه السلام. فقلت: وأنا سمعته أيضا منه كما سمعت أنت. فقلت لمحمد: فلعل ملكا من الملائكه حدثه؟ قال: أو ذاك؟ قلت: وهل تحدث الملائكه إلا الأنبياء؟ قال: أما تقرأ القرآن: (وما أرسلنا من قبلك من رسول ولا نبى ولا محدث)؟ قال: قلت له: أمير المؤمنين عليه السلام محدث هو؟ قال: نعم، وكانت فاطمه عليها السلام محدثه ولم تكن نبيه، ومريم كانت محدثه ولم تكن نبيه، وام موسى ما كانت نبيه وكانت محدثه، وكانت ساره امرأه إبراهيم قد عاينت الملائكه فبشروها بإسحاق ومن وراء إسحاق يعقوب ولم تكن نبيه. توثيق أمير المؤمنين عليه السلام لهذا الحديث مره ثانيه قال سليم: فلما قتل محمد بن أبى بكر بمصر ونعى عزيت به أمير المؤمنين عليه السلام وخلوت به فحدثته بما حدثنى به محمد بن أبى بكر وخبرته بما خبرنى به عبد الرحمن بن غنم، قال: صدق محمد رحمه الله، أما إنه شهيد حى يرزق. (كتاب سليم، ص ٣٤٧ تا ص ٣٥٢)

مؤلف گوید: برخی از شارحین حدیث فوق گویند: محمد بن ابی بکر ریب علی بن ابیطالب (علیه السلام) است و به منزله فرزند او می باشد، و او از زمان طفولیت در دامن علی (علیه السلام) تربیت شده است و او برای خود جز علی (علیه السلام) پدری نمی دانسته، و برای احدی جز علی (علیه السلام) فضیلتی معتقد نبوده است.

ص: ۲۳۲

در کتاب مدینه‌المعاجز از جارا لله زمخشری در کتاب ربیع‌الابرار نقل شده که گوید: هنگامی که مرگ عمر بن خطاب رسید به فرزندان خود و کسانی که اطراف او بودند گفت: اگر من دنیایی پر از طلا و نقره می‌داشتم می‌دادم تا از عذابی که می‌بینم و وحشتی که دارم نجات پیدا کنم (۱).

مؤلف گوید: این همان سخن خداوند است که می‌فرماید: «يَوَدُّ الْمُجْرِمُ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمئِذٍ بَنِيهِ وَ صَاحِبَتِهِ وَ أَخِيهِ وَ فَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً ثُمَّ يُنْجِيهِ كَلَّا إِنَّهَا لَأُظَى» (۲) «یعنی مجرم و گنهکار دوست می‌دارد که فرزندان خود را برای نجات از عذاب آن روز فدا کند، و نیز همسر و برادر و قبیله اش را که از او حمایت می‌کردند، و همه مردم روی زمین را فدا کند تا نجات یابد؛ و هرگز چنین نیست که با این‌ها بتوان نجات یافت، آری شعله‌های سوزان آتش است که بر او وارد می‌شود.»

اصحاب عقبه و اصحاب صحیفه و اصحاب شورا و اصحاب تابوت کیانند؟

ج: در کتاب سلیم آمده که سلیم گوید: من اباذر را در ربهه - هنگامی که عثمان او را به آن دیار تبعید نموده بود - ملاقات کردم و اباذر علی (علیه السلام) را نسبت به اهل و مال خویش وصی خود قرار داد و شخصی به او گفت: خوب بود وصی خود را امیرالمؤمنین عثمان قرار می‌دادی؟ اباذر گفت: من وصیت خود را به امیرالمؤمنین حقیقی علی بن ابیطالب (علیه السلام) نمودم، که در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ما به امر آن حضرت و امر الهی به او امیرالمؤمنین می‌گفتیم، و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به ما فرمود:

بر برادر و وزیر و وارث و خلیفه من در بین امت و ولی هر مؤمنی بعد از من، به نام امیرالمؤمنین سلام کنید، و من عجل و سامری این امت [ابوبکر و عمر] را دیدم که به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) گفتند: آیا این دستور از ناحیه خداوند است؟ و یا از ناحیه رسول اوست؟ و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) خشمگین شد و فرمود: این دستور حقی است از ناحیه خدا و رسول او و خداوند مرا به این کار امر کرده است. و چون ما بر علی (علیه السلام) به عنوان امیرالمؤمنین سلام کردیم عجل و سامری [یعنی ابابکر و عمر] سراغ یاران خود معاذبن جبل و سالم و ابی‌عبیده رفتند و به آنان گفتند: چه شده که این مرد [یعنی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)] همواره پسر عم خود [علی بن ابیطالب] را بالا می‌برد؟ و یکی از آنان گفت: او از پسر عم خود ستایش می‌کند، و همه آنان گفتند: تا علی زنده است این مرد برای ما خیری ندارد. سلیم گوید: من به اباذر گفتم: آیا این سلام بعد از حجه‌الوداع بود و یا قبل از آن؟ اباذر گفت: قبل و بعد از حجه‌الوداع این دستور از ناحیه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) داده شد. گفتم: پیمان آن پنج نفر اصحاب صحیفه در چه زمانی بود؟ اباذر گفت: در حجه‌الوداع بود.

ص: ۲۳۳

۱- الشیخ أحمد بن فهد عن جارا لله الزمخشری فی کتاب ربیع الأبرار: أنه لما حضرت عمر بن الخطاب الوفاه قال لبنیه و من حوله: لو أن لی ملاً الأرض من صفراء أو بیضاء لا افتدیت من هول ما أری. (مدینه‌المعاجز، ج ۲/۹۷)

گفتم: آن دوازده نفر اصحاب عقبه که صورت‌های خود را پوشانده بودند و می‌خواستند شتر رسول‌خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) را در بازگشت از حجه‌الوداع فراری بدهند [و آن حضرت را بکشند] چه کسانی بودند، و در چه زمانی بود؟ اباذر گفت: هنگام بازگشت رسول‌خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) از حجه‌الوداع بود. گفتم: آیا آنان را معرفی نمی‌کنی؟ اباذر گفت: آری به خدا سوگند همه آنان را معرفی خواهم نمود. گفتم: چه گونه آنان را شناخته‌ای در حالی که رسول‌خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) به حدیفه فرموده بود: نام آنان را فاش نکند؟ اباذر گفت:

در شب عقبه عمّار یاسر قائد بود و حدیفه سائق بود، و رسول‌خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) حدیفه را امر به کتمان نموده بود و عمّار را امر به کتمان نکرده بود، گفتم: نام آنان را برای من می‌بری؟ اباذر گفت: پنج نفر آنان اصحاب صحینه بودند و پنج نفرشان اصحاب شورای سقیفه بودند، به اضافه عمرو بن عاص و معاویه. گفتم: اصلحک الله، پس چگونه عمّار و حدیفه بعد از رسول‌خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) در کار آنان تردید پیدا کردند در حالی که آنان را در عقبه دیده بودند؟ اباذر گفت:

آنان پس از عقبه اظهار توبه و ندامت کردند و عجل آنان یعنی ابابکر ادعای خلافت نمود و سامری آنان یعنی عمر و آن سه نفر دیگر برای او شهادت دادند که رسول‌خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) او را به چنین مقامی منصوب نموده است، و عمّار و حدیفه فکر کردند که بعد از غدیر رسول‌خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) درباره ابوبکر چیزی فرموده است از این رو مانند دیگران گرفتار شک شدند جز آنکه این دو نفر توبه کردند و به حق پی بردند و دین آنان سالم ماند.

سلیم می‌گوید: سپس من در زمان عثمان - پس از رحلت ابوذر از دنیا- عمّار را دیدم و سخنان ابوذر را به او خبر دادم و عمّار گفت: برادرم اباذر راست گفته و او بهتر از ما و صادق‌تر از این است که چیزی که از عمّار شنیده است را نقل کند. پس من به عمّار گفتم: برای چه اباذر را تصدیق می‌کنی؟ او گفت: من از رسول‌خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدم که می‌فرمود: «هیچ کس صادق‌تر و نیکوتر از ابوذر نیست و من به رسول‌خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) گفتم: حتی از اهل بیت شما؟ فرمود: مقصودم غیر آنان است.

سلیم گوید: سپس من حدیفه را در مدائن ملاقات کردم و سخنان ابوذر را به او گفتم و او گفت: سبحان الله ابوذر هرگز چیزی که از رسول‌خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) شنیده باشد را به او نسبت نمی‌دهد(۱).

ص: ۲۳۴

۱- أصحاب الصحیفه وأصحاب العقبه فی کتاب سلیم بن قیس: قال: شهدت أبا ذر بالربذه حين سیره عثمان وأوصی إلى علی علیه السلام فی أهله وماله، فقال له قائل: لو كنت أوصیت إلى أمير المؤمنين عثمان. فقال: قد أوصیت إلى أمير المؤمنين حقا أمير المؤمنين علی بن أبی طالب علیه السلام، سلمنا علیه بإمره المؤمنين علی عهد رسول الله صلی الله علیه وآله بأمر الله. قال لنا: (سلموا علی أخی ووزیری ووارثی وخليفتی فی أمتی وولی کل مؤمن بعدی بإمره المؤمنين، فإنه زر الأرض الذی تسکن إليه ولو فقدتموه أنكرتم الأرض وأهلها). فرأيت عجل هذه الامه وسامريها راجعا رسول الله صلی الله علیه وآله ثم قال: حق من الله ورسوله؟ فغضب رسول الله صلی الله علیه وآله ثم قال: (حق من الله ورسوله، أمرني الله بذلك). فلما سلمنا علیه أقبلنا علی أصحابهما معاذ وسالم وأبی عبيده - حين خرجا من بيت علی علیه السلام من بعد ما سلمنا علیه - فقالا لهم: ما بال هذا الرجل،

ما زال يرفع خسيسه ابن عمه وقال أحدهما: إنه ليحسن أمر ابن عمه وقال الجميع: ما لنا عنده خير ما بقى على قال: فقلت: يا أبا ذر، هذا التسليم بعد حجه الوداع أو قبلها؟ فقال: أما التسليمه الاولى فقبل حجه الوداع، وأما التسليمه الاخرى فبعد حجه الوداع. قلت: فمعاقده هؤلاء الخمسه متى كانت؟ قال: فى حجه الوداع. قلت: أخبرنى - أصلحك الله عن الاثنى عشر أصحاب العقبه المتلثمين الذين أرادوا أن ينفروا برسول الله صلى الله عليه وآله الناقه، ومتى كان ذلك؟ قال: بغدير خم مقبل رسول الله صلى الله عليه وآله من حجه الوداع. قلت: أصلحك الله، تعرفهم؟ قال: أى والله، كلهم. قلت: من أين تعرفهم وقد أسرهم رسول الله صلى الله عليه وآله إلى حذيفه؟ قال: عمار بن ياسر كان قائدا وحذيفه كان سائقا، فأمر حذيفه بالكتمان ولم يأمر بذلك عمارا. قلت: تسميهم لى؟ قال: خمسه أصحاب الصحيفه، وخمسه أصحاب الشورى وعمرو بن العاص ومعاويه. عمار وحذيفه فى فتنه السقيفه قلت: أصلحك الله، كيف تردد عمار وحذيفه فى أمرهم بعد رسول الله صلى الله عليه وآله حين رأياهم؟ قال: إنهم أظهروا التوبه والندامه بعد ذلك، وادعى عجلهم منزله وشهد لهم سامريهم والثلاثه معهم بأنهم سمعوا رسول الله صلى الله عليه وآله يقول ذلك، فقالوا: لعل هذا أمر حدث بعد الأول، فشكا فيمن شك منهم إلا أنهما تابا وعرفا وسلمما. قال سليم بن قيس: فلقيت عمارا فى خلافه عثمان بعد ما مات أبو ذر، فأخبرته بما قال أبو ذر. فقال: صدق أخى أبو ذر، إنه لأبر وأصدق من أن يحدث عن عمار بما لا يسمع منه. فقلت: أصلحك الله، بما تصدق أبا ذر؟ قال: أشهد لقد سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: (ما أظلت الخضراء ولا أقلت الغبراء على ذى لهجه أصدق من أبى ذر ولا أبر). قلت: يا نبى الله، ولا أهل بيتك؟ قال: إنما أعنى غيرهم من الناس. ثم لقيت حذيفه بالمدائن - رحلت إليه من الكوفه - فذكرت له ما قال أبو ذر. فقال: سبحان الله، أبو ذر أصدق وأبر من أن يحدث عن رسول الله صلى الله عليه وآله بغير ما قال. (كتاب سليم، ص ٢٧١ تا ص ٢٧٣)

مؤلف گوید: درباره اصحاب تابوت دو نقل وجود دارد یکی نقل علی بن ابراهیم قمی در تفسیر و دیگری نقل سلیم بن قیس . مرحوم علی بن ابراهیم قمی در تفسیر آیه «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ» گوید: فلق چاهی است در جهنم که اهل دوزخ از شر آن به خدا پناه می‌برند، و آن چاه از خداوند خواست که نفسی بکشد و به او اجازه داده شد و چون نفس کشید جهنم را آتش زد سپس گوید: در آن چاه صندوقی از آتش است که اهل آن چاه از حرارت آن صندوق به خدا پناه می‌برند و آن صندوق تابوتی است که در آن شش نفر از اولین و شش نفر از آخرین قرار دارند و شش نفر اولین قایل و نمرود و فرعون و سامری و کسی که قوم موسی (علیه السلام) را گمراه نمود و کسی که قوم عیسی (علیه السلام) را گمراه نمود می‌باشند. و شش نفر از آخرین اولی و دومی و سومی و معاویه و رئیس خوارج و ابن ملجم هستند [و رئیس خوارج ذوالثدیه می‌باشد] (۱).

ص: ۲۳۵

۱- فی بحار الانوار: «قل أعوذ برب الفلق» قال: الفلق جب فی جهنم یتعوذ أهل النار من شده حره، سأل الله أن يأذن له أن یتنفس، فأذن له فتنفس فأحرق جهنم، قال: وفي ذلك الجب صندوق من نار یتعوذ أهل تلك الجب من حر ذلك الصندوق وهو التابوت، وفي ذلك التابوت سته من الاولين وستة من الآخرين، فأما الستة من الاولين فابن آدم الذي قتل أخاه، ونمرود إبراهيم الذي ألقى إبراهيم في النار، وفرعون موسى، والسامري الذي اتخذ العجل، والذي هو داليهود، والذي نصر النصارى. وأما الستة من الآخرين فهو الاول والثاني والثالث والرابع وصاحب الخوارج وابن ملجم «ومن شر غاسق إذا وقب» قال: الذي يلقي في الجب يقب فيه. (بحار، ج ۸/۲۹۵ ح ۴۶ از تفسیر قمی)

سلیم بن قیس در کتاب خود پس از نقل سخنان اصحاب امیرالمؤمنین (علیه السلام) مانند سلمان و ابوذر و ... و بعد از جریان بیعت با ابوبکر و سخنان امیرالمؤمنین (علیه السلام) با عمر، از امیرالمؤمنین نقل نموده که آن حضرت در پایان سخنان خود با عمر به ما چهار نفر یعنی من و ابوذر و زبیر و مقداد فرمود: من از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدم که می فرمود:

در جهنم تابوتی از آتش وجود دارد که در آن دوازده نفر معذب خواهند بود شش نفر از اولین و شش نفر از آخرین و آن تابوت داخل چاهی است در قعر جهنم و قفلی بر آن زده شده و بر روی آن چاه سنگی است و هر گاه خداوند اراده کند که جهنم را آتش بزند آن سنگ را کنار می زند و جهنم از آتش آن چاه شعله ور می شود، و من در حالی که شما حاضر بودید، از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره کسانی که در آن تابوت معذب هستند سؤال کردم و آن حضرت فرمود: شش نفر از اولین، قایل و فرعون و کسی که با ابراهیم درباره پروردگارش مجادله نمود و دو نفر از بنی اسرائیل که مردم یهود و مردم نصارا را گمراه کردند و ابلیس می باشند، و شش نفر از آخرین: دجال و این پنج نفر اصحاب صحیفه می باشند... (۱).

ص: ۲۳۶

۱- فی کتاب سلیم بن قیس، قال: قلت لسلمان: أبايعة أبا بكر - يا سلمان - ولم تقل شيئاً؟ قال: قد قلت - بعد ما بايعة: تبأ لكم سائر الدهر أو تدرّون ما صنعتم بأنفسكم؟ أصبتم وأخطأتم أصبتم سنة من كان قبلكم من الفرقه والاختلاف، وأخطأتم سنة نبّيكم حتى أخرجتموها من معدنها وأهلها. فقال عمر: يا سلمان، أمّا إذ بايع صاحبك وبايعة فقل ما شئت وافعل ما بدا لك وليقل صاحبك ما بدا له. قال سلمان: فقلت: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: (إن عليك وعلى صاحبك الذي بايعة مثل ذنوب جميع أمته إلى يوم القيامة ومثل عذابهم جميعاً). فقال: قل ما شئت، أليس قد بايعة ولم يقر الله عينيك بأن يليها صاحبك؟ فقلت: أشهد أني قد قرأت في بعض كتب الله المنزلة: (إنك - باسمك ونسبك وصدقتك - باب من أبواب جهنم) فقالوا لي: قل ما شئت، أليس قد أزالها الله عن أهل هذا البيت الذين اتخذتموهم أرباباً من دون الله؟ فقلت له: أشهد أني سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول، وسألته عن هذه الآية: (فيومئذ لا يعذب عذابه أحد ولا يوثق وثاقه أحد)، فأخبرني بأنك أنت هو. فقال عمر: أسكت، أسكت الله نامتك، أيها العبد، يابن اللخاء فقال علي عليه السلام: أقسمت عليك يا سلمان لما سكت. فقال سلمان: والله لو لم يأمرني علي عليه السلام بالسكوت لخبرته بكل شيء نزل فيه، وكل شيء سمعته من رسول الله صلى الله عليه وآله وفي صاحبه. فلما رأني عمر قد سكت قال لي: إنك له لمطيع مسلم. كلمة أبي ذر بعد البيعة، فلما أن بايع أبوذر والمقداد ولم يقولوا شيئاً قال عمر: يا سلمان، ألا تكف كما كف صاحبك؟ والله ما أنت بأشد حبا لأهل هذا البيت منهما ولا أشد تعظيماً لحقهم منهما، وقد كفا كما ترى وبايعا. فقال أبو ذر: يا عمر، أفتعيرنا بحب آل محمد وتعظيمهم؟ لعن الله - وقد فعل - من أبغضهم وافتري عليهم وظلمهم حقهم وحمل الناس على رقابهم ورد هذه الامه القهقري على أديبارها. فقال عمر: آمين لعن الله من ظلمهم حقهم لا - والله ما لهم فيها من حق وما هم فيها وعرض الناس إلا - سواء. قال أبو ذر: فلم خاصمتم الأنصار بحقهم وحجتهم؟ كلمة أمير المؤمنين عليه السلام بعد البيعة فقال علي عليه السلام لعمر: يابن صهاك، فليس لنا فيها حق وهي لك ولا ابن آكله الذبان؟ فقال عمر: كف الان يا أبا الحسن إذ بايعة، فإن العامه رضوا بصاحبي ولم يرضوا، بك فما ذنبي؟ فقال علي عليه السلام: ولكن الله عز وجل ورسوله لم يرضيا إلا - بي، فابشر أنت وصاحبك ومن اتبعكما ووازركما بسخط من الله وعذابه وخزيه. ويلك يابن الخطاب، لو ترى ماذا جنيت على نفسك لو تدرى ما منه خرجت وفيما دخلت وما ذا جنيت على

نفسك وعلى صاحبك؟ فقال أبو بكر: يا عمر، أما إذ قد بايعنا وآمنا شره وفتكه وغائلته فدعه يقول ما شاء. أصحاب الصحيفة الملعونه في تابوت جهنم فقال علي عليه السلام: لست بقائل غير شئى واحد. أذكركم بالله أيها الأربعة - يعينى وأبا ذر والزبير والمقداد -: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: إن تابوتا من نار فيه اثنا عشر رجلا، ستة من الأولين وستة من الآخرين، فى جب فى قعر جهنم فى تابوت مقفل، على ذلك الجب صخره. فإذا أراد الله أن يسعر جهنم كشف تلك الصخره عن ذلك الجب فاستعرت جهنم من وهج ذلك الجب ومن حره. قال علي عليه السلام: فسألت رسول الله صلى الله عليه وآله عنهم - وأنتم شهود به - عن الأولين، فقال: أما الأولون فابن آدم الذى قتل أخاه، وفرعون الفراعنه، والذى حاج إبراهيم فى ربه، ورجلان من بنى إسرائيل بدلا كتابهم وغيرا سنتهم، أما أحدهما فهود اليهود والآخر نصر النصارى، وإبليس سادسهم. وفى الآخرين الدجال وهؤلاء الخمسه أصحاب الصحيفة والكتاب وجبتهم وطاغوتهم الذى تعاهدوا عليه وتعاهدوا على عداوتك يا أخى، وتظاهرون عليك بعدى، هذا وهذا حتى سماهم وعدهم لنا. قال سلمان: فقلنا: صدقت، نشهد أنا سمعنا ذلك من رسول الله صلى الله عليه وآله. كلمه رسول الله صلى الله عليه وآله فى عثمان والزبير فقال عثمان: يا أبا الحسن، أما عندك وعند أصحابك هؤلاء حديث فى؟ فقال علي عليه السلام: بلى، سمعت رسول الله يلعنك مرتين ثم لم يستغفر الله لك بعد ما لعنك. فغضب عثمان ثم قال: ما لى وما لك ولا تدعنى على حال، عهد النبى ولا بعده. فقال علي عليه السلام: نعم، فأرغم الله أنفك. فقال عثمان: فو الله لقد سمعت من رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: (إن الزبير يقتل مرتدا عن الإسلام) قال سلمان: فقال علي عليه السلام لى - فيما بينى وبينه -: صدق عثمان، وذلك أنه يبايعنى بعد قتل عثمان وينكث بيعتى فيقتل مرتدا. إرتد الناس بعد الرسول صلى الله عليه وآله إلا أربعة قال سلمان: فقال علي عليه السلام: (إن الناس كلهم ارتدوا بعد رسول الله صلى الله عليه وآله غير أربعة). إن الناس صاروا بعد رسول الله صلى الله عليه وآله بمنزله هارون ومن تبعه ومنزله العجل ومن تبعه. فعلى فى شبه هارون وعتيق فى شبه العجل وعمر فى شبه السامرى. وسمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: ليجيشن قوم من أصحابى من أهل العليه والمكانه منى ليمروا على الصراط. فإذا رأيتهم ورأونى وعرفتهم وعرفونى اختلجوا دونى. فأقول: أى رب، أصحابى أصحابى فيقال: ما تدرى ما أحدثوا بعدك، إنهم ارتدوا على أذبارهم حيث فارقتهم. فأقول: بعدا وسحقا. وسمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: لتركبن أمتى سنه بنى إسرائيل حذو النعل بالنعل وحذو القنزه بالقنزه، شبرا بشبر وذراعا بذراع وباعا بباع، حتى لو دخلوا جحرا لدخلوا فيه معهم .. إن التوراه والقرآن كتبه ملكك واحد فى رق واحد بقلم واحد، وجرت الأمثال والسنن سواء. (كتاب سليم، ص ١٥٩ تا ص ١٦٢)

تَمَّتْ بِحَمْدِ اللَّهِ وَ لَطْفِهِ وَ كَرَمِهِ.

ص: ٢٣٧

- ۱- الحجّ و الزّیاره، عربی.
- ۲- آداب حجّ و زیارت حرمین شریفین، فارسی.
- ۳- میزان الحقّ یا حقیقت مظلوم، فارسی - عربی.
- ۴- آیات الفضائل یا فضائل علی علیه السلام در قرآن، عربی - فارسی.
- ۵- دوله المهدی علیه السلام یا حکومت امام زمان عجل الله فرجه الشریف، فارسی - عربی.
- ۶- اسوه النساء، بانوی نمونه عالم، فارسی - عربی.
- ۷- امام الشهداء و سالار شهیدان، فارسی - عربی.
- ۸- انتظار مهدی علیه السلام و نشانه های ظهور، فارسی - عربی.
- ۹- شهید خراسان و پناه شیعیان، فارسی - عربی.
- ۱۰- عاشقان کربلا، زیارات عتبات عالیات عراق.
- ۱۱- آیین همسراری و آداب زندگی در اسلام، فارسی - عربی.
- ۱۲- بشارت های معصومین علیهم السلام، فارسی - عربی.
- ۱۳- مژده های رحمت در قرآن همراه خطبه غدیر، فارسی - عربی.
- ۱۴- محرمات اسلام، فارسی - عربی.
- ۱۵- ماه های رحمت، ترجمه کتاب «فضائل الأشهر الثلاثة» مرحوم صدوق، فارسی - عربی.
- ۱۶- امام صادق علیه السلام، ترجمه کتاب «الإمام الصادق علیه السلام» از مرحوم علامه مظفر، فارسی.
- ۱۷- پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله، ترجمه کتاب «مناقب آل ابی طالب علیه السلام» تألیف علامه ابن شهر آشوب.
- ۱۸- واجبات اسلامی، فارسی و عربی.
- ۱۹- پیام های قرآنی، یکصد و ده پیام نورانی قرآن.

۲۰- رهبران معصوم علیهم السلام.

۲۱- راه خداشناسی.

۲۲- خطبه غدیر با ترجمه فارسی.

۲۳- بشارت های مهدویّت، فارسی - عربی.

ص: ۲۳۹

۲۴- در پناه قرآن.

۲۵- فتنه های آخر الزمان، فارسی - عربی.

۲۶- راه بهشت.

۲۷- اخلاق و سیره محمدی صلی الله علیه وآله.

۲۸- دفاع از مقام ولایت.

۲۹- حقوق برادران دینی، ترجمه مصادقه الإخوان (از مرحوم صدوق).

۳۰- رجعت معصومین علیهم السلام به دنیا.

۳۱- کشکول عجائب

۳۲- تفسیر اهل بیت علیهم السلام

۳۳- حکومت های جهانی قبل از قیامت

۳۴- زندهای نمونه

۳۵- چهل حدیث

۳۶- جستجوی حقیقت

۳۷- راه نجات

۳۸- حلال و حرام

۳۹- حقیقت مظلوم

۴۰- اشعار مدح و مرثیه اهل البیت علیهم السلام

ص: ۲۴۰

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

